

Handwritten notes in Persian script, including the name 'بازر' (Bazar) and other illegible text.

بازر  
۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

۲۹۸۹۳ ۹۹۹۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: مرشد العوام  
مؤلف: ابوالقاسم جیلانی  
موضوع: تألیف

مؤسسه: ۱۳۰۲  
شماره دفتر: ۲۶۲۸۳  
۷۷۱۵  
۱۳۳۳

دفترت شد  
۷۷۱۵



کتابخانه مجلس شورای ملی  
۱۳۳۲

بازرسی شد  
۶ - ۲۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی  
نام کتاب: مرشد العوام  
مؤلف: ابراهیم جیلانی  
موضوع: تألیف  
شماره دفتر: ۲۵۲۸۳  
شماره قفسه: ۱۳۰۲  
۷۷۱۵



کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
۱۳۳۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد  
واله اجمعين  
چنين كويدا فلعباد الله ابوالقاسم  
بن الحسن الجيلاني كراين چندگله است در بيان مسابله  
حسب الافتضاي جامعى از برادران مرثيه فله سگسته ششم  
مكردن از اسمى كرده بموشد العوام و مرثيه كراينده بچند  
كتاب چون نماز افضل اعمال بدنيه است و مقبول ان شرط  
قبول سا بر عبادان است از مقدم دانستن بر سا بر عبادان  
وان بر دو قسم است واجب و مستحب و كاهى كه هفت بران مشهور  
سببها مور خارجه مثل نماز در حمام و امتثال ان و نماز هاى و كاه  
هفت است نماز هاى بوميه نماز جمعه و نماز عيدين و نماز اذان  
و نماز طواف و نماز هاى كه سبب نذر و شسته ان واجب شده است  
با يا سبچاره كرده شده باشد و نماز ميث و افضل اقدان نماز  
پنجگانه است كه در هر شبانه روز واجب است بجا آوردن ان  
و نماز هاى مستحبى بسيار است و بعد از ان مذكور خواهد شد

و افضل انها فوافل شبانه روزى است و شرط و وجوب نماز  
بلكه سا بر عبادات باو بخ و ععمل و فطم پس طفل و ديوانه  
و انسان بيهوش و كسى كه در خواب باشد بر انها مكلف نيست  
و اما اينكه نماز و روزه بر انها هست بانه بعد از ان مذكور  
خواهد شد بلى سنت است كه اطفال را به نماز واداره و انهارا  
بعبادت عادت دهه هفتاد و دو و نيمست كه بچند اطفال هم  
ثواب بايست در ان عبادت و بزرگ دانسته ميشود بى كراين  
چرا اول احلام است و ان عبادت است از تيرين امدان معنى  
ان فرج زن با مرد و بچهاروي با خواب و و بيم و بچندان موي  
در هفت است در اطراف فرج مرد با زن و بوي زن بغير زير بها  
اعشاري ندارد و بعضى از علما اعتبار بر و بچندان موي زن  
هم كرده اند و خالى از فرج نبست سيم تمام شدن سال با زن  
است از بوي مرد و تمام شدن سال فطم از بوي زن و بعضى  
تمام شدن چهارده سال را در مرد كافى دانسته اند و بعضى  
بداخل شدن سال چهارده كفا كرده اند و قول اول اقرب است  
چون هر كاه احلام با در و بچندان موي حاصل شود و انتظار تمام شده  
سال را تيايد كشد و هر كاه با انها معلوم نشود سن را اعتبار  
ميكند و اما حايض شدن زن و حامله شدن او پس از ان  
علامت باويع است جز ما بلكه علما اينها علامت سين باويع  
گفته اند و گفته اند كه هر كاه عفتي با معامله ان و معا  
شود متصل بر مانعش با انفراد نطقه ان معامله صحيح است  
و اين در نزد فقهي طائى ان اسكال نبست پس الحال شروع ميكنيم  
در مسابله نماز و مقدمه و مداريم مقدمه نماز و احكام



می پردازیم بدینکه حسب وقت نماز و احکام آن در میان اینها در ضمن  
چند فاعله میشود در مقدمه نماز است و آن نماز  
ضمن چند منتهی بیان میشود در طهارت است و آن بعد  
قسم است طهارت از حدث و آن حالتی است که مانع از دخول نماز است  
و از آنکه آن محتاج بقا است مثل بیرون آمدن بول و غایب و غیره  
شدن و حادثی شدن و امثال آن و طهارت از حدث و آن طهارت  
است از نجاست و از آنکه آن محتاج بقا است مثل بیرون آمدن بول و غایب  
و خون و مثل اینها و مقدمه عملی از نماز مسایل طهارت است  
و آن سیه چیز حاصل میشود وضو و غسل و تیمم و بیان آنست  
این هر دو قسم در ضمن چند باب میشود در وضو است  
و در آن چند فصل است در احکام و اقسام و موجبات  
آن و در آن چند مطلب است وضو منظم میشود بواجب  
و سنت و وضو واجب میشود از برای نماز و طهارت واجب و نجاست  
مس کتابت قرآن یعنی رسانیدن دست و بدن بکتابت آن هرگاه  
واجب شده باشد این مس کتابت نیز با شسته ندر پس بدین معنی که  
حدث عوارض است مس کتابت قرآن و چنانکه وضو واجب است از برای  
مدک کتابت شرط صحیح آنرا نیز هست و کما فی وضو واجب میشود بسبب  
نادر و عهده تقسم و بدانکه وضو و تیمم و غسل و غسل و تیمم  
و جریان از برای نجاست مثل نماز و طهارت و آن وقت واجب است  
باشد بوقت و چوب نجاست ساخت مگر وضو که بنامه و شستن آن  
شده باشد اما هرگاه وقت داخل شود و وضو یا شسته باشد پس کن  
ان وضوئی که در آن برای نماز واجب است ساختن ساختن بود با آن  
هر چیزی که وضو مانع حدث در آن کرده باشد مثل وضو تیمم و غیره

قرآن یا دخول مساجد یا از برای آنکه بر طهارت باشد و نماز  
بهمان اکتفا می تواند کند و وضوئی دیگر در آن نیست بلکه هرگاه  
در بخت صریحا قصد رفع حدث نکند قصد فعلی را بکند که حدث  
ان با حال آن مشروط بر رفع حدث باشد مثل فراموش کردن و امثال  
ان آن نیز کما هست و اگر آن وضوئی که دارد از این قبیل نباشد بلکه  
مثل وضوئی مجدی بدی ساخته بوده است پس هرگاه معارضش  
شود که حدثی از عارضه شده بوده است و بعد از آن وضوئی بجا  
ساخته بوده است و کفای بان وضو اشکال است و هر طریقی  
که حدثی بعمل بیاید و بعد از آن وضو بسیار دیگر وضوئی بسیار  
و برای نماز بقصد حدث و بخت واجب و سنت نکند و هم چنین وضو  
که برای آمدن خواب ساخته باشد و بعد از آن معارضش شود که حدث  
از واقع شده بوده است آن هم مثل وضوئی مجدی بدی است و اما  
وضوئی که از برای خوابیدن بر طهارت ساخته باشد پس از طهارت  
که بان وضو میتواند نماز کند سنت است وضو در هر دو  
بسیار از جمله آنها وضو برای نمازهای سنتی است و طهارت سنت  
و سایر مناسک حج و فرائض قرآن و مس کتابت قرآن و با خود داشتن  
و دخول مساجد از برای آنکه با وضو باشد از برای مهمب بودن بجهت  
نماز قبل از دخول وقت آن و ظاهر این است که همین وضو وضوئی است  
که باین است پیش از وقت بخت سنت بکنی و باید قصد او همین برای  
مهمب بودن نماز باشد و اما اگر هوا سرد باشد و بجهت اینکه در نماز  
وضو وضویش میشود مقدمه دارد و در این صورت در بحث این  
وضو قبل از وقت اشکال است بلکه ظاهر اصح نیست و ظاهر این است  
که هرگاه داند که در اول وقت نماز میسر میشود اما آن وقتی که میسر



میشود میخواهد مهبای آن وقت باشد وضو را قبل از وقت نماز بجهت  
مهبای بودن در وضو که میسر شود میخواند بسیارند و همچنین سنت است  
که وضو از برای صلیح و بی عیب و زاریت صورت مؤمنان و نمازخانه و از  
برای تجدید در وضو که فاصله معتمد بر حاصل شده باشد از وقت  
اول خواه یا وضوی اول نماز کرده باشد یا نکرده باشد و سنت است  
وضو از برای خوابیدن خصوصاً در جنابت و از برای جماع کردن محله  
و جماع بعد جماع و جماع کردن کبزی بعد کبزی و غسل دادن جنبه میت  
و از برای کسی که میخواهد میت را بغیر بگذارد و جماع کردن با زن حامله  
و کسی که غسل میت داده و خواهد میت را کفن کند و از برای ذکر نماز  
در اوقات نمازها و از برای کسی که قبل از استنجاء با آب وضو سینه  
باشد و از برای کسی که از مذهب اعمه باشد از روی شهوت زنی  
برای تکلیف قرآن و سنت است وضو دادن میت قبل از غسل  
در بیان احتیاطی که موجب وضو میشوند و آن بول و مخاط کردن  
و بیرون بردن با دست از خروج معناد و هرگاه خروج معناد رسیده باشد  
با آنکه خروج او مختص باشد در وضعی که در موضع طبیعی که خلفت انسان  
عادت بر آن است آن نیز موجب وضو میشود اما باری که از جای دیگر  
بیرون آید مثل سوزنی که از زخمی حاصل شده باشد و اما موضع طبیعی  
بر حال خود باشد پس بطلان وضو در اینجا معتبر نیست و همچنین باری  
که از ذکر مرید با ضرب زنی بیرون آید موجب وضو نیست و از جمله موجب  
خواه نیست که بر عقل و هوش غالب شود و آن در وضو است که کوش  
چیزی نشود و همچنین بهوشی و دوانگی و مستی از جمله موجب  
است و استنشاد بقیصیلی که بعد مذکور خواهد شد و اگر علیاً جنس  
و مس میت را نیز از موجب وضو دانسته اند و حکم کرده اند آنکه

فی

بجسلی که جهه این امور کرده باشد بلیغاتی نماز نمیشود کرد بلکه وضو  
همه بسیارند پس هر یک از این امور با عین آن میشود که حدیث اکبر و حدیث  
اصغر هر دو حاصل میشوند که غسل واقع حدیث اکبر است و وضو بر واقع حدیث  
اصغر و همچنین این مسئله در نزد بعضی از است که باعث حدیث نمیشود این  
اگر نیز کنیم که زن حامله باشد و وضو دانسته باشد و وضع حمل او در وقت  
قبل از خرفی بر بیدار و یا بشود و از وی یکی از موجبات وضو رسیده باشد  
نفاس میکند و نماز میکند دیگر وضو نمیشود و همچنین مس میت را نماز  
حضرت پس آن خرفی است که از سینه و زکات نمیشود و نیز در بل بجا آن که در بین  
مادت سینه در موجب وضو است آنان زن نمیشود پس آنکه حکم بوجوب  
وضو با غسل حضرت میکنند بجهت آن احداث نه بجهت جنس و همچنین  
نفاس نفلو بنیالبا احوال بجهت آنکه این است که در این غسلها مسقط وضو  
نمیشود چنانکه بعد از آن خواهیم گفت حاصل آنکه اگر با جنس و نفاس  
و مس میت حدیث دیگر مثل بول و مخاط و خواب و غیره حاصل شده  
باشد وضوی در کار نیست اما وضو ساختن اهرط است  
هرگاه کسی بجهت طهارتی در راه خواه وضو خواه غیر آن بعد از آن  
کند در حدیث بنا بر طهارت میکند و در وجهان طهارت اکتفا میکند  
بلکه هرگاه اعملاً درش این باشد که بر این طهارت نماز نمیشود کرد تا نسیب  
وضو با نیز فعل امر کرده است و همچنین هرگاه بجهت بحدیث داشته  
باشد و مثل کند که با بعد از آن بعل آمد یا نه در حکم حدیث است و در  
است که طهارت بعل او در هرگاه بجهت زنی که از وحش و حیوانی  
حاصل شده مثل آنکه چرخه دارد که هم بول کرده و هم وضو سینه  
اما نمیدانند که کدام پیش و کدام بعد بوده است آخری است که در حکم  
حدیث است و واجب است که وضو سازند مشهور است



که کسی از او سلسله ای داشته باشد و ممکنش نباشد که در یک طرف نگاه  
 از برای هر زمان و صفتی بسازد و بجهت آنکه فکرت از یاد تو نماند که  
 با کتبه باره که مجرای بول را محافظت کند از تعدی باغز داشته باشد  
 و بعضی گفته اند بول و صفتانهای بسیار میشود که بعضی گفته اند  
 بول و صفتان برای آنفا کافی است و همچنین مغزوب و عشا را می بلکد  
 اخروی بول مشهور است و همچنین اظفر در کسی که از او شکم داشته باشد  
 و نتواند خود را نگاه دارد از غایب با باد این است که از برای هر زمان و صفتی  
 سازد و او را نیست که صاحب سلسله و عین هرگاه داشته که از برای ایشان  
 زمانی میسر میشود که نتواند نماز را بخورد و صفت میکند انتظار از زمان بگذرد  
 و در این صورت که چنین زمانی میسر شود از برای کسی که از او شکم دارد  
 با اینکه انشغال آمدن غایب و مزاج بول شود و در وقت و در زمان نگاه  
 در بین نماز شکمش میزدن آید شهور است که در صورت سلسله از آنجا که  
 گذارنده است نماز کند مگر آنکه در آنکه در صورت سلسله از آنجا که نگاه  
 دارد پس و صفتان از سر که در چنانکه علامه در وفیور است و در وقت  
 که در هیئت مشهور هم این باشد و همچنین نگاه آمدن بول در زمان سلسله  
 البول را چنانچه از علامه گفته اند که در صورت سلسله و نماز از سر که در بول  
 احتیاط را در این مسایل نگاه دارد که در اوله اکثر آنها سخن برده دارد  
 در احکام ادب خلاصه فتن و در این چند مطلب است

کردن

کردن بلکه در حال استیحا هم رو بقبله نشستن و جهت بقبله نشستن  
 و معتبر و کردن و نشستن کردن جمیع است پس اگر کسی رو بقبله نشیند  
 و سر عورت را از قبله بگرداند تا به ندامت و اظفر است که از آنجا که در هر  
 و غیره اینها است و اجابت شستن صحیح بول با آب و بعضی  
 علما گفته اند هرگاه آب میسر نشود دستها و کتفه و امانال افاض واجب است  
 از آن بول بکند و در لیلی بر آن ظاهر نیست و لیکن احوط است و اظفر  
 است که کسی شستن یعنی همین فله که اگر این موضوع جاری سازد  
 هر چند بسیار که باشد باز اول عین نجاست کافی است و بعضی است که  
 دو مرتبه نشویند و هرگاه از آن عین بدین دستها نشوید دست  
 ما لیدن در کار نیست و هرگاه ضرر باشد مثل آنکه بخواهد چیزی  
 لغزنده از او باشد و یا دستها را با آب نمکش در دست بمالد و اما خارج  
 غایب پس در اینجا محتمل است در میان شستن با آب و استعمال کردن کم  
 ظاهری مثل سنبل و کلنج و کتفه و بینه گفته و غیر آنها فتنه است که  
 از آن عین نجاست بکند و اظفر است که اگر از آن عین نجاست کافی است  
 هر چند بیکبار یا اندک و احوط است که سه مرتبه بمالد هر چند بیه  
 طرف با آب سنبل یا آب کتفه باشد و احوط از این است که سنبل و کلنج  
 آن هم سه عدد باشد و سه طرف بکشد آنفا نکند و هیچ واجب  
 دانسته اند این روان صفت است و زوال آن واجب نیست یعنی آن  
 نری و لغزندگی که باقی میماند ضرر ندارد و اما سنبل و بینه همانند زلاله  
 در استیحا با آب می نماید و باید که گفتیم که استعمال جسم ظاهر است  
 در وقتی است که نجاست از موضع معتاد تعدی نگردد باشد و اگر تعدی  
 کرده بغیر آب هیچ چیز را نمیشود و باید از آن عین واقف همه میکند  
 و شستن آنند و در داخل کردن انگشت و بینه و غیر آن در کار نیست



9  
وعلی است استغیا کردن با سحر و سحرین و غیره بدنها مثل نان و میوه و چغیر  
کردن درین وقت اقسام داشته باشد مثل ورنه قران یا دعا یا زین مقدسه  
بلکه بعضی اوقات مجوی بگفت میشود اما اگر عصبیا ناچین کاری از او سرزند  
پس اظهار این است که موضع باله میشود و بعضی گفته اند باله میشود  
سنناست که درها اخلال نشستن مخصوصا و محقق باشد  
با سحر و اخلال خانه یا چینه بستند یا در کوی و اخلال شود یا در سر و کوی  
او را نه بیدار و سنناست بوسیدن شرف قناع بر سر نهادن و عذر  
داشتن پای چپ در وقت دخول و پای راست در وقت بیرون آمدن  
بعکس مکان شریف مثل مسجد و غیر آن و بسیم الله گفتن و خواندن  
در جاهای که وارد شده است در وقت دخول و کشف خوبت و در وقت  
نشستن و در وقت بول و غایب کردن و در وقت غفلت کردن یا چینه از او  
بیرون بیاید و در وقت دعا بخواند و در وقت بیرون آمدن و در وقت مال  
برگردد در وقت بیرون رفتن و دعا می کند که وارد شده است بخواند و سنناست  
است که سنناست و مثل آن که برای طهارت مجوی اهدا پیش از وقت  
میهن کند و اول استغیا از غایب بکند و بعد از آن از قول افضل  
است که در جای که بغیر این میخواند کفای کند تا باب استغیا کند  
و اخلال ازین است که اول کسینک و امتثال آن استغیا کند بعد از آن  
باب و سنناست که آن سنگها را کسی سنناست کرده باشد و طاق  
باشد نه حجت و سنناست است استغیا از قول بجهت اینکه بعد از آن که  
بطرف مشتی ظاهر شود چاهه او بخیر بشود و وضو یا باطل  
شود و کیفیت آن بعد از این خواهد آمد <sup>مکوی هست</sup>  
رو یاد کردن و نشستن کردن و ظاهر است که این حکم مخصوص عید  
نیست بلکه در غایب هم چنین است و مکرر هست که روی

نیز

فرج خود را بقصص اخطاب و ناه بکند و مکرر و هست بول در پیش  
و در باب خضرت صا ایا استاده بلکه کردن غایب در باب هم مکرر  
و مکرر و هست نشستن در مواضع لعن مثل سر راهها یا بوی که در راه  
اب بر میمانند مثل کاسا راهها و سجاها و در خانهها و مسجد و حلقه  
که فر اهل و مشربین فروری آید و در نزد درخت میوه در وقت  
در رفتن که میوه در راه میوه باشد و در سوراخ خشت مثل من حله  
و موش و غیر اینها بر سر میزند و در میان قبرستان و در حال استغیا  
و مکرر و هست بلبل کردن بول را در هوا و طول دادن و نشستن  
بر چاه و سوال کردن و حرف زدن بغیر از کلمات و اید الکوسی و حکایت  
اذان و چیز خرد و انشامیدان و استغیا بدست راست و دست  
چپ هر گاه در آن انگشتری باشد که بر او اسم خدا باشد بلکه  
و اخلال شدن خال در چاهی که این انگشتر در دست او باشد بلکه  
اسماء انبیا و ائمه و فاطمه علیهم السلام نیز چنین است و این  
در وقتی است که علم بصیرت که نخاست با سالی شریفه میرسد  
و اگر در حال است <sup>در کعبه حجت و وضو است</sup> و در آن چند  
مطلبی است <sup>و اجب است در وضو نشستن بر روی</sup>  
دستها نامتنی و مسح سر و مسح پاها و اما در پیش حمدان از چینه  
رو از سنگاه موی سراسر تا با خردن و آن چینه در میان زدن  
است که فر و مکرر آن انگشتر بزرگ و انگشتر میان و هر که از شقیفه  
که در اخلال این شود و اجب است نشستن و اما همه آن واجب نیست  
و همچنین عذار و آن مو نیست که آن آخر شقیفه مهر و پد در طول  
رو صندل یا پودا داخل حد مذکر باشد باید شست و هر که از خارج  
باشد واجب نیست و اما مواضع مختلفه و آن جایست که در صورت

نص



در درون پستی پس این نیز چنین است و غالباً این است که در و  
 مذکور آنها را فرو گیرد و اما از عثمان یعنی آن در سینه که در درون  
 پیش سر است در درون جانب پیشانی که در میان پیشانی است و واجب  
 نیست و غیره حال مستوی الحلقه است پس کسیکه در پیش سر و  
 ندارد نباید اب را بفرماید سر بریزد و آن که در سینه سر و درون  
 رسته انفسم انفسا پیشانی با این مویکت بلکه مراعات این معنی  
 بان شکلی که اغلب مرد در بان شکلی از اینجا بشود و همچنین  
 در آن کشان و صورتی بجهت آنکه بعضی هستند که کشان  
 بسیار بلند و مروی بسیار بار بار دارند و بعضی بعضی این  
 میباشد آنها نیز ملاحظه میباشد حال هر مرد را بکشند و  
 است که ابتدا از بالا بکشند در پیشانی و اب را از در مویکت  
 و سر را بشویند تا بمنتهای رنج و جیدی که از برای روزه  
 داد بماند کی از اطراف روبرو بماند از باب مقدمه  
 واجب تا خاطر جمع و در سینه باشد و واجب نیست  
 که اب را بنه مویکت بماند خواه پیش و خواه این و خواه غیر آن  
 همان شستن ظاهر کار است و بعضی گفته اند که هرگاه  
 مویکت باشد بجزوی که پوست و در مجلس گفتگو ظاهر باشد  
 واجب است که بر بنه مویکت بماند و فوی قول اول است اما  
 این قول احوط است و اما دستها پس در آنها از مویکت است  
 ناسرا نکشان و واجب است که مویکت داخل کنند و از مویکت  
 سلب شیب بشویند ناسرا نکشان و فدهی بالا تر از مویکت  
 تا خاطر جمع واجب بعل آمده باشد و اگر دست مویکت باشد  
 بر این مویکت بماند و دست مثل و نیست و همچنین باید

بج

هیچ حاجتی در بدن نباشد و هرگاه آنکس شکی بان هکبری  
 ان مثل دست برنج زمان که در دست باشد و اب از زبان  
 نشود و آنها حرکت بدهد و اب را در زبان داخل کند و شستن  
 ناخنها واجب است هر چند از آن باشد و نیز ناخن تا حدی که ظاهر  
 و بچشم دیده میشود واجب است شستن و زبانه بر آن واجب  
 نیست پس هرگاه چوبه با کل در زبان باشد اگر مانع از رسیدن  
 اب بظاهر باشد واجب است از لاله و آن در بان باشد ما نمی  
 ندارد و سبب هبهای قابل که از آن است و در هر سه ناخنها پیدا  
 میشود و از چوبه باد و مانع رسیدن اب نیست و اینست  
 شستن آنها و اگر در بدن خود مویکت بریزند و احتمال داشته باشد  
 که بعد از وضو بماند باشد احوط است که وضو صحیح  
 و اگر دست کسی را بریده باشند پس اگر فدهی استخوان بان و هم  
 بریده شده است که مویکت با لاله در میان نیست پس شستن آن  
 از و ساق است با نغان علما و همچنین هرگاه از پایش مویکت  
 باشد و استخوان بان فدهی برجا باشد احوط است که آن استخوان  
 بشویند چنانکه حدیث صحیحی دلالت بر آن دارد هر چند و جوش  
 معلوم نیست نظیر اینکه بعضی علماء دعوی جماع کرده اند بر عدم  
 وجوب آن و اما صحیح سر بر آن واجب است در پیش سر و سستی  
 مثل اینکه سیر آنکست بقدر ناخنی بمالد و بعضی واجب دانسته  
 بقدر موضع سده آنکست را هر چند بداند آنکست مسح کند و از قول  
 بعضی معلوم میشود که کمتر از مقدار بداند آنکست را بجز آنکه بداند  
 و فوی فدهی اول است و فضیل و احوط اعتبار سده آنکست است  
 و محتمل است که موضع سده آنکست از جانب طول ملو باشد و



که موضع سه انگشت از جانب طرفه را باشد و محفل است که از جانب  
 عرض و هر یک از این دو احتمال از کلام بعضی علما ظاهر میشود  
 و بهتر است که ملاحظه هر دو بشود با ملاحظه به کار بردن  
 سه انگشت و حاصل میشود باین شرح که سه انگشت را بطول  
 بگذارند بر عرض سر و بعد از آن سه انگشت انگشتها را با این  
 بکشد و مسح سر را سه مرتبه و سر را بالا آورد و میتوان کشید هر  
 ابتدا از بالا کردن بهتر است و اما مسح پاها و آن در پشت پا  
 واجب است و بدان از سه انگشتان است تا که با هم و مسح در آن  
 کافیست و در اینکه واجب نیست عرض با تمامه مسح شود ظاهر  
 خلافی نیست و اما طول آن پس در عوی جماع شده که در آن  
 که با بدنه منقطع نشود و خط منصلی از سه انگشتان تا بکعب  
 برود و احوط و افضل آن است که تمام پشت پا را بر تمام کف دست  
 مسح کند اما و بر پیش معلوم نیست و ظاهر این است که جایز است  
 مسح از کعبین تا سه انگشتان نیز احوط است که ابتدا از سه انگشتان  
 بکشد و از آن کعبین آن برآمد که مسح کرد و پشت پاهاست باین  
 مشهور علما و بعضی گفته اند که آن کوهی است با اثرات  
 بر آمدگی که در مفصل پاهاست یعنی آنچه که استخوان ساق  
 تمام میشود و منصل باصل فخذ میشود و از وی اول است  
 و احوط است که در کعب را هم داخل مسح کنند بلکه احوط  
 آن است که مسح کنند با آن کوهی بلکه خود کوهی را هم داخل  
 کنند و ظاهر آنست که مسح بمطابق دست صحیح است اما هرگز آن  
 که انگشتها را در مسح سر بکار نبرد و اولی آنست که یکبار مسح  
 کند و در مسح پشت دست و ذراع اگر نهم کند هم احوط است

ظاهر است

و ظاهر این است که واجب باشد که مسح پای راست بدست راست  
 بکشد و مسح پای چپ را بدست چپ و بدوین عذر بی غیر این کند  
 و واجب است اینکه مسح بشود با آب وضو باشد و اگر آب برود  
 و مسح کند وضو باطل است و اگر در دست شوی باقی نمانده  
 باشد در هر عضوی از اعضا بی سابقه که بر طوبی باشد  
 باشد از آن شوی بکشد و مسح کند هر چند آبی باشد که بر دست  
 اثر نماند باشد که زیاد است از قدری که واجب است شستن  
 آن در وضو که در وقت شستن آن در وضو که در وقت سرو  
 آب بان مبرسد در عادت و اما آبی که با طواف عمامه و کلاه  
 و نحو آن مبرزد پس از آن آب وضویی گویند و باین مسح میتوان  
 کرد و این حکم تفاوت نمیکند در جای که فراموش کرده باشد  
 مسح را و بعد از آن بخاطرش ابد باید و فراموشی بلکه هر چند  
 دست شوی باشد و باین عضو دیگر برادر هم باکی نیست و اما  
 هرگاه همه عضوها خشک شده باشد پس واجب است عاده وضو  
 اما اگر هوا بسیار گرم باشد یا باد شدید باشد که عاده هم  
 ممکن نباشد اگر ممکن نشود که طریقی هم از دست چپ را بکشد  
 که در آن خود بحال سر عتاق بان فخذ بریزد و بشوید و باین نوعی مسح  
 بکشد و اگر این هم ممکن نباشد در بعضی وقت مشهور است که چای  
 باب نازه مسح کردن و احوط آن است که ناخبر وضو بکند تا آنکه امید  
 رخص عذر باشد با اینکه هیچ کدام این وضو و چشم هر دو را بعضی  
 فریب بکند و هرگاه در سر با نری باشد پس اگر نری وضو که در دست  
 است نبارد بر آن نری باشد باکی نیست مسح کردن بلکه در پشت  
 که هرگاه زیاد بر آن هم نباشد صحیح است اما احوط آنست که آن نری



نخسکانند با که کند و در مسیح بن شرط است که جایی بر سر و پائین  
مشکل عامه و مقنعه و حنا مگر اینکه خانی باشد که سبب  
رفت و نازکی مانع از هیچ نیاست و موی پیش سر مانع نیست  
مادامی که بسیار دراز باشد که از حد خود مرغه باشد اگر چنین باشد  
بر پنج موی مسخ کند و هرگاه موی غیر پیش سر بلند شده باشد  
پیش سر آمده باشد بر مسخ جان نیست و همچنین هر جایی که بر  
پا باشد از کفش و چکمه و غیر آن مگر از برای نعلیه یا خف سورا  
با دزد یا قطع الطریق و یا زماندن از رفتن که در این صورت نه با جایی  
مسخ کردن بر چکمه و هرگاه عذر قابل شود در آن کفای با این و جوی  
و لوط اعاده و وضو است بلکه لوط اذنت که این وضو را بشکند و وضو  
نازه بسیارند و لوط است در وضو و نوب با این نحو که اوله  
بشود بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ را و بعد از  
مسخ سر و بعد از آن مسخ پاها و فرقی درین در حق این است که در  
مقدور داشتن پای راست بر پای چپ و مشهور علمای این را است  
میدانند و حدیثی در احتیاج از صاحب الامر علیه السلام بر آن  
شده است که وضو من آن اینست که هر دو را با هم منبویند مسخ  
کند و اما اگر از هم جدا بکنند واجب است که با پای راست را منبویند  
و اگر وضوی صریحی از اهدی از علمای در نظر نیست و اگر نوبت  
فراموش کند پس باید که بر خورد و نوبت را بجا آورد پس اگر اول دست  
بشود و در فراموشی کند باید که بر خورد و در فراموشی بعد از آن  
بجای او را بر می خورد و دست راست را منبویند و بعد از آن دست  
چپ را منبویند و همچنین بله در بعضی اشکال است و از این است  
و در اینست و بعد از آن دست چپ را بشود و بعد از آن دست

از بعضی

از بعضی روایات معتبره ظاهر میشود که بر خورد و دست راست  
بشود و بعد از آن دست چپ را بشود و بعد از آن دست راست  
بر اینکه در نوبه شستن دست راست دست چپ را منبویند و ظاهر این است  
که وضوی علمای بر این باشد چنانکه از جماعتی ظاهر میشود و هر  
ان است که چنین کند وضو را عاده کند واجب است  
مواکله در وضو یعنی اجزاء و صفات آن همه منقذ نکند و بعد  
که اکثر علمای بر این قول بر داده اند اینست که باید در هر وضو  
شروع کند پیش از این که غسل شود اعضای سابق بر آن پس اگر  
بسیب شریف و بر خوردن نخسکانه خوبه سبب تمام شدن آب در میان  
پا سبب نسیان یا غیر این باشد پس نفاق اینست که مبط و وضو است  
و اگر از جهت نفوی و بر خوردن نباشد بلکه سبب یاد و اگر با  
اینها باشد پس در اینجا جمعی قابل شده اند که مبط اینست و این قول  
دو مرتبه است و اما لوط اعاده است و این سخن در غیر مسخ است  
در مسخ پس حکم در این مطلق است بجهت آنکه محتاج به تکرار است  
و مسخ باید تا مرتبه جان نیست آنکه مگو شد و غیر حال وضو است  
مثل زکامی بسیار شد بد با باد شدید و اما در صورتی که وضو  
پس مسخ و غیر مسخ همه مساوی است در اینکه خشکی است و در نماز  
و پیش از آن که مسخ را ذکر کردیم و همی دیگر از علمای مواکلات  
که کفایت نفسی کرده اند علاوه بر این اعتبار شایع را هم کرده اند یعنی  
میان اعضا کنند و پیش هر مگر بکنند و دلیل آن محل گفتار هست  
بله اگر تقربین محبتی حاصل شود که اهل عرف درین باره بگویند که این  
شخص وضو بخواند و از وضو دست برداشته و بگوید چنین است  
وضو نیست پس در اینجا ظاهر حکم مطلق است هر چند نری با احتیاط



۱۷ مکرر در آنجا ها فی که احادیث شامل آن باشد مثل صورتی که مسیحا  
 فراموش کند و مشغول امر دیگری شود هر چند داخل نماز شده باشد  
 و حق آن ظاهر است که موارد آن اخبار هم سبب اسم و حق  
 نمیشود کرد و در مواردی که کفای بعضی صورت میگویند و بد آنکه  
 اکثر علما را اعتبار چنان شد که ان همه اعضای سابقه را  
 کرده اند یا بمعنی که اگر کسی در هر یک از اعضای سابقه باقی باشد  
 کافست هر چند تمام اعضا هم فریاد باشد و بعضی گفته اند باید  
 انقضای سابقه با انقضای آن باشد و بعضی گفته اند باید همه  
 اعضای سابقه فریاد باشد و فرقی قول اول است شرط  
 است در وضو نیست و مراد از انست فسد فعل ماضی است  
 که نماز باشد ان غیر بقای الی الله و کافست از برای او است  
 خارجی و باعث بر فعل همین معنی باشد یعنی کردن آن فعل و حق  
 از برای خدا او بر این امر ولاد شده باشد هر چند در وقت کوفت  
 فعل ان معنی را بخاطر بکنند پس هرگاه بیقرار وقت فعل را معنی کنند  
 یا بن معنی که منقطع نماز است که مثلاً وضوئی نیامد بعد از آنکه  
 از وضو سینه از برای نماز ظهور از برای خدا و بعد از آنکه نماز  
 نیامد و همان معنی که در نظر داشت یا اعتبار است که در این فعل  
 مبادیه پس همان کافست و ضرورت نیست که در وقت اب بر تحقیق بیرون  
 بخاطر بکنند که وضو پس از برای رفع حدث و نیز بلوغ صباح  
 شدن نماز بلوغ هرگاه غافل باشد یا نه از آنچه منقطع داشته اند این  
 صورت است البته باید خود را متذکر بکنند لیکن همان صحیح که نماز  
 اولی است دیگر تفصیل یکی در نماز و منقطع کردن آن خطاه  
 بقصد در نماز نیست و همین معنی است که حکیمه است که در نماز

کلمه

۱۸ یعنی باید در چنین فعل نیست خلاف منظر خود را بنگرد و هر چند منظر  
 داشت همان او را باعث بر نماز آن فعل باشد و ضرورت نیست که در هر چیز  
 نماز بخاطر بکنند بلکه نماز میگویند یا وضو پس از برای خدا بلکه این نماز  
 نجاست و منافق در حق طلب مطلوب در عبادت است و فسد و جوی است  
 و رفع حدث و یا باعث نماز در ادا وضو و غیر اینها پس باید انما آنها که مدتی  
 در این عبادت دارند یا بعد فسد بکنند یا بمعنی که فسدان فعل با وضو  
 معینه او را و مبادیه بران عبادت مثل اینکه شخصی است نماز فضا گذارد  
 ناخلاف گذارد و او را صبح از نماز شب فارغ شده و نماز فضا هم میکند و بخاطر  
 نماز صبح را بکنند پس هر چه شخصی بعد فسد بکنند که نماز صبح میگویند یا آنکه صبح  
 میگویند یا نماز فضا صبح هرگاه در نماز او یکی از اینها معین است و بر این چیز  
 به همان فسد بکنند در حال بکیر اشیاء بخاطر کذا نندان نیست بکیر بکیر  
 و همچنین در وضوی واجب و سنت و غیر آن پس معاد شد که نماز نیست  
 که علما به گفته اند که باید نیست متصل بعبادت باشد اگر نماز ایشان این است  
 که در همه حال باید نیست بخاطر بکنند و در وقت شروع نماز یا وضو پس  
 در بلوغ نماز را که نماز این است که غافل از آنچه منقطع را بود نشود و نیست خلاف  
 آن که پس صبح است و اما اگر آن عبادت معین است و اشتباه و برود  
 نیست میباید عبادت که با اینها معین کند پس در اینها احتیاج به تعیین هم  
 نیست مثل اینکه کسی هرگز نماز نمی کند و نماز فضا هم نمی کند و همیشه صبح  
 که از خواب بیدار شود نماز صبح را این شخص همین که رسد نماز صبح را نماز  
 میخواند بکنند از برای خدا کافی است که بکیر بکیر در نماز ادا و واجب است  
 نماز را بکیر هرگاه زود داشته باشد که اقبال طلوع کرده است یا نه که  
 است که فسد نماز صبح اینها را بکنند و بکن نیست فضا و ادا در نماز نیست  
 و همچنین کسی که هرگز وضوئی بخندید نمی سازد و وضو را برای ادا



۱۹ مذی بمسازند و همچنین کسی که هرگز وضوی بخندیده نمیباشد در وضو از بی  
هرگاه بر کسی شسته باشد که با غسل جمیع و باقی است با سنگ بکوب غسل  
جمعه میبکند از برای خدا نیت و جوی و استنجاب در کار نیست خلایق  
اینکه فاعله این است که هرگاه افعال مختلفه باشد در نیت و نیت  
یکی از آنها را یکی با بید نیت و معین باشد که این یکبار است از افعال  
و هرگاه فعل منظور شود مختص است در بدل فعل دیگر احتیاج بقصد چیزی  
دیگر نیست و مراد از قصد نیت و کردن انفعال برای خدا است که  
منظور از این باشد که این عبادت را چون خدا فرموده است میبکند  
با آن برای اینکه خدا را عذاب نکند با آن برای اینکه خدا را باری بخند  
و آنچه غالباً از عبادت است بلکه از اکثر خواص حاصل میشود همین است  
و همین نیت است که برای اینکه این عمل شکر الهی است و موجب نظم  
اوست میبکند و از این جهت است که در عظمت الهی چه میبکند و هرگاه  
میشود هر وسیع حیا و معایب میبکند و از این جهت این است که چون  
خدا اهل عبادت و ستایش است این عمل را میبکند و این شخص وضو را  
دیده که داعی بر فعل همان تقرب الهی باشد و پس بر آن که با آن نام  
کند یعنی قصد نما هم داشته نماز او باطل است و اگر فعل دیگری  
مطابق شارع باشد بان ضم کند مثل قصد برهنگ کردن یا وضو  
کند یا قصد ارشاد و راهها را با وضو ضم کند که مرد در بند چرخ  
وضو بسیارند و مثلاً بعضی بکنند با کسی نیست و آنچه شارع مخصص  
دارد مخصوصی که در اصل محل گفتگو نیست مثل نماز شب یا بر روی  
روزی و سجده و الله در نماز گفتگو مجتهد با خبر کردن غیر و احتیاج  
انها و اما ضم صحافت در نیت مثل خند شدن در وضو یا ب  
سرد یا گرم شدن در غسل با دیگر یا گرم شدن بجان کردن

اقاب

اقاب و امثال آنها در خلاف است اظهور است که هرگاه داعی  
مبتدا و طاعت چنان قوت دارد که اگر اینها در نیت نباشد بقاوی  
از برای او حاصل نمیشود و البته خواهد کرد آن عمل را با کمال نیت و احتیاج  
احتیاج است بقصد امکان و اما مثل آنست که در نیت بکنند پس نیت  
با خوشحال شدن یا اینکه کسی نیت عبادت بر بندد پس ظاهر این است  
که ضرر ندارد و هرگاه آن داعی نیت بر فعل نباشد و اما اگر در نیت عبادت  
قصد با خود نماید بکنی غسل یا ضم کنی بر نیت نیت است یعنی با نیت نیت  
و هرگاه در همان وضو قصد کند قطع وضو را پس اگر خود نیت نیت  
وضوی او باطل است همچنانکه کند و اگر خود نیت نیت نیت نیت  
موالات قوت شود بر طاهر این است که وضو صحیح است هرگاه  
کسی عذاب قصد است کند در وضوی و باطل است اظهور است که وضوی  
او باطل است بلکه در صورت جعل بیستله با امکان با وضو ضم  
چنین است و اظهور است که وضوی سنت در حال اشغال در نیت  
بواجب میتوان کرد هر چند ظاهر مشهور است که نمیتوان کرد  
جائز نیست وضو با شخصی مثل اینکه کسی خونی آب  
کرده از برای خود کسی بدون اذن او ترا وضو بسیارند یا این وضو  
که در خانه غیر است اب برادر بلکه اب وضو باید مباح باشد خواه  
ملا او باشد با آن ابهای با مان و در وضو مباح الاصل باشد  
که کسی آنها را در محنت ملل خود در بنام چه باشد با آنکه ما همه باشد اما  
اذن داده باشد در وضو ساختن بعنوان صریح یا بقرای مثل آن  
کسی او را هممان کرده باشد که بگردد مثل در خانه او باشد پس  
جائز است که از حق خانه او اب برادر و ابهای که مهابت است  
برای استعمال وضو بسیارند با آنکه از شاه عدل و غیر این احوال خارج

تفیه

معدت



باستد که صاحب راضی است و از کلام اکثر علماء معلوم  
میشود که باید علم حاصل شود بر ضیاء و از بعضی ظاهر میشود که کل  
همه کافی است و اولاً هر طایفه است اما غیرها فی کمال غیر است و ثانیاً  
بسیار است و ضیاء سخن از آنها بد و آن هم چنین غسل کردن  
و آب خوردن و ریختن شستن در آنها ممکن است صاحب آنها منع کند  
با علم بجهت رسیدن به نیت با کمال حاصل شود بعد از چنان  
خواه بدانی که نیت و نیت و نیت در آن داخل است بانه و خواه صاحب آن  
معلوم باشد و خواه نباشد اما آوردن آب بجمیع کردن آن در  
هر صفا و مثل آنها پس اگر حقیقی از برای او در فدی بود و طریقه  
مستمر سابق بود است پس ظاهر است که باکی نیست و اما اگر معلوم  
نباشد پس در این اشکال است و اگر کسی آن نیت های تکلیفی را محض  
کنند پس ظاهر است که حکم سابق باقی است و چنان است و  
ساختن و غسل کردن و نیت باقی ظاهر است که خود غاصب  
میتواند این نیت را هم بکند بجهت اینکه غالب است که مال غیر  
او را ضیاء نیست و هرگاه آب معصوم مشتبیه شود با آب مباح که  
کلام طویلاً مباح است و کلام معصوم پس مشهور است که  
استعمال هیچ کدام جایز نیست و در این حکم اشکال نیست و هر  
هرگاه یکی از آنها وضو بسیارند حکم بیطلان و صورت مشکل است  
و احوط است که بجهت وضو سازند و حضور صاف در نیت که آب  
یقینی باشد اگر یکی وضو ساخته باشد و آب دیگر بجهت رسیدن  
احوط است که نیت هم بکند و شرط است در آب وضو یک پارچه  
باشد و وضو باب نجس با طلال است و اما هرگاه مشتبیه شود آب  
نجس با آب مطلق است که موثی در یکی از دو طرف آب افشاده شود

۲۲ و الحال ایندانی که کلام یک نجس است پس واجب است اجتناب  
از هر دو و آن آبها را بریزد و نیت کند و باید که آب وضو مضاف  
نباشد مثل کلاب و عرف و نافع و سایر ابهای مضاف نباشد  
بلکه آب حقیقی باشد و اگر آب مطلق باب مضاف مشتبیه شود  
و آب دیگر هم نباشد بجهت جدا و وضو سازند و اگر یکی از آنها بریزد  
و دیگری نماید بان یکی که باقی مانده وضو سازند و بعد از آن نیت  
هم بکند و واجب است که مکلف خود میباید وضو سازد  
در حال اجتناب اما اگر هدیه داشته باشد مثل مریض یا غیر آن که خود  
نمیتواند وضو سازد دیگری اقرار و وضو میباید و اما احوط است که هر دو  
کنند در احکام جبار است هرگاه در اعضای کسی شسته  
بشود باشد که آنرا جیره خوانند هرگاه نوازشند آن جیره را بریزند و  
آنرا بشوید یا اگر چنانکه شسته است میباید در نیت جاری کند که  
با وضو شسته چنان کند و اگر نوازش هیچکدام آنها را بکند پس باقی  
که صحیح است بشوید و با آنجا که صبر کند شسته جیره شسته است دست  
نوی بر روی آن بمالد و در جگر جیره است گفته ها که بر روی جگر  
دست شسته باشند و واجب نیست جاری کردن آب بر روی جگر بلکه  
همان دست مالیدن کافی است اما باید دست بر همه روی آن بمالد  
آن است که رساندن نوی بجمیع اجزای آن جایز است و نه باشد با تمام  
مسح مثل سر و پا پس مسح را میباید بعمل آورد چنانکه بیان کردیم  
در باب مسح پس همان گفتا کند و اگر بپوشد پس در اینجا نیز دست جیره  
بمالد و باید که آن جیره یعنی آن نیت پاک کند پاک باشد و اگر نجس باشد چنان  
پاکی بر روی آن بکند و بر وضو مسح کند و اما اگر نجس و جراحی باشد  
که بر روی آن جیره نباشد و ممکن نباشد شستن او پس طویلاً آنرا شست

معدوم  
معدوم



وان زخم بر یکدیگر و اگر دست مالیدن بر روی آن ضرر نبرد  
بمالد هر چند مسمی شدن بعل نابد و اگر اضم می شود ضرر نیست  
دست مالیدن و اگر نوزاد چترمی بر روی آن نکند و دست نوزاد  
احوط است و ظاهر این است که وصل و شکستگی که بر روی او چترمی  
نباشد هم حکم زخم دارد و اگر در اینجا نهم هم بکند احوط است  
و هرگاه بعضی اعضا را بتوان شست و بتوان بر چیزی آن دست نبرد  
با آنکه چیزی هیچ ندارد مثل اینکه آن عضو زخم باشد پس در بعضی  
با اینهمه کرد و دیگر شستن اعضای چیزی در کار نیست و چیزی  
هرگاه عضوی که وسیع باشد که در آنجا داشته باشد و هیچ آنچه دیگر  
کردیم در حکم چیزی در غسل حائری است و خوشی مابین و خوشی  
نیست بلکه در نهم هم حائریست و هرگاه چیزی مسمومی و من  
باشد مثل اینکه دست و شکسته باشد و بختها می کرد بر این است  
از روی ناسر انگشتان گرفته است پس و ضرر میماند در غسل اعضا  
حکم چیزی میکند بلکه از بعضی علماء ظاهر میشود که هرگاه جمع  
که با بدنی چیزی داشته باشد باز معضای آن عمل کند و احوط  
کردن در بعضی جمع کند مابین آن دو نهم هرگاه کسی و من  
با چیزی ساخت و بعد از آن عمل زایل شود آن و من مابقی باشد و من  
است که وضو باطل میشود و احوط آن است که وضو باطل با وضو  
و وضو را عاده نماید هرگاه کسی شست در فعلی از افعال  
وضو پس اگر مشغول وضو هست باید که آن فعل را بجا آورد  
از آن آنچه بعد از وضو با وضو و اگر از وضو فارغ شده است  
در عملی دیگر داخل شده است پس بر او چیزی نیست و اما اگر فارغ  
شده بجای خود با وضو مشغول عملی دیگر شده پس وضو است

تیم

هم

هم بر او چیزی نیست و هرگاه بقیه کند که بعضی افعال وضو را کرده است  
پس باید بود و از آنچه بعد از وضو با وضو با وضو با وضو با وضو  
بجولان نشود و کمتر است که وضو احتیاطی باشد که مثل همان  
در احوال وضو است سنت است قبل از وضو سوال کردن  
و در آن ناکند بسیار و اگر در شسته است و اگر قبل از وضو وضو  
کند بعد از آن وضو میکند و هرگاه میسوزد نباید یا نکند بسیار و این  
مسئله است که سنت است که بر روی کمر آن وضو میماند اگر در کتاف  
در طرف راست بکند و دست بر آن خرد بود و در وضو با وضو  
بسیار است بگردانند یعنی چپ و راست دست را بشوید و با مثل  
افزاید و در این بین ظاهر این است که باید از وضو شستن است  
بسیار است که بر روی دست است و از آنچه بگردانند دست چپ و راست  
بسیار است که شست و سنت است لبم الله گفتن در وضو شستن و  
تا بر نهد پیش از آنکه داخل وضو کند از برای بول و غویب بگردانند و از برای  
غایب دور نهد و دور نیست که مطلقا سنت است یعنی آن وضو خواهد  
وضو میماند که دست در وضو میماند و سنت است که وضو کردن  
بعد از آن و استنشاق کردن بعد از آن هر یک سه مرتبه و بعد از آن شستن  
کردن برای هر دو قدم با کفایت بود و در بعضی است که لب را در وضو  
کند و در نماز دهان بگرداند و بریزد و استنشاق است که آب را بکشد باید  
ببوی و بر گرداند و سنت است که در چشم در حال وضو وضو بگرداند  
داخل چشم کند و در عاها می گرداند شده است بخواند در وضو دست  
از افعال و سنت است که مره ای را بر پیش در ابع بریزد و در وضو  
فراغ بریزد و سنت است که وضو را شاداب کند و آب را بر وضو  
و هر چند بجز در جهان ایانه بر وضو ایانه بر وضو و دیگر که باقی است

صفت



در تحقیق شستن و سناست کرب و ضربک در باشد و آن یک  
 چهارم یک من نیز پنج است من شاهی و سه مثقال و نیم و نصف هشت  
 یک مثقال و سیصد و بیست و پنج است من از یک چهارم یک و شش  
 مثقال و چهار یک مثقال و چهار یک سه چهارم یک است و بعضی  
 این استغیا را داخل این مقدار است و این بویچه است و شش هفت است  
 که مستحب است که هر یک از دو دستها را با این و شش شستن در وقت  
 بستر بد و بعضی گفته اند استغیا است و بعضی گفته اند داخل است و بوی  
 اول او می است و او را با آب از این و همدی بعضی هرگاه شاداب است  
 و ضو و عروق باشد بوی آن نیز مستحب است و این معنی در بار شستن  
 نیست بلکه در بار شستن است که هر دو دفعه نماز عضو را بشوید  
 برساند و در دو بار آب از این معنی منظور نیست و اما هرگاه آب  
 و خاکند بر خشکی دست با لیسیدن این کترای که هرگز بدست  
 از اطراف آن پس لازم است که عرقه دیگر بریزد بلکه هرگاه حاجت افتد  
 سه یا سه مرتبه بزند بلکه بیشتر هم و اما سه بار شستن هر یک  
 از اعضا چون آن حل نیست و مبطل و ضو است خصوصا هرگاه مسح  
 با آب شستن سهیم باشد و اما مسح پس در آن نگویند مستحب است و اما  
 هرگاه بکند و معتقد همچنان و شریعت آن نباشد معلوم نیست که وضو  
 باطل شود و مگر و هست که استعانت در وضو یا یعنی که کسی در یک آب بشوید  
 او بریزد و از خود وضو را بجعل او را اما مثل آب آن چاه کشیدن با آن وضو  
 آوردن و مثل آنها پس کراهت آنها معلوم نیست چنانکه در هر دو  
 هست که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام محمد خفیه را مل امر فرمود  
 که آب بیاور آن برای وضو ساختن و مگر و هست و وضو ساختن باقی که  
 افتاب کرده باشد بلکه اگر کسی میاشد آن شده باشد اما آن آب

انفا

انفا در انفا که مر شده در نیست که از هم چنین باشد و این در غیر  
 مثل وضو و برکه و امثال آنهاست و در آنها که این نیست و همچنین اگر  
 وضو ساختن با آب که بعضی و منفر شده باشد بجز نجاست و ابی که  
 موش و کوا سده و مار با آنها افتاده باشد یعنی در حال حیث و همچنین  
 ابی که عرق با و بر خورده باشد و همچنین سوزن حاضی منهد که ضیا  
 اثر نجاست ندارد بلکه هرگاه بی پروا اثر نجاست باشد و اما آب عساله  
 جنایت پس ظهور است که نمیشود با و غسل کرد و وضو ساخت بلکه بعضی  
 هم چنین است بلکه نقاس هم و از اطلاق علمای بجا دیگر هر چه  
 در مانع حدث اکبر استعمال شده چنین است پس استحاضه و مستحب  
 هم با به داخل باشد و بعضی مکرر میباشند و اول امر ط با وضو است  
 و مراد از عساله این است که هرگاه از آن بدن از غسل و آن ظهورها که از بدن  
 میباشند در آب وضو ندارد و هم چنین داخل کردن دست حین در آن از بیخنده  
 اب بر دست شستن با غیر آن هم وضو ندارد و اما وضو و خزانده جامه و  
 آنها که بقیه کن و زیاد بر آن باشد هزاره بفرمان غسل کنند وضو ندارد  
 و مگر و هست خشک شدن آب وضو بدستمال و بجز این است که بدین غیر  
 آن هم نجس کنند در غسل است و در آن چند فصل است

در غسلهای واجب و در آن دو مطلب است

غسلهای واجب شستن است غسل جنابت و غسل حیض و غسل نفاس  
 و غسل استحاضه و غسل میت و غسل پیش میت و نگاه هست که وضو  
 بیشتر غسل به نذر و شیده آن و فرقی است که غسل هم مثل میت  
 واجب لغیر است اما وقت نماز داخل شود بر میت و جوب نمیشود که  
 مکرر غسلی که واجب شده باشد بنزد و شیده آن و آن غیر میگویند  
 که غسل از برای او واجب میشود چه چنان است اما غسل جنابت باقی

بسیار



واجب است از برای نماز واجب و شرط است از برای صحیح بودن هر نمازی و  
 چنین واجب است از برای طواف واجب و از برای مسکنه نماز و نماز  
 شده باشد بنده باشد ان و هم چنین از برای درنگ کردن در  
 مسجد ها و از برای داخل شدن در مسجد الحرام و مسجد نبوی  
 اکی واجب شده باشد و هم چنین از برای توالی سوره های در سجده  
 واجب و از برای اکی واجب شده باشد ان شرط است از برای اکی  
 واجب شده باشد و با غیر سوره های سجده واجب پس از طواف است  
 که جایز است خواندن آن از برای جنب و حیض و شهوات است که جایز  
 است هفت بار یا هفتاد بار هر وقت و هر کجا که خواهد خواند  
 و غسل جنابتی مثل جنابت است در همه مذکور است و هم چنین  
 غسل نفاس و هم چنین واجب است غسل جنابت از برای داخل  
 در روزه واجب هر چند بعضی علماء نزدیکه اند که در حین روزه  
 غیر روزه رمضان و اوقی در نزد حقیق و حقیق است از برای وضو  
 و وضو ای آن و اما مستلزم روزه نماز و غیر آن هر چند مردی  
 صریحی ندیده ام اما علماء اکثر علماء شامل و جمیع از برای  
 آن هم هست و اما روزه سنتی پس اوست که مشروط  
 نیست بغسل بلکه اگر عمدی یا باقی بماند ناصح میباید  
 آن روزه را روزه بگیرد و اوقی در نزد حقیق این است که غسل  
 حیض هم واجب باشد از برای روزه واجب و هم چنین  
 غسل نفاس و اما غسل استیمانه پس آن واجب است از برای  
 نماز و طواف و روزه و در مسکنه نماز و در طواف است  
 و حقیق است و اما در دخول در مسجدین و مکث در سایر مساجد  
 پس از طواف حقیق است و خواندن مطلق قرآن از برای او منعی

فکره

ندارد و هر چند سوره واجب باشد باشد و هر گاه غسل کفایت از برای  
 روزه در شب میسر نشود نیم بکند بدلا از غسل و با نیم داخل صبح  
 شود و از کلام علماء ظاهر میشود که غسل واجب را پیش از صبح باید کرد  
 مقدما بر بجا آوردن غسل هر گاه ایجابی دیگر در وقت او باشد که پیش  
 او غسل میکند و با آن غسل صبح کند و از طهارت در نزد حقیق است که  
 غسلی که از برای روزه ضروری است در تمام شب میسر باشد یا نه  
 میکند از برای روزه و در بعضی قوی هم گفته میشود که  
 واجب است غسل بر کسی که بیدار آید پیش از صبح و او برسد به آن  
 شدن میت و قبل از غسل دادن و ظاهر این است که هر گاه بداند میت  
 او برسد بعد از مرگ شدن میت و قبل از غسل دادن و ظاهر اینست  
 که هر گاه بداند میت و باقی او برسد میباید غسل بیاورد و هم چنین هر گاه  
 مومن یا کافر کسی برسد بیدار او مشهور است که باید آن بینه میت  
 پایا بره که از بدین انسان نموده جدا شود آن نیز حکم میت دارد و در این  
 معنی هر گاه در دستن آن باشد و اما هر گاه بعضی اجزای میت را غسل  
 دهد و بعضی از آن را نداشته باشد پس بداند آن کسی برسد بان غسل  
 داده پس از طهارت است که غسل واجب میشود و از طهارت است که غسل  
 مس میت هم واجب لغوه است در بیان حقیقت حیوان  
 غسل است و در بیان چند مطلب است بداند که جنابت  
 میشود بر بیرون آمدن منی از موضع معنای از مرد یا زن در بد  
 با خواب و یا شل در منی و ج منی و شل است که خواب بیدار که جماع  
 میکند و وقتی که بیدار میشود شری در موضع معنای در بیدار  
 اما بقیان نکند که منی است بر و غسلی واجب نیست و شناخته  
 میشود منی بجهت کی و خوف مزاج و مسست شدن بدن بعد

صوت

فکره



از آمدن آن و مقام آن بودن آن پانته هون و در بعضی ها شهوت  
 کافی است هر چند قوت دفع نباشد و حاصل میشود داخل کورت  
 ذکر تا بختگاه در قوت زن و ظهور و اشهر است که داخل  
 کردن در درین تا خنده گاه نیز همین حکم دارد در هر دو  
 برده و زن هر دو غسل واجب میشود هر گاه ایضا با طهارت  
 پس بی با مردی داخل کند تا خنده گاه افری است که زن نیز  
 غسل است و افری است که بر مفعول هم غسل باشد و سینه  
 در بعضی راه فرود است که طی بچوبان است هم موجب غسل است  
 و اضبط در این است اینها هم در وقتی است که نمی نباید اما اگر  
 بیاید بهر حال غسل ساق قطع نیست و خلایقی نیست و کمتر  
 علامت در مفعول قوتی مابین زن و مرد نگاه داشته اند  
 و اما احکام حیض پس بر او است بر او زن و مرد و حیض است  
 که شست و قرائت سورهای که سجده واجب دارد و قرائت بعضی  
 حق است الله بعضی آنها هم جنب آنها هم شکر مثل در حیض  
 هرگاه ثابت شده سجده بخواند و سجده واجب در چهار سجده  
 الو سجده حرم سجده و در حجیم و اگر با هم بر یک و او مشرب  
 مسکینان زن می نشیند و متواضع خدا و بعضی طریقی کرده اند  
 بان اسمها یا ندیا و آنکه علمها السلام و او استخوان  
 در مسجد ها و کذا استخوان چتری در آنها و کذا که درین در مسجد  
 الحرام و مسجد پنجم صلی الله علیه و آله و مکر و مست  
 آن برای او غیر درق و ایشان میدن مکر است که مضمضه و استنشاق  
 کند و بعد از آن چیزی بخورد و هر گاه طریقی هم رسد مابین  
 این کارها و چیزی خوردن آنها را حرام کرده کند و وضو هم مستحب است

انزلی

از برای جنب برای چیزی خوردن و مکر و مست از برای و دستکند  
 مضمضه یعنی نجس است و در کبره است خصا که آن خلوف است  
 بهمان ترتیب است در بعضی است و در آن چند بحث است  
 بدانکه خون حیض از خلقت انسانی است که حیض لغای انوار  
 مصلحتی برای چند خا که دره مثل اینکه غذای طفل باشد مگر در  
 اطراف آن طفل جمع شود از برای حفاظت او و بعد از بیشتر شود از برای  
 غذای او بعد از آن و اغلبی و قات سبب و کرم و غلیظ و سوزنده  
 میباشد و از طرف چپ می بارد و هر چه ممکن است که خون حیض  
 باشد و شرایط آن در آن مویز باشد چنانکه بعد مکریم است  
 انوار خون حیض داند و احکام او را بعد از آن هر گاه سه روز  
 خون بی بیند و بعد از آن قطع شود و پیش از تمام شدن آن در با  
 خون بی بیند مجموع آنها را حیض حساب میکند و هم جنبی که  
 در روز آن حیض بگذرد یا خون بی بیند بشرط حیض آن نیز حکم  
 میشود با آنکه حیض است و بشرط خون حیض است که قبل از تمام شدن  
 در سال نباشد و بعد از آن پاس هم نباشد و حدیثی است که  
 در چهار روزی و نماز شدن شصت سال است از برای قوشی و طهارت  
 است که زن حامله حیض می بیند و حکم آن حیض بودن میشود خصوصا  
 آن خون که در پاره عادت خوردی بیند و غیره است که هر گاه پیش  
 روز آن عادت مستقیمه می بیند آن خون حیض نیست و این قول قوت  
 دارد و خون حیض آن سه روز کمتر نمیشد و آن سه روز پیشتر  
 نمیشد و هم چنین ظهر و یا یکی از سه روز کمتر نمیشد پس هر گاه  
 سه روز حیض بگذشت خون بی بیند حیض نیست هر چند بصفا  
 حیض باشد و شرط است در آن سه روز آنکه منوالی باشد



و کانی است در تحقیق این همین قدر که در هر یک از سه روز اولی خون  
 بریند و هرگاه خون صغیر مشبه شود همچون بکار بنینه بخورد و در این  
 پس اگر خون برینیه طی در یکروز و همان بنینه پدید آید باشد آن خون بکار نیست  
 و اگر خون بنینه را خرد و کپرد و همه را آلوده کند خون صغیر است  
 و بعضی این است که در این حال بنیشت بخورد و باها را با لاکرد و بجه  
 صبر کند و بعد از آن بنینه را برودن او بد و ملاحظه کند  
 زنان که خون می بینند پس سه قسمند ذات عادت و مستند و مضطرب  
 ذات عادت آنست که از قبل یا عادت فی حاصل شده بخون دیدن این  
 بر سه قسم است اول آنست که عادت کرده است که در ماهی متولد  
 اول هفت روز خون می بیند یا در میان ماه یا در آخر ماه و عادت در آن  
 و وقت آنها در همه ماهها مساویست این را ذات عادت و قوی و عاده  
 میکنند و قسم دوم آنست که عادت بوخت کرده و در عدد اولی  
 هم می رسد مثل اینکه هفت روز اول ماه خون می بیند اما در بعضی  
 ماهها پنج روز می بیند و در بعضی شش روز و در بعضی هفت روز  
 و این ذات عادت و قوی می گویند و قسم سوم آنست که عادت عده  
 کرده اما وقت او مختلف است مثلا اینکه در ماهی هفت روز خون می بیند  
 اما بعضی ماهها در اول ماه می بیند و کانی در میان و کانی در آخر  
 و عادت بد و قصه حاصل میشود پس هرگاه در دو ماه میل برقی بیند  
 در ماه سیم بخورد و در یک خون یا در خون را حائض بداند اما در قسم  
 اول پس شکالی نیست و اما در قسم سیم پس خلاقی در آن هستند که زایا  
 در بنینه سیم بخورد و بدین خون خود را حائض بداند یا صبر کند تا سه روز  
 شود و ظاهر در نزد تحقیق این است که خود را حائض میدانند و حکام حوض  
 بعل می آورند و آن ناله غم و روزه و غمها آنها اما احوط آنست که

احتیاط

احتیاط کند و جمع کند ما بین عمل حیض و استیضاح تا سه روز  
 تمام شود و بعد از آن خود را حائض بداند و چون عادت کاه هفت  
 پیش می افتد و کاه هفت پس می افتد پس هرگاه بگویند یا در وقت  
 یا بیشتر پیش می افتد یا هر این است که ذات عادت و قوی در آن حوض  
 مثل مصطویه باشد و حکم آن می آید و اما منبذ آن نیست  
 که تا بحال حیض ندیده است و از خون آنست که آن ناله بخورد و بدین  
 خون خود را حائض بخنداند بلکه احتیاط یکتا تا ماه سه روز و بعد از آن  
 خود را حائض نداند و روزی که در آن چند روزی که تمام است قضا میکند  
 و همین مصطویه یعنی زنی که عادت خود را قوی موش کرده باشد  
 آن نیز مثل مستند است بدانکه عادت کرده حوض  
 از اندرون قطع نشده است پس اگر خون از بیرون قطع شود پس <sup>بنیشت</sup>  
 بر او استیضاح یعنی بنینه بخورد و اگر بنینه پاک بر او نماند غسل  
 میکند و اگر آلوده باشد هر چند بقدر پاک شود و مکرر باشد می کند تا پاک  
 شود و حیض آنست که در وقت بنینه بر او استیضاح یا پسندید یا شک خود  
 بداند چه بسیارند و پای چوب خود را بر او زده چنانکه سب در حال بول کردن  
 برسد آمد و بعد از آنکه معلوم شد که خون باقیست پس اگر بنینه  
 یا مصطویه باشد می کند تا پاک شود یا در وقت بگذرد و اگر در سه روز  
 یا در بیشتر معلوم میشود که همه خون حیض بوده و اگر در سه روز بگذرد  
 پس حکم آنرا بعد از این بیان میکنیم و اگر ذات عادت باشد پس آن  
 خون که نهاده بر عادت باقی میماند سنت است که با آنرا از او چو  
 حیض ندانند نهاده بر عادت پس اگر آنرا نهاده بر وقت نکند سنت است  
 و قضای روزها هم می میکند و اگر نکند سنت معلوم میشود که همه  
 آنها استیضاح بوده است و قضای نماز و روزه آنرا باها باید کند



و الحال بیان میکند حکم خونی را که زده می شود بگذرد پس میگوید  
اما ذات عادت هرگاه بعد از عادت هفت بریند تا زده می شود  
اگر غیر از این ندانیم یعنی خونها همه میل نماند و بل صفت باشد  
با آنکه غیر داشته باشد اما غیر او موافق عادت باشد یا به معنی  
کردن با عادت خونی که میبندد بصفت حیض باشد و غیر  
ان بصفت حیض نباشد پس این نیز با عادت خود در بعضی موارد  
و در بعضی عمل استخاضه می کند و اگر غیر داشته باشد اما مخالف  
با عادت عادت باشد یا به معنی که در عادت بصفت حیض نباشد و در  
غیر آن بصفت حیض باشد مانند با عادت و با عادت اقل ظهر که  
در صورت است گذشته باشد پس در وقت که تا تمام شود و حیض  
کند اما در با عادت هر چه کند و احتیاط کند تا ناسد می شود بلکه در  
چنانکه در میندیشد و مضمون ذکر کردیم در چنین کند تا از غیر  
هم عادت را بر جای و حاصل شود و اگر بعد از با عادت نه  
نگذشته باشد و با عادت غیر داخل شود پس اگر مجموع با عادت و با عادت  
غیر و فاصله میان این دو تا زده می شود تا آنکه از جهت است کسی  
مجموع بصفت می ماند و از جهت است که در با عادت عادت تا  
ده روز جمع کند با این عمل حیض و عمل استخاضه و اگر زده می کند  
پس در بعضی وقت ممکن نیست که مجموع حیض باشد و شهر و غیر  
در اینجا احتیاط عادت است و تا بدین زمان استخاضه دادند و از آن  
که ذات عادت عددی نیز با عادت را احتیاط میکند در غیر  
و اما مسئله در این که غیر از این در با این معنی که بعضی از آن خونها  
بصفت حیض باشد و بعضی نباشد مجموع میبندد بشرط آنکه  
انچه بصفت خون حیض است یعنی سمیه و غیره و سوزنده است

مگر از همه

که از سه روز نباشد و اگر در هر یک از سه روز خون بیفتد  
خون حیض بریند هر چند مجموع انچه در سه روز بیفتد  
چون نباشد که فی است بیشتر از ده روز نباشد و غیر  
و یا یکی که بیشتر از ده روز نباشد و ظاهر است که در غیر  
مشابه خون حیض است و است پس هر چه شبیه تر است خون  
حیض از حیض حساب کنند مثلا هرگاه بعضی خونها سرخ باشد  
و بعضی زرد و سرخ را حیض حساب میکنند یا بعضی اشقر باشد  
و بعضی تر باشد یا بعضی کبود باشد و اشقر یکی است با این سرخی و تر  
بلکه جمیع غنی تر از هم عینا کرده اند و اگر بجهت میندیشد غیر  
حاصل نشود اگر چه بعضی بدان یکی از شرطها مکتوب باشد پس  
ان هیچ میکند عادت خویشان خود را تا حیض بدو وارد  
یا هر دو هرگاه ایشان منطبق باشند عادت معتبر عادت  
مشاعرا نشان است و اما گاه صفت که در اول ستر عادت  
ایشان بیشتر است و در غیر سن کمتر میشود و اگر خویشان از این  
با عادت ایشان معلوم نباشد یا مختلف باشد پس در این صورت  
با یکدیگر عمل یا انچه در هر وقت و در گذشته میکنند و ظاهر اینست  
در روز و غیر این است که عمل یکی از این دو کار میکنند در ماهی هفت  
حیض حساب کنند آن را که خواهد یا اگر در یکماه سه مرتبه و یکبار  
ماه دیگر در دو روز و هم چنین عمل با اول در روز حیض است و بعضی  
گفته اند در صورت نبودن خویشان با در اختلاف آنها مجموع عادت  
زنانی که هم سن او باشند میکنند و اگر آنها هم نباشند عمل با موی  
مذکور میکنند و در بیان واضح نیست و اما مضمون به آن کیست  
که وقت و عدد را هر دو فراموش کرده است و آن را میخورد میگرداند



نیز اگر نمیزی دارد مرجع بینه میکند چنانکه بیان کردیم و اگر نماند پس  
 یکی از آن دو کار میکند که در هفت روزگی که در نیم و هفتاد کار و هفتاد بعضی  
 در ماهی هفت روزگی بعضی داند از هجا که خواهد بکشد و ظاهر است که  
 زنی که چند بار محض دیده است اما هنوز عادتش از برای او معین نشده  
 همیشه آن نیز در جگر مضطرب است و اما ذات عادتش که وقت حیض  
 در خاطر دارد اما عادتش قویتر کرده است پس اگر اول وقت بخاطر  
 داند مثل اینکه میداند که اول حیض او اول ماه بوده اما نمیداند چند  
 روز بوده است پس اول ماه را اول حیض که در ماه سه روز بیفتد خود  
 حیض داند و اخباری در این باره یکی از آن دو کار مساوی در ماه  
 سه روز بجا آورد یا بعضی که در یک ماه چنان سه روز را کف  
 کند و در ماه دیگر هفت روز هر سه روز بیفتد یا یک در ماه  
 چهار روز دیگر بر سه روز بیفتد یا یک ماهی هفت روز حیض شش روز  
 باشد که اول آن هفت روز را اول وقتش باشد که در خاطر دارد و اگر آخر  
 وقت را در خاطر دارد اما اول را نمیداند مثل اینکه میداند که همیشه  
 در روز و پنج روز هم ماه را عادتش از حیض اما نمیداند که چند روز حیض  
 میدهد پس آن نیز عمل کند یکی از این دو کار و در اینجا باید که اگر پیش از  
 آن روز با نهم فرزند هدی اگر وسط عادت را خاطر دارد آنرا وسط  
 یکی از آن دو کار که کشیم فرزند هدی و این در جای میشود که ممکن شود  
 وسط شدن پس اگر خاطرش باشد که ششم ماه وسط حیض او بوده پس  
 این نمیشود که ششم را وسط فرزند هدی و اما نمیشود که وسط سه و هفت  
 فرزند هدی و هم چنین هرگاه داند که ششم و هفتم وسط حیض او بوده  
 این نمیشود که آنها را وسط ده فرزند هدی اما سه و هفت نمیشوند  
 فرزند هدی هرگاه که عده او آنرا که کشیده اما نداند که چند روز بوده

که در آن

پس در اینجا عمل صحیح بدان دو کار که کشیم نمیشوند که بلکه در حیض که نداند  
 که کند بوده یا نه هم عمل هیچک از آن دو نشده است بجهت آنکه این معنی در آن  
 ماهی که سه روز را بدخند را حیض داند درست نمیشوند و او خط در حیض  
 جا عمل بمقتضای قول صحیح است که در سه روز را از باب احتیاط عمل حیض و سینه  
 یکدرد هر وقت که احتمال انقطاع حیض میبود غسل حیض هم یکدرد و سینه  
 که در آنرا بر اول ماه ممکن یکدرد هر وقت که در حیض مفروض کرد خاطر  
 دارد که در وسط حیض او ششم و هفتم بوده پس فراموش است که عادت او  
 چهار روز بوده است پس خود را از روز پنجم حیض داند و در روز ششم غسل  
 حیض کند و بر این باس است قویتر و اگر وقت غیر معینی را در خاطر دارد مثل  
 اینکه میداند در روز دهم همیشه حیض بوده است اما نمیداند که اول حیض  
 بوده است یا وسط یا آخر پس قوی است که یکی از آن دو کار که کشیم بمقتضای  
 او عمل کند خواهد بود از آن جمله سه و ده فرزند هدی و خواهد از جمله هفت و بی  
 عده را که با بدی و ملحق است مختار است که پیش نمیشوند یا پس بدی را یا بعضی  
 پیش نمیشوند و بعضی را پس بدی دارند و اما ذات عادتش که وقت را با هر قویتر  
 کرده اما عده را میداند پس نیز مرجع بجهت یکدرد با وجود شرایط هرگاه نمیز  
 او اثر عده تفاوت داشتند باشد پس اظهار است که تمام عده را اخبار میکند  
 و اگر نمیزی نداشته باشد پس ششم است که عده را حیض خود فرزند هدی  
 در جای ایشان وقتی که عادت را در آن که کور است که خواسته و نیست  
 که اول وقت حیض باشد و اینکه کشیم در وقتی است که عده ای که کور است  
 وقت او را در میان زمانه ای که کور کرده باشد که عده مساوی بفضله آن زمان  
 با کثیر از نصف مثلا اینکه میداند در هر ماه سه روز اول چهار روز حیض میدهد  
 یا پنج روز میدهد و نمیداند در اول ده روز با آخر آن با اینکه میداند  
 که در نصف اول ماه در سه روز حیض میدهد اما نمیداند که در جای آن نصف



بوده با مینداند که در هر باقی در سه سته با هفت سته و نه سته میاید اما عمدت  
 در یک جای انماه بوده و اما از نصف ان زمان بیشتر باشد مثل اینکه میاید  
 در سه سته اول شش روز عادت و نوبه اما وقت را همین نمیداند  
 پس چنین زنی بیفتن پنجم و ششم را باید پیش داند و چهار روز دیگر  
 خواهد پیش بیندازد و خواهد پس بیندازد و خواهد پیش بیندازد  
 و قدری را پس بیندازد و هم چنین هرگاه و اندک عادت او در ماهی شش  
 روز است و این را هم میاید نکند و در نصف ماه چیزی داخل چنان  
 بوده پس چنین زنی بیفتن را در که با نوزدهم و شانزدهم را هم با هم چنین  
 اوست پس بنماید و ایمان بخد که کفتم غار می کند  
 حاضی است و راست بر و نماز و روز و عوارض و مس کنایان قرین و کث  
 در مساجد و کذا اشون چیزی در نماز و کذا کردن در مساجد الحرام و مسجد  
 پنجمه و عوارض سوره ها که بخورد واجب دانند چنانکه گذشت در  
 اما اگر بخورد با کوش و هد کسی که بخورد اطوار است که بر او سوره لا اله الا الله  
 در نماز بگذرد اگر شنید که کسی بخورد هر چند کوش نداده باشد امر بر سوره  
 کردن است و جنب هم همین حکم دارد و حرام است بجا آمدن کردن تهنات  
 تا پاک شود اطوار است که همین که پاک شود جماع جایز است هر چند غسل  
 نکرده باشد اما مکر و هت و بعضی واجب دانند آنکه کفار هر کسی که کفار  
 عامدا جماع کند با حاضی در اول وقت بکند تا در وسط آن نصف  
 در بنام و در خواند جماع در بنا و در بنا بکند تقاضای سکر را  
 بمشغال شمری و آنچه حرام است جماع کردن در قبل از آن حاضی است  
 و باقی استخوانات جایز است و واجب است بر او قضای روز  
 بدین زمان و سن است که او ذات غایبها است و در شب پیشند  
 و عقده نماز که بخورد بکند و مکر و هت بر او حضانة کردن

حشم

طیبه

در نفاس است و آن خونیست که در وقت زاید شدن نمان  
 میاید خواه همراه طفل اید خواه بعد از آنکه پیش از زاید شدن نمان  
 نیست و فرقی نیست میان آنکه طفل تمام منول شود یا تمام نشده باشد  
 و سقط شود هر چند تصعد باشد هرگاه علم هم رسد که مصغه  
 ماده انسانیست و مصغه شبیه است بیا چه گوشت جانشین و بعضی  
 علفه را هم ملحق کرده اند هرگاه علم هم رسد که آن نیز ماده و مبدأ  
 انسانست هر چند بکفین چهار زن فایده باشد و علفه یا چه خون  
 بسته باشد و فل نفاس را حدی در شرح نیست گاه هست که یک  
 لحظه هم بیشتر و در اکثر آن خلافاست و تحقیق آن امر مشکوک است  
 فقهاء و آنچه در نظر فقهاء است اینست که اگر نفاس مثل اکثر حیوان  
 اما با بمعنی که اگر ذات باشد یا عادت خود را که در بعضی سته همان  
 ظاهر می نشیند و عورت را صاحب نفاس میاید اگر در تمام شدن با امر  
 یا از شد پس غسل میکند اگر پاک نشده می نشیند نادره هرگاه خون  
 عادت در مدت پاکت قطع شده عوارض میشود که نفاس بوده و اگر قطع  
 نشد و ندره گذشت معارض میشود که شرا بر این امر استخوانه و دره است  
 چنانکه در بعضی بیان کرده ایم اما میاید که در مصغله بر این اشیان اگر خون  
 بر بینند نادره تمام شود همه با نفاس میاید خواه قطع شود بر سرده  
 یا از ده نجا و نکند مثل بعضی نیست که جمیع بنیه با عادت خویشا نام بخورد  
 بشکد و هرگاه نیمی در روز اول نمانند لحظه خون بر بیند نام و در هر  
 و در روز دوم هم خونی بر بیند یا نهمی در روز دوم نفاس میاید  
 و خونی که زن با نمان بعد از سه روز میاید خون استخوانه است و باید که در  
 او غسل استخوانه بکند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد مگر اینکه بعد از  
 قطع شدن خون نفاس در سه روز گذشته باشد که اول حضورش پس در آن



عادت باید بجاوردن خود مبروح کند و با مر عادت خود را حفظ داند و مگر اینکه  
ممکن باشد که حق نمازه از برای او حاصل شود و در این صورت هر چند در ایام  
عادت هم نباشد که او را بعضی مبدلند و چنین نترسند که در غیر عادت خود  
در بدخود دیدن خون نماز نمیکند بلکه ناسه در اینضاط عادت نکند  
و بعد از آن خود را با بعضی هرگاه بعد از ایام نفاس مستمره ایام باشد یعنی  
خون مستمری بیند پس حکام آن چنانست که در مسایل بعضی گفتیم و اما  
احکام نفاس پس آن مثل احکام حیض است در حیض و حیضات و حیضات و حیض  
و قوی کرد که در آن زمان که در فلبه نفاس جاری نماید در حیض و حیض  
اکثر نفاس خلواست و در اکثر حیض خلوا نیست و در یکبار بعضی کجا  
مجموع بیاید حیض خلواست و غیر آن بیشتر حیض نفاس و دیگر آن  
طهوره با این در بعضی فاصله نشود اما این در نفاس شرط نیست پس هرگاه  
طغلی منول شود و حیضی بریند و یا در شود و بعد از چند روز دیگر  
منول شود و حیضی بریند هر یک از اینها نفاس علی حده است  
در استیضاحه است و حق استیضاحه غالباً سرد و ترید و فایده است و هرگاه  
که معلوم نشود که از حیض یا از حیضی هم رسیده و ممکن باشد که خون حیض  
با نفاس بسبب تفاوت شرایط آنها آن استیضاحه است و استیضاحه بر سه قسم  
فلبه و کبیره و منوطه و معده و بیشتر که این اشعار با یکدیگر در خود  
پنجه و میله و اگر خون بریند فرود و سه راج کند و از اینها پیدا  
و یکشنبه و نشه برسد آن کبیره است و اگر پنجه را فرود کرد و سوراخ  
کند اما از پشت پنجه برود نشود آن منوطه است و اگر پنجه را سوراخ  
نکند هر چند قدری در او درنده باشد آن فلبه است اما فلبه پس حکم آن  
این است که از برای هر نماز وضو میسازند و بر او غسل نیست و اما  
منوطه پس آن نیز از برای هر نماز وضو میسازند و بر او غسل هم برود

و حیض

ک

که پیش از نماز صبح میکند و اما کبیره پس از آن نماز واجب است بر او هر  
واجب است بعد از دو غسل دیگر یکی از برای ظهر و عصر و آن نماز با هم  
بکند و یکی از برای مغرب و عشا و نماز آنرا با هم میکند و بدانکه زن  
استیضاحه با استیضاحه کبیره هرگاه بعد از غسل صبح استیضاحه از فلبه  
شود دیگر غسلی نیست از برای عشا این و هم چنین در سایر اقسام است  
هرگاه زن استیضاحه با استیضاحه فلبه بعد از نماز صبح کبیره یا در  
هر چند بلجه باشد از برای ظهور غسل کند و هم چنین هرگاه بعد از  
رودهد باید غسل کند از برای عشا این و هم چنین در سایر اقسام است  
نیست که این صفت فلبه و کبیره و منوطه متصل با فواید نمازها باشد  
بلکه همان مجرد مسمی که حاصل شد است و نیست در شریف حکم و هم چنین  
از برای فلبه مثلاً اگر کسی در راه و اطلاع از ایام استیضاحه فلبه بیند  
بعد از آنکه در یک پا او باشد ناظر و حدث دیگر آن و سینه باید در  
از برای ظهر بسازند و اگر بعد از آن دیگر خون نباشد از برای عصر و  
در نماز نیست و باید که کبیره در کبیره سه غسل کند در هر سه بود که جمع  
کند ما بین ظهر و عشا این و این از برای آسان کردن کار است و اگر  
کدام برای هر نماز غسل کند و نماز آنرا هم جدا کند بلکه بعضی دعوی  
کرده اند بر استیضاحه این و واجب است بر منوطه استیضاحه که در هر نماز پنجه  
نشر دهد و هم چنین گفته ما و جمعی واجب دانسته اند که ظاهر هیچ  
هم نشیند اگر لوده باشد و نماز او منوطه در لباس صلی و کتف خواهد  
اشاء الله در غسل ای سنتی است و در آن دو غسل  
در ایام آن بدانکه غسلهای واجب که مذکور شد  
کردن آنها از برای هر سه سنتی که مشروط باشد صحت آن ظاهر است  
نماز سنت با طاف سنت با مس که باشد فرای آن مشروط باشد کمال ظاهر است

ص



مثل ثلاث قرآن و دخول مساجد و غیر اینها از آنچه که سنت در وقت  
بلکه مغایر کردن در وقت سنت است هر چند سببی از اسباب  
مقدمه بعد از آن باشد و هم چنین سنت است غسل در وقت جمعه  
و بیست بار یا کبوتر نذر و قناتان از طلوع صبح است تا ظهر و اگر تا ظهر نکرده  
باشد اما هنوز نماز جمعه با ظهر را نکرده است و در غسل وقت فضا و لا  
هیچکدام نکند و اگر نماز نکرده است و هنوز غسل نکرده است پس بر او  
بنت فضا بکند و هر چه غسل را نکرده باشد بظهور بکند افضل است و هرگاه  
غسل در روز جمعه وقت شده باشد در وقت پیشینه فضا یا اگر بکند  
و ظاهر این است که در وقت فضا بجهت است اما بعد ظهر وقت پیشینه و در وقت  
که بعد از ظهر افضل است بجهت سرعت بجز و جمیع کسب مستحب است  
فضا از شب پیشینه نیز با جود مظنه امکان در وقت پیشینه این حکم است  
از اسکان نیست و کسی که در وقت پیشینه نرسد که در روز جمعه است  
نا باب شده از برای غسل با این است تقدیم غسل در وقت پیشینه بلکه  
تجرباتی که نامرد و هم چنین که نرسد که وقت شود در روز جمعه  
در روز پیشینه میتوان کرد و بعضی شب جمعه را هم صلیح بود پیشینه  
کردند و غسل با ن با کی نیست و هرگاه اتفاق کرد چنین صورتها پیش  
جمعه غسل مفید و نشود سنت است که غسل را عاده کند و اگر  
غسلها ی مستغنی غسل بعد فطر و بعد قیامت و وقت آن بعد  
از طلوع صبح است تا وقتی که نماز عشاء را بکند و در وقت پیش  
که تا آخر وقت هم توان کرد و غسل شب بعد فطر بهتر است  
که مفاد آن غرض از آن است بکند و غسل در وقت جمعه که هم  
ماه ذی الحجه است و در وقت نوبت که هشتم است و در  
غده که هیجدهم است و در وقت میا هله که بیست و چهارم

است

است و غسل روز مولود یعنی صلی الله علیه و آله که هفدهم  
ربیع الا و است و غسل روز در حلال مرتضی یعنی شریف زین است  
که تحمید ذی فطر است و روزی که بیست و هفتم ربیع  
و شب نهمه آن در روز جمعه که خوب است اما ایست بجهت شب  
نهمه شعبان و غیره ای طاق ماه مبارکه رمضان خصوصاً در شب  
اول و شب نهمه آن و شب هفدهم و نهمه و بیست و یکم و بیست  
سیم و در آن در غسل است در اول شب و آخر شب و غسل نماز  
کسوف و خسوف هرگاه نماز نکرده باشد و فریضه  
تمام گرفته و غسل از برای احرام و از برای طواف و بعضی  
افعال حج که در مقام خورد مذکور خواهد شد و غسل نیز  
از کفن و غسل صبح گناه و غسل زيارت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
الله علیه هم اجعین و غسل دخول مکه و کعبه و حجر  
و مسجد الحرام و مدینه و مسجد پیغمبر صلی الله علیه  
و آله و غسل از برای کسی که عمداً برود بدین شخصی که  
اقبال بدار کشیده باشند بعد از سه روز و از برای و غیر  
کشتن یعنی کرباسه و سنت است غسل مولود  
غسل دادن طفلی که فانی منولد میشود و غسل نماز خا  
و استخوان و طیب با مان و بدانکه هر غسلی که سنت است  
از برای وقتی باید در آن وقت کرد و آنچه از برای دخول کما  
باید پیش از داخل شدن در آن مکان کرد و آنچه از برای فعلی  
است مثل زیارت و نماز و امثال اینها باید قبل از آن کرد  
بجز نوبت و نمازهای دام کشیده و کشتن کرباسه که بعد باید  
کرد و آنچه از برای فعل حدیثی حاصل شود اعاده بکند تا



ان برای زمان مکند مثل غسل جمعه و عهد و مثل آن همان  
 کردن غسل کا نیست و بسبب حدث اعاده در یکا نیست  
 هرگاه بر مکلف چند غسل جمع شود پس با این است  
 که همه اینها واجب است یا همه سنت است و بعضی از آنها واجب  
 و بعضی سنت است پس اگر همه آنها واجب باشد پس اگر در میان  
 آنها غسل جنابت باشد پس اگر یک غسل بکند و بقیه آنها را  
 بکند چیزی است آن همه وظایف و وضو ساخط است و اگر بقیه  
 غسل جنابت آنها بکند آن نیز چیزی است از همه مگر اینکه بقیه  
 قصد کند که این غسل جنابت تنهاست و چیزی هم که غسلها یکی  
 بکند که در بعضی وقت در چیزی بودن او اثر همه اشکال است و لوط  
 است که بجهت آنها علی حده غسل کند و وضو نیز با ساقط است  
 و اگر چه غسل جنابت را بکند مثل غسل حیض یا مسکاتین پس  
 احوط بلکه اظهر است که آن غسل چیزی از غسل جنابت نیست  
 بلکه چیزی از همان چیزی است که قصد کرده و اگر در جاهای  
 غسلهائی که بر او هست غسل جنابت نباشد پس احوط بلکه اظهر  
 در نزد حقیق این است که اگر یک غسل قصد همه را بکند کا نیست  
 اما اگر قصد بعضی بکند از غیر چیزی نیست و اگر آن غسلها  
 همه سنت یا شد پس اظهر است که اگر همه را قصد کند  
 و یک غسل بکند کا نیست و اگر بعضی را قصد کند غسل مخصوص  
 همان است که کرده و قصد اجمالی کا نیست یعنی همین شد که قصد  
 کند که هر چه امر و مستحب باشد پس غسل بکند از برای او  
 کا نیست هر چند بتقصیل متذکر آن نباشد مثل آنکه در میان  
 جمعه است و میخواهد نماز کند هم بکند اما متذکر آن نیست

لکه در غیره

و در جاهای هم هست با امر و داخل مکان شرعی خواهد شد مثل  
 اینها اما حال او این است که اگر بماند و مندرک باشد اینها را نیز قصد  
 خواهد کرد و اگر بعضی از غسلهای واجب و بعضی سنت باشد از برای  
 در نزد حقیق در این جایز است که اگر همه را قصد کند یک غسل کا نیست  
 و اگر بعضی را بکند مخصوص همان بعضی است مگر آنکه آن بعضی غسل  
 جنابت باشد که ظاهر آن چیزی نیست در کتب معتبره غسل  
 و در آنچه مستحب است بدانکه واجب است در غسلها  
 چیزی خود در حال اخبار اما هرگاه مضطرب باشد و عاقل باشد و بگوید  
 میشود و لغت بدهد و واجب است در آن بقیه مقام اول آن معنی  
 و کیفیت بقیه آن آنچه در وضو کنیم معلوم میشود و واجب است که بماند  
 نشستن سر و بعد از آن نصف طرف راست را بشوید و بعد از آن  
 نصف طرف چپ را و در هر دو طرف اظهر است که با سر شسته شود  
 اما اگر دست که در او با سر بشوید و بعد از آن نصف آن که در طرف  
 راست نشستن بشوید و نصف دیگر را با طرف چپ و ناف و عورت پس مرا که  
 با هر طرف بشوید بخانه است احوط است که با هر یک از دو طرف  
 بشوید با نصف هر یک را با طرفی که در سمت راست نشوید و برین  
 در میان اعضا نیست اما بعضی است که از آن بالا میزند و نشوید با  
 و اگر باها را مثلا پیش از دستها بشوید صحیح است و با بیکه مستحب است  
 بجز نباید یعنی آب را از جنوبی بخورد و دیگر جاری کند و هرگاه در  
 مال کند کا نیست و اجابت که در جاتی که آب با وضو آید را با وضو  
 مثل بیخ موها و بیخ گوش و ناف و تر پستان زنان و بر اجلها  
 و چپتهائی که در بدن آدمی است و بسیار است و آنچه نمایان است  
 از تر پستانها و شستن خود موجب است و هرگاه چیزی که در اجزای

ص



باشد دریدن او مثل مویر با چرخ بسیار غلیظی که مانع آب است  
 از آن که تمام چرخهای منعروف ضرر ندارد و واجب نیست  
 مثل نوبی بچینی و در هن و چشم و سوراخ گوش مکن انقدر کثرت  
 نماید آن سنان سوراخهائی که در گوش و بینی همچو حلقه بود  
 مکنند اگر چیزی در آنها هست حرکت بدهند تا آب بسویخ برسد  
 و اگر در آنها چیزی نیست پس اگر سوراخ چنان نشت و ظهور نماید  
 که اندرون پدید آید نیست نشستن اندرون آن واجب نیست و اگر نشت  
 نماید آنرا بشوید و هرگاه میان آب پاشاده غسل کند باها برسد  
 بسیار در آب برافشا یعنی هر یک از باها را برانظرف کرد در همه است  
 بشوید و ظاهر اینست که هرگاه نصف بدن را شست تا انجای پاکردن  
 اینست و آن باقی مانده را بر سر و در و پاره و در وقت غسل در آب فرو برد  
 که نیست بلکه هرگاه سر را بشوید و بعد از آن طرف دست بدین آب بشوید  
 و بعد از آن طرف چپ بدین آب فرو برد هر دو کا نیست و تمام آب بچین و نشستن  
 بهتر است چنان است که در عرض آن غسل فریبی نیست که غسل  
 بشود و بلکه در آب فرو برد و آنرا غسل امر نماسی مکنید و اگر بماند که  
 آب بشوید با اشغال آن نمیرسد در پاره آب دست نماید تا آب برسد و هرگاه  
 میرفت غسل داخل آب باشد هر چند که آب با او رسد دیگر احتیاج باقی نیست  
 دیگر ندارد مثل اینکه کسی در بصری با حوضی که کله اشده باشد غسل کند  
 و پیش از آنکه تمام بدن را در آب فرو برد و بکشد باقی نیست  
 و تمام شدن غسل بقدر گرفتن آب تمام بدن را حاصل میشود و هر کس  
 او در از آب داخل غسل نیست و ظاهر اینست که اگر کسی در آب  
 داخل آب خفته بود پس اگر کسی در آن آب باشد و نیست غسل میکند  
 و خود را حرکت بدهد آنقدر که وقت مشکل است هر چند که بیطوره هر شکل است

امروز

در صورتی که در وقت غسل بر او صدقه نهد و اما غسل بدین کار با خزان  
 چهار که ناسانی پاکیزه با بیشتر آب دارد آنرا بجا بگذارد غسل در عرض با خزان  
 مرد ظاهر اشکالی ندارد اما هرگاه در میان عرض با خزان استفاده باشد  
 و پاکیزه با بیشتر آب داشته باشد و قوی در آب و پاره آن در این جدا کنند که آب  
 بکشد پای او برسد آن خالی از اشکالی نیست بجهت آنکه آن مسرت از آن  
 ظاهر میشود بلکه در چنین صورتی آن غسل کرد با او بکنیم که غسل  
 سه مرتبه از طرفین در آب فرو برد و در وقت غسل بهتر است  
 و هرگاه بعد از غسل امر نماسی معلوم شود که چیزی از بدن او پاکیزه  
 غسل را عاده کند و در پاره آب نشد و با طمان و اینها غسل امر نماسی در این  
 دستور است اما غسل فریبی مانعی ندارد مثل آنکه در پاره آب در وقت  
 غسل کند و پاره آن بر سر و در دست نماید و بر سر و در آب برسد  
 و بعد از آن طرف راست و بعد از آن طرف چپ را و ظاهر اینست که غسل  
 امر نماسی در همه غسلهای واجب و مستحب جایز باشد هر چند که بسیار  
 آنرا تمام احدی نیست باید که آب غسل مباح باشد  
 و پا را باشد و آب مضاف مثل کلاب و غیر آن بلکه آب حقیقی  
 باشد و ظهور آنست که باید بدین پا را باشد پس هرگاه بدین بخش باشد  
 صحیح نیست بلکه اگر غسل امر نماسی در آب جامعی پاکیزه و نجاست  
 مجوز دخول در آب تراب میشود و حکم بصری مشکل است و ظاهر اینست  
 که آنرا تمام نجاست امر هم خصوصی قبل از نشستن آن عضو کافی باشد  
 و واجب نیست که جمع اعضا را قبل از غسل بشوید  
 در اواب و سستیهای غسل است و در آن در وقت است  
 سنت است از برای مردی که بینی آن بر او ای و او را با سست است که در وقت  
 یعنی سستی که در مجرای بینی با پیکر بود که اولاً بعد از آن بدست

مستحب

نشد



نجوای بقیه بول ما هم بر وزن او زده و بعضی برین صورتها این است  
 که اول سه مرتبه نسیج کند و بعد از آن دست بمالد از دره سوسویج  
 مصلحت با نسیج ذکر سه مرتبه و بعد از آن از نسیج ذکر دست بمالد تا سر  
 آن سه مرتبه و بعد از آن سه مرتبه که سه مرتبه نسیج نماید و هر مرتبه  
 این است که انگشت بزرگ در پشت برها و انگشت میانی را در دست  
 بکشد و میاورد تا آنچه نری که در پیچ ذکر است که در میان نخه است  
 هم داخل اصل ذکر شود و هم چنین اصل ذکر را هم چنین بکشد تا سر  
 تا کدیسیا راست در استیلا هست و قاپده آن نیست که دیگر بعد از آن  
 اگر نری از وظاهر شود که معاوی نیا شد چه چنانست غسل و وضوی  
 او سگسته نشود پس اگر بول و استیلا هر دو بکند بعد از آن از نری فلان  
 شود و معاوی نیا شد که می است با بول یا مادی یا غیر آن بود و غسل  
 و ایست و نری وضوی و نری هم شستن آن نری و اما هیچکدام از نری  
 و بعد از آن نری ظاهر شود آن شخص غسل را عاده کند و آن نری را هم  
 و هر چه با و رسیده است محسوس است و اگر بول کرده و استیلا نکرده است  
 غسل عاده بقیه بعد از آن نری محسوس است و وضوی با بد بسیار و اگر  
 استیلا کرده و بول نکرده پس اگر میتوانست بول کند و نکرده آن نیز غسل  
 عاده کند و نری را هم نشوید و اگر بول از نری بد و ممکن نبود که بول کند  
 در مسئله خلاف است و ظهور در نری محسوس است که این هم غسل  
 سابق است و در صورتی که غسل شکسته میشود آن نری که قبل از آن  
 این نری کرده صحیح است و عاده ندارد و اینها که کفیم هم در صورتی  
 که آن نری مشبه الحال باشد اما اگر اینم که آن نری معنی است با بول  
 یا مادی پس با بد بگویم آن عمل کفیم هر چند بول واقع شده باشد و اشکال  
 در صورتی نیست که بول و استیلا نکرده غسل کند و بعد از آن ملاحظه

و دست با نری کند و آن مادی بیاید با نری با بول کند و احتمال این هم باشد  
 که اگر یکی از معنی در معنی باشد که با نری مخلوط شده باشد و حکم آن  
 فقها صحیحاً بر نری اید و بما و حظه احداث اعضا طان به تمام بکند به نری  
 بود و بعضی از برای زنان استیلا و بول نیست داشته اند و اما آن حکم  
 که در استیلا نری مرد کفیم در اینجا جاری نیست و هر نری که از آن ظاهر  
 مشبه با استیلا پس نری ندارد در هیچ حال و طریقی استیلا نیست  
 که با انگشتان خود از جانب عرض اند و طریقی بقوت نسیج مریض  
 و هر گاه مریض در رحم زن بوده بعد از غسل ببول آن نری  
 نیست و اگر مریض در رحم زن ببول اید یا بعد غسل را عاده کند آن نری  
 باشد مگر مریض با خالص و در صورتی استیلا نری و غسل نیست  
 سنت است که در اول غسل بسم الله بگوید و دستها را تا بند دست  
 سه مرتبه بشوید و بعضی تا مرفق سنت دانسته اند و این هم  
 و مضمضه و استنشاق بکند و ظاهر این است که نسیج و نری در اینها  
 در غسل آن نما می و نری نباشد و سنت است که در غسل نری  
 دست بیدن بمالد و آب را بدست همه جا برساند و در اینجاها که  
 آب با اینها میرسد باز ملاحظه در دست مالیدن آنها کند مثل  
 موی تنک و چین بدن و سنت است شستن موی و در عاقر اندن  
 با پنجه وارد شده است در استنای غسل و بعد از فراغ و آب غسل  
 نیک صاع باشد و صاع چهار مد است و میان آن گذشت و موی  
 بعل آورد و موالات همچنان زد و معنی که در وضو گذشت در اینجا  
 نیست بلکه سنت است و هر یک از اعضا را سه مرتبه بشوید و  
 که کسی کلک و بکند یا بمعنی که آب بدست او بدهد و او بیدن و  
 و غسل کردن با بی که در نسیج و کمر شده باشد هر گاه کسی در

مسئله



اشای غسل از وحدت اصغری سزاند چو در آن خلافت و اسکان است  
 هست و احوط است که غسل را تمام کند و وضو هم در آنجا رود و در پیش  
 که اگر نماز بکند هم ضرر ندارد بلکه وضو کند بطلان آن را برسد و وضو  
 هم در آنجا رود و ظاهر اینست که این گفتگو در غسل است نه غسل با هم جاری میشود  
 بجهت آنکه پیش گفتیم هر چیزی از بدن که آب کثرت غسل آن بطلان  
 و چنین نیست که بعضی گفته اند که نماز بدن با آب فرو رود هیچ فرقی  
 از غسل بعمل نیامده است در نهم و در آنچه فصل  
 فصل اول در نماز نهم است بدانکه چون نهم بسیار اضطراری  
 که جناب اندلس الهی از برای رفع مشقت و حج فرموده که در جای  
 کباب نباشد بی استعجال آن مشقتی باشد گفتا بان جا نباشد پس  
 از برای هر چیزی که وضو واجب باشد مثل نماز و طواف و مسکنای نماز  
 و هرگز مساجد و فراشه عزایم و غیر آنها از آنچه گذشت و پیشتر  
 نشود وضو یا غسل پس نهم واجب خواهد بود و آن سبب مباح  
 بودن آنها میشود و هم چنین گاهی واجب میشود بندگی  
 نذر و علاوه بر آنچه گذشت و واجب میشود بر کسی که در مسجد الحرام یا  
 مسجد کوفه یا مسجد مدینه باشد و محله شود پس نهم میکند از برای هر  
 آمدن مکروهی که ممکن شود غسل بدن آنکه نجاست بمسجد رسد  
 و آن فرض نادری است و هم چنین هر چیزی که سنت باشد از برای وضو  
 یا غسل از امور بی که پیشتر ذکر کردیم سنت است نهم از برای نماز و علاوه  
 بر آنها سنت است نهم از برای خوابیدن با وجود آب صحتی بجز  
 خواب هر چند ممکن باشد از برای احوال و نیز نهم سنت است از برای  
 نماز میت هر چند آب مسر باشد و هم چنین چند مورد نهم از برای  
 هر نماز در مساجد یا کربلا عذر ممکن از وضو و غسل

در نهم

و در آنچه چند مطلب است از جمله اسباب نهم بنا بر اینست  
 بقدر و غیر وضو و غسل و اگر فطری باشد باشد که وفا کند و ممکن باشد  
 که فطری کلاب بر نیک و بود با عرف و مثل آن داخل کند که گفته اند  
 و آن آب از اطلاق آب بیرون نرود و با نهم عرفی از آب است  
 با بیک داخل کند و بان وضو یا غسل بعمل آید و اگر آب بقدر  
 وضو داشته باشد با شد با بقدر غسل و هر دو بر او واجب باشد  
 مثل اینکه در غیر غسل جنایت باشد احوط است که غسل کند  
 و در عوض وضو نهم کند و اگر نجاستی در بدن او باشد که لا  
 انزاله ان با آن نجاست در جامه او باشد و فواید جامه خود را  
 از خود دور کند بجهت سرها یا بجز آن انزاله نجاست را بگذرد  
 داند و در عوض وضو یا غسل نهم کند مگر آنکه کربا و نهم نیک  
 که نهم نرسد در این صورت با آن آب وضو یا غسل بعمل آید  
 و بان نجاست نماز کند و کسی که آب ندارد با این است که بقیق  
 داند که آب و نیت نماز یا نیت این از برای او بیشتر میشود با این  
 که بقیق داند که آب در وقت عصر میشود و نماز را در وقت عصر  
 کرد پس در این صورت او طلب آب باید و بقیق آن را نهم  
 نیست و در صورت نایتیه صبر بر این نظام ضرر است و همچنین  
 هرگاه مظنه حصول آب داند هم باید طلب کند تا کمان او باقی  
 و اما در صورتی که کمان او این است که در وقت آب بیشتر میشود  
 با آنکه طریق مساوی است حصول و عذر حصول آب در وقت  
 درین راه مساوی است پس این شخص باید در زمین سهواً کرده  
 و در وقت و مسکنای باشد بقدره و نیز بر قیاب آن هم  
 شخص کند و اگر زمین فا هم باشد بقدره با نهم بر آب و اگر زمین



با درنده نرسد و هم ضرر باشد طلبان و سا فظ است و این  
 طلب در وقتی است کوفت و وسعت داشته باشد و اما اگر وقت نماند  
 باشد مثل آنکه پیش از طلوع آفتاب از خواب بیدار شود و وقت نماند  
 نهم کند و نماز کند و همچنین هر چند آب موجود باشد اما وقت نماند  
 نیست که وضو یا غسل بجا آورد باز نهم کند و اگر کاهیل کند بطلب  
 آب نرود تا وقت نماند شود مشهور است که کاهیل است اما اگر  
 نهم کند و نماز کند اعاده بر او نیست و لوط است که نماز را هلاک  
 کند و هرگاه آب موجود باشد و هلال که نماز وقت و فائزگی بوضو  
 و ادراک نماز در وقت هر چند بعد بکشد آن با شدن نهم کند  
 و نماز در وقت بکشد و لوط است که اعاده هم بکشد و اعاده  
 در صورت هرگاه نرسد در مسأله اشکال فویست  
 از جمله اسباب نهم اینست که خوردن آب نماند مسأله اینست که  
 کربورن با سبب آنکه آب در چاه هست بند و در لوی ندارد که آب  
 ببردن بیاورد و با آب بعضی نشند و قیمت ندارد که بکشد با نزدیک  
 با درنده میزند خواه از چاه خورد نرسد با از زمان با نزدیک خوردن  
 نرسد هم از جمله عذر هاست و هر چند از او مرید کوی نباشد مثل  
 کسی که در آن وقت فریستان میزند با آنجا های نار بهل میزند و هم  
 چنین هرگاه از سه نرسد و شاق باشد بر او محمل آن هر چند این  
 باشد از آنرا میسازند هرگاه ممکن باشد او را کند چاه با آب چاه  
 ببردن آمدن به چاه که باشد مثل بکر جامه خود را چاه بیاورد  
 و بعد از آن که نرسد برون بیاورد و به شامه و یا بدکه محصل آب  
 بکشد و هم چنین واجب است که هر کوی هرگاه از سه نرسد و واجب است  
 خریدن آن برای کسی که ممکن باشد قیمت ضرری با نرسد در زمان وقت

هر چند با ضعف قیمت آن باشد اما اگر ضرر با نرسد با قیمتی  
 که بجهت قوت خورد و بجا خورد و لبیا ضرر و مرده معطل میماند  
 پس بر او واجب نیست خریدن آن خواه ضرر حال با از برای تبدیل هرگاه  
 امید نهم نرسیدن چیزی دیگر از برای او باشد که کفایت او کند  
 و هم چنین واجب است بند و لوط و امثال آن هرگاه موقوف باشد  
 تحصیل آب بزمان و همچنین خریدن همین از برای آب که کرده  
 و امثال آنها و اگر کسی آب را با بختند واجب است قبول کند بلکه  
 اگر قیمت آب را بختند و معسر شود خریدن هم واجب است  
 انجم جمله عذر هاست و مرثی است که نرسد  
 با وجود مرض از استعمال از مردن نرسد با از قیمت شدن آنرا  
 و طول کشیدن و همچنین در مثل و جواهر در جانی که بجهت میسر  
 نیست و در آن حصول مشقت و عسر و تعب است که در عادت  
 محمل آن شافقت نرسد اسم مرض و از آنرا میسازند اگر کسی از آن  
 هست که استعمال آب بان ضرری ندارد و مظنه ضرر کا نیست  
 بلکه احتمال هم کا نیست و چیزی که نرسد از استعمال آب با بد  
 نهم کند خواه جدا خوردن چوب کرده باشد با بی اختیار چوب شده  
 باشد و بعضی علامه قابل شده اند بوجوب غسل بر کسی که جدا  
 چوب شده بهر چند نرسد از تلف شدن و این قول صحیح است  
 و کسی که در آن آب بدست او بی بد جا بر است از برای جمل بکشد  
 بقد و وضو هم آب داشته باشد جا بر است جماع کردن و خوف  
 نرسدن دست و خون آمدن هم از جمله عذر هاست بلکه شای  
 هم از جمله اسباب نهم شمرده اند و از این است که پوست بدن  
 زین میشود و بد مرثی و کاهی پوست میشود و گاه هست منتهی

سعدی



میشود بکشد پوست و دعوی اجاع نیز بر آن کرده اند و بعضی هر دو  
 از راه جهالت و دعوی صلاح در چنین اوقات وضو با غسل بجا  
 می آورند نماز ایشان صورتی ندارد پس اگر کسی در بعضی احوال  
 مثل خوف شبان یا ترکیدن دست و امثال آن اگر وضو نیاید با غسل  
 کند بان اکتفا کند و نهم هم بکند و از جمله عذرهای شکی است و حتی  
 نشسته شدن که تحمل آن شافی باشد و در صورتی که آب در نگاه آید  
 و نهم کند و خوف شکی برادر مؤمن هم عذر است بلکه جایز است  
 که همه را در مکر آنکه صورتی باشد که در هیچ آن ضرر را در بر نیاید  
 نضیج مال نشود که در بعضی وقت جمعی بگویند هیچ کرده اند  
 هرگاه کسی از بوی آبی بپرسد نشود و بوی باشد اگر تواند که آید و بوی  
 بوی با مالیدن بیدن بخدی کباب از و در میان شود که مسی شستن  
 بجمیل آید بان وضو با غسل بجا آورد و اگر این مقدمه نشود بجمیل  
 آن با اختیار آنرا بچند نهم گفت نهم کند و اگر تراب و تر خاله و غیره  
 و تر کل و تر سنبل هیچکس نباشد ظاهر است که طهارت از وضو  
 است و احوط آنست که بر بوی نهم کند مثل خاله و اگر یا و غیره  
 بوی در اعضا وضو با غسل هم بمالند کمال احتیاط کرده خواهد  
 و بعد از آن بپرسد وضو با غسل بی نهم صحیح است تا زرا عاده کند  
 در کیفیت نهم است و در آن چند مطلب است  
 بدانکه واجب است که در نیت کند وضو که نهم  
 میکند بدل از وضو با بدل از غسل آن برای مباح شدن نماز  
 با هر چه از برای او نهم میکند فریضه ای است و تحقیق نیت  
 و تفصیل آن و احکام آن ها است که در وضو گذشت و نیت  
 منفع حدث در نماز نیت بجهت آنکه نهم منفع حدث با لمس

عربی

صحت

نور

نمیکند بلو اگر منظورش منفع حدث باشد تا وقتی که استعمال آب  
 نیست نمیشود یا تا فسی صمد مانعی ندارد و نیت با بله نماز  
 نردن بر خاله باشد و بعد از نیت کف دستها را با هم بر خاله بزند  
 و بجز کف شستن دست بر خاله کانی نیست هر چند نفوس بگذرد  
 و تمام هر دو دستها را بر پیشانی بالای بینی و جبهه بین کرده  
 پیشانی است که منتهی میشود بگوشهها مال و بعضی مسح ابو و نهم  
 واجب دانسته اند و دلیل بر آن ندیده ام و داخل کردن آنها  
 است بعد از آن یکف دست چپ تمام دست راست را از بند  
 دست راست تا سینه کشان نماید و بعد از آن یکف دست راست تمام  
 نیت دست چپ را و احوط آنست که تمام کف هر دو دست  
 بنمایند پیشانی و جبهه بین برسد و هم چنین تمام کف دست  
 چپ بنمایند دست راست را و تمام کف دست راست را بنمایند  
 نیت دست چپ اما اینکه هر چه از آن کف بجز بوی آن اجزاء  
 در نیت دستها برسد ضرر نیست و باید بداند بوی آن هر چه  
 داخل کند از باب مقدمه که خاطر جمع مسح پیشانی بجا آمده  
 باشد و هم چنین قبلی از بالای بند دست داخل کند و باید  
 که مسح بکند دست بجمیل آید و بر نیت دست نمیشود مسح کردن  
 مگر در همان صورتی که در دستهای او بریده باشند پس مسح  
 دستها ساکت است و یا در آن خود در مسح کند و اگر نهم  
 بپرسد نشود نایب بکیرد چنانکه خواهیم گفت و گو بکند دست او قطع  
 شده باشد باز دست دیگر در مسح کند و نیت این بدیع  
 آنست بمالند نایب بکیرد و اگر بپرسد نشود بمالند و اگر نیت  
 دست را بریده باشند باقی را مسح کند و اظهر آنست که

وضو



۵۵  
که چیزی بدست نجسید از خاله که بان مسح کند و هرگاه هیچ بدست  
نجسیدد ضد دیگر بخال زند مشهور است که  
نیم بدن غسل پاک نموده دستها را بخال بر زند از برای  
مسح و در بدنه از برای پیش دستها و در بدن وضو بمان  
دفعه اول کتفا کند و ظهور درین وجه است که فرقی میان  
و غسل نیست و یکتفه در هر دو کتفاست اما در بدنه وضو کتفا  
خضوع از برای غسل و نماز است اما کتفا کتفا در وضو است  
هرگاه باشد در نیم بدن یکی پاک ضعیف و دیگری در وضو  
هر دو را بقصد غیث با آنکه یکضوی است و غیث کند و در  
ضوی است سنت و در نیم بدن غسلها فرقی نیست مگر  
اینکه در نیم بدن غسل جنابت وضوی در کتفا نیست اما  
سایر اغسال هرگاه موجب وضوی بهم رسیده وضو هم  
میسر شود و نیم دیگر هم بدن وضو بکند  
واجب است تریب بخوی که مذکور شد و هوای آن یعنی عجب  
همدگر کردن افعال خیریه بدن غسل باشد با بدن وضو و این  
انرا بلا کند و در وضو دستها هر دو همی انرا صحیح گفته اند  
که باید مواضع مسح پاک باشد و این احوط است و اگر آنرا  
ممکن تشریح با نجاست نیمه کند هر چند منعدی باشد و خاک  
و بدن را نجس کند و هم چنین است هر چند نجاست جابل باشد  
مثل قرن غلیظ خشکیده و واجب است که نیمه را خرد بسیار  
شود مگر در صورتی که در وقت ناپدید و آن ناپید است  
او را بخال زند و اعضای او را مسح کند و اگر ممکن شود دستها  
خورد بخال زند و اعضای او را مسح کند و با وجود امکان اینک

غسل

۵۴  
غیر دست او را بخال زند و با دست خود را بخال زند و کتفا بخال زند  
صورت و پشت دستها اشکال است بجهت آنکه دست بخال زند  
همه افعال نیمه است پس باید در حال ناپید بگرد و اگر نیمه  
نشود و اعضا و نیمه خود را بخال زند  
الله کفین و کشادن انگشتان در حال زند بخال و تحویل انگشتان  
در مسح یعنی بالبدن در همان انگشتان ضربه نیست بلکه مسح هم  
نیست و سنن است که دست را از عضو بر ندارد تا مسح تمام شود  
در میان چیزی که بان نیمه جایز است بدانکه خلا فی نیست در میان علماء  
در اینکه نیمه بخال جایز است و فرقی درین وجه است که ناخاله میسر  
نشود چیزی دیگر نیمه نمیتوان کرد و اگر متأخرین و بعضی از علماء  
گفته اند هرچه برهنه صاف این خوب است مثل سنگ و پاره و غیر آن  
و دلیل آن تمام نیست اما هر چه شسته خرد که شسته بخال کت  
پس ظاهر آن نیست که جایز است نیمه بان و خلا فی در آن شده اما  
کج و اهلک پیش از اینها پس اگر خال بر آنها صاف باشد مثل بعضی  
بدن کج آنها خال است خوب است و اگر صاف نباشد ظاهر است که نیمه  
نیتوان کرد و همچنین بعد از اینها جایز نیست نیمه بانها و بعضی جایز است  
و این ضعیف است و همچنین ظاهر است که سفال مشکوزه بر شده و  
انها نیمه جایز نیست و هرگاه خال نباشد نجس است جامه یا بند زین یا پال  
اسب و امثال آنها نیمه کند و ظاهر است که نجس است بر سنگ  
و احوط است جمع میان نیمه نجس است و ظاهر است  
که در نیمه نجس است که با امثال آن معیشت کرد انرا نجس است  
شود و بعد از آن نیمه کند و اگر ترش شود در آنجا هیچ نجس است  
بان ساخط است و باید که نجس را پاک باشد و نجس است و امثال آنها

نیتوان



۵۷  
و اگر بخار هم میسر نشود بکل نهم کند و عیناً بر آنست که در سینه با بکل میگذارد  
و بعد از آن می تواند و بعد از آن بر عیناً سینه را در کل هم باید کرد و عیناً باشد  
یعنی کل با کسوف های و امتداد آن نباشد و ظهر است که کل بر سینه میگذارد  
و احوط است که جمع همان هر دو میکند اگر هر دو موجود باشد و اگر هیچکدام  
انرا هم موجود نباشد و برف هم میسر شود که آن پیش کوشش و با پاک کردن  
نهم باز باشد و بر عیناً نهم نهم جان نهم است و هم چنین باید که سینه  
باشد و هرگاه مجرب باشد در مکان شخصی و گمانی از صاحب معلوم  
نباشد و ضرعی با و بر سینه از نهم کردن و عیناً نهم کند و اگر نهم این باشد  
محل اشکال است و مگر و هست نهم برین شون نهم و مگر و سینه است  
که اگر بلند پهای زمین باشد و در همان جا در میان باشد در هرگاه  
نهم و اولی است و در آن چند مصلحت است بدانند که چنانچه  
نهم کردن پیش از داخل شدن وقت اما بعد از دخول وقت بعضی گفته اند  
که در اول وقت می توان نهم کرد و بعضی گفته اند که در هر وقت که خواهد  
در نهم در حقیقت نیست که اگر آفتاب در نهم باشد و ممکن باشد که در  
پیدا شود با نهم واقع شود تا آخر وقت بعد از آن که مظهر آن باشد که  
وقت بعد از نهم و نماز باقی مانده است در آن وقت نهم و نماز کند  
و اگر آفتاب در نهم نباشد در اول می توان نهم کرد و هرگاه کسی  
نهم از برای نماز کرده باشد و وقت نماز دیگر داخل شود با نهم نماز  
کند و دیگر در اول وقت می توان کرد و در نهم واقع عیناً نهم کند و  
نهم چندین نماز می توان کرد و نماز برای نماز نهم هر وقت که خواهد که پیش  
که نهم کند و هم چنین ظهر است که نماز برای نماز نهم در اول وقت  
نهم کند و نماز برای نماز نهم است و یکی هم هر وقت که خواهد می توان  
نهم کند و همچنین نماز نهم است هرگاه نمازها با نهم کرده

۵۸  
دیگر بر او وضو بمان نماز نیست و همچنین هرگاه بعد از نماز آب پیدا شود  
و بعد از نهم شود و وقت باقی باشد بر او و اعاده واجب نیست خله نهم  
باشد و خواه در حصص و لیکن مستحب است عاده اگر نهم کند و هنوز نماز  
نکرده آب پیدا شود و بعد از نهم شود بعد از آنکه آب را استعمال کند  
با غسل از برای او استعمال میسر شود نهم او باطل می شود هر چند که غسل  
انرا استعمال آن آب تلف شود یا آنجا عذر حاصل شود و اما بعد از  
استعمال کردن آب نهم شده آن آب تلف شود با عذر حاصل شود پس  
در آن دو قول است و احوط بلکه ظهر بطلان است پس باید با نهم کرد  
و نماز کند و اما اگر آب پیدا شود و بعد از آن که داخل شده باشد یعنی  
یکبار احده گفته باشد با شروع در نماز کرده پس فری است که نماز نهم  
کند و لیکن سنت است که نماز نهم نهم است بر کرد و در وضو سینه نهم  
کند و نماز را از سر کرده و ظاهر اینست که همان نهم نماز دیگر نهم  
که هرگاه بعد از نهم آب تلف شده باشد چنانکه نهم نهم است  
دیگر باطل نشده است و ظاهر اینست که فری مابین نماز سنتی و ولایتی  
نیست هرگاه جنبی نهم کرده باشد و بعد از آن از  
اصغری سرتیغ ظهر و اشهر است که نماز نهم بدل از غسل میکند  
هر چند قادر باشد بر وضو ساق و سینه یعنی در قابل شده است  
باید وضو سینه و اگر نهم نهم بدل از وضو سینه از نهمی که غسل است  
میسر شود و احوط این است که وضو سینه و نهم بدل از غسل کند و اگر  
وضو میسر نشود نهم بکند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل حیاتیست  
و ظاهر اینست که کلام در حقیقت و تقاس و امثال آنها نهم همین باشد  
و تقاضای نباشد کسی که نماز بباید و نهم خالی و نهم چندی  
دیگر گریا و نهم توان کرد نماز از وسا فط است و بعضی گفته اند که نماز

سینه



بکشد و عاده هم بکشد و بعضی گفته اند در اوقات نماز خدا بکند بجهت  
 نماز و اول او می است اما فضایی نماز ظهوری ظاهر است که در اینجا است  
 در نجاسات و طریقی انزاله از آنها و انواع مطهرات و در میان  
 چند فصل است در نجاسات و در این چند مصلحت است  
 از جمله نجاسات بول و غایب حیوان نیست که در هر کوشش باشد  
 بشرط اینکه آن حیوان خون جسته مرده داشته باشد یا به معنی که در  
 باب اول از آن حیوان برین خون از وی فوت شود و آن شود و در آن خون نیست  
 که بعنوان ترشح و مستوی کردن آید مثل خون ماهی پس خون و غایب انسان  
 و کوه و سفال و شیره و باده و موش و کبوتر و امثال آنها نجس است و بول  
 و غایب ماهی حرام کوشش و غول و عقرب و سوسک و جمل از اینها نجس  
 و امثال آنها با است و بعضی بول شتر و گاو را نجس می دانند که در این  
 و این صیغه است و جاعلی قابل شده اند که بول و غایب پرند و پاکت است  
 حرام کوشش باشد و بعضی از آن جهات بول خفاش را مستثنا کرده اند  
 و حکم نجاست کرده اند و اقوی است که فرقی ما بین پرند و غیر پرند نیست  
 و بول و غایب حرام کوشش آنها نجس است خصوصاً خفاش که در لیل نجاست  
 بول آن اقوی است از پرند های دیگر و اما ملامت کوشش پس بول و غایب  
 آنها همه پاکست و در بول اسب و اسیر و انواع خلاف کرده اند و اقوی است  
 که همه پاکست و اما کوشش بول پشتر از هر کس است و کوشش بول و پشتر  
 انواع پشتر است و بعضی علما نجاست آنها قابل شده اند و در تصحیف است  
 و مکرر است و حیوانات حلال کوشش که نجس نجاست نجاست خوارگی کوشش آنها  
 حرام می شود و همچنین کوشش که در شتر است و غول پر و شتر با نده آید  
 و حیوانی که در آن با بیجم کرده باشد همه آنها را بول و غایب نجس است  
 و کوشش آنها را خورجین حرام است از جمله نجاسات می است

و خون حیوانی که خون مرده داشته باشد و بعضی حیوانی که خون مرده نماند  
 نجس نیست و خون حیوانی که خون مرده دارد نجس است خواه از سر پرند یا پاره  
 یا از پاره بیابان یا از خاکی شدن و خاک فرود آید خواه که و خواه بسیار یا غیره  
 که در میان کوشش همه آنها در اصل کوشش جمع شود و خواه در میان هر کجا  
 بماند و از این جهت است خون مرده در میان دل حیوانات است خون مرده در میان  
 شکر حیوان می باشد در وقت ذبح و معالیه باشد که بکشیدن نفس فرود آید  
 یا نجس است و اگر در وقت ذبح در بدن می گذارند آن نجس است  
 و حرام است و اما اگر معالیه نباشد که نجس است و اگر بکشد باشد و نجس هم  
 باشد پس با و منفک است معنی با نجس است و حکم بطلان آن مشکلی است  
 حکم نجاست چیزی که در آن نجس شود هم مشکلی است پس شاید اول کوشش  
 هر گاه آن خون در جامه دیدن پیش از مرده هم نجس باشد نماز نخواند اما  
 اگر آن را آن نجس بود بول و نجس شتر و گاو مثل آنکه خشک شود و بر پرند یا  
 باب مضاف از آن نشود دیگر واجب نباشد بدن و جامه اما احوط  
 این است که مطلقا آنرا و جنبان کتد اما خون حیوانی که خون مرده نماند  
 مثل ماهی و کبک و پشه و امثال آنها پس پاک است و خون در میان  
 تخم مرغ هم نجس است و هم چنین خون مرده در میان شتر و حیوان  
 پیدا می شود و خون مرده معالیه نباشد که خون پاکست با خون نجس اصل  
 طهارت است از جمله نجاسات مرده است  
 حیوانی که خون مرده داشته باشد خواه ادوی باشد خواه غیر  
 ادوی خواه آبی باشد و خواه صراحی در بهیت انسان پشتر است  
 شدن خلوصت و احوط اجتناب است مرده هم مثل سایر نجاسات  
 و اگر شری ملاقات کند نجس میکند و اگر خشک باشد نجس  
 نمیکند و قطعه که جدا شود از بدن حیوان نجس است خواه از پاره



شود و خواه آنزده اما اگر از بدن نماند جد شود و بعد از آن مروج انزل  
 قطعده معارضت کند پس آن بخت است برهما و اگر مروج انزان قطعده  
 معارضت کند و هنوز جدا نشده باشد پس آن پاکت و اگر جدا شود  
 بعد از معارضت مروج پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است و اما  
 مثل اینها بی ضعف و پوستها می که از دست و لب جدا میشود  
 بخوردی خورد با بجز دست مالیدن بدون قوت واهی پس نجاست  
 آنها معارضه نیست خصوصاً آنچه از کف دستها در وقت شستن  
 جامه و رفتن آن جدا میشود و پوست مرده را بدینا می خوردن پاک  
 نمیشود و آنرا چند چیز است که اندک آنرا پاک کند و آن پنجم است  
 و مویز و کدو و پسته و اسفندان و سناخ و سب و تخم و بجز مایه و در تخم  
 شرط است اینکه پوست با لایه و شکسته است هر چند سخت شده باشد  
 و مراد از پنهان مایه همان آخری است که بعد از آن در اول تولد می خورد  
 و در شتران بسته میشود و بعضی گفته اند خورد بشتران هم پاک است  
 اما احوط در اجابت معنی اول است و نظایر اینها بی نجاست است  
 باشد هرگاه بجای دیگر بریزد یا مرغوب ملاقات کند و اگر استخوان  
 بشوید و در شتر پی که از پستانه زده را برید و سست خلاق است و احوط  
 اجتناب است مویز و تخم و اما لایه آنها هرگاه از زنده بکار برود و یا  
 مغزای بیرون و غده نهاده و هرگاه از آنها بکنند و در مویز و تخم  
 بشوید و نظایر است که حکم سناخ و سب همچون باشد و غرق است  
 در استثناء امور دیگر که ما بین حیوان ماکول اللحم و نماند مشاک  
 که از آن هوی نمانده جدا شده باشد با آنها هوی که در آن نماند کرده  
 باشند بی اشکال است و اگر جدا شده باشد در آن اشکال است  
 و احوط اجتناب است هر چند نجاست آن معارضه نیست خصوصاً

بلا

هرگاه از مسلمان گرفته باشد و اما اصل مشک پس آن بی اشکال است  
 و پاکت و نظایر این است که در صورت علم با اینکه از زنده گرفته باشد  
 هم پاکت و بعد از آنکه خلاق نیست در این بکار ادمی و مسل و خوردن بی نجاست  
 کردن با آن میشود هم چنانکه خلاق نیست در این بکار هر حیوانی حلوان  
 گوشت سب که با آن میشود و خلاف کرده اند در حیوانات زنده مثل  
 شیر و کرک و زردیاه و امثال آنها و در مسوخ و حشرات و قوی و اشهر  
 در حیوانات زنده این است که با آن میشود و احوط در خوردن حیوانی است  
 که مسوخ و حشرات هم چنین است و احوط است که در این خوردن آنها  
 هم بشرط نیست و مسوخ چنانکه در حدیث صحیح وارد شده قبل است  
 و کرک و خفاش و مویز و تخم و غوس و غیرت که نوعی است از شتر  
 و موش و غریب و کرباسه و زنبور و در بعضی احادیث و روایات  
 طاووس و در بعضی سگ هم وارد شده است و مراد از حشرات  
 حیوانی است که در زمین جا میزند مثل موش و سوسه ها و غیر آنها  
 از جمله نجاست سگ و خوردن کافراست اما سگ  
 و خوردن پسر و شتر آنها نجاست است و اما سگ و خوردن جمله این پس  
 نجاست آنها معارضه نیست و غرق مایه این سگ شکامی و غیر این  
 نیست و بعضی علماء گفته اند جای دهان سگ شکامی که از آن گوشت  
 واجب نیست شستن آن واجب است و این صیغه است و مویز و اسفندان و  
 و هر چه از آنها نجاست است و آنچه آنها نیز نجاست است و اما آنچه مشاک  
 شود از آنها که از آن سگ و خوردن گوشت پسر و نجاست آن اشکال است  
 و خوردن بطنها بی نجاست است و اگر یکی از آنها حیوان پاک حفت شود  
 از آنها هم بسمند آن نیز نجاست است و اگر یکی از آنها اطاکا فریاد غیر  
 می خورد و فضا می و همچون است پس اشکال در نجاست آنها نیست خواه



بب پرست و خواه انساب پرست و خواه غیر آنها و با لحد هرگاه که انکار کنند  
 بیکانگی خدا و پیغمبری محمد بن عبد الله و انکار معاد کند همه کافر و مجنونند  
 و اما بیهود و نصاری و مجوس پس افری و اشهر و ذل آنها نجاست است  
 و کسائی که از ظاهر عدل و اهل بیت کنند پیش خا بر چها و ناصبها همه  
 کافرند و جنس و هم چنین هر کسی که انکار کند یکی از اهل بیتان دین را  
 و در حق او افعال شبیهه فرود و ممکن باشد بر وی و که عامر بهم برسد  
 باشد مثل انکار نمازهای پنجگانه و در حق مبارک و رمضان و تکلیف و <sup>مثال</sup>  
 اینها و هم چنین غالبان نجاست است یعنی آنها فی کفر خدا بودن پیغمبر را  
 المومنین با احدی از ائمه معصومین یا غیر ایشان قایل باشند و اینها  
 مذمبان پس دلیل بر نجاست آنها نیست و اگر بگویند بعضی آنها فی کفر  
 حیسیم میباشد پس دلیل بر نجاست آنها معذور نیست و اظهر ظاهر این  
 است و احوط آنست که ارضان کند و اما استنباط پس اسکالی در پایائی آنها  
 نیست و هم چنین اظهر در دلالت قرآنها بر نبوت و اما از کفری ظاهر  
 نشود پاکت و مشهور است که اولاد کفار نجاستند هر چند از نسل آنها  
 و هرگاه مسلمان را امر کنند تا باج مسلک کنند در باجی  
 از جمله نجاست شراب است و هر هست کشته که از اصل زن باشد مثل  
 بیب که شرابی است از خرماسانند و غیر آنها و نفاق هم نجاست  
 هر چند هست کشته نباشد و امثال منک و جوف و غیر آنها که باج نیستند  
 باصل همه آنها پاکند هر چند با داخل کنند و هم چنین ایسانگه  
 بچوشتا بدین پیوسته و خواه با نسی بچوشتا بد یا بچوشتان با بخورد و خود اما آب  
 مویز و خرماسا بعضی نقل نجاست آنها کرده اند و هرگاه بچوشتا بد احوط  
 اجتناب است و در جزی جنسی که از خرماسا جنب شده باشد و غیر آنست  
 که نجاست خواند باشد خلاصت و احوط بلکه اظهر نجاست است بعضی علماء

قایل نجاست و بیک شده اند و همه آنها ضعیف است  
 در انزاله نجاست است و در آن چند مطلب است  
 و اجیاست انزاله نجاست از جامه و بدن از برای نماز و طواف و نماز  
 هر دو آنها و ظروفی که استعمال میشود در حق بدن و اشامیدن بنقصیر  
 که بعد مذکور خواهد شد که در حال اضطرار با سبب بعضی در بعضی آنها  
 چنانکه بعد ذکر خواهیم کرد و اجیاست انزاله نجاست در مسجد  
 و هر کس که مطلع شود و آنکه نجاست را داخل مسجد کند و آنچه  
 بقیست است که واجیاست در هر کس که نجاست که مسجد را  
 کند پس اگر بعضی از جامه های او نجاست باشد یا در شمال بچسبند  
 داشته باشد یا امثال آن معلوم نیست و در جزی هر چند بر پا  
 و فرش مسجد را مسجد میگویند اما احوط آنست که نجاست را از آنها  
 دور کند و هم چنین در مورد لباس و جمعی از علماء گفته اند که حکم  
 ضابطه مقدسه و مصاحف مشرفه و آلات مخصوصه با آنها بچسبند  
 قرآن و فروش مثل مسجد است <sup>زوال حکم نجاست</sup>  
 زن و آل عین آن پس اگر عین نجاست زایل شود بچسبی که وسطه باشد و اما  
 زنک و برهه و یا فی بماند با نجاست و واجیاست در بارشستن بدن  
 و جامه از بول و در بدن دست مالیدن واجب نیست بلکه مرمان کردن  
 آب در آن کانیست بشرط زوال عین و با بدل کردن و در دفعه اول بشود  
 و هرگاه در بدن جسم لغزنده و غلبتی باشد که بول مخلوط شده باشد  
 مثل مدی و امثال آن که در خروج بول اوده باشد غالباً محتاج نیست  
 مالیدن هست و اما در بچسبند و بدن مثل چوب و نخند و سنک  
 و غیره و شوی احوط در همه اینهاست که در بول آب بشوید و نظاهاست که کلاه  
 کردن حقیقی میان در و شستن ضروریست پس اگر آب را جاری کند با عین

ص

ص



۹۵  
 این بن باسیروا مثال آن واقعه زمان برین ذکر آن فاصله میگذرد و شستن  
 بعل نجی ایستگاری نیست بلکه باید که بعد از حصول مسی شستن دست  
 میماند از آب نجس و بعد از آن نمیده دیگر بریزد و اینکه کفیم درین وقت  
 دو نمیده در هر نیست که باب قبل ازین بدانما در آب جامی پس بگذرد  
 کا قیست هر چند آبشاده باشد و این در نیست و هر دو در نمیده است  
 خصوصاً در آبشاده و این حکم مذکور در غیر بول منجم کفیم و در بول  
 منجم آب نجس بگذرد کا قیست و قتر در ضرورت است اما با آب نجس  
 آن بول نجس و کفیم و ظاهر است که جدا شدن آب بجمه جن بول  
 میسر است کا قیست و این در وقت است که چیزی خورنده باشد یعنی غذا  
 بر عیبت و آشتهها خورده است اما در واکر با و نجس را نند با غذای نادر  
 که با و نجس را نند و الهائی اند ضرورتاً در واکر الهائی برین که آن طفل  
 غذا نخورده باشد نادر و سال او نما مر شده باشد داخل سال سه بگذرد  
 ظاهر است که دیگر این حکم را نند آشته باشد هر چند هفت غذا نخورده  
 باشد و مشهور است که اصل این حکم مخصوص پس است و بعضی ختم  
 همه ملحق کرده اند و این صعب است و اما غیر بول این نجاسات پس  
 و جوب دو نمیده شستن معا و نیست اما هر دو در نمیده است  
 در بول شستن قلوبها است پیش از آن در بول مسکی  
 و لویج کرده باشد یعنی با شامانان بقرت بقرت زبان خود پس و  
 که سه بار از آب بتویید که اول آن سه بار بخال باشد و ملد در شستن  
 بخال چنانکه آنرا کثر علماء معار و میشود همان بخال و مالیدن است  
 هر چند خال خشک باشد و بعضی گفته اند که باید بمنزج باب باشد  
 که شبیه شستن بعل آید و این ظاهر است و هر دو است که گفته  
 بخال بمالد و دفعه دیگر بکل مردن بماند و بعد از آن در آب شستن

۹۶  
 و ظاهر است که آنجا که وکل را در آنها نجس و حرکت دادن و نجس کا  
 دیگر دست مالیدن در کما نیست خصوصاً در نفوس که در آنها شستگاری باشد  
 هر چند دست مالیدن هر دو است بقدم مقدمه خاکستر و شستن و آب  
 و مثال آنها کا قیست ندر در حال اختیار و در در حال اضطرار و جوی آن  
 علماء گفته اند که حکم قطع یعنی لبیدن ظرف بزبان مثل و لویج آ  
 و این هر دو است اما اگر خشک در نفوس بی بقیه با آید هن او بریزد  
 در غیر حال و لویج با آید که سگ در آن و لویج کرده بطرف دیگر بریزد  
 و امثال آنها هیچکس آنرا ضاحک ساقی نماند بلکه مثل  
 سایر نجاسات است که بعد از آنها هم گفته و ظاهر است که هر  
 سگ چندین دفعه در ظرفی و لویج کند با آن یکباره شستن  
 بطرفی مذکور بکا نیست و هر گاه خاک در ظرفی و لویج کند شستن  
 است که واجب است هفت نمیده بشود و ظاهر است که در  
 اینجا خاک در کما نیست و ظرفی که بشرب نجس شده باشد  
 ظاهر است که سه نمیده شستن پار میشود و هر دو هفت  
 نمیده است و ظاهر است که سایر مرکبات ما بعد مثل نمید  
 و غیر آن نیز چنین باشد و در فی نیست در نظمه قلوب و نجاسات  
 ما بین ظروفی که در کل باشد با آن جوی با آن من با خال نیست  
 و بعضی علماء گفته اند که ظرف شراب هر گاه که ریخته باشد پار  
 میشود و این سه است بلی که شراب مدتی شراب در کدو  
 مانده باشد که در ظرف نفوذ کرده باشد نظیر اینها فی آن وقت  
 است با اینکه گفته اند آب بکده آنند که آب در عاق آن نفوذ  
 کند و پار کند و اما ظاهر آن پس بجز شستن پار میشود  
 و هر گاه موثی در ظرفی بجز بر طرف ملاقی آن شود طهر



۴۷  
 است که هفت بار بشویند و اما سایر نجاسات غیر اینچنین  
 که در لیس ظاهر است که ظرف را از همه آنها سه بار بشویند  
 و اما ظروف شستن ظروف پس کافیست در آن پنجه از بویزد  
 در ظروف و حرکت بد همد که آب همه جای ظرف که نجس است قرین  
 کپرد و بعد از آن این بویزد و اگر ظروف شسته باشند که نوزاد حرکت داد  
 یا در جایی نصب کرده باشند مثل جبهه بزرگ بر پی و امثال آن پس  
 ظرفها است که این در اطراف او جاری کند و در آن جمع بیشترند تا  
 با ظرفی بیرون بیاورد و بنا بر قول نجاست عسایر چنانکه اشهر است  
 یا پدری میند که ظرف بیرون بیاورد ظرف و دست را بشویند و دیگر  
 مرتبه فرویند تا تمام آب را بیرون بیاورد و مستعمل است که آب  
 عدد در آب کی ساقط میشود بیکه بعد شستن کافیست بیشتر آنکه  
 شستن را کلاً در نجاست شرط باشد تا عمل او بد  
 هر چیزی که با نجاست ملاقات کند با شستن آن نیز حکم ملاقات با نجاست  
 دارد و خلاف بعضی مناخرین در نهایت ضعف و بوجه است پس هر چیزی  
 که عین نجاست با او برسد و آنرا ناله شود بجز مطلق شرعی مثل اینکه  
 خرمن بنزاشند یا آب و هنر پاکند یا شرفه رفت که چیزی نری بان همگون  
 برسد نجس میشود و با بد شستن نظیر آنی که نظیر آن میشود  
 اینکه در مارول پاک باشد و مضاف نباشد یعنی مثل کلایه و غیره  
 یا آب سبلی که آن آب نکوبند و جوی از علما شرط کرده اند تا  
 نجاست آنیکه آب دارد نجاست شود و شسته شود پس هرگاه جامه  
 نجس را در ظرفی که آب در آن باشد بشویند یا لایم شود همچنانکه در این  
 قوه تمام نیست و ظاهر خلاف این است و چنانکه حدیث صحیح دلالت  
 میکند میتوان شست در میان ظرف که در آن آب باشد اما اگر

۴۸  
 قول اولست و هر طائفت که از نجاست بعضی که از جامه و بدن و غیره  
 آنها در وقت شستن و نشستن جدا میشود اجناسا بکند خواه از شستن  
 اول باشد یا بخوانان خصوصاً در وقتیکه نجاست بر آب و در خصوصاً  
 در شستن اول هر چند دلیل ثانی تا نجاست بر نجاست تمام نظر همین  
 تر سیده است و این گفتگو در نجاست است و اما عسایر است  
 پس آن پاکست خواه از بویزد باشد یا نه باقی مادامی که شستن آن نجاست  
 حاصل نشده باشد و نجس ضرر نیست و اگر بپزد که از نجاست  
 در میان آید دیگر حکم بظواهر مشکلی است خصوصاً هرگاه آن آب  
 در جایی جمع شود و آن نجاست در میان آن باشد تا آنجا آید که نجاست  
 کند و ظاهر اینست که در قیاس در آنکه دست بیشتر نجاست برسد  
 هر صورت پاکست مگر آنکه بیشتر است نجاست دست آدمی بدون قصد  
 است نجاست بجز بر غیره و نجس شود و بعد از آن خواهد استنجاء کند  
 استنجاء هر طائفت که نجاست نجاست خالصی باشد و آن معفو  
 نیست و هرگاه بول و غایب مخلوط نجاست دیگر از مخرج بیاید مثل  
 منی یا خون اظهر عدم معفو است و هرگاه مخرج اوده منی یا خون بود  
 و بعد از آن بول و غایب که پس در اینجا البته اجناسا بکند و اظهر  
 که نجاست استنجاء فوان آنرا لایم کرد و بعضی منع کرده اند و اما  
 حدیث بان پس ظاهر خلاف نیست که جایز نیست و اجماع بر آن نقل کرده اند  
 و کلام در نجاست که جامه بعد از آن بپزد که خواهد شد  
 هرگاه آن چیزی که نجس شده باشد از آب جامه و غیرش است که  
 جامه را ساختن آب بر آن و جدا کردن آب از آن نجاست نشود  
 پس با بدان نشود و محیط بلکه اظهر است که بعد شستن نشود  
 ضرر است باید که در شستن اول عین نجاست را بپزد باشد

مغویع



۴۹  
واب جامه ای و کرد یکی هشتون در کار باشد و احوط است که در عمل با  
و فشرده نهم بخور که ممکن شود با بد کرد بعضی جاهست که در بعضی  
جامه و نای دادن حاصل میشود و در بعضی کوفتن و در بعضی الکره  
مثل بخاف و در وقت هرگاه نجاست بیاطن آنها رفته باشد اگر ظاهر آنها نجس  
شده باشد همان ظاهر را بشوید و بعضی دست بخالد اما انزاله نجاست شود  
و عسالترا انان بیرون رود بلکه اگر باطن هم نجس باشد شستن ظاهرها  
همان ظاهر را بشوید و اتصال بیاطن نجس ضرر ندارد و هم چنین جامه  
که همه آن نجس باشد هر قدر از آن که بشوید یا لا میشوید و اتصال این  
بجین وی دیگر ضرر ندارد و با بجلد سلیم باطل است و لیلی بزوان فایز شده  
و همچنان است که گفته اند که هرگاه سلیم ثابت باشد باید هرگاه مسکی  
در میان و وسیعی راه رود و در فنی که همه آن بیابان کل و طویق  
داشته باشد همان بیابان نجس شود هر چند هزار مریخ طول و عرض آن را  
اما مثل خاکها و امثال آن پس نظهر آنها باب فیل صومعه ندارد و اما  
بار جامه ای و کردی هرگاه علم همه رسید بر سیدن آب بسمه این ایمان  
و انزاله شدن نجاست از آن پس ظاهر است که پاک میشوید و بعضی علماء  
بمخبر کرده اند نظهر نهمین مایهات نجس بجودی که آب بر او غالب و قوی  
شود و آن مشکل است و بعضی گفته اند هرگاه نهمین نجس آب بر روی  
تجوی که از آن جدا شود و بویه بکناری جمع شود آن موضع که رفته  
باشد پاکست و اینجا که او جمع شده نجاست و این مشکل مکرر است  
نهمین فرش باشد با اجواسنک یا نخچه که بسیار چلی باشد پس در پی  
صورتها نظهر است که پاک میشود مثل سیب و امرود و غیره و امثال  
ان هرگاه بعد از بریدن نجس شوند نظهر است که با فیل هم با آب  
مکن اگر بسیار رسیده و آن هم رفته باشد و مثل آنرا که شکسته

پند

باشد پس در آن وقت در وقت که با آب کثیر توان نظهر کرد و اگر کسی بگوید  
که آب مضاف باشد پس نظهر آن ممکن نیست چنانکه خواهد آمد و گفته شود  
و برخی و امثال آن هرگاه باطن آنها نجس نشده باشد هرگاه نودند با آب فیل  
نظهر کنند که عسالترا جدا شود ما نمی نماید و اگر نهمین آنها نجس باشد  
نظهر آن آب جامه ای و کردی مشکل است اما کوشش و در وقت هرگاه نجس  
شود بیواب فیل هم میتوان نظهر کرد و اگر آب نجس جوشیده باشد  
و این نجس با جامه ای آنها رفته باشد پس نظهر آن باب فیل مشکل است  
اینکه علم همه رسد که آب با حمان میرسد و حدیثی کرده شده است  
در باب آب کوشی که در طاق موش مرده با فندک و فرموده که آب بریزند  
و کوشند و نجس نماند و نجس نماند و نجس نماند که عسالترا خویل هم رسیده باشد  
و امثال آن باشد تا آنکه مینا دره مینی بر آنت که عسالترا در میان آن فیل  
بچهد نظهر ضرر ندارد و این عسالترا و نجس نماند که در باب جامه ای  
و کثیر نجس مشکل نظهر میتوان کرد و فشرده هم در کار نیست و اما  
ان آب کوشی که نجس شده است بیوان فیل نظهر نیست و هم چنین  
هر آب مضاف مثل کلاب و ادعویه و هم چنین هر مایه مثل برنج  
و عسل و شیره و همچنان آنها فیل نظهر نیست مگر بعضی نادری  
که کسی غسل و تیره نجس در آب بسیار بریزد که آنرا که کثرت باشد  
و من وج شود باب و مستحکک شود و بعد از آن آن آب را بخورد  
تا اینکه شیره و عسل بجا ماند پس آن پاکست و بعضی علماء چایزده  
که در وقت مایهات کثیر بریزند و برهنند تا مخلوط شود بعد از آن  
که جمع شود پاکست و نیز در صورتی میشود که آب کثیر باشد و این مشکل  
و اما آب مطلق پس فیل نظهر است چنانکه بعد از آن مکنای خواهد  
شد و هرگاه نهمین مریخ نجس شود چایزده است که جامه با آن پاکست



و بعد از آن بشود تا حدی که در یک ایام مکتوب اثر و نماید و اگر بکند در آن  
 شود بعد از آن باب چهارم با کویدند از حد تا اب یا جان آن نوسد که نیست  
 و در یک مرکب و ششوی مواد که نوسد قابل نظر نیست مگر در یک  
 آن و در سیاه و سنج بیرون نماید اما بکند در خست شد و بعد از آن در اب  
 کویدند از حد که اب یا جان آن نوسد ظاهر باره <sup>مورد</sup> <sup>مورد</sup>  
 بجاست معلوم باشد یا نه یا بشود و اگر مشتبه باشد مواضع را هر دو شود  
 و اگر اشتباه در همه آنچه باشد مثل اینکه بگویند از جامه نجس شده  
 و هیچ نمیداند که کجای آن بوده یا بد همه آن را بشود و همچنین است  
 حکم بدن و اگر یکی از دو جامه با سه جامه یا بیشتر نجس شده باشد و  
 که کدام است پس اگر نجس باشد مشهور و احوط است که با بد همه  
 بشود در هیچیک از آن تمیز نماند و اما در شبهه غیر نجس مثل جامه  
 بسیار یا غیر بسیار باشد و اگر یکی از آنها نجس است و بگویند همه آنها  
 آنها سستند همه موجب مشقت عظیم و عسر شد بد بیشتر پس سستند  
 واجب نیست و همچنین هر شبهه که چنین باشد اجتناب از آن واجب نیست  
 مثل اینکه دانی در این شهر یکا و یا در و کجا و عواصم که شهر میدهند  
 هر کجا و آن شهر واجب نیست اجتناب یا دانی که در این شهر و در حد  
 هست واجب نیست اجتناب از تصرف در همه آنها و اظهر و قوی است  
 که ملا فی شبهه محصور که نجاست آن مشتبه باشد نجس نیست مگر  
 آنکه همه آن مشتبه ملاقات کند هرگاه در شاهد ظاهر است  
 یکی بگوید که نجاست ملاقات کرد با آن چیز دیگری بگوید نکره افری  
 ظاهر نیست و همچنین هرگاه نجاست معینی در جامه همه بد با یکی باشد  
 بگوید با آن جامه رسید دیگری بگوید جامه دیگری رسید افری ظاهر  
 هست هرگاه علم همه رسیدن نجاست چیزی همه رسید و ظاهرش خود

بجز

با نیست هر چند تن برت حاصل شود مثل اینکه بول بسیار شمع کند با باد  
 بر کردند و عظمت باشد که بر خضها باشد است خضر ما در حق که چند جا  
 بدن او ایضا و بول یکدیگر را و سستن آنچه را که ندیده و علم به هم رساند  
 واجب نیست و نفی هم ضرورت نیست بلکه قول بکفر عادل هم اعتبار ندارد  
 مگر اسکندر قولی و علم به هم رساند و اما هرگاه در و در عادل شهادت کند  
 بر ملاقات نجاست پس در آن اسکا است و احوط اجتناب است و اما قول  
 سخن صاحب بد یعنی آنکه مال در دست است و است پس آن معلوم نیست  
 بلی سخن و نسبت بخودش سموع است یعنی از بدی و نجس است و اما از بدی  
 غیر پس نجاست آن دللی ندارد و احوط است که غیر در آن نکند  
 بظواهرت معلوم نماید و اما اگر بگوید با ملاقات کند پس در بدی نجس  
 شدن ملاقات نیست هر چند که آن صاحب بد عادل هم باشد و اما  
 قول صاحب بد در ظاهر سموع است هر چند بیشتر علم نجاست آن است  
 باشد و همچنین هرگاه جامه نجس را مسکله بدی که شریف هم که در ششم  
 و نظیر بگوید در ظاهر کما نیست اناها بسیار ظاهر بیشتر کرد  
 مواضع که شک در نجس شدن آنها حاصل شود با آنکه در هم نجاستی  
 در آن برود یا چیز مگر وی بان ملاقات کند مثل آنکه شک کنی در رسیدن  
 بول یا جامه یا سکه یا خوله نجسکی ملاقات کند یا عرفی جینی یا و پس بدی  
 اینها مستحی است که رای بر آن موضع بیاستند و هم چنین هرگاه خواهد  
 در مسجد نمود و ضاری نماز کند ای بر آن مکان بیاستند و حتی علماء  
 گفته اند هرگاه بدن بجز نجس خستکی ملاقات کند نجاست عدل  
 از جمله مطهرات تر و ال عین نجاست است آن بواطن مثل آنکه در  
 و چشم و بینی و کوش و فرج بعد از نزول عین نجاست دیگر است  
 نیست و هرگاه در میان دندانها نان یا کوشت و همان آن نماند باشد

فایده

مطلبه



و در همان بخش شود بمثل خون آمدن با قران اشکال بهم میرسد و بدست  
 که بعضی صفت کویق در زنده پال شود و هم چنین اعضای حیوانی در نگاه  
 بخش شود بجز در اول عین نجاست با او میشود هر چند از نظر ظاهر باشد  
 و احتیاج بشستن نیست و همچنین ادری هرگاه عضوی از بدن شود  
 بقدری که ممکن باشد که در اول وقت نظهری کرده باشد و بعضی شرط کرده اند  
 که با بدلتخص که بخش شد علوی نجاست داشته باشد و هلی از هم آید  
 که از آنکه کتد مثل طفل و بختون نباشد و بعضی شرط کرده اند که در  
 بطهارتی هم عمل آورده باشد مثل غان با طرا کرده باشد و غیر اینست  
 که اگر خرد حکم بطهارت واقعی یکی با بدلتی شرطها بعمل باید و اما آن  
 برای اینکه با و بر بوی ملاقات کتی بخش نشود همان عقیدت در زمان  
 که ممکن باشد در اوله نجاست و نظهری آن کانیست و دیگر ملا آن است  
 بنظهری نیست از جمله مطهرات خاکست و آن پال است  
 زین چکمه و غلزش بر پار و بعضی شرط عصاره و نیزه را هم ملحق کرده اند  
 و آن بومیه است و ظاهر اینست که فرقی نیست در بین افراد چکمه و  
 مثل کفش چرمی و کپوه و نعل چرمی و غیر اینها اما مشروط بر اینست  
 آن پس معلوم نیست که پال شود و فرقی نیست در نجاست ما  
 آنچه جرم داشته باشد مثل غایط و خون با بجزر باشد مثل  
 بول و آب نجس و همچنین فرقی نیست مابین آنکه نجاست خشک  
 شده باشد یا فری این باقی باشد و حد نظهری آنست که عین  
 نجاست زایل شود و فری آن بر طرف شود و فرقی نیست در آنکه برین  
 مماله و بسا بد تا پال شود یا انقدر که رود که پال شود و حد معتق  
 آنرا بر اینان نیست و احوط بلکه فری آنست که زمین پال باشد و ظاهر  
 اینست ثمالا بودن زمین صریح ندارد اما اگر محل باشد پس در آن اشکال

عظیم

عظیم است اگر با بل نظهری بشود بخرج عظیم لا نه می آید خصوصا  
 در فصل زمستان و مهما امکن احتیاط را نزل نکند و همچنین در  
 و اگر در جوی و کجاء و غیره اشکال است و احوط آنست که بچیل  
 اکفا نشود بلکه فری در غیر سست و اگر هم این است  
 از جمله مطهرات آتالیست و آن پال میکند آنچه مر که بر او سباید  
 و نجسکانند از بول و آب نجس و نجاستی که جوی نداشتند باشند  
 و آنرا بجمله است فری غایط که فری از آنرا عین باقی مانده که یکی  
 از اینها بر زمین باقی با حصه با در بدنها و پشت با صفا و کجاها  
 و اینها رسیده باشد و بعضی مخصوص بول شرط داده اند و بعضی که  
 مخصوص زمین و حصیر و غیره با در دادند و ظاهر عموم است و آنچه  
 که بنیم اظهر و اشهر آنست که حصیر پال میشود و بعضی گفته اند که هر  
 اشباب نجسکانند زمین و بوی با و حصیر را سجده بر او میتوان کرد اما  
 هرگاه فری با ملاقات کند نجس میشود و این ضعیف است و هرگاه  
 جای نجس بجز اشباب نجسکانند بعد از آن آب با بریزی و نظایر آن  
 نجسکانند پال میشود و هرگاه مجموع در پاره کل او باشد و نجس باشد  
 اشباب که بر سر وی آن ناپیدا اندرون آن هم پال میشود اما اگر  
 اندرون نجس شود و بیرون خشک باشد ناپیدان اشباب بر بیرون  
 فایده نمی بخشد و ظاهر اینست که کما هو و یاد در خشکانند  
 ندارد و اما اگر خشکانند ناپیدان باشد اما نجس است از جمله  
 مطهرات آنست و آن پال میکند عین نجاست را مثل غایط  
 نجس و استخوان نجس العین و امثال آنها را هرگاه خاکستر شود بی  
 اشکال و هم چنین در دانهها پاکست و بعضی گفته اند در زمین  
 نجس است و آن ضعیف است و اما بجز متنجس مثل چرمی که نجس باشد

سعد

مطهرات



با سکن حیوانی حلال گوشت که نجس شده باشد پس در بار شدن آن چیزی  
 سبقتن اشکال هست و بجز نقد برهکاه چیزی بر طبع با خاک کراهت  
 ما و فاکند نظهر بران واجب نیست و اما خاک کسب و دیگر زغال شود  
 پس در آن اشکال است و نظهر ملا فی آن واجب نیست و در غیرین  
 کوفه و اجزای هرگاه آنرا کل نجس ساختند باشد نیز اشکال هست و نظهر  
 اینست که باید نمیشود و نظهر بران باب ممکن است که کوزه و اجزای آب  
 جاری یا کربلگانه یا آب یا حیوانی آن نفوذ کند و نجس نجس میچیند پاک  
 نمیشود و هرگاه غایط متعطل بماند شود یا اگر به پاک نمیشود و همچنین  
 هرگاه سگ در ملک نماز کند و مستحیل نجس شود از آن باب است  
 آب و علف نجس است که حیوان حلال گوشت نجس بر و مستحیل بیول  
 و غایط شود و اما اشغال خون نجس که پشه و کبک و کتک و امثال  
 آن پس از آن باب نیست بجز آن چیزی در پشه آنرا در عرق خون آلود  
 و غون کا و کرم سفید نمیکند و غون پشه و غون کتک میگردند پس آن  
 پاکت و در غون تراو که بدن انسان میمانند و خون بسیار پاک  
 و بعد از آن خالی میشود و اشکال است و لوط بلکه آفری اجناس است  
 و اما متغلب شدن شراب دیگر پس از آن نیز معاوم نیست که  
 آنرا استخاره باشد و لیکن در طهارت آن اشکال نیست پس  
 جمع و اخبار و غرضی نیست در آنکه شراب بخوردی خود سرکه  
 شود یا آنکه چیزی در آن بریزند که سرکه شود و همچنین غرضی نیست  
 که آنچه مایع و روان باشد مثل سرکه یا جامده و خشک باشد  
 مثل نمک و اینکه آنچه در میان آن باقی ماند با مسهلک شود  
 و اگر شراب طلبی در خون سرکه بریزند همه نجس میشود و کبریا که  
 نمیشود هر چند شراب در او مسهلک شود و هر چند بماند نقد کبریا

شراب

شراب بسیار بی هم میبود مستحیل دیگر که میند و اما پاک شدن آب  
 آنکه و بعد از نجس شدن سبب گردیدن پس از آن نیز نه از جمله اشکال  
 است بلکه از نه از جماع و اخبار است و طهارت آن حاصل میشود با نیک  
 دو حصه آن برود و یک حصه بماند و لوط مرعات کبیل و زینت  
 با هم است و غرضی نیست در دیگر آن دو ثلث نجس شدن با شکر برود  
 یا با قصاب برود یا با در لوط شود و جسم پاک در آب آنکه افتاد پیش  
 از ذهاب ثلثین نجس میشود و ظاهر اینست که بعد از ذهاب ثلثین پاک  
 میشود مثل مغز یا دار و کوزه و نشاسته و امثال آن و لوط و لسیاب  
 بری و عفت و لباس میباشند است همگی بر ثقیب پاک میشود و در پشه  
 کراب آنکه که جوش بیاید قبل از ذهاب ثلثین هرگاه بماند بچکد نجس  
 شدن پاک شود هر چند در غیر میباشند آنرا باشد  
 از جمله مطهرات اسلام است و آن موجب طهارت بدن است آنجا  
 کفن و اما اگر بدن بیجا است دیگر نجس شده باشد با سلام پاک نمیشود  
 و هم چنین جامه های او با سلام پاک نمیشود خواه نجس شدن آنها  
 بیجاست کفن باشد یا غیر آن و نه نظری یعنی مسلمان نمانده کافر  
 شود و بعد از نوبه کردن و اسلام آوردن در طهارت آن اشکال است  
 در آسار و احکام ایمانست و در آن مقدمه است  
 و چند طلب اما مقدمه پس بدانکه آب گفته میشود برود و چیزی بکی  
 آب حقیقی است که از آب مطهر میگردند و یکی آب مضاف مثل  
 آنچه ها می که در جسم فشرده شود و مثل آب آنکه و آب علف و  
 آن با آنرا چیزی یعنی آن عرق حاصل شود مثل کلاب و غیر آن  
 و امثال آن با آنکه مزوج شود با مطهر چیز دیگر بماند کراب  
 کفت کراب نیست مثل آب گوشت و آب دوغ و شربت و امثال

مطهر

نقد



۷۷ آنها و هرگاه مثل هم رسد در طلاق مثل اغلب ابهای سیلاب  
و بعضی افراد شرب پس در اینجا حکم هیچکدام اند و ضمرا علی الاطلاق  
نمیباشد جاری کرد و در بعضی اوقات پیشود که بعضی از احکام هر یک  
در جاری میشود مثلا هرگاه در آب سبلی مثل کنیم که است با نوره  
جزای سلب اسم از آن هم شک کنیم یعنی نمیدانیم که میتوان گفت این است  
پایه در چنین صورتی هرگاه جاری باشد باقی بماند یا بشود بجز این  
بجز در ملاقات نجاست نمیتوان کرد و دیگر در صورتی که میتوانیم ساخت  
بجهد نظیر بدن احیاناً طوارست بر ندارد و آب مطلق پاک و پاک کننده است  
انحدت و خفت بخلاف آب مضاف که هرگاه در اصل طاهر باشد با و از آن  
نجاست نمیتوان کرد و از آن حدیث را هم نمیتوان کرد و کم و زیاد آن بجز در  
نجاست نجس میشود بخلاف آب مطلق که در اقسام او فرقیست چنانکه تفصیل  
مذکور میشود و آب مطلق چند قسم است آب جاری و آب پائیدار و آب جامه  
و آب قهار و آب باران و آب آبشاه هم بر دو قسم است آب کبر و آب کثر که  
و احکام آنها در ضمن چند مطلب خواهد آمد  
اب آبشاه که  
از کوان ملاقات نجاست نجس میشود و بعضی علماء فاهل شده اند  
که نجس نمیشود و آن بسیار ضعیف است و فرقی نیست در نجاست  
ما بین بسیار کثرت و غریب و فرقی نیست در آب کبر نجاست  
شود بر آب با اب و امده شود بر نجاست و بجز و یوف حکم آب قلیل و  
هر چند بقدر هزاره که باشد همان موضع ملاقات نجاست نجس میشود  
و نظایر آنها ممکن است و عقیده بر این است که هرگاه در آبشاه مطلق  
که هر طلی صد و سی و ده است که مرفق من برتری که مساوی  
شاه بیرون سپاه باشد تخمیناً یکصد و سی و هفت من میشود اما  
میاحت پس قوی و اشهر است که هرگاه سه و جب و نیم طرایب یا

عوت

۷۸ و سه و جب و نیم عرض آن و سه و جب و نیم عمق آن باشد بمقدار  
که است و هرگاه اختلاف در عرض و طول و عمق باشد حاصل ضرب این  
کشم در بعضی داشته باشد و همان فاس در باها بی دیگر ملا خطه  
کنند پس مگر نیم حاصل ضرب این سه مذکور شد چهل و دو و جب و هفت  
نمن و جیاست پس هرگاه طول اب چهل و دو و جب هفت نمن و جیاست  
و عرض آن یک و جب و عمق آن یک و جب باشد آن یک و جب است و هم چهل و یک  
طول او بیست و یک و جب و نیم باشد تخمیناً عرض آن دو و جب و عمق  
آن یک و جب باشد اگر است و همچنین اوزان در مقدار که مختلف است و فرقی این  
بود که مذکور شد پس هرگاه از آن مقدار کمتر باشد هر چند بکثرت باشد  
بجز در ملاقات نجاست نجس میشود در آب آبشاه که عقیده  
که باشد و آن ملاقات نجاست نجس میشود مگر اینکه در آب جاری او باشد  
و این نجاست منقح شود و همیشه که شده آن منقح شد هرگاه باقی کمتر  
از آن است همه نجس میشود و ضربه است که همه منقح شود و هرگاه در  
در آبشاه باشد و داخل اب نباشد اما بسبب بوی او اب بدوش  
اب با این نجس نمیشود و در آنجا که گفته شد نجس است یعنی چهل  
منقح شود و چشم و دهان و قراطع اصلاح شود پس اگر در آب جاری بود  
و در آب کبر بر بزرگ که بود میداشته اب را منقح میکرد و حال نقیصه آن  
باشد پس آن باقی ندارد و منقح شدن اب بجز با لضره بی ندارد  
کل در نل نیل و معشال آن ماد می که اب میگردند و اسم اب از آن و  
است ملاقات نجاست نجس میشود و هرگاه اب که منقح بجز با اب نجاست  
عامش شود و بسیار تغییر کرده داشت معلوم نشود که تغییر نجاست  
در او حاصل شده یا نه حکم نجاست نمیتوان کرد و در بعضی که نجاست  
که ملاقات نجاست است آبک که اب منساوی است سطح باشد که همه در جزو اب

معیار



اب گویند و از این باب سبب دو کوان اب که هم نزدیک باشد و حدیث  
 در میان آن دو نماند که هم متصل باشد و اما اگر فدری از کوان  
 کوانی باشد و فدری در مبدی و از اینجا اب فدری بر بیابان و جمع شود  
 و مجموع اب بالا و پائین بقدر که باشد ظاهر در نماز و نجاست  
 هبل از آنجا که مراد فاث کند آن اب نجس بشود و علاوه فاث اب بالا  
 و پائین هم نجس بشود اما ملامت فاث اب پائین بالا نجس بشود  
 در اب جامه است و آن ای است که از زمین برآید و چاه  
 نباشد و در آن شود و بر وی زمین باشد مثل چشمهای کوچک  
 که در کوه الصای کوچک جمع میشود و از آنجا مراد میشود و فوی  
 نیست مابین اینک در بعضی از فصلها نجس است با نه و اب برقی  
 که از کوه سار بریزد و از زمین برآید و در محل مردان شود و بر  
 آید آن داخل اب جامه نیست و اب جامه ای ملامت فاث نجاست نجس  
 نمیشود مگر آنکه در نعل یا بر یا نره آن نجاست منقیر شود اقوی  
 و اشهر است که گویند در آن شرط نیست بلکه هر چند بسیار که  
 باشد مجرد ملامت فاث نجاست نجس نمیشود و اب جامه ای همسکه  
 ماده خود منقطع شود مثل آنکه در میان نهرها بل فرساید  
 که اب بجای دیگر برود و این نموده اب که در نهر روان است این  
 اب جامه ای بگویند و در او گویند را با بد اعتنا بر کوه و همچنین  
 هرگاه میان نهر نجاستی بریزد و همان جایی که ریخته است  
 منقیر شود که مطلقا رفته و اب صافی می تعبیر در میان نهر  
 پس اتموضع هر ما نجس است و علاوه آن در هر کجا اب جامه ای  
 یا فاث و پائین آنرا باید در او گویند را اعتنا بر کوه و اب جامه ای  
 که از ماده قطع شد هرگاه حی ایله سبب میرود و هرگاه

سعی

سعی

نجاست

نجاست بیابانی آن ملامت کند ظاهر این است که با ابی نجاست  
 نجس نمیشود آنچه پائین تر از نجاست هرگاه معذرت کند باشد نجس  
 میشود همچنین فدری که در مبدی زمین روان شود هر چند از بیابان  
 نماند باشد و هرگاه اب قبلی در کتار اب جامه ای باشد و آن متصل  
 باشد آن نیز در حکم اب جامه است هرگاه مساوی باشد با جامه ای در بالا  
 باشد و اما اگر جامه ای در پائین باشد چون ملامت فاث نجاست نجس میشود  
 در اب جامه یعنی آن در حوضهای کوچک که در زمین خرابند  
 مساوی بود بسطه نشین شد از زمین در آن فشارد و این در بلاد هرات و  
 عرب متعارف است پس آن نیز در حکم اب جامه است مادی که متصل است  
 بشرط آنکه خراب آن در کتب پیشتر باشد که در زمین ملامت فاث نجاست معلوم  
 باشد که آنچه در زمین است عهدا بر کتب پیشتر است و همچنین که از نصال  
 قطع شد حکم اب قبلی دارد و در حکم اب جامه است چنین مثل منبعها  
 و حوضها در هر جا که باشد با خود بشرط مذکور و اما عتلا در تمام یعنی  
 ای که در شست و شوی جمع میشود در مجرای پس اگر علم نجاست آن باشد  
 با علم بطهارت آن باشد پس در آن اشکال نیست و اگر علم به نجاست آن  
 پس مشهور نجاست است و این در نهر و حفر و در نیست بلکه ظهور است علاوه  
 نقل اجماع و دلالت بعضی اخبار و اما اصل زمین تمام و ابی که در نهر  
 میرسد از شست و شوی ظهور طهارت است بلکه ظاهر اخلاف در آن  
 نیست ولیکن احوط احتیاط است و اشکال در جاهای است که علم نجاست پائین  
 جامه همسکه مثلا آنکه در بدیم که خون سرخچک یا مٹی یا نهر مسدود از نجاستی  
 که برین نوعه پار برود استند و بسیار آن مالدند و بعد از آن علم به نجاست هم  
 نرسید و اما احتیاط آنکه در ظاهر که باشد پس ظاهر اطلاق اخبار و فداکی  
 علما طهارت و معتقدی است بطایب نجاست است و آنچه بعد از اصل

سعی



در اخبار و سایر و در نظر خصی بر همان دارد نیست که ملا آنرا با مرط  
 پاره میدانیم ولیکن بر آن سجد نمیکند و چشم نمیکند هرگاه سنگ باشد و  
 کسی مطلقا احتیاط بکند خیریت در اداب با ملت و آن در هر  
 جامی است در اینکه ملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه احواد و صاف او  
 منقبض شود نجاست و فرقی نیست میان جامی بود آن از مرط و آن  
 آن با در وی تر است جامی بود با اینکه مطلقا جامی شود مثل اینکه در  
 کوبانی جمع شود هر چند بسیار مگر باشد و اینها هر دو وقتی است که با آن از  
 آسمان فرود بیاید و هرگاه با آن قطع شد و دیگر این حکم ندارد و هرگاه که  
 آنرا کوبانند مجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود و هرگاه قلیل با مرطی در کوبان  
 باشد و بعد از آن با آن بسیار میخورد و در آن همان حکم دارد که در کوبان  
 ظاهر نیست که کوبان قلیل از نجس با آن هم در جامی یا شکر در آن نزول  
 با آن آن نیز هم حکم دارد و با آن بعضی نجس که فرود آید همین که از آن  
 کوفت پاک میشود بشرط نزول عین نجاست و هرمان شرط نیست و هرگاه  
 آب نجس در جامی باشد میخورد و در با آن بر آن پاک نمیشود مگر آب  
 با آن در جامی با مرط جامی شود و داخل شود با آن و مزاج شود با آن قدر  
 بسیار که در مزاج شود با آنکه بر آن بسیار که با آنها از جهت لعل بد و بسیار  
 و قائلان با شرط کرین در ادب جامی قایل با آن قایل شده اند  
 در ادب جامیست و ملاقاتن چاهای منقبض است که از این مزاج او بر می آید  
 و در آن جمع میشود و غالباً در آنجا هست و بیرون نمی آید پس مثل چاهای  
 که آب آنها در مزاج مزاج نجاست با آب که روی مزاج جامی شود و امتنان  
 آن داخل نیست تا تمام حکم آب جامیست و هم چنین هرگاه کسی چاهای  
 و آب آنان بیرون نیاید ولیکن از بیرون آبی بر او بریزد و آب در آنجا جمع  
 شود آن نیز در حکم آب قیاس است اگر عقیده آن است و در هر حکم که است

در کتب

و اگر در هر حکم آب قلیل است و در ادب چاه منقبض است خلاف عظیم است  
 در میان علما مشهور فلما افشت که ملاقات نجاست نجس نمیشود و شتر  
 میان منافع این است که نجس نمیشود و این در منقبضها فرقیست و اولاً دیگر  
 در مسئله است که ضعیف است و علیاً قیاسی هرگاه منقبض شود نجاست  
 اشکال در نجاست آن نیست و بنا بر تمام مشروطاتی که در آن شده است آنرا  
 برای نجاست چنانکه خواهد بود معلوم است با استنجاب  
 قلیل هرگاه ملاقات نجاست نجس شود پس منقبض میزند و نجس حاصل میشود  
 آنکه در کوبان با بیشتر از یکده بر آن بیندازند و با آن مزاج و مخلوط شود  
 و مجرد اتصال بهم کافیست و هرگاه منقبض نجاست باشد با بعد از آن از قیاس  
 بعد از کوبانی بماند تا آنرا پاک کند و هرگاه قدری آنرا که منقبض کند آن با قیاس  
 نخواهد نجسند " آنکه آب قلیل را در کوبان بریزند و مزاج و مخلوط شود پس  
 هرگاه کوزه آب نجس را که ریاست کسی در کوزه بریزد و این پاک نمیشود بل هرگاه  
 آب پاک در آن باشد آب که در داخل و مزاج شود پاک میشود  
 با آب جامی منقوش کرد بشرط آنکه مزاج شود و مجرد اتصال کافی نیست  
 و همچنین است هرگاه آب از مزاجی که آنرا کوبان بشود بیاید و مزاج  
 آن قلیل شود و هرگاه بعد از ملاقات و اتصال پاک دیگر در آن مزاج  
 کوبان نشود با بعد از آن در آن نجس آب قلیل هرگاه منقبض شده باشد بعد از کوبان  
 باقی مانده باشد کافی نیست و این در روئی است که آن خزان در ادب  
 آب قلیل باشد و اما هرگاه مساوی دو کوبانی که کوبان کوبان باشد و کوبان  
 بعد از کوبان در آنجا مجزئاً مزاج و مخلوط شدن کافیست مگر آنکه  
 آن قلیل منقبض باشد و قدری آنرا که منقبض کند پس در آنجا بعد از آن در آن  
 نجس با یاد آن کوبان نشود تا آن قلیل را پاک کند مجرد اتصال در آنجا  
 کافی نیست و هرگاه که در آنجا آب قلیل باشد و آنرا نجس نمیشود و داخل قلیل

سعی بفرم  
 اول



نجس شود پس هرگاه نجس است که بر او صاف آید که بنا باشد عینا  
 پس آن نیز با آن لطف و همانزید بال میشود و شرط نیست که مطهر  
 نرود اگر بنا شده مگر در صورتی که نخل منقح نجس باشد و بعد  
 از نزال نجس از آن ناضف شود چنانکه کتبیم <sup>۴</sup> باب باران  
 میباید نظهر کرد چنانکه گذشت و هرگاه آن آب نجس که با شد مثل  
 آنکه که که نجس جمع شود با نهد مگر منقح نجس شده باشد  
 پس آن نیز در هرگاه نظهر مثل آب قلیل است و هرگاه نظهر که خود  
 مجز و نزال شود با لبیب و نهدن بارها مثل آنها فایده ندارد و نظهر  
 آن نظهر آب نجس و اما آب جاری هرگاه نجس شود بسبب نظهر  
 پس طوی نظهر آن همانست که آنرا سرچشمه آب نباید و مزوج و مخلوط  
 شود تا بجای که نظهر نزال کند و همچنان آب حمام و آنچه سبب  
 با است و لیکن در اینجا شرط است که آن ماده اگر پیش باشد از اصل  
 تا بعد از نزال نظهر هرگاه آن عرض کوچک منقح شده باشد  
 در نظهر آب چاه بنا بر قول نجس است و نظهر آنست که نظهر  
 آب چاه یکس و جاری تاب باران و غیر آن منقحی که گشت ممکن است  
 و دیگر کشیدن آب چاه در کاس نیست و آن بعضی علماء ظاهر میشود  
 که طوی نظهر آب چاه منقح است در کشیدن آب منقحی که چاه  
 آید و آن صیفاست و اگر کسی آب آبیچاه را جاری بکشد پس نظهر  
 آنست هرگاه بعد از مقدار آن که فرود آید که باید کشید از نزال  
 پاکت و اگر آب چاه فرود و بر کرد پس نظهر آنست که دیگر احتیاج  
 بکشیدن آب نیست خصوصا هرگاه نه چاه بمثل آفتاب باران  
 پال شود و هرگاه آب چاه منقح شود پس فری بنا بر همان است  
 که باید کشید تا نظهر نزال شود و بنا بر قول نجس است آبیچاه علاوه

افعال

افعال بسیار است و مناسبترین آن افعال ما بین مناسب است که هرگاه  
 آن نجس است مقدار بی در شرع و باید که باید کشید هرگاه بیشتر است  
 از مقدار نزال نظهر آنرا بعمل آید و اگر بکشد تا نظهر نزال شود  
 پس هرگاه نظهر خود مجز و نزال شود پس آن پال میشود بلکه باید که کشید  
 و در مقدار آن اشکال است و نظهر آنست که هرگاه نزال داشت که اگر  
 نظهر باقی بچند کشیدن نزال بی شد همانقدر است و الا نماز آب  
 چاه را بکشد و اما در صورتی که در نظهر آب چاه نجس است پس در بعضی  
 نجس است بجز در صورتی که در آنجا شده و در بعضی شده و در بعضی  
 یعنی آنچه در آن و بجز در صورتی که در شرع و امر گذشته مشهور است  
 که نماز آب چاه را باید کشید و بعضی چهل دو و بعضی گفته اند سی  
 دو و نظهر است و بنا بر بخارا است نجس است و باید که عمل آید هر چند عمل  
 با کثر افضل است و اما آنچه در آن نظهر بی از شرع مر سبب پس بیان  
 آن در ضمن چند مسئله میگویم اولی در آنچه نماز آب  
 آن برای آن باید کشید و آن شراب است و مشهور است که نزال میان که  
 و پیش آن نیست و بعضی گفته اند از برای آب نظهر آن نیست و در  
 بکشد و در وقتیکه نظهر آن در هر چه مالا تصور فیه باشد و مشهور  
 است که سایر مسکرات فایده مثل شراب است و هیچ آنرا حرام  
 و قاع را هم ملحق کرده اند و این در وقتیکه و بعضی ایان که بهم  
 ملحق کرده اند در صورتی که چوبش نباید و فلان آن نرفته باشد و دیگر  
 شراب است و مشهور و نظهر آنست که در نماز هم همین حکم وارد و دیگر  
 متی است و خرد حصص و نفاس و بعضی صده و بعضی عرق شر نجس است  
 خواه در عرف جنب است و از هم ملحق کرده اند و دلیل بر آن بنا شده  
 و هرگاه کشیدن نماز آب چاه ممکن نباشد بسبب نزال دنی و نماز آب

مشهد



پس باید چهارم در بکات بکشد بگر و زمان بکشد و در نفس  
 بکشد تا شب و اظهن المنت که از طلوع تا غروب اذتاب کا  
 و احرط دره و تر است و کشتن در شب کافی نیست و مرکب از  
 و شب هم کافی نیست و بجای آن زمان هم کافی نیست و احرط است  
 که در وقت چغیره و نماز کردن هم مجتمیع بشوند بلکه هر یک  
 باعث نفع حاجت خرد بکنند **دویم** مشهور و جوی کبک  
 پاک کر الیث از برای مرفه اسب و اسر و اولاد و جمع آنها بسیار  
 کار هم طعمی کرده اند و این خوب است **سیم** و اجیاست کشتن  
 مقدار دل آن برای مردن انسان ظاهر فرقی نیست مابین اینک نشان  
 در چاه نموده یا میده آن در چاه بیفتد و هرگاه بدن انسان الوده بیجاست  
 در یک مثل موی یا غنق یا غنقان پس کفها هم مقدار در او معلوم نیست  
 و آنرا بیجا معلوم میشود که حکم کافر غیر مومن باشد و این در پس  
 از علماء ما گفته است باید از برای کافر نماز اجیاست که کشته و در  
 اجاع کرده است و این بعد است و اظهن المنت که از نماز جمله ما از نفس  
 و اینهم و همچنین کافر زنده هرگاه بدن او میاشد اجیاست شود  
 چهارم اظهن المنت که از برای غایب انسان دره دلوی باید کشته و هرگاه  
 آنهم نباشد باشد و هرگاه آنهم باشد شده باشد و این شده است  
 چهل در کشته و پنجاه در اول فصل است و دره نیست که محمد آنهم باشد  
 همچنین هم همین حکم است و استند خواه آب شده باشد بانه و خواه غام  
 آن خضر جین شده باشد یا جعفران و جی از علما از برای خون بسیار  
 هم پنجاه در لو گفته اند و اقول المنت که کسی در لو یا چهل در کشته است  
 برای خون بسیار مثل سر بید که بکشد که در حال چاه بیفتد یا مثل  
 فطرات خون سفاف که از در باغ بچکد در چاه **مشهور** و جوی

مشد

سرد

عقیده

کشتن چهل در است از برای برون آمدن دمنه و این در چغیره و این  
 برون نمن و در نگرده است و احرط است که از برای برون نمنه  
 آب چاه را بکشد و ظاهر فرقی مابین برون مسلم و کافر نباشد  
 و هم چنین است سخن در مفاطط و خون **ششم** مشهور  
 است که و اجیاست کشتن سی در از برای آب باطل در بخار  
 شده یا شد برون و غده و نجاست سگ چنانکه در سر و این کشتن  
 و بر شده است و آنرا عجا تعدی بجز آبها عقیدت کورد و در وقت  
 که در چاه عین بعضی از مده که باط هم داخل باشد با تکرار این  
 باشد نیز با که گاه هست که بخار و شدن باط با این ترازی  
 باشد **هفتم** و اجیاست کشتن هفت در از برای  
 طبراق عیار است از مثل کبوتر و بز که از آن تا بحد شش رخ و همچنین  
 از برای غسل کردن چند در چاه چنانکه مشهور بان گفته اند اما اظهن  
 است که بخورد میباشند جنب با چاه این حال دانه هر چند غسل بکند  
 و ظاهر این است که آن چکر در صورت نیست که بدن او مانی از نجاست باشد  
 و اگر از برای هر نجاستی حکم او نباشد است و اظهن المنت که غسل از برای  
 جنب در چاه باطل نباشد و بعضی گفته اند باطل است و هم چنین از برای  
 سگ در چاه بیفتد و در نه بر آن نباید هفت در لو باید کشته و همچنین  
 در صبی و در دامن طفل است که از دو سال بیشتر باشد و هفت  
 بالغ فتنه باشد و همچنین از برای مردن موش هفت در لو بکشد و همچنین  
 است که از این در صورت نیست که آنهم باشد و اگر نرسد در لو کافست  
 و بعضی گفته اند هرگاه دره کرده باشد هم هفت در لو بکشد و بعضی  
 مطلقا هفت در لو را ضرر و مصلحتند و اظهن قول مشهور است  
**هشتم** اظهن المنت که از برای ترزق مرغ خانگی است که نجاست خوانند



اگر پنج دلو بکشد کافیت و تپ با دره ضرورت نیست <sup>همه مشهور</sup>  
 و جوب سه دلو است بجهت ما و بعضی هفت دلو واجب دانسته اند  
 سه دلو را از برای وزغ که کران کراست است و بعضی بگویند که هم کافی  
 دانسته اند و از برای عرق هم سینه است که سه دلو بکشد  
 و هم ولجی است کشدن یک دلو از برای کفایت و آنچه شنبه  
 آن باشد در جبهه و مقدار تا چند کیو برسد و ظاهر است  
 که برین که و گرجان آنها تفاوت نمیکند پس چه در مع خانی و کفایت  
 حکم ایشان تفاوت دارد هر چند در جبهه مثل هم باشد و آنچه  
 واجب میدانند کشدن یک دلو از برای بول طفل نیز چهارم بلکه  
 طفل افطم هم این حکم دارد یعنی طفلی که تازه از شیر گرفته باشند  
 و هفت دلو در صبی ملاک شود بعد از آن است که او را افطم  
 کنند <sup>پانزدهم</sup> هرگاه نجاسات متعدده بچاه بیفتد افزای  
 است که مقتضای هبل با بعضی از آن خواهد مساوی باشند در جبهه  
 و مقدار و خواه مختلف و خواه مقدارش که شرح فرموده است از برای  
 آنها مساوی باشد با مختلف و بعضی سینه کوه اند مثل آنکه خون  
 پاک بچاه ریخته باشد و بعد از آن هم خون پاک دیگر بریزد که بسبب  
 آن خون تر باد میشود و گفته اند که در اینجا حکم بسیار سهل با بد جاری  
 کردن و دلپایی ندارد بلکه اطفال است که حکم در خون که در او از برای  
 هبل سه دلو بکشد و مجموع بر خون بسیار حساب نکنند و هرگاه  
 آب چاه و فالتکد بکشدن مقدار هبل از نجاسات متعدده پس  
 کشدن تا از آب چاه کافیت و هرگاه معتقد باشد پس نواح کنند  
 چنانکه گذشت و در نهایت که بزرگ بگردد و توان گفتا کرد و این  
 از اشکال نیست <sup>دوازدهم</sup> هرگاه با سه از جنس کرات برای

نقد

مقدار معینی در شرح وارد نشده در جبهه افند مثل سایر اشکال  
 پس در آن خلاف است بعضی از اهل حق حکم کل آن حیوان کرده اند و بعضی  
 ملحق با انسان فیه کرده اند و بعضی گفته اند که حکم کل حیوان از حیوان  
 نفس فیه است مقدار مالا نفس فیه بکشد و این در نهایت و کویا  
 متعدد از یک حیوان بر تپ با یک یا باها از یک حیوان و باها می دیگر حیوان  
 دیگر که از همان جنس باشد مثل بکشد انسان و دست انسان دیگر یا با  
 انسان دیگر پس اطفال است که هر یک حکم جدا دارد و داخل هم نشود  
 هم چنین با رهای حیوان مالا نفس فیه و آنها حیوان حاصله و هرگاه معانی  
 کرات چاه بچهل او هم رسیده است با چیزی که فضل او محسوس باشد معنی  
 شود که کرات بچاه است آن هم رسیده است پس در آن اشکال است و آنچه  
 در زمانه است که حکم تفاوت نمیکند و اشکال در دل و کفایت است اما با  
 بر مقدار که عدد آن فعل چاه است در هیچ جا اشکال نیست  
 سیزدهم آب کشدن از برای طفل باید بعد بیرون آوردن آن  
 باشد یا سه هلیک شدن آن در چاه مگر در جای که نماز آب چاه بر آن  
 کشد که اگر قدری پیش از بیرون آوردن آن بچاه است کشیده شود یا کفایت  
 و هرگاه اجزای بچاه است بر آنکه شده است باید هر بیرون بیاید  
 و بعد از آن آب بکشد و هم چنین موی حیوان بخش العین و از آن  
 باشد بیرون آمدن هبل بکشدن هر آب چاه که باید کشیده تا تمام بشود  
 جمیع اجزای بیرون بیاید پاک نمیشود و خلق غالب بنماز شدن اجزای  
 کافیت <sup>چهاردهم</sup> معتبر در دلو همان است که در شاعر است  
 مثل آنچه باشد یعنی در جرف و عارضان و در مثل آنچه از دلو  
 بکشد و اطفال است که ملاحظه باید کرد پس هرگاه از چاه ده دلو بیاید  
 کشید پس ظرف بزرگ بچاه کشد که بیاید بر ده دلو بیرون بیاید کافی



۱۹  
 نیست بلی در جاتی که بجهت شمال لغت می کشند یا جاتی که تمام  
 آب چاه را باید کشید یا بقیه را که می باید کشید در اینجا نهد و دیگر  
 نیست یا تو در هم فطرات ملک و شعاع است از آنجا که  
 در این کشیدن معقبات و دیگر از برای انفا جدا جدا نباید کشد  
 و همچنین در بار چاه و کاس های آن که در آن هست معقبات  
 و بعد از خلاص شدن همه آنها با کند و قبل از خلاص شدن اشکالات  
 و همچنین بند و در پیچ و انسانی که آب می کشند بنا بر همانست که  
 در اینجا نیست بدانکه هرگاه چاه آب نزدیک بیا لوجه باشد  
 یعنی چاهی که در آب نجس با بول و سایر نجاسات باشد طاری که  
 معلوم نشود که نجاست آن و تری آن چاه آب رسیده است یا نیست  
 و بعد از آن که علم می رسد که در این چاه آب رسیده است  
 بنا بر همان نجس می شود مگر آنکه احوال و صفات منتهی بان نجاست بشود  
 بنا بر قول نجاست نجس می شود و نجاست است که چاه و لوجه آن هم  
 دور باشند بقدر پنج ذراع هرگاه چنین و بعضی چنین گفته اند که  
 در جانب شمال بود هم مثل بلند بود آن نیز می باشد  
 در راستی او فاقه نماز است و در آن چند آب است  
 در اوقات نماز های پوسه بچکانه است و در آن چند مطلب است  
 هر یک از نماز های بچکانه است که در وقت پیدا شد  
 یکی وقت فضیلت که در آن بیشتر است و یکی وقت اجزای اجزای نماز  
 در آن وقت است و مختصا گفته است اما فضیلت ندارد هر چند  
 معصیت هم نداشته باشد و بعضی گفته اند که وقت اول اثر آن  
 در وقت از برای مختار است و دریم از برای معدوم و مضطرب یا بعضی  
 که اگر کسی با اختیار نماز کند در آن وقت و دریم معصیت کرده است

فصل

عشر

و

بلکه بعضی گفته اند فضا هم می شود و در وقت معصیت عفو از آن  
 و گفته اند در آن عذر سفارست و باران و آسمان و تسلی که در آن ضمه  
 بدین و در نهایت او داشته باشد و مراد بقدر وقت پنج چنانست  
 اینکه کافی مسلمان شود در آن وقت ۲ طفلی بالغ نشود ۳  
 عاصی ظاهر شود ۳ عین فی غافل شود ۴ بیعوتی بیعتش  
 اید و اشهر و انهر قول اول است اما وقت اول نماز ظهر از اول زوال است  
 تا اینکه سایه که بعد از ظهر از برای هر چیزی هم می رسد بلند شود  
 آنچه و بعضی گفته اند تا آنکه سایه که بعد از ظهر هم می رسد مثل  
 انسانه بشود که در اول ظهر باقی مانده بود و این ضعیف است و بعضی  
 زوال را بعد بیان تر خرم کرد و وقت دوم ظهر باقی است تا آنکه  
 باقی بماند بعد از آنکه آنکه ساعت نماز عصر را اینها می کرد پس  
 آن دیگر مخصوص عصر است و ظهر را مختصان کرد اما وقت اول نماز  
 عصر پس آن بنا بر تری و اشهر آن حال فارغ شدن از نماز ظهر است  
 تا آنکه آن سایه که بعد از ظهر از برای هر چیزی هم می رسد و مثل نماز  
 آنچه بشود و وقت دوم آن مستثنی می شود یعنی وقت اول نماز  
 دیگر در مسئله هست همه ضعیفند و اما وقت اول مغرب که فصل  
 بین آن از غروب و یا اقلیت تا آنکه سفق شود نشیند و در آن سفق خورشید  
 که در مغرب می ماند بعد غروب آفتاب و وقت دوم آن باقی است تا آنکه  
 بماند بصفت شب عقدا چهار مرتبه که آن مخصوص غشا است بنا بر مشهور  
 و در نزد حقیقه نگاه عقدا چهار مرتبه که بصفت شب بماند بصفت مغرب  
 و عشا هر دو یکند بجهت آنکه هر کس که بزرگتر نماز در وقت خود کند  
 در وقت همان نماز در یافته است چنانکه بعد غروب گفت و بعضی  
 گفته اند که وقت مغرب و عشا با وقت صبح و این ضعیف است بلی اگر کسی

۹



در خواب مانده باشد یا فراموش کرده باشد میباید که مغرب را در آن وقت  
 نماز آنکه بمیان صبح بمقدار نماز عشا و در وقت که مضطرب و مضطرب  
 این حکم داشته باشد و میان این است که قصد نماز و قضا نکند و اما  
 وقت اول نماز عشا پس بنا بر مشهور و فوری بعد از فراغ از نماز عشا  
 ثالث شب برود و بعضی گفته اند اول وقت آن بعد از سه وقت است  
 و اول آن نماز است هر چند این افضل است و آخر وقت آن نصف شب است  
 بنا بر مشهور و فوری چنانکه پیش گفته مضطرب میباید تا صبح هم بکند  
 و این بهتر است که قصد قضا و ادا نکند و اما اول نماز صبح پس طلوع  
 صبح و دو سه است تا صبح خوب روشن شود و وقت دوم آن یا قبل  
 تا طلوع آفتاب و دو سه مشهور است که اول وقت ظهر مختص  
 نماز است بعد از آنکه نماز کرده شود و بعد از آنکه با عصر در وقت  
 نماز بمقدار عصر بمیان آفتاب و همچنین مغرب و عشا و بعضی  
 علماء گفته اند آن دو نماز هم وقت شریکند از اول تا باخر و بر این  
 کرده اند آنکه هرگاه کسی فراموش کند اول نماز عصر بکند و بعد از آنکه  
 فایز شود بخاطرش بیاورد که ظهر نگردد است پس اگر وقت وقت مختص  
 ظهر بگذرد و پیش از آنکه مختص صبح نیست و باید بعد از ادا طهر مختص  
 اعاده کند و اگر در وقت مشرکست پس در آنجا مختص صبح است و طهر  
 بعد از آن بجای آورد و هم چنین در مغرب و عشا بخلاف آن اول  
 دیگر که میگویند در هر وقت که نماز دوم برآورده است بعد از فراغ  
 نماز طهر آمده است صبح است و اعاده نمیشود همین نماز اول بعد  
 از آن بکند و قول مشهور ظاهر است هر چند در بعضی مسئله اشکال  
 اما داخلی در وجه مختار در مسئله ندارد اینک گفته در وقت است که بعد  
 از فراغ نماز طهر با نماز هرگاه در بین نماز طهر با پس در هر حال

کرمی بر

که ممکن است عدول بدین وقت نماز اول یعنی همچنین فراموش شده باشد آنچه  
 کرده نماز اول باشد عدول کند و اما هرگاه ممکن نباشد مثل آنکه  
 لا یراید نباید در وقت که نماز اول باطل است مثلا نماز عشا بر مقدار  
 داشته و بعد از آنکه بر فتن برکت چهاره را طهر با بد که مغرب را  
 نکرده است در کتب میخواند عدول کند بمغرب و اما اگر بر کعبه نرفته است  
 میباید عدول بکند و در نماز عصر بعد از خلوص شدن هم عدول  
 نیست تواند کرد چنانکه حدیث صحیحی بان وارد شده است <sup>سپس</sup> <sup>تشریح</sup>  
 میشود در اول آفتاب بز یاد شدن سایر بعد از آنکه شدن باید بداند  
 آن بعد نماز شدن و میان این وقت گذرد و وقت طلوع آفتاب هر چه که  
 در روی زمین است سایه طولانی دارد با نظری مغرب و هر چه از  
 بالا میاید سایه کوتاه میشود تا آنکه آفتاب برسد بخلفه نصف النهار  
 و چنان بلند شود که دیگر سایه از آن کوتاه تر نمیشود و در بعضی بلاد  
 بالمره بر طوق میشود پس همبند شروع کرد بز یاد شدن تا آنکه تمام سایه  
 همه بسپرد بعد تمام شدن و در وقت بجا آن مشرف پس از آن اول طهر  
 و نیز برای دانستن طریقه نصف النهار و میل کردن از آن جهت طهر بکشد  
 و یا کی نیست که با یکی از آنها در این رساله بیان کنیم و آن طهر با طهر  
 و طهر با آن است از میان این خوب همی بکنند که مطلقا نیست و بلند  
 ندانند باشد بعد از آن بر کار و باره بزن بکنند هرگز یکی که خواسته باشد  
 و نصب کنند بر مرکز دایره یعنی وسط حقیقی آن شاخص خواهد بود که  
 سرت نیز باشد که طول آن تقریبا مربع طول دایره باشد نصب کنند تا  
 که مطلقا کج نباشد باشد و دانسته میشود استقامت آن یا بیکر  
 اندازند کنند و از شاخص تا محیط دایره یعنی آن خط بر کار می آید  
 طرف اندازند بکنند که هر دو بیاب اندازند باشند و بعد از آن انظار بکنند

مغرب



و ملا حظت کنند کزان سایه که در برف افتاده است و برین  
 آنرا دایره است چه وقت داخل دایره میشود همینکه سایه داخل شد  
 یا آن خط بر کاری همان جا را نشان کنند بعد از ظهر هم استقامت میکند  
 تا اینکه سایه و فنی که میخواهد آن خط بر کاری ببرد و در بجانب  
 مشرق همان جا خط بر کاری مل هم نشان بکنند بعد از آن ما بین  
 آن دو نشان را محیط مستقیم وصل کنند پس در این وقت از آن دایره  
 شیبه دوگان حاصل میشود یکی در جانب جنوب و یکی در جانب شمال  
 البته از جانب شمال است از اصف کنت محیط مستقیم که بر آن  
 می کشد دایره باشد یعنی همان خطی او و یکس از آن خط بر کاری باشد  
 پس همین خط نصف النهار است و هر وقت که سایه شاخص  
 بر این خط افتاد هفت ظهر شده است و همینکه شروع کرد در خط  
 آن خط بر و در هر دو جانب مشرق پس اول ظهر است و بعضی گفته اند  
 که ظهر شش خنده میشود یا نیکو افتاب بگردد و میان بر وی در است  
 برای کسی که روی فیله باشد و این در هر دو جهت است بلکه فیله ها  
 که فیله آن در هفتله جنوب باشد مثل طواف غریبه عراق و اما  
 در مثل عراق مجیم که هست که فنی که افتاب یا بر وی باشد  
 دو ساعت بیشتر از ظهر کند شده باشد بجز این علاوه است برای فیله  
 بظهور و یا است نه آن برای خود بداند وقت ظهر و اما غریبه افتاب بر وی  
 بر مشهور و هر دو وقت داشته میشود بر و الهمه مشرفه یعنی آن  
 سرخی که از جانب مشرف بالا می آید و محاذی سرکه می رسد بر  
 طوف میشود و آن اول وقت مغرب است و اما آنچه از جانب مشرف  
 ظاهر میشود این است که همینکه قرص افتاب پنهان شد و شعاع  
 آن از دیوارها و کوهها ناپدید شد اول مغرب است و این قولی است

بگویند

و لیکن احوط قول اولت و اما صبح دویم که از صبح صادق میگویند  
 پس آن سفیدی که همین میشود در آن وقت و بر این متصل میشود و آن آن  
 مثل نصف دایره هست و صبح اول که از صبح صادق میگویند آن سفیدی  
 است طریقی که کشید است بجانب بالا یا همان و بر این متصل نیست  
 و ما بین آن دو زمین سیاهی شب حاصل است و مدتی مدید طول میکشد  
 تا صبح صادق شود از زمین سر جان میگویند یعنی در کوه  
 چهار اول وقت افضل است و تا کوه و هفتاد و بیست و چهار بار  
 شده است در آن کوه در آن وقت و چند جا را استقامت کرده اند  
 که تا خبر در آنجا بفرستند اول شخصی که تا آنجا که تا خبر  
 میکند تا آنجا که تا خبر در دویم زمین مستقیم است که ظهر را چنانکه  
 تا آخر وقت فضیلت آن تا عصر بل غسل بکند و هم چنین مقرب  
 تا خبر عشا تا سر می مشرف بر دو چهارم تا خبر نماز مغرب برای کسی که  
 او استقامت را و می میکند بجهت افطار با خمدان که سستی و تسکین پیش  
 آنرا افطار حصصه طلب نمیشوند مهمانند پیجم کسی که در وقت و غایت در  
 تا خبر کند نماز را در آنجا بکند و نماز کند ششم کسی که رضای نمازها  
 و اجیب میکند نماز حاضر را پس نماز کند و خصا را معذور دارد تا وقت  
 شود هفتم کسی که چنین بوقت نمانده باشد هر چند مضطرب بدخول  
 دارد تا خبر کند تا بقیع حاصل شود هشتم کسی که غده دامه که مید  
 نماز آن باشد مثل اینکه عاجز است نماز چهار و نماز بجهت زمین و مسجد  
 دامه که حال او بهوش شود نهم هر که خواهد نماز را و وجه احسن را بداند  
 شد استقامت را بجا عیب یا انتظار و فنی که از آن و حصصه طلب میشود  
 تا نماز چهار است دفع سرا و کوی که نماز ظهر را تا خبر کند تا هلال شود

صعب



شود و هرگاه حصه قلب و کمان آن غمانه موقوف باشد بان  
 در اوقات سایر نمازهای واجب و در آن چند مطلب است  
 وقت نماز جمعه بعد از نماز اول است بسیار مشهور و اقوی و همچنین  
 اشهر و اقوی آنست که خطبهها را هم بعد از نماز اول بخواند و قول  
 بخواند نماز جمعه پیش از نماز اول و شهر و اقوی آنست که وقت  
 جمعه باقیست تا سائید هر چند مثل آنچه پیشتر و احوط آنست که  
 اول ظهر شروع بخطبه شود و بعد از آن نماز شود و از نمازها آنچه  
 پیشتر و لیکن وجوب آن معاصر نیست و قول بان صحیح است و سائید  
 از آن حدی که کتبیم هرگاه بگذرد دیگر جمعه را نکند و نماز ظهر را  
 بگذرد و وقت باقی باشد یا نباشد و ادله بر آنست حاصل میشود  
 دیگر بان اضافه میکند و تمام میکند و همچنین هرگاه اصل نماز جمعه  
 بگذرد آن در وقت پیشتر و یا فی در جمیع وقت ادله جمعه شده است  
 و بعضی بخورد شروع بزمانه هم در وقت کافی داشته اند و ادله وقت  
 بان مشکل است وقت نماز عصرین مابین طلوع آفتاب است  
 تا ظهور و در اول طلوع آفتاب هم میتوان کرد و سنن است در وقت  
 بعد از ظهر تا خبر کند بوقت نماز عصرین از برای احوال فطوره و حفظ  
 سیم در وقت نماز آفتاب اما کسری و خسوف بعضی وقتها  
 کسوف و ماه کسوف بجا آید و وقت نمازها از شروع در کسوف است  
 و وقتان باقی است تا همه آن ادا شود و بعضی گفته اند تا شروع  
 کند و در آمدن و اول آفتاب است و این احوط است و اما در وقت  
 نماز آن نماز عجلت و ظهر آنست که صبح است و بعضی گفته اند  
 مثل صبح و بعضی علماء صبحه را یعنی فریادی که از او آید و شروع  
 در وقت

ذکر



ذکر له دانسته اند و این خوب است و اما سایر آیات مثل آیات  
 سرخ و سیاه و تاریکهای که باعث خوف شود پس ظهر آنست  
 که همه آنها مثل زلزله باشند و ظهر آنست که برای هر زلزله  
 با علامتی ازین علامات نمازی بجا آید باشد باید که در هر چند  
 ساعت دو دهد و ظاهر آنست که حکم چنین باشد هر چند نماز  
 دو زلزله و سخنان بمقدار نماز کردن فاصله نشود  
 در اوقات نوافل و میترا و در آن چند مطلب است  
 در وقت نافله ظهر و عصر و در آن چند قول است و ظاهر آنست  
 که وقت نافله ظهر و عصر از اول ظهر است تا آنکه سایه که بعد از  
 ظهر ۴۴ میرسد یک ذراع بود و آن عبارت از دو قدم است  
 و سواد از قدم هفت یک شاقص چون غالب این است که تا  
 هر شان مساوی هفت با خود شاست و وقت نافله عصر  
 باقیات تا سایه بدو ذراع برسد که چهار قدم است و بعضی گفته اند  
 که وقت نافله ظهر باقیات تا آنقدر که باقی بماند تا که سایه  
 سایه که بعد از ظهر ۴۴ میرسد بمثل شاقص بقدری که فرضیه  
 ظهرها توان کرد و وقت نافله عصر باقیات تا بماند از برای  
 دو مثل شدن سایه همین قدر و بعضی گفته اند که وقت نافله  
 باقیات آمادگی که وقت فرضیه باقی است و بسیار احادیث  
 دلالت میکند بر اینکه نافله ادا بر وقت میتوان داد و از وقت  
 مؤخر هم میتوان داد و بعضی آنها را حمل کرده اند بر حضرت ابراهیم  
 کسی که از حال خود دانند که در وقت مانی ۴۴ رسید و هر خوب  
 نهایتا فضل تعجیل و فضیلت باقیات تا آنکه بمثل و مثالی مقدار  
 ادای فرضیه و این آخر مراتب فضیلت بعد از آن هم تقدیم





حایر آنست تا خیر افضل است و اولی آنست که در اینجا قضا  
 و ادا نکند و بر هر حال همین که ملک رکعت و اگر تمام میکند هر چند  
 وقت نافله در هر مرتبه باشد نهایت سبک بجا آورد باینکه کفای  
 کند بحد تنها و ذکر واحد در رکوع و سجود و همچنین  
 وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب تا زوال خورشید مغرب و در  
 نیت که آنرا توان کرد مادامی که وقت نماز مغرب باقی است  
 و در صورت زوال خورشید افضل تا آخر از نماز عشا و هرگاه شروع  
 کرد در نافله و حجر بر هر وقت شد نافله تمام کند خواه در رکعت  
 اول باشد یا در رکعت آخر و افضل تقدیم نافله آبره قضیات بعین  
 تسبیح نافله زهره و اما وقت نافله عشا که آنرا و بتر خوانند  
 پیران باقی مادامی که وقت عشا باقی است و سنت است که آنرا بعد  
 هر نماز سنتی که در آفتاب میکند بکند وقت نافله شب  
 بعد نصف شدن شب تا طلوع صبح صادق و شناخته می شود  
 نصف شب باینکه شب شدن سارها چنانکه در دوایت عمر بن  
 وارد شده و بعضی گفته اند که مراد سارهای که در وقت غروب  
 آفتاب طلوع میکنند و این در همه ستارها و هر فصلها درست  
 نمی آید و برای همه کس معلوم نمی شود و کما حقیر آنست که اینکه  
 فرموده اند نجیسی از برای عوام که بآن میان نصف شب حاصل  
 شود هر چند بسیار و بعد از نصف شب گذشته باشد و ظاهر آنست  
 که این تقریب را هم ملاحظه کرده اند نسبت به ستارها که در اول  
 تاریکی شب بالای دیوارها و کوهها پیدا که نجیسی در اول غروب  
 آفتاب طلوع کرده باشد و مشهور آنست که هر چه صبح فرزند  
 باشد افضل است و شاید که مراد ایشان این باشد که هر چه در نصف  
 شب

شب نکند نه اینکه این افضل باشد از تقریب در نصف آخر شب و در  
 نیت که بگوئیم در تقریب افضل باشد که چهار رکعت بکند و بخوابد  
 و بعد از آن باز چهار رکعت بکند و بخوابد و بعد از آن شفع و  
 در میان صبح کاذب و صادق بکند چنانکه در اخبار بسیار است  
 که رسول خدا چنین می کرده اند و مشهور آنست که جائز است  
 که در شب پیش از نصف شب از برای معذور مثل مسافر و کسی  
 که از غلبه خواب بترسد قضا کردن در صبح افضل از تقدیم آن  
 چهار رکعت را بجا آورد صبح تمام بکند محقق چنانکه پیش گفته ام  
 و هرگاه چهار رکعت را نکرده باشد صبح شد نافله صبح را بکند  
 فریضه را ادا کند بعد از آن نماز شب را تمام کند و هرگاه وقت  
 و ساعت نماز شب نداشته باشد آنرا کند بوقت و باقی نماز قضا  
 کند و در هر نیت که در تراجم در این صورت قانیا قضا کند  
 اول وقت نافله صبح بعد از فراغ نماز شب است  
 بنا بر مشهور اقوی و آخو آن طلوع خورشید مشرفه او افضل تقدیم  
 آنست بر صبح و همچنان صاحب گفته اند مستحب است اعاده آن هرگاه  
 پیش از صبح کرده باشد و اولی آنست که بگوئیم که این در صورتی  
 که بعد از آن خوابیده باشد و در وقت که با طلاق جنوی تمام عمل کنیم هم بد  
 نباشد در احکام و لواحق او در آن چند مطلب  
 واجب است که در نمازها در دو تنهای آنها و باید که  
 علم باوقات هم داشته باشد یا پس هرگاه جاهل باشد وقت نماز کند  
 نماز او صحیح نیت هر چند اتفاق افتاده باشد که در وقت کرده  
 باشد و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد وقت او باز در وقت  
 بکند و تحصیل نیت بوقت با وجود امکان واجب است و بطلان نیت



کتاب الفرائض

اکتفا کرد یعنی عملاً اکتفا کرده اند باذن مؤذن نقتة با احتیاط  
و این مشکل است و بدون علم نمیتوان اکتفا کرد مگر اینکه جان  
یقین حاصل شود و اینکه وضع اذان بجهت اعلام شدن است  
شاید ادوای معدنرها باشد با این برای ما خبر شدن مردم که  
هر که در امکان شود ملاحظه کند و مهیا شود و عمل بخیر بکفر عباد  
نیتوان کرد هر چند دعوی علم کند مگر اخبار و معین علم شود و  
مگر است عمل نیتوانت عدلین و در صورت عدم امکان تحصیل  
یقین اظهر جواز عمل بظن است با مابرات و علامات و بعضی  
واجب دانسته اند تا خبرها تا خبرها تا یقین حاصل شود و این  
احوط است و اگر بعد از عمل بظن ظاهر شود نشاد آن پس اگر تمام  
پیش از وقت واقع شده باشد نماز او باطل است و اعاده میکند  
با تفاق علماء و اگر ظاهر شود که وقت در بیان نمازها خالی  
هر چند پیش از سلام دادن باشد پس شهر و اظہر آنست که  
صحیح است و اعاده نمیخواهد و هر که مکان کند که وقت تنگ  
شده است و بجز نماز عصر نمیتوان کرد یا بجز نماز عشاء نمیتوان  
و بعد از آنکه نمازها را کرده ظاهر شد که وقت با قیاس  
پس در این احتمالات تباہیت و دروہیت که اظہر اینها باشد  
که آنچه کرده اکتفا کند و نماز ظهر یا مغرب را بعد از آن  
بکند پس اگر وقت شکر است ادا کند و اگر وقت مختص نماز دوم  
قضا بکند و احوط ترک نیت قضا و آداب بلکه اگر در ظهر  
یا یک چهار رکعت دیگر بکند و تعیین ظهر و عصر هم نکند کافی باشد  
هر که کسی نمائمن شود که شرایط نماز را بجا آورد و یک رکعت از  
نماز داد و وقت در باید لازم آید و اما ادای آن یعنی این وقت

ادباً

از برای این شخص وقت نماز است و نماز تمام میکند پس  
هر که کسی بمقدار پنج رکعت نماز در آخر روز در باید ظهر  
و عصر هر دو را در یافتات و همچنین هر که بمقدار سه رکعت  
از آخر وقت را در باید و مسافر باشد هر دو را در یافتات  
و همچنین هر که این مقدار را پیش از نصف شب در باید بلکه  
هر که بمقدار چهار رکعت نصف شب مانده با در باید مغرب  
و عشاء را در یافتات بنا بر مختار حقیر چنانکه پیش گفته بود  
حاضر باشد و خواه مسافر و اظہر آنست که ادراک رکعت پس از  
از سجده دوم حاصل میشود و بعضی اکتفا با در رکوع کرده  
و آن بعدات و اما هر که مقدار یک رکعت نماز را با شرایط  
از اول وقت در باید و بعد از آن مانع هر چه سد پس کافی نیت  
و براد تصانیف بل هر که بمقدار تحصیل شرایط تمام نماز را در باید  
و نکرده باشد بر او قضا واجب است و بعضی گفته اند هر که اکثر نمازها  
در اول وقت در باید نماز را در یافتات و آن بعدات  
هر که نماز آیات یا فرضیه حاضر جمع شوند هر کدام که وقت او  
تنگ شده او را مقدم دارند و اگر هر دو وقتان تنگ شده  
باشد فرضیه حاضر را مقدم دارند و هر که وقت هر دو کس با  
پس مشهور و اقوی آنست که مختار است در تقدیم و تاخیر یعنی قضا  
در ائنته اند تقدیم حاضرها و این احوط است و اگر در بین نمازها  
بترسد که وقت خانه موت شود آن نماز را قطع کند و فرضیه را  
بجا آورد و بعد از آن از نمازها که مانده بود نماز آیات را تمام  
کند و بعضی واجب دانسته اند که از سر بکند و اول وقت نماز هر که  
معلوم او نتواند شد که وقت نماز آیات شکست یا نه مثل اینکه



اول شروع گرفتن آفتاب معلوم شد و عمداً ند که آنقدر خواهد  
گرفت که وقتش وسیع باشد یا که خواهد گرفت و در این صورت  
اگر وقت حاضر و رعیت دارد احوط تقدم نماز آیات است هر چند  
و چون پیش معلوم نیست مشهور است که حرام آن کردن  
سنن در وقت نماز واجب مادی که واجباً نکرده آیتها و اول  
بومی که آنها را در وقت فریضه میتوان کرد و اظهر است که حرام بنا  
بلکه مکروه است و ظاهر این است که کراهت در وقت اول بومی است  
هرگاه بسبب آن وقت فضیلت نماز فریضه فوت شود بطوریکه نماز  
سنت کردن باعث فوت نماز فریضه شود یا باعث ضرری  
و آن شویعی موجب تقویت بعضی از واجبات آن شود در  
صورت حرام آن و همچنین آن حال در نماز سنتی کردن برای کسی که  
بگردن او نماز فقها واجب باشد یا نماز هرگاه دانند که گرفتار  
سنن باعث این می شود که ترک واجب یا بکنند آن نماز سنتی را نکند  
و اما اگر از حال خود میداند که اگر نماز سنتی را نکند نماز قضا را  
هم خواهد کرد پس مابقی ذکر کردن نماز سنتی در این حال نیست بلکه  
قول بکراهت هم در اینجا مشکل است مشهور است که  
مکروه آن آفتاب است یعنی نماز سنتی که تا می تواند و از آن باب است  
که در همه اوقات سنتی که کسی در رکعت نماز سنت مجاباً فرزند  
و در وقت طلوع آفتاب و فرزند عزیمت آفتاب و فرزند بلند تا بدین  
نصف النهار یا فرزند بلند با آن و بعد نماز عصر و بعضی قایل بحیثیت شده اند  
و بعضی تفصیلات دیگر داده اند و اظهر در فرزند حقیقت است کرد  
هیچ یک کراهتی نیست و احادیثی که باین مضمون وارد است محمول است  
در مکان مصلحتاً و در آن چند مطلب است  
بترقیات

خارج

خارج بر نیت نماز مکروه در هر مکانی صباح تا تصرف در آن مثل مسجد  
یا مکانی که ملوک اقتضای آن باشد یا با حرام گرفته باشد یا وقف شده  
باشد یا امثال اینها همچنین است هرگاه حاکمان اذن داده باشد  
هر جا که بگوید نماز کند یا با اذن عمومی مثل اینکه بگوید تو امر نماز  
در این خانه همان من باش یا شاهد حال و قراین دلالت کند  
بفصل صاحب پیشخانه و توان که از حال ایشان میداند که راضی اند نماز  
کردن در ملک ایشان و مثل صحراهای نماز آنرا که هیچ وجه ضرری  
بصفا آن نمیرسد هر چند معلوم نباشد که کمال صغیر یا دیوانه است  
یا نه بلکه اگر معلوم هم باشد و مرتکب و نماز باشد حال در این  
مقام اعتبار کرده اند هر چند آن شخص در غیرها که شرع نداشته باشد  
و احوط بلکه اظهر است که در غیر صحراهای مجرّمه نماز آنجا نکند و باید  
علم برضا حاصل شود هر چند بسبب این باشد و در مثل صحراهای که  
گفتم علم ظهور کراهت صاحب کافی باشد و مشهور است که نماز  
در مکان غصبی باطل است جمعی دعوی جماع بر این کرده اند و مراد آن  
است که تصرف در آن کند بدون اذن صاحب آن شخص خود آن  
مکان را صاحب شده با عدواناً یا بدو و در وقت نماز کند هر چند  
نشسته باشد یا بد دیگری متنازل و این دو ادعا را نکند و اظهر است  
که هرگاه کسی صحرائی را غصب کرده باشد برای غیر غاصب یا نماز  
جایز باشد هرگاه ضرر مالک اصلی نمیرسد و اما از برای خود غاصب  
معلوم نیست که جایز باشد و هرگاه علم نداشته باشد یا بعضی مکان  
و در آن نماز کند نماز صحیح است و همچنین هرگاه فراموش کند که مکان  
غصبی است و در آن نماز کند مگر اینکه خود غاصب باشد و نیت آنکه در  
نماز کند که ظاهر است که در این صورت هم باطل باشد و هرگاه جاهل



باشد باینکه نماز در مکان غضب باطل مشهور است که معتقد  
 نیست و نماز باطل و این اوست هرگاه علم اجماع بشرا و حکام  
 داشته و تفصیلاً آنها را تحصیل کرده و اما اگر کسی را خبر کند که در  
 مکان معصوب نماز کند نمازش صحیح است و اگر کسی را محسوس کند  
 در آنجا پس نماز او نیز صحیح است نهایت اشکال در جای که بعضی  
 افعال نماز موجب ضرر صاحب مکان باشد مثل آنکه محتاج باشد بنیام  
 و اعضا تبیم او زخم باشد و خون از آن روان باشد و تبیم کردن  
 موجب یخ شدن مکان باینکه بنا شده پس در این صورت حکم  
 بصحت تبیم و نماز مشکل است چنانکه محسوس بودن همین قرار  
 در آنجا با مباح میکند اما هرگز در رفتار معاصی که مباح کند  
 و مواد از مکان غضب که نماز در او باطل است آنجا نیست که مصلحت  
 در حال نماز در آن تصرف میکند بسبب آنکه بیگانه و زخم شده  
 و راست شدن خواه هوای خانه باشد و خواه زمین باشد و خواه  
 فرش باشد و خواه حامل مساجد بود و این غضب باشد مثل فرش  
 مساجد یا باشد و اما هرگاه خانه غضب مثلاً در میان خانه و محل  
 نشانی مصلحت باشد ضرری ندارد و همچنین هرگاه دیوار موصوفه خانه  
 غضب باشد و اما هرگاه در پیش نماز کند که آن بام مباح باشد  
 اما دیوارها که این بام همان قرار گرفته با غضب باشد پس در آن  
 اشکال و احوط اجتناب است و لکن اگر محل نشانی  
 یعنی چیزی که بر او سجده میکند با آنکه با اذن نجاسی اما باقی  
 مکان مصلحت آنچنان باشد نماز صحیح است بشرط آنکه تعدی نباشد  
 یعنی نجاست نری نشاید که بدن یا جای مصلحت را نجس کند یا جامه  
 و بدن مصلحت قرار باشد که با آن نجاست بر چیزی و بعضی از عمل اهل

هر مکان شرط دانسته اند و بعضی طهارت مواضع هفتگانه ذکر آن  
 سجده میشود شرط کرده اند و اشرف و اقوی است که هیچ یک شرط  
 نیست و اظهانت که هرگاه خون نری که کمتر از درهم باشد و در آن  
 مکان باشد ضرر ندارد هر چند بدن و جامه مصلحت هر سه  
 خون زخم و دمل که معصوم هرگاه بجان بریزد و از آنجا بدن یا جای  
 برسد اشکال است و در صورتی که معصوم باشد خصوصاً هرگاه در آنجا  
 از آن متعلد یا معتبر باشد و احوط اجتناب از همه نجاسات  
 معصوم در مکان مکه آنکه ممکن نباشد اجتناب یا حرج لازم  
 است تا بر مصلحت قرار دادن یعنی نجاست  
 روی خود قرار دهد که مانع باشد از گذشتن انا فی با حیوانی  
 در پیش روی او باعث این شود که شغل او باشد از نظر کردن  
 بغیر و بوالگشتن خاطر و این معنی محقق می شود باینکه نری  
 دیوار یا بند یا ستون در پیش روی او باشد یا بالان شریک  
 بگذارد یا عقیقه بر زمین بریزد یا جامه بگذارد حتی عرقین و کاه  
 است که هیچ نباشد خطی در پیش روی بگذارد نجاست عرض حاصل  
 اینکه این ستره تا در پیش از برای نفس خود از برای او که از آن  
 نجاست نری کند و مسامحه از خود منع کند و فکر آنجا را بخاطر  
 دور کند و مگر به آن از برای دیگران گذشتن در پیش نماز و تا بگذرد  
 ستره در مکه معصوم است چنانچه از دهام مردم در آنجا  
 نیست از برای مردم نماز کردن در مسجد غیر نماز عیدین در  
 مکه و تا یکدلیه در آن است خصوصاً در مسجد الحرام و مسجد  
 بینه و مسجد کوفه و مسجد اقصی و مسجد جامع هر شهری بقا و فضیلت  
 بترتیب مذکور و این در نمازها و احوط اما نمازهاست پس



ظهور آنهاست که در خانه کردن افضل از مسجد مگر نماز محبت  
مسجدی و نوافلی که در خصوص مسجد وارد شده که در آنها کرده شود  
و اما بدان که این نمازها در خانه افضل است از مسجد و خواهی بود بلکه  
در این توی خانه افضل است از خود توی و توی خانه افضل است از این  
خانه  
سنت است ساختن مسجدها و در آن فضیلت بسیار است  
و همچنین تعمیر کردن آنها و سنت است که مسجد بزرگت با و مکره است  
که سقف دار باشد اما سایر بان ساختن هر آن ضرر ندارد مثل  
داربست که هر آن چیزی بیندازند که سایه کند و سنت است که محل  
ظهارت از حدت و خجست و در در مسجد سازند در در میان مسجد  
و ستاره یا از پشت بام مسجد بلندتر نکنند بلکه از دیوار مسجد  
هم بلندتر نکنند و سنت است بسیار آمد و شد کردن مسجد و در مسجد  
بودن و نشستن خصوصاً با نظار نماز و از خانه و منور ساختن  
و با وضو داخل مسجد شدن و مراد حفظ کفشتا کردن در در مسجد  
که نجاست و داخل مسجد نکند و در وقت دخول پای راست و ایست  
کدامتن و در خروج چپ پا و در جای که وارد شد بخواند و خارج  
کردن خصوصاً در پنجشنبه و شنبه و جمعه و حیاض کردن روشن و در وقت  
نماز محبت مسجد کردن پیش از نشستن و مکره است طلاکاری و تزیین  
حیوانات در آن کشیدن و با بوی بد داخل مسجد شدن خصوصاً  
بوی سیر و آب دهان و بلیغ انداختن و سنت است که فرج برده بلیغ را  
و مکره است شپش کشتن و شمره خوردن و کوشیدن و طلب کردن  
و تعریف یافتن کردن و صدای بسیار بلند کردن و بیع و شرا و  
صفتیای دنیا و حیل دنیا کردن و اطفال بی غیره و دیوانه داران  
و محل حکم و مراغه و استمر در مسجد فرار دادن و سنگ مریز بسیار نکند

اندرین

انداختن و کشت عورت با امن از مطلع کردن و خوابیدن در  
مکره است بیت مکره مسجد الحرام و مسجد بصره علیاً علیه السلام  
مشهور به این متأخرین اینست که مکره است از برای مرد با  
از مرد و زن که مساوی دیگری با بیست و نماز با زن پیش و  
مرد با بیست و جمعی قابل محبت و بطلان شده اند و اول قوی است  
و زایل میشود در هر یک یا کراهت بجای بیاید ذراع فاصل شود  
آنست که در صورت تقدم زن ده ذراع با از محل سجود مرد تمام  
کنند و ظهار آنست که در جای که یکی از آنها در بلند می باشد که ذراع  
از قناعت داشته باشد و دیگری در پایین ایستاده باشد منقل بدین  
یا کمتر باشد و لیکن از محل قیام تا پای دیوار و مجموع دیوار ده ذراع  
باشد و ضلع مثلثی که از محل قیام یکی از آنها تا محل قیام دیگری  
حاصل میشود ده ذراع باشد و دیگر اعتبار آن دیوار در فاصله  
در کاد نباشد و زایل میشود حرمت و کراهت و تقدم بودن بقدر  
یکو جب و این اقل مراتب است و افضل مراتب آنست که سر زن  
پای مرد باشد و جایلی که کفتم با بدجم باشد مثل دیوار و پرده  
تاریکی و کوی مثل آن فایده ندارد و احوط آنست که مانع از  
دیدن از نیکو بگر باشد و مثل دیوار شستگ و خار بسیار نازک  
نباشد و بدانند اگر یکی از مرد و زن نماز و باطل باشد و آن دیگری  
نداند که باطل است هر چند نماز آن دیگری در نفس الامر فاسد باشد  
و اگر علم بفساد نماز دیگری دارد و بایدت نماز او را صحیح است و اگر  
هیچ مانع از دیگری خبر ندارد و بایدت نماز او را صحیح است و بعد از آنکه هر دو  
فارغ شده اند مطلع شدند نماز هر دو صحیح است و اگر در آن اثناء  
مطلع شدند هر دو با یکی از آنها اقوی آنست که نماز او را صحیح است



و صحیح است و بدان نیز آنکه هر کدام بیشتر ابتداء اند از مرد و زن  
 نماز آخری باطل است و نماز اول صحیح است و اگر هر دو سبک یا  
 نماز هر دو باطل است و این همه که مذکور شد در حال اختیار است  
 و با وجود اضطراب فرعونیت ثابت و نذر کراهت و هرگاه در خطایی  
 نباشد که محکم نباشد و در سبک شدن از یکدیگر پس اگر وقت تنگ است  
 هر دو با هم نماز کنند و اگر بخت دارد مرد اول نماز کند و اگر مکان  
 ملکت زنی باشد سنت است که مرد را مخرج کند که اول نماز کند  
 و در مکان مساجد و مشربیه میان هر دو و هرگاه زن مخرج نکند  
 مرد را اسکا لست و مکر است که بجهت کند و احوط آنست که  
 زن بخت بدهد مرد را که پیش نماز کند و اگر مرد مخرج کند  
 زنی که اول نماز کند هم اسکا لست مکره است  
 نماز در میان قبرستان و شد بد می شود کراهت هرگاه قبری در  
 در پیش روی خود قرار دهد و اظهر آنست که قبر بر او پیش روی  
 خود قرار دادن مکره است هر چند در میان قبرستان نماز نکند و نماز  
 میشود کراهت بفاصله ده ذراع مابین او و میان قبر باشد  
 طهرت با حایلی و در ذوالکراهت بپوشیدن قبر بمثل فرشی است  
 و بعضی منع کرده اند از نماز کردن و بروی قبر ایستادن و نماز  
 نیز و این صفت است و احوط آنست که مساوی قبر امام نماز نکند  
 و اما پیش روی قبر ایستادن بی ظاهر است و احوط آنست  
 که در غیر حال نماز هم پشت بقبر امام نکند و مکره است نماز در  
 حادها و اما بلکه مطلق میان داهها هر چند بر آن بلند بماند  
 که در میان داهها است نماز کند و در خوابگاه اسب و استر و قمار  
 شتران خصوصاً آنجائی که جمع میشوند مجرب است و خوردن بلکه خوابگاه

کار

کا و گو سفند نیز و رفع میشود کراهت آن یا که میشود با آب  
 پوشیدن و جاروب کردن و خانه که در او شراب طیب است کشیدن یکی  
 باشد و در جگه که پیش روی است و یا شوی باشد خصوصاً هرگاه مرتفع باشد  
 از زمین و از بعضی اخبار بر می آید که از برای بچه ها شستن کراهت  
 نباشد و در جایی که برابر او صورتها باشد بلکه در خانه کرده  
 صورتها باشد و سبک میشود کراهت یا تا بیل میشود و بپوشاندن  
 صورت و تغییر دادن آن و فرقی که در آن صورتها باشد بعضی  
 اخبار بر می آید که اگر بلیچتم دادد ما که نیست و اگر در چشمه دم  
 مکره است و بجهت آنست که هر دو بپوشاند و نماز نکند که در حال  
 نماز چشمش باو نیفتد و همچنین خانه که در او سگی باشد یا ظرفی  
 که در او بول میکند و خانه آتش و بعضی گفته اند که مؤمنان قیامت  
 که از برای پرستیدن همیاشد با و بعضی دیگر اجماع داده اند که  
 شامل بطبع و کلن خواهد بود و همچنین روبروی محف کشته  
 یا مسکونی که او را مشغول کند و روبروی دو کشته و انسان  
 دو پرو و خانه که در او جوی باشد و پست اخلا با و روبروی  
 و بخاری که از خلا ترشح طبیعت بکند و روبروی بیشتر هر  
 و اما مثل آن را اسلحه و همچنین روبروی مطلق آهن و مکره است  
 نماز در حمام و مواد گرم خانه است نذر در جایی رخت کردن  
 در در میان و ادبها که آمدن محل سایه آورد میان آنها و در میان  
 آب و کل و در خانه نمودن چها و در زمین شوره زان و در روی  
 برمت و در هر شیی که اهل آن در آن بعد از آنکه هلاک شده است  
 جایز نیست کردن نماز و در حال سفر و راه پان  
 در حال اختیاز نذر سفر نذر در حضور و اما در حال سفر و در منزل



خوف و آزار و کل و بارها و بارها که اگر خواهد بر زمین قرار گیرد  
 عیشت شد بد ۷ م میرسد مانند در دوزخ که بقدر عقوبت در سجده  
 و هر چه که دانستند با بیما و اشاره بکنند و هرگاه امر او مردد شود  
 میانه سواره نماز کردن و سباده نماز کردن هر کدام که در او خوار  
 نماز بهتر است میماند شود آنرا اختیار کند و هرگاه مساوی باشد  
 مختار آن در هر یک و مشهور است که هر چند توانست در حال سواری  
 جمیع آنها را بجا آورد مثل آنکه در چهارواختی بیندند و بر سر آن  
 بایستد با نه جایز نیست و این محل اشکال و هرگاه آن خاد و  
 بسته باشد که هیچ حرکت نکند ظاهر جواز و ظاهر اینست که در  
 معلوم میان دو وقت که در جواز خود باشد مانع ندارد چنانکه حدیث  
 صحیح بر آن دلالت دارد و ظاهر اینست که بر سخت در آن هم نماز  
 توان کرد هرگاه محل نماز نباشد هر چند لوط است که بدون  
 ضرورت نکند و اما نماز کردن در کسبی پس که استطاعت بیرون  
 ندارد در جایز است نماز در آن با تقاضای عمل و بقدر مقدور است  
 جمله و قیام و رکوع و سجود بکند و با غیر اشاره میکند و اگر تمام  
 رود پس اگر هم فکر نیست از افعال نماز بنام بیرون آید و نماز کند  
 و اگر خالی نماز او صحیح چه میسر باشد قرب جواز است اینکه گفته اند نماز  
 واجبی است و اما نوافل پس جایز کردن آنها در رکعت و سواره و پیاده  
 در حال اختیار و اضطرار و در هر جنس و سختی رو بقبله کردن  
 و تکبیر الاحرام و بعضی واجب دانسته اند و مجزئیت ایما و اشارت  
 از رکوع و سجود و اشارت سجود با این ترا از اشارت رکوع بکنند  
 و اگر آنکه که راه می رود رکوع و سجود بنا رو بقبله بوجوه صحیح عمل  
 بیاورد افضل و بعضی از محل جایز دانسته اند نافله را بغیر قبله

در حال

دو حال نماز بر زمین بدن و آن عذر و آن مشکل است  
 در قبله آوردن آن چند طلب است در حقیقت قبلت  
 اکثر قبله ماکلا گفته اند که خانه کعبه قبله مسجد الحرام است و مسجد قبله  
 حرمت و حرم قبله و نیابت و اوقاف و در نزد حقیر اینست که قبله خود خانه  
 کعبه است از برای کسی که ممکن باشد که علم بعین خانه کعبه را بداند مثل  
 اهل مکة و ولایت که محاذی خانه بایستد هر چند خانه را نداند  
 و هر که در آن ممکن نشود علم بعین خانه پس قبله او مسجد خانه کعبه است  
 و مست آنست و بعضی از علما قول اول را توجه کرده اند که با این قول  
 یکی باشد که نزاع و خلافی نباشد و این دو نسبت و مراد از جهت کعبه  
 سمت آن فضائی است که خانه در آن هست از زیر زمین تا آسمان پس  
 در بالای کوه ابو قیس که بسیار مرتفع است از خانه کعبه است  
 و همچنین در سر دیوایی که قمر او در بیخ خانه است و اما جمیع اینها  
 بگوئیم که در اصل خانه کعبه بوده که نماز را بجا سب و نمیتوان کرد  
 و نماز نافله را در میان خانه کعبه میتوان کرد و همچنین واجبی را  
 در حال اضطرار و اما در حال اختیار پس اوقاف است که نمیتوان کرد  
 و در صورت جواز بر دیوار که نماز کند خوبست و نماز در پشت یا خانه  
 خایز است و شهر و ظاهر اینست که ایشانند نماز کند و رکوع و سجود  
 تمام محل بیاید و قدر نماز پشت بام داد پیش رو از برای قبله  
 بگذارد و احوط آنست که بدون اضطرار پشت بام نماز نکند  
 و آنست که اهل عراقی متوجه شوند بجا بآن کن  
 که نسبت ایشانست و علماء هر یک از برای از بلاد علامت چند ذکر  
 کرده اند که در کتب مسطور ملکورات بعضی گفته اند که هر آنها از  
 قواعد استنباط شد بغیر قبله عراق که در آن حیدر و ارو شده و آنرا



بعضی دیگر می آید که هرگاه از جهت استفاده شدت و مخصوص  
 هیچ یک حدیثی بجز حدیثی نباشد و آنچه گفته اند که از برای قبله  
 عراق حدیثی وارد شد است در آن نیز تصریح شده باشد که قبله  
 عراق آنجا است بفرقی مقام و ملاحظه اینکه راوی از اهل کوفه است  
 معلوم میشود که آن اثر اهل عراق است و چون در آنجا که در قبله معتبر  
 ملاحظه حجت و طاعت است و آن در بلاد و اماکن مختلف می شود عراق  
 هم عرض فریبی دارد پس آن علامت هم نظر به این اصطلاح است درست  
 نمی آید مگر با واسطه عراق مثل کوفه و بغداد و نواحی آنها پس باید  
 ما آنرا علامت او اسطر عراق قلم بگیریم و آن حدیث اینست  
 که محمد بن سلم گفت که یکی از دو امام یعنی امام محمد باقر علیه السلام  
 با امام جعفر صادق سوال کردم از قبله فرمود که بگذر از جلدی ما  
 در پشت سر خود و نماز کن و این با بویه روایت کرده است که گفت  
 مردی از بکر حضرت صادق م که من در سفر می باشم و راه نمی آیم قبله  
 در شب پس فرمود که آیا همیشه که آنرا حدیسی می گویند گفته اند که آن  
 آنرا بر طرف راست خود هرگاه در راه حج باشی بگردان آن ایستادن  
 دشوار خود تمام شد حدیث و گفته اند که اطراف شرق عراق مثل  
 بصره و آنچه مساوی است حدیثی بر طرف دوی میگردند  
 و میل نماید بجانب مغرب میکنند و اما اطراف مغرب آن مثل  
 موصل و آنچه مساوی است شرق اعتدالی را بر طرف چپ و مغرب  
 اعتدالی را بر طرف راست و اقطاب را در وقت ظهر بر طرف راست و بوی راست  
 میگردند و ذکر کرده اند از برای علامت اهل شام اینکه جلدی را پشت  
 شان چپ بگیرند و همسایه را در وقت طلوع در آن چشم و در نزد غروب  
 چشم راست و بنات النعش را در نزد غایب شدن آن پشت کوش

۱۱۴  
 راست و از برای اهل مغرب جلدی را بر طرف چپ صورت  
 خود بگیرند و شرقی را بر طرف راست خود و عیوق را بر طرف چپ  
 و از برای اهل بصره و فارس جلدی را بر طرف راست رو و شرقی  
 طایرنا در وقت طلوع در میان دو شاخه خود بگیرند و از برای  
 اهل هند و سند جلدی را بر کوش راست و همسایه را در نزد  
 طلوع پشت کوش چپ و بنات النعش را در نزد طلوع بر طرف  
 راست دو و از برای اهل بن جلدی را در آن دو چشم خود بگیرند  
 و همسایه را در نزد غایب شدن در میان دو شاخه خود و اکثر  
 اصحاب گفته اند که قبله خراسان و عراق یکی است و آنچه حمله  
 میکند از اختلافات که حاصل میشود از این علامات مذکور  
 و مسأله که امام علی علیه السلام در حدیث سابق فرموده اند در تفصیل  
 تعیین امکان عراق و اطراف آن با وجود اختلاف و خصوصاً  
 در راه کعبه و غیر آن معلوم میشود که معتبر در قبله ملاحظه حجت  
 و وسعتی در امر قبله است و کربت و کبریا در نظر نموده اند و این  
 تا مقدور میشود باید تحصیل علم بجهت کرد و آنچه در جمیع تحصیل  
 علم محرابی که معصومی ساخته باشد و کاهت که استعمال تو عهد  
 هیئت و بعضی و ثبات فاده قطع بکنند و اما اگر حکم نباشد تحصیل  
 علم پس تکیه میکنند بکمالی که حاصل شود و از این علامات و علامت  
 که پیش از ذکر کردیم هیچ یک پیش از آنجا افاده نمیکند و بهتر است  
 حکم او هم در سند خوب است و از جمله آنها چیزی را در دیگر نیست  
 قبله هر چند عادل نباشد و با وجود ظن اقوی عمل با ضعف کند  
 و کسی را که اجتهاد ممکن نباشد مثل کوه یا مجوس پس تکیه نیست که عمل  
 بخیر غیر میتوان کرد و محرابی مسلمانان و غیر شایسته ایشان از جمله



اصورت است که افاده ظن قوی میکند و جایزاً عمل بر آنها و در صورتی  
که ممکن باشد تحصیل علم کند و با آنها گفتگو نکند و بدون امکان  
ظان بر نیت که اجتهاد در اصل جهت و تمت قبله بکند و غیر آن عمل کند  
مکروه در تاین و تیسار که بعضی جایز دانسته اند اجتهاد در آن را  
اما وجوب اجتهاد در آن پس در نیت بر آن قائم نیست بلکه بعضی  
جایز ندانسته اند و این احوط است هر چند اظهر جواز آن هر کجا هیچ  
جمله از جهات تحصیل علم و ظن هیچ دلیل از برای ممکن نباشد پس  
مشهور است که نماز میکند بخواب و بعضی گفته اند هر چه نزدیک  
و مان عمل کند و جمعی از اصحاب گفته اند که ریک نماز بکند هر چقدر  
خواهد و این در نزد حضرت اظهر است هرگاه تحصیل  
مکان بجهت قبله بکند و نماز کند و ظاهر شود که خطا کرده است پس  
یا اقت که در بیان نماز ظاهر میشود بر او خطا یا بعد از نماز اما  
اول پس اگر انحراف و از قبله ما بین مشرق و مغرب است باید که  
بگردد بجانب قبله و نماز او صحیح است و اما اگر بین مشرق یا مغرب  
ایستاده یا نیت قبله کرده است یا غیر اینها پس در هر صورت اعاده کند  
نماز را مگر اینکه وقت تنگ یا که نتواند که اعاده نماز کند و باید  
رکعت یا وقت زام در نیت یا بدین او بگردد بجانب قبله و نماز را  
تمام کند هر چند ظاهر شود که نیت او قبله بوده است و احوط در این  
صورت اینست که قضایا هم بکند اما در وقت یعنی آنکه خطا ظاهر  
شود بعد فراغ از نماز پس اگر انحراف و ما بین مشرق و مغرب  
پس بر او چیزی نیست و اگر بجانب مشرق یا مغرب است پس اگر وقت  
باقی اعاده کند و اگر بر او مقنا نیت و اگر نیت کرده بوده است  
پس در آن دو قولاً اقوی است که آن نیز چنانچه او ظاهر اینست که حکم

مختصراً

مختصراً نماز میکند باین جهت چنانکه گذشت حکم همین شخص است که اگر  
خود اختیار قبله کرده است و اظهر است که کسی از ذوی فراموشی یا قبله  
کنند است همچنین نباشد و اما جاهل عمل ببلکه که تقصیر در تحصیل کرده است  
پس اظهر است که آن چنین نیست و در حکم کسی است که بعد از قبله  
مخوف شده باشد و کسی که بعد از خوف شود از قبله نماز او باطل است  
بجهت آنکه استقبال قبله واجب است در جمیع فرایض و شرط صحت است  
در حال اختیار و اما توافقی بر حکم آن گذشت که میتوان در حال  
ترک قبله در آن کرد بغير صورتی که استنساخ کردیم  
و در لباس مصلحت و در آن چند مطلب است واجب پوشیدن عورت  
در نماز و هرگاه کسی با امکان و تامل نماز ترک آن کند نماز او باطل است  
و اظهر است که هرگاه نمیداند که عورت او پدید آید یا نه نیت و قرائت  
کرد و بعد از نماز متذکر شود بر او اعاده و مقنا نیت و اگر پدید  
نماز متذکر شود بیوشاند و اگر اخلاص کند بیوشاند نماز او  
باطل است و اظهر است که هرگاه بیوشاند و گنایه در وجه صحیح توان  
ساق عورت بعمل آورد ما جامه فرقی نداد و در حایض است بر او  
هر چند ممکن باشد و اگر هیچکدام ممکن نباشد پس اگر تواند مگر  
چنان ساق بر او آورد که در حال نماز از هم بپاید و ساق در نیت و جمع عورت  
و در کوع و سجود صحیح بکند چنان کند و در صورتی که بر او بیوشاند  
ما جامه و بر نیت و گنایه هر چند احوط است که در نیت عورت را بپوشد  
و آن و نماز را با شامه بکند و اگر هیچ چیز ممکن نشود و نتواند تحصیل  
ساقی کرد هر چند بجزیدن باشد بضمیمه که ضربه با او مستلزم جمع  
نباشد پس در این صورتها بر همه نماز کند و در کوع و سجود با شامه  
بعمل میآورد و اشاره را بر نیت و اگر ممکن نشود بچشم بکند و بعضی



واجب دانسته اند که حرافات وضع اصل رکوع و سجود واجب  
المقدور و بکنده و خم شود از برای آنکه بقدری که صورت ظاهر نشود  
و همچنین بر پیشانی بگذارد و چیزی که بر آن سجود توان کرد و هرگاه آن  
شود محل سجود را بلند کند که فرود بیاید و بر پشت و سجود آنجا نهد  
حضرت ثابت بن نبت هر چند لحوط او اظهار است که هرگاه در حجابی است  
که آنرا از این که کسی او را نبیند ایستاده نماز کند و هرگاه این نیست  
نشسته نماز کند و در اینجا که ایستاده نماز میکند ظاهر دو ایات و کلام  
شهر علی است که از برای سجود هم ایستاده اشاره میکند بعضی  
از علمای تقویات این کرده اند که از برای سجود بنشینند و اشاره کند  
و این در نظر حضرت ائمه هرگاه باعث کشف صورت نشود و توی  
ایست که برهنه هرگاه کان این داشته باشد که از برای او سائز می آید  
بلکه هرگاه امید بر داشته باشد هم نماز او واجب است که تاخیر کند تا  
تکلیف شود یا امید او برطرف شود و اگر در اثنای نماز سائز می آید  
پس اگر ممکن است ستر بدو و فعل نماز ستر کند و اگر ممکن نشود  
پس ظاهر صحبت نماز هر چند وقت وسعت داشته باشد که نماز را تمام  
گیرد و بداند که واجب است سجود تا نخورد اینک هرگاه جاریه  
پوشید اگر در حال رکوع صورت خود را بپوشد و اما بر کوه دیگر  
ظاهر نمیشود نماز او صحیح است و هرگاه چنان باشد که کلاه از برای  
غیر هم ظاهر شود پس نماز او باطل است و نماز او را باطل است که صحیح است  
تا با آنجا برسد که در آنجا محکوم است که صورتها و لباسها بپوشد و راه  
از پوشیدن او از غیر است که اگر تصور شود که چیزی در آنجا حاضر  
باشد تواند دیدند اینک با لغفل غیره در آنجا حاضر باشد و این  
می شود باینکه در حجابی باشد که در عرف و عادت کوه صورتها و این

می شود

116  
میتواند دید پس هرگاه شخصی بی زنجار در حجابی باشد که صورتها  
در زیر پای او باشد بجای میخام که نظرها بر پیشانی که در آنجا  
افشانی باشد و اتفاق افتد که در آنجا افشانی بوده نماز او صحیح  
هر چند صورت او را دید باشد و اما اگر در لب باجی بایستد  
که غالباً از تحت آن عبور مردم میشود نماز او باطل است هر چند  
در آنجا هیچکس عبور نکند و هرگاه در لبانی بسیار جمع شوند نشسته  
از برای ایشان نماز حجابت مره آن با زنان و بیلبصفت میباشند  
و امام در میان صفت میباشند و زانوها خود را از نماز موبین  
مقدم میدارد و همگی با اشاره نماز میکند  
معنی صورت را و مراد از عرف است که واجب است از برای مرد پوشیدن  
آن در نمازها است که گذشت در سبیل ادب و حرمت و اما آنچه  
زن پس واجب است بر جمیع بدن بپوشد و دستها از بند ساق  
تا سر انگشتان و همچنین پاها و قدی از دست و پا را با سات  
پوشد که بخاطر جمیع تمام ساتها پوشیدن شده باشد و همچنین  
قدیها زدن از با صقله بپوشد و ظاهر است که مواد  
دو در آنجا است که در عرف رو بپوشند تا آنقدر که کشتن  
آن واجب است در وضو و ظاهر است که در آن بودن زیورنج  
بقدری که متعارف است که با زمینند با کفایت اما کوه و کوه در آن  
با تمام پوشانند و موها خود را بپوشانند و اینک مذکور شد  
حکم زن از او است و اما کینز و خنثرا نابالغ پس آنها سر و از نماز  
میتواند کرد بلکه در صورتی که سنت باشد بی مقصد نماز کردن  
کینز چنانکه از دو ایات ظاهر میشود و بعضی سنت دانسته اند  
پوشیدن را و مخصوص حدیث در آن ندیدیم و فرقی در تقسام



کینزیت مکرر و آرم ولد که بعضی احتمال داده اند که مادی که  
 منزند او ذنک است ازاد باشد چنانکه از منجم صحیح محمد بن  
 مسلم معلوم میشود و این لحوطه و اما کتیری که بعضی از آن  
 باشد پس آن در حکم آن اوقات واجب است  
 بودن بدن و جامه در نماز و مشروط است باینکه آن پیش هرگاه  
 علم نجاست دارد و عمل با آن نماز کند نماز او باطل است مگر  
 اینکه وقت تنگ باشد که نتواند آنرا نجاست کند و جاهل  
 که تقصیر در تحصیل آن کرده آدر حکم عالم است در حلال و هرگاه  
 عالم نجاست فراموش کند آنرا نجاست دانند از نماز فارغ شود  
 اظهر در نزد حجتی است که نماز را عاده کند خواه وقت باقی  
 مانده باشد یا نه و همچنین هرگاه در انشای نماز مخاطبش آید و اگر  
 وقت تنگ باشد لحوطه آنست که نماز تمام کند و اعاده هم نکند  
 و اما جاهل نجاست پس با آنست که مطلع میشود بنجاست بعد از  
 نماز با مطلع میشود در انشای نماز و در صورت اول اظهر عدم  
 اعاده آن خواه وقت باقی باشد و خواه در صورت احتمال صورت  
 نجاست پس اگر معلوم شود که این نجاست پیش از نماز هم رسیده بوده است  
 پس عاده میکند نماز را مگر با تنگی وقت که در آنجا نماز تمام میکند  
 و قضا واجب است و لیکن لحوطت و اگر علم به رسیده که نجاست در  
 انشای نماز باور رسیده است پس اگر تواند که از آن کند بیخوبی که بطل  
 نماز بطل نیاید مثل کتیری با پشت به قبله کردن پس از آنکه کند نجاست  
 و از همانجا تمام کند نماز را و اگر نتواند دست بردارد و از آن  
 نجاست کند و نماز را از سر گیرد مگر با تنگی وقت که حکم او آنست  
 که کتیریم و اظهر آنست که در صورت شک در اینکه نجاست پیش از نماز

بود

۱۱۸ بوده یا در انشا هر رسیده همچنین همین تفصیل نجاست و هرگاه بعد از  
 نماز نجاست رسیده و شک کند که آیا در حال نماز یا او بوده یا بعد  
 بهم رسیده پس بجز بیست بدانند که در چند حالت  
 شک است نماز کردن با نجاست خون در نماز و در نماز و در چند  
 که قرار داده شده است از برای عفو اختلافات و اظهر هر چند  
 حجتی است که معفو مطلقا مادی که خون او با لکه قطع نشود  
 و احتمال دارد که عفو شده با تا در مساک که با لکه زخم و در مثل ملتئم  
 و جاق و اول لحوطت و فرقی نیست میان کم و زیاد و در میان  
 جامه و بدن و اولیست تبدیل جامه و در مساک کردن نجاست و در  
 لیساق و پچیدن زخم بکشد و لکه و لحوطه بلکه اظهر آنست که کتیرا  
 کند در عفو بجا می آید که در عادت خون زخم و در مثل آنچه می رسد پس  
 اگر زخم در پا باشد و خون او بکشد یا آن قبا برسد مثلا معلوم نیست  
 که معفو باشد و اما اگر چیزی زخم دیگر با خون مزوج شود مثل زخم  
 و آب و عرق پس در آن اشکالت و اظهر آنست که منزه از نجاست  
 مثل بچی که مزج آب چون و مثل عرفی که غالباً ایشان با آب می آید است  
 در اوقات حائضه و سنت است که صبا زخم و در مثل زخم یکبار در آنجا  
 بشوید حوائضت که در دم عین کتیرا باشد و اظهر آنست  
 که در مسای قدر دم معفو نباشد و مراد از آنست که کتیرا است  
 نه وزن آن و در محمد بن مقدار آن اشکال است و آنچه علی دیگر  
 کرده اند سحر بعضی گفته اند بمقدار کوری که است و بعضی گفته اند  
 بمقدار بند اول انگشت همین و بعضی گفته اند بکشد که شتر قنار مراد  
 از آنست که همانست که یکمقال شعیب و نظایر آنست که بعضی همین  
 از شرمیای دو سجده و هر یک یکدیگر نیز یکدیگر تقریباً و احتیاط آنست



که از مقدار مجوی حویزه با ناخن جنبه آنکشت بیشتر نباشد و استنشاق  
شد است ازین حکم خون حیض و نفاس و استخامه یعنی علما طبع کرده اند  
باین سخن سخن العین را و دلیل آن هر چند ظاهر نیست بحایت لطیف  
در این آ و در خون متفرق که هیچ قطره اذان مساوی در هم نباشد  
خلافت است و ظاهر آنست که هرگاه بقدری باشد که اگر جمع شوند  
بهم بقدر دهم باشد از آن اجتناب کند و در حکم آنکه خون یکی است  
یا متعددا بعرفتی جمع کنند نیز هرگاه خون از روی جابه نشتر کرده  
باشد بروی دیگر هم و بیک خونست خواه جابه کنند باشد یا نازک  
و هرگاه مشت شود خون معوض غیر معوضا قریب است و همچنین هرگاه  
خون ظاهر بجنس مشت اصل طهارت نجاستی که در چیزها با  
که ساقی نیست خواه از جمله لباس باشد مثل عین و حجاب  
و بند و چاه و کبک احتلام و امثال آنها یا باشد مثل قلمدان و کاس و  
و امثال آنها و خواه آنچه از جمله لباس در موضع خود باشد مثل شاپان  
و حجاب در پای نایه مثل اینکه اینها در کینه نباشد و در عامه مقرر  
هست اشکات و در نسبت که معوض باشد چنانکه شد این باو بیشتر  
و بدراست بجهت آنکه مادام که بر وضع عامه است نسبت  
و وقت که او را از هم و اندام نسبت و بنا برین نیز باید شایسته که  
موجبند همچنین باشد و اشکال درین بیشتر و البته احتیاطا در این  
ترک نکند و از اینها ظاهر می شود که اگر کسی بلیتوب که طایر در دهن  
باشد که نسبت ذرع با و نجس باشد میتواند با او نماز کند بلکه در نسبت  
که رحت خویش که میپوشد نجس باشد و آنرا بکند و ترکند و در دهن  
بگذارد همچنین با و حاصل آنکه آنچه از احادیث و ادله معلوم می شود  
اینست که باید بدن مصل و جابه آنها که پوسته پاک باشد یا نجس باشد

و اما

و اما اینکه مطلقا همراه داشتن نجاست ضرر ندارد در معلوم نیست  
و احتیاط و در آنچه تا تر صورت میتواند شد در هیچ جای نجس  
ترک نکند و اما غیره تا تر پس آن ضرر ندارد در هر حال چنانکه گفته شد  
هرگاه شسته بر روی او باشد و در آن رسته باشد که سرایت بدن و جابه  
نکند یا آدمی باشد مطلقا زینت و همچنین هرگاه خون نجس در زینت  
بوت داخل کرده با و از جمله بلوط شده باشد بیرون آن واجبست  
و اما خون که نسبت کوفته شدن کوشت در زینت جمع میشود  
میان دندان بطریق اول ضرر ندارد و همچنین هرگاه نیایا مثل استعمال  
نجس یا قلمدان نجس همراه داشته بطریق اول ضرر ندارد و همچنین  
در بعضی از اشکال مغان کردن یا حیوان حلال گوشت همراه داشتن مجرب  
ضرر ندارد چنانچه ذوق که نسبت صبی میکند فیک حله بیشتر  
ندارد و در شبانه روزی بکند بشوید که با و نجس از متاخرین  
صیبه را هم ملحق صبی کرده اند و این دو نسبت بجهت آنکه در حدیث  
لفظ صلو و او در سگه آن شامل نموده اند هر دو و ممکن است  
که در مرتب هم ملحق باشد بزین مرتبه و همچنین نماید تا از یک حله  
هم بکند هرگاه مضطر باشد با آن و همچنین بیشتر از یک طفل یا طفل  
و همچنین فایده ببول و در نجس بودن نجاست اشکال او اتوی آنست  
که اگر نجس بر نجس آب نکند هر چند نجاست بول بر شتر خواهد باشد  
بلکه بشوید و در آخر هر نشستن که همه نماز با جابه پاک میکند یا  
نجاست که بر شتر نجس از صاحب ملحق کرده اند بجای مرتبه صبی جابه  
خواجه سرا که بول و متواتر از این و معتقد در این مسئله آنست  
که ملاحظه صریح و بکند و بقدری که سفت غلظت لازم نیاید  
در اذله نجاست کوتاهی نکند و هرگاه دفاغه بر شتر بکند و بول



حرج نباشد همین گفتار کند هرگاه جامه نجس باشد و بصلی  
 قاهره تطهیر آن نباشد و جامه دیگری باشد یا خلاقیت در اینکه  
 اگر جامه را بپوشد و در آن نماز کند صحیح است و اگر خلعت کرده اند  
 که آیا جایز است در جامه نجس نماز کردن یا نه بعضی گفته اند بل اختیار  
 دارد که در آن نماز کند یا با جامه نجس نماز کند و بعضی واجب دانسته اند  
 که بپوشد نماز کند و این در هر دو صورتی است و اگر مضطر شود که در جامه  
 نجس نماز کند بجهت سهولت یا اگر با عجز آن در آن جامه نماز کند و جمعی  
 گفته اند که اگر عاده هم میکند و این احوط است و اقوی عدم وجوب است  
 و هرگاه در جامه دارد و یکی از آنها نجس است و نمیداند کدام اشهر تطهیر  
 آنست که واجب است در هر یک جلد نماز کند و بعضی گفته اند هر دو مانع  
 بپوشد و در آن نماز کند و این در بعضی احوط است که در وقت نماز  
 در جامه و بیشتر نباشد و باید نماز کند بعد از آنکه نجس و در جامه  
 پاک مگر آنکه در وقت شب و اولادیم آید و در آن صورت احتمال دارد  
 که مختار باشد در هر یک نماز کند و احتمال دارد که بفرجه عمل کند و احتیاط  
 دارد که بقدر وسع بپوشد و هرگاه وقت تنگ باشد و نتواند در آن نماز  
 در در جامه با بیشتر از حد بپوشد که اختیار داد که بقدر کجایش وقت  
 در هر یک از جامه که خواهد نماز کند و هرگاه کلاه بپوشد بعضی  
 باشد و در وقت که باید آنرا اختیار کرد و اگر احدی را در پیشه این  
 بر طرف شود احوط آنست که نماز در آنکه مانع بکند و عریاناً  
 هم نمازی بکند در نمازها مرا حفظ ترتیب را بکند پس کسی  
 که میخواهد نماز ظهر و عصر را در در جامه مشتمل بکند اول نماز را  
 در جامه بکند بعد از آن هر دو نماز را در جامه دیگر بکند  
 و میتواند که یکی را در هر یک از جامه بکند و بعد از آن دیگری

در هر یک

در هر یک از دو جامه بکند اما اگر ظهر را در جامه بکند و عصر را  
 در جامه دیگری بعد از آن ظهر را در این جامه آخری و عصر را در  
 دیگری اول پس در این وقت صحیح نخواهد بود مگر نماز ظهر را که  
 ممکن است که جامه پاک همین آخری باشد و در ترتیب بعلت نیامدن  
 جایز نیست نماز در پوست و در هر چند از حیوانی  
 حلال گوشت نباشد خواه در آب باشد یا در خشک باشد خواه در آب  
 عورت باشد و خواه نباشد و خواه در خوردی و خورد مرده باشد یا در  
 غیر طریق شرعی کشته باشد و تا ثابت نشود که آنرا بطریق شرعی  
 کشته اند خواه در آب باشد خواه در خشک و خواه صید و خواه غیر آنست  
 در پوست او نماز کرده و ثابت شدن آن یا بحصول علم است یا  
 بشهادت عدلین یا با اینکه گفته شود از دست مسلمان یا از اذن  
 مسلمانان خواه شیعه باشد و خواه سنی و خواه آن شخصی که از دست  
 او میکشند در نماز مسلمانان علم با سلام او داشته باشد و خواه در  
 باشی و خواه از جمله کسانی که ذبایح اهل کتاب بر حلال میداند یا نه  
 مگر اینکه علم بهم رسد که ذبایح اهل کتاب با آنکه در دست دادند بگوید که  
 چنین است و نجس و لیس نیست بلکه مستحب نیست بلکه مکروه است  
 و پوست که افتاده یا در جامه در بلاد مسلمانان وقت مسلم بر آن نباشد  
 در آن نماز میشود کرد و هر چند حکم نجاست ملائحت آن مشکلات  
 و در مثل جلد قرآن و صحیفه سکا الهیت و در وقت که در بلاد مسلمان  
 حکم بپوشیدن قوی باشد و ظاهر آنست که مطهره که از پوست ساخته اند  
 و مشک و امثال آن هرگاه جزم شود که از قافله مسلمان افتاده پاک  
 باشد و احوط آنست که از پوست مرده حیوان کفون را نندازد  
 مثل ماهی هم اجتناب کند و با او نماز نکند و اظهار اینست که



همراه داشتن جوئی از مردار هر چند ملبوس نباشد مطلقاً تا مثل  
چشم کرک و قطعه از پوست کفتار و امثال آن و از این باب است  
که از پوست مردار ساق زنده و آرنج غلاف که در دست چسبانند  
و سایر چیزی که از پوست مردار غلاف کار در دست بکنند با آنها  
نماز میتوان کرد و اجزای فریضه ای که در صحبت نجاسات است  
گردیم ما آنها نماز میتوان کرد جایز نیست نماز در جامه  
که از پوست حیوان باشد که حرام گوشت باشد هر چند تزکیه آن عمل  
آمد باشد مگر آنچه را که استخوانها هم کرده و همچنین در جامه که  
از چشم ما مویا کرده آن باشد و اشهر و اقوی آنست که فرقی نیست بین  
جامه ساتر عورت و غیر آن مثل عیال و بنده زنجار و غیر آن  
و همچنین اشهر و اقوی و ظاهر آنست که همراه داشتن هر چیزی ذات  
نیز این حکم دارد هر چند لباس نباشد مثل موی کمر و دو ماه و فلج  
و شیرهای و غیر اینها و هر گاه نشانیها با آنها نماز کرده باشد در آن  
اشکال است و در بعضی مذهبها عاده نیست هر چند احوط است  
در لباس مخصوصاً در آنچه ساتر عورت باشد و مخلوط کردن  
اجزای غیرها کول اللحم غیر آن مثل شیمان یا چشمه فایده می بخندد  
که شکر کنی که آیا این جزء ماکول است یا غیر ماکول در آن اشکال است  
و در بعضی است که آنکه عدم وجوب اجتناب باشد و لوط اجتناب  
بلکه احتیاط مؤکد است و اما اگر جزء غیر ماکول اللحم یعنی مشتهه  
شود بعین آن پس اقوی وجوب اجتناب است نه در وقت نماز است  
مشبهین و بدانکه مراد از غیر ماکول اللحم غیر انسان است و نماز در  
مضرات طاهره انسان مثل عرق و چرک و مو و ناخن صحیح است هر چند  
از غیر خود باشد و همچنین مراد غیر مثل زنجار و پشه و امثال آنها

جمعه

جمعه آنکه آنها را گوشتی نباشد که خوردنی باشد یا خورده در این نماز  
کردن ما شمع و غلظت و امثال آنها ضرر ندارد و اما اینکه عدل کنیم  
که استخوانها هم کرده آن در صحبت اول خرات که نماز در سوغات  
مال الاطلاق صحیح است و در پوست آن هم بنا بر اشهر و اقوی صحیح است  
اشکال خصوصیت نجس و اهل عرف در اختلاف دادند و کلمات صحیح  
هم در آن مختلف است بعضی گفته اند حیوانیت چهار پد و با که آنرا  
صد می کنند و میمیرد عید شدن از آن مثل ماهی و بعضی گفته اند  
که آن سلسله است و بعضی چیزی دیگر گفته اند و شیخ زین الدین را  
در شرح آمده گفته است و گویند آن امر و زنجیر است و کسی او را  
نمیشناسد ما اسم او تغییر یافته با اشتهاء و ما اسم او شده او را  
اسلام نامیان آن بیاد بوده است و ظهور در نزد صحیح است که این  
طبق باشد مشتهه و حکم او مملک گوشت و دوام سخت است و در  
د و حرکت و ظهور است که جایز است نماز با آن بشرط آنکه تزکیه  
شرعی بعمل آید با و مراد آن نجس است حرام است  
بر چشم خالص مبرم در آن و مطلقاً تا از برای ایشان بخلاف زنان  
که حلال است برای ایشان و مطلقاً تا ایشان نیست و در بعضی لوط اجتناب  
و استنشاق از برای مردان در حال جنک که مانع ندارد پوشیدن  
و نماز کردن در آن و ظاهر آنست که مراد جنک مناسیح باشد نه  
هر جنکی و همچنین حال اضطرار جمیع سرها و کمرها و غیر آن و میافان  
ساق بیرون هر هفت نیست بلکه عرفاً نماز میکند و بعضی خارج از آن  
از برای کسی که او را شستن از او کند و ظهور در نزد صحیح است که اگر شستن  
با آن دفع میشود و تخم از آن شستن نیست و مسح آبی و می تواند پوشید  
و با آن نماز کند و الا فلا و اینکه مملک گوشت حکم جامه است که ساق



صورت باشد و اما غیر آن مثل کلاه و بنده و جامه و جومات و  
 آن بود پس در آن خلأ منت و اظهر در غیره حقیقت است که مطلق نماز  
 و اما جامه جامه که در دو مردمان و سراسر آنها میدویند و در دست  
 جامه یا ابرو آن نیز اظهار است که مطلق است و احوط اجتناب است  
 آنست که آنها را نکند بیشتر باشد و در حکم نجاست چون و قیطان که  
 در دو مردمان برهنه میدویند و در دو مردمان جامه میدویند  
 و اما آنکه و بند قیاس و وضوح بجواز در آنها بیشتر و اما جامه که غیر  
 ابرو است در آن جامه مطلق باشد پس جامه است نماز در او نجاست  
 مردان همین که در عورت میگوید مخلوط است کاف و ظاهر آنست که هرگاه  
 ده ملیان غیر ابرو است باشد هم نجاست است هرگاه ابرو ابرو است باشد و کلاه  
 آن تمام برهنه باشد و بکن تمام و پیمان هم نجاست است هرگاه جامه آن  
 چند دوخته باشد که بعضی برهنه باشد و بعضی چیز دیگر از قبیل خیره قند  
 هر چند برهنه همان جامه داده و او با که گفتیم پس در آن شکل است  
 و اظها اجتناب است و همچنین هرگاه جامه که برهنه باشد مثلا و روی آنها  
 از ابرو است نفس کند که متصل هم باشد و قبیله جامه در آن که درین  
 زمانها مستعار است و اما هرگاه بجا بیند و جامه بیند او ابرو است  
 بلکه در آن دو فو است و احوط اجتناب است  
 نشستن بر روی فرش جو و عرض و سوار شدن بر آن و اظها در غیره  
 حقیقت است که نماز هم بر روی آن صحیح است  
 پوشیدن طلا از سوا مردمان و باطل نماز در آن و در اینها خلأ نیست  
 هرگاه تمام جامه سائر صورت از طلا باشد مثل اینکه از نقره طلاها  
 بیاند و در جامه غیرها صورت مثل کلاه و امثال آن و همچنین در مخلوط  
 بطلا مثل آنکه جامه را از نقره طلای خالص و در ایشان بافته باشد

در عین

و در عین یعنی آنکه روکش طلا داده باشد در عورت اینها بطلا  
 نماز در اینها خلأ است و ظاهر آنکه طلا حرم است و بطلان است و احوط  
 اظها است و همچنین آنکه طلا از برای مردان حرام است و علاوه  
 تصریح بطلان نماز در آن کرده و بعضی اخبار هم دلالت بر آن  
 دارد و بعضی تا مثل و بطلان نماز کرده اند و احوط اجتناب است  
 و احوط بلکه اظها حرم است که طلا و عیاق جامه از طلا و همچنین  
 احوط بلکه اظها بطلان نماز در اینها و اما زنان پس خلأ نیست  
 در آن که جامه است از برای ایشان پوشیدن طلا و نماز کردن در آن  
 و اما همراه داشتن طلا پس دلیل بر نجاست است که دلالت کند بر  
 آن در حال نماز و باطل شدن نماز بان خواه سکه داد باشد و خواه  
 نباشد بلکه اگر خوف فراموش کردن و تلف شدن آن یا احتیاج  
 هم در صورتی بلکه کاهو است که حرام است جدا کردن از خود بلکه  
 در جامی باشد که خاطر جمع است که تلف می شود بیرون آوردن  
 بجهت احتیاج  
 جامه نیست نماز کردن در جامه نجاست بلکه  
 باید جامه یا ملک او باشد یا اذن او داشته باشد یا صریحا یا  
 بجهت یا بیثبات حال و مشهور علما نماز را باطل میدانند و بعضی  
 اجماع بر آن کرده اند و هرگاه مالک زن بدهد غاصب طهارت  
 نماز در آن مکروه است نماز در جامه یا آنکه کسی که  
 در او تمشالی باشد و اظها است که کراهت مخصوص صورت جان  
 دارد است پس در مثل حجت و قلمکار و امثال اینها کراهت نیست  
 هر چند صورت کل و دست در آنها بسیار و همچنین مکروه است نماز  
 کردن با پولهای سیاه که در آنها صورتها و کراهت آن سبک  
 میشود با هر طرف می شود باینکه بر بندد در میان ما گفته و بیکم



۱۲۷  
به بند بخوی که آن بول پشت سر باشد و لا اقل آنها را بنیان  
داشته باشد و لا اقل آنها را بنیان داشته باشد هر جا که باشد  
و همچنین مکره آنرا ذکر کردن تا این خواه انگیز باشد و خواه  
عین آن مکره اینکه آن آهن پوشیده باشد در غلافی یا کبسه  
یا گنبره و تا یکد بسیار در احادیث دارد خصوصاً آنکه نماز  
و همچنین مکره است نماز در جانه کسی که بخت با او است  
نمکنند و در نهایت که جاهها که غالباً عمل گفته است مثل بکرم  
و ماهوت و جاهها سایر که مجوس میباشند مکره نباشد  
نظر بکثرت ابتلا و عدم اجتناب مؤمنین در اعصار و اعیان  
و همچنین مکره است در جانه بوقت پوشیده باشد که از سوت رویا  
و مکره است بپشتانیم کردن بغیر جاده بلکه مطلق نماز کردن  
بپرده خصوصاً هر که کی یا جانه نماز کی پوشیده باشد یا زیاده  
تنها پوشیده باشد یا لنگ تنهایی باشد حتی آنکه در این  
اگر مضطرب شود بند زنجاره یا زینتی بر دست خود بینداند و بپوشد  
و در آنست که جامه برود و شمای خود بپندارد و هر دو طرف آنها  
جمع کند و بر دست راست بیندازد یا آنکه طرفهای جامه را  
بگذارد و آنچه باشد و ظاهر است که عبا و پوشین و امثال آنها  
کفایت از ذاه بکند و مکره است از برای کسی که نماز با عمامه میکند  
اینکه عمامه میکند اینکه عمامه او تحت الحنک نداشته باشد و سخت است  
نماز با عمامه کردن و در کیفیت تحت الحنک اختلاف است  
در احوال علماء و در بعضی از احادیث ظاهر میشود که اینست که  
قدحان عمامه و گذاوند و در آخری در زیر چانه و در پیش و بر  
اوستا آن طرف دیگر عمامه فرو برند و از بعضی دیگر ظاهر میشود

که آنرا

۱۲۸  
که آنرا از زیر ساق و بر روی سینه و از بعضی اخبار ظاهر میشود  
که در طرف راست آن بگذارد و در طرف دیگر آن بگذارد و در پشت سر  
بیندازند و در طرف راست بگذارد و در روی سینه بپوشد و در بعضی  
گفته اند که آنچه دلالت میکند بر عین اول ادبها سفر است و بعضی  
معنی دوم را از برای مسافر گفته اند و گمان حقیق اینست که هر چند  
و جمع میان همه بخت است یعنی اول دور بگذرد و فرود بردن طرف  
دیگر عمامه و بعد از آن بیندازد بر روی سینه یا بر عکس و در نهایت  
که در انشال بلاد ما که مالمت تحت الحنک محسوس است و در نهایت  
که از جمله لباس شهرت باشد ترک آن اولی باشد یا اینکه کلاه  
نباشد و مکره است نماز در جانی تنگی که مانع از حضور قلب باشد  
خواه بسبب تنگی خود قبا باشد یا بسبب تنگی بدنها و تنگها مکره  
در حال جنک و همچنین نماز کردن در جانه بسیار نماز که هر چند  
دنک بدن نماید و اگر دنک بدن دن یا عورت مرد بنماید  
نماز باطل است و اما اگر جمیع عورت بنماید و دنک آن نماید اظهرا  
که امنت و بعضی مطلقاً گفته اند و احوط اجتناب است و اما پوشیدن  
عورت بپوشیدن و غیره پس آن کافیه نیست چنانکه گذشت و همچنین مکره  
که مرد دهان بسته نماز کند و زن با نقاب نماز کند یا در خلخال  
نماز کند که صدق داشته باشد یا در جالی که کردن او خالی باشد  
از قلاده و کلاه بند و مکره است نماز در حال خفتن و همچنین مکره است  
در جانه سه بعینها و عمامه و چه که در جانه که دنک نیز داشته باشد  
خصوصاً سرخ و همچنین در چیزی که روی پوشد و ساق نداشته باشد  
مثل خود آنها زنانه که در این دنیاها متعاطف است و گفتن و کوفت  
آن و اگر نماز حرام داشته اند و این لویه بلکه اظهار است و ظاهر



آنست که کراهت با حرمت ثابت باشد هرگاه اکثریت با او  
 بکیرد هر چند تمام را نبیند و اما آنچه خبیث است بنا بر کراهت  
 دارد و نه حرمت مثل غلبه بلکه در غلبه نماز کرده است  
 سنت است اگر نبیند کردن خود در حال نماز بیشک غیر آن  
 چنانکه آنحضرت صادق علیه السلام فرماید که اگر فرمود نماز کنی  
 خود را خوشتر کرده باشد افضل است از هفتاد نماز که بد و نیکو  
 خوش باشد در تمام نمازها و احکام آنها و در آن  
 چند مطلب است  
 نماز یومئذ پنج نماز است ظهر عصر و غیره  
 از آنها چهار کراهت و مغرب و آن سه کراهت است و آن نیز چهار  
 رکعت است و نماز صبح و آن دو رکعت است و بجز آنها در هر شیئی از  
 بر هر مکه که شرایط تکلیف است داشته باشد بدعت است و کسی که کراهت  
 ترک یکی از اینها را در حق او شبهه ممکن نباشد کافات و محض است  
 نماز ظهر در روز جمعه بدل میشود بنماز جمعه بشرط  
 که مذکور خواهد شد و در حین وجود آنها واجب است نماز جمعه  
 کردن و دیگر نماز ظهرها نمیتوان کرد جمعی از غلبه ای مادموی  
 اجماع کرده اند که این در وقتی که امام عصر حاضر باشد یا نا  
 خاص و اگر هیچکدام اینها نباشد واجب و مشهور است میان متأخرین  
 آنست که در این وقت سنت است اگر در آنها با این معنی که مکلف است  
 اختیار دارد میخواند نماز ظهر را بکند و میخواند جمعه را اما  
 افضل نماز جمعه کردن است جمعی گفته اند که درین وقت نماز جمعه  
 حرام است و اول ظهرها و لحوط آنست که جمعه را بکند و اعاده ظهرها  
 هم و در هر دو اکتفا بقصد ترتیب میتوان کرد و احتیاط آنست  
 که جمعه را ترک نکند بجهت آنکه جمعی قائلینند که مطلقا نماز جمعه

و الجبخیات و ما وجود شرایطی که بعد مذکور میشود دیگر  
 بنماز ظهر نمیتوان اکتفا کرد یعنی گفته اند که در حال غیبت امام  
 و نایب خاص آن هر چند سنت دانیم نماز جمعه را باید که بنماز جمعه  
 جامع الشرایط باشد یا باذن مجتهد نماز جمعه بکند و این لحوط است  
 شرطت و سبب نماز جمعه اینکه مجامع ادا شود و  
 شرطت در امام بالغ و عاقل باشد و هرگاه دیوانه باشد که کراهی  
 عاقل میشود در حال عاقلی آن خلاف است و اظهر کراهت است و مجتهد  
 باید مرد باشد و حلال از راه باشد و بعد از آن عشرت باشد و عاقل  
 باشد و در مجتهد عدالت خلاف است و مجتهد در چیزی که با آن عدالت  
 توانست سخت و اظهر آنست که حسن ظاهر را کفایت نمیکند که در حدیث  
 صحیح عبد الله بن یوسف را در حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 سوال کرد از آنحضرت که چه چیزها ختم میشود عدالت مرد بودن  
 مسلمانان تا قبول شود شهادت او برای دفع ایشان و فرمود  
 پس فرمود آنحضرت باینکه بشناسد او را بآب و عفا و نگاه داشتن  
 شکم و فرج و دست و زبان و شناخته میشود بدو مردی کردن از کاهها  
 کبیر که خدای عز و جل و عیدان بر آنها داده است از شرب خمر و زنا  
 و دبا و عقوق و الدین و کفر بپدر و مادر و غیر اینها و چیزی که  
 دلالت میکند بر اینها هر اینست که پوشانده باشد هر عیبهای  
 خود را تا اینکه حرام شود بر مسلمانان آنچه در پرده است از لقمهها  
 و عیبها و آنچه غیر عیبهاست که در او توهم شده و او پوشانیده است  
 و حرام شود تعقیبش و محققان اینها واجب شود بر ایشان خوب  
 شستن او و اظهار عدالت او در میان مردم و اینکه تخلف نکند  
 از خطابت مسلمانان بدو و آنرا بر هرگاه سوال از او در مسئله



و محله اش بگویند ندیدیم اما از او مکر خوبی و او مدد است  
میکنند بر نهانها و محافظت میکند او قامت آنها را و حد طول آنها  
و در نخیله ها دنیاد و که هست و مواضع حاجت ما ذکر کردیم و حاصل  
اینست که باید آن شخص مزایه بر اینکه در کتاب معانی از ظاهر بیرون  
و صلاح و طاعات و خیرات از او ظاهر شود و بر او کرام باشد که  
معصیت او ظاهر شود و اگر کسی خواهد او را نسبت به عصیت بداند  
در صلح دروغ آن باشد و شمشیر میان علمای آنست که در معاد است  
معتبر اینکه مشایخ و متهم ادوا بعل شایند و مروتی اترتین کرده است  
بجالت ثابت در فرض که باعث آن شود که از امور بی که مشرف بر بی  
نفس و کسب است و در وی کند از مباحات و مکر و هتات و کناها  
صعیر که اصرا در آنها نشود مثل چیزی در در دانه و بول کردن  
در دانه ها در وقت آمد و شد مردم و امثال آنها که قبیح سترده می شود  
در میان مردم و مثل زدن بدن یک لقمه و که کشیدن تراد و بقدر یک  
دانه و امثال آنها بجهت این امور با از راه بی عقلیات یا از بیجا  
و هر دو و توفیق و اعتماد و بی شدن عیب که در حدیث مذکور شد سابقین  
هم دلالت بر آن دارد و بدانکه هر گاه چیزی که متنا عدالت باشد  
از اینکرها ظاهر شود و توبه کند باز عدالت رجوع میکند و محرم طهارت  
توبه کفار هر چند قابل باشیم مابینکه عدالت عبارت از عدل  
و استعداست و اختلاف کرده اند که آیا شرطت در امام جمعی آزاد  
بودن و ساله بودن از خیره و بیجی و حد شرعی و اعتراف بودن و  
گویی و جواز امامت معتدستی بر قول به عقد شدن همه بآن  
و بعد مذکور می شود و در وقت ساله بودن از غیر گویی در امام  
جمعه شرط باشد و تمام این گفتار در غایت تمام مذکور خواهد شد

انشاء

انشاء الله تعالی واجب نیست که نماز مکرر هر روز آید  
بالغ عاقل که مسافر نباشد و ساله از گویی و آزاد و هم باشد  
و فاصله میان او و نماز جمعه کمتر از دو فرسخ باشد و باران هم  
نباشد پس بر زبان نماز جمعه واجب و محبت بر بند و هر گاه  
بعضی آزاد باشد در آن اشکالت و در تربیت که سقوط  
جمعه اظهر باشد هر چند جمعه در روزی اتفاق افتد که  
آنرا اقل و نیستش و کذا و صفتها باشد و همچنین در تربیت که از  
خنی هم ساقط باشد و مراد از مسافر نمودن آنست که بر او  
واجب نباشد خواه در خانه خود باشد یا کثیر السفر باشد و یا  
در محل قائم باشد یا در سفر محصیت پس اینها همه در حکم  
حاضرند و در اینجا که غیر است میان قصر و تمام مثل آنکه  
در آن اشکالت و در وقت که ساقط باشد و در آزاد رجوع  
بجرح میشود پس هر که را گویند مریضی از او ساقط میشود  
و مراد از هم بوی بیاری است که صاحب و تجلیل فرقه باشد و بعضی  
گفته اند که هر کسی که بقدر تمام دو روز باشد واجب است که  
حاضر شود و توجبات که بر او واجب نیست نهایت خلوت  
درین بی فایده است بجهت آنکه چنین فرضی که ثابت می شود که قاصد  
دو فرسخ تمام باشد که نه زیاد باشد و نه کم و آنکی که خانه او دو  
فرسخ و بیشتر دور باشد ما ذلیم که در وقت بر او واجب است اما بعد از  
حاضر شود یا نیز بیکه نباید بر او واجب می شود بی خلوت و بعضی  
ملحق کرده اند بی با آن کل و کرمها و سر باشند و حق آنست  
که هر چه موجب عسر و حرج باشد یا سقوط میشود و ازین جمله است  
آنکی که باعث تعب باشد و هر گاه آنجا که نماز جمعه از ایشان ساقط



۱۴۲ اتفاق افتد که حاضر شوند در نماز جمعه پس جایز است از برای این  
نماز جمعه و غیرها ظهر هم هست بلکه معین می شود بر آنها که نماز جمعه  
بکنند بپوشیدن و بند و مسافر که در آنجا خلافت و اگر علیا بر آنها  
نیز واجب میدانند و این اظهار و بعد از آنکه حاضر شدند نماز  
بر آنها واجب شد پس تکلیف نیست که عددی که در جمعه معتبر است  
چنانکه خواهد یا آنها حاصل می شود و جمعه با آنها معتقد می شود بجز  
که او از جمله عدد محسوب نمی شود و درینجا و مسافر خلافت او در  
نیت که از نماز جمعه باشد یا آنها هرگاه از پنج نفر  
کمتر باشد جایز نیست که در جمعه و شرط در افتاد جمعه اجتماع  
پنج نفر که یکی از آنها امام باشد و لیکن در این صورت و جمعه معتبر  
نمیشود اما هرگاه هفت نفر جمع شوند که یکی از آنها امام باشد در این  
صورت معین است جمعه شرط در صحت جمعه اینکه جمعه  
دیگر قائم نشود که فاصله میان آنها کمتر از یک فرسخ باشد و معتبر  
ملاحظه آخر یکی از اینها یا از آنجا دیگر شکر آنست که اول یا بعد  
که عدد جمعه با آن معتقد میشود تا اول جماعت دیگر بگذرد باشد  
کافی نیست بلکه معتبر ملاحظه ما بین صفات آنجا است و امام این  
جماعت و دیگر است پس هرگاه اتفاق افتد که با وجود عدم فاصله  
یک فرسخ هر دو سبک از نماز کنند باین نحو که هر دو سبک و یکدیگر  
الاهرام بگویند نماز هر دو باطل است و باید جمعه را اعاده کنند  
یک بیشتر شروع کند نماز دیگری باطل است و آن دیگری نماز  
ظهر را اعاده میکند و مقدار فرسخ سه میل و هر سبک چهار هزار  
ذراع است و هر دو سبک مقدار عرض بیت و چهار انگشت است قابل است  
هر انگشت مساوی عرض هفت دانجوا و بعضی گفته اند شش دانج

۱۴۳ و هر جوی مساوی هفت دانجوا و موها یا بوات  
شرط در صحت جمعه خواندن و خطبه پیش از نماز  
و مشهور است اگر واجب در هر دو حمد خدا تعالی و صلوات بر  
و آل و صلی الله علیه و آله و عقب و قرائت قرآن هر بیست و یکبار  
بعل که آمد کافیت بجز نفل که باشد هر چند که آنچه بخصوص روایت  
شده است بخواند بهتر است بل در قرائت قرآن مشهور است که در وقت  
در خطبه اول یکسور تمام بخواند و قل هو الله احد از هر جهت است  
و خطبه آخری بیست و یکبار تمام فایده خوب است و در حدیث وارد شده است  
که آخر کلام او آید ان الله با مر بالعدل و الاحاس ناعز باشد و  
مشهور است واجب است که خطبه را زبان عربی بخواند و ظاهر این است  
که هرگاه عدد جمعه عربی نهند بجمعی بگوید و احتیاط در این است که  
بهر دو زبان بگوید و اگر واجب دانیم عربی را در وقت که خطبه  
جمعه واجب باشد ماد که فتن بعضی آن و اگر ممکن نشود بعد از آن  
بجمعی بگوید و اظهار است که واجب است که امام خطیب یک کس باشد  
و واجب است ایشان در حال خطبه و شرط صحت نماز است که اگر  
دو صورت هرگاه ممکن باشد که نایب بگوید و خطبه و نماز بنامند  
مختار یا از هر خطبه خواندن بنا بر قول چنانچه تمام امام خطیب  
نایب بگوید و اگر نتواند نیت خطبه بخواند و واجب است که نیت  
آن امام در حال قیام بجمعه خطبه خواندن و واجب است که در خطبه  
بنشیند و آن امام بگوید و اظهار است که طهارت شرط است در حال  
خطبه چنانکه از احادیث معلوم می شود که خطبهها بمنزله رکعت  
نماز است و اظهار است که واجب است بلند کردن صدا بقصد که عدد معتبر  
در جمعه بشنوند و قوی گوش دادن ایشان نیز بلکه ساکت بودن



هم را قوی حوت کلاحتی بر خطیب داد اشنا بلکه بعضی علماء حرام  
 دانسته اند بر او هر چه حرام است بر مصلی و همتر آنست که در <sup>و خطیب</sup> <sup>و خطیب</sup>  
 هم حرمت نزنند اما بعد از فراغ از خطبها و قبل از قیامه با کسی نیست  
 و سنت است از آن خطیب دعا یا از مردم بخواند و اینکه عامه دانسته اند  
 و تکیه کند بر عصا یا کلمه یا شیری و اینکه روی خود را بر مردم کند  
 و سلام نماید و در اول وقت که با لاله و بنشیند تا مؤذن بگوید  
 و فارغ شود و اینکه بلیغ باشد و با آنچه وعظ میکند بند پدید آید  
 تا بنده و در دیگران از آنست <sup>سنت است</sup> <sup>در وقت</sup> <sup>و خطیب</sup>  
 کردن و احکام و شرایط آن گذشت و اول و در شرف آنست <sup>و خطیب</sup>  
 بعد از آنکه سرها را شیده با و ناخنها و شار بچسبند و اگر نه بلکه بپلاز  
 در هر روز این امور سنت است و همچنین خوشبو کردن خود و شانه  
 کردن پیش و پوشیدن بهترین جامه خود و پاکیزه ترین رویت کردن  
 و اینکه با آرام تن و آرام دل باشد و بقدر مقدور کار خیر بکند  
 و دعا یا که وارد شده است بخواند و حرام است سفر کردن در وقت <sup>و خطیب</sup>  
 بعد از دخول ظهر هر گاه در پیش رو او نماز جمعه دیگر در <sup>و خطیب</sup>  
 سفر باشد که با آن میرسد پس در این صورت در جواز سفر اشکالست  
 و اظهر عدم جواز آنست و کسی که برود و فرسخ است چون مکلف که پیش  
 از ظهر بقدر حاجت مسافت روانه نجایب نماز جمعه شود پس <sup>و خطیب</sup>  
 بنیت که هر گاه وقت همین قدر ظهر مانده که نماز جمعه برسد  
 و در آنوقت که نماز جمعه میکنند پس ظهر جواز سفر است و اینکه <sup>و خطیب</sup>  
 شد در وقت است که سفر باشد اما هر گاه واجب باشد آنها گفته اند  
 که بر او حرام نیست مثل فرسخ و همچنین هر گاه مضطر باشد سفر بخند  
 دفع ضرورت و همچنین حرام آنست و فرودش در وقت ظهر جمعه و ظاهر

اینست

اینست که سایر معاملات غیر بیع همچنین و اظهر آنست که معا  
 که در آنوقت بشود صحیح باشد هر چند آنفعل حرام باشد  
 و در باقی نمازها واجب است و در آن چند سجده است  
 در نماز عیدین یعنی عید فطر و اضحی و در آن چند سجده است  
 و احببت نماز عیدین یعنی فطر و اضحی نماز است  
 و حرم آن مشروط است بچند شرط و معتبر است در او اگر شرط  
 نماز جمعه مثل حضور امام عادل معصوم یا نایب خاص او که معصوم  
 او را مخصوص نصب کرده باشد و مثل عدد و اقوی اعتبار آنست  
 که یکی از آنها امام باشد و بعضی هفت نفر را اعتبار کرده اند و  
 امکان مجامعت کردن آن نماز یعنی در کمتر از یک فرسخ فاصله است  
 از یک نماز نشود پس ظاهر علیا و صریح بعضی از ایشان اینست  
 که این شرط است و این قول قوی است و جامعین قایل شده اند که این وقت  
 که نماز عید واجب است با آنها هر گاه سنت باشد بسبب اختلاف شرایط  
 پس با کسی نیست و اما خطبها پس در استحباب آنهاست و بعضی  
 آنها را نیز واجب دانسته اند و بعضی شرط سخت نیز دانسته اند  
 و این احوط است و کیفیت آنها مثل خطبه جمعه است و لیکن خطبه عیدین  
 نباید آنچه مناسب آنهاست گفته شود از احکام فطره و قریباً محل  
 خطبها بعد از نماز است و گوش دادن با آنها سنت است و کیفیت نماز  
 بنا بر مشهور آنست که نیت کند و تکیه بر حرام نکند و حمل بر <sup>و خطیب</sup>  
 پس تکیه بر کوبیدن بر زمین و بعد هر تکیه بر قوف بخواند پس تکیه  
 صحیح رکوع را بگوید و بر رکوع رود پس سجده رود و بعد از <sup>و خطیب</sup>  
 بر زمین و با زجل و سوره بخواند و تکیه بگوید چهار مرتبه و بعد  
 هر تکیه بر قوف بخواند پس تکیه بر سجده رکوع را بگوید و بر رکوع



رود و بعد از آن نماز تمام کند و احکام و وجوب و استحباب  
 تکبیر تعیین سوره در باب قراءت نماز و قنوت و غیر آن مکتوب  
 خواهد شد و حرمت آسپه بعد از طلوع صبح و پیش از صبح تا یکی  
 نیت هرگاه مختل شود شرایط نماز عید پس استحباب  
 کردن آن جماعت و فرادی و سابقا است نماز عید از هر که  
 نماز جمعان و سابقا اما استحباب از برای ایشان حضور نماز  
 و در غیر محلی از ذنن خلوت او احوط بلکه اظهر آنست  
 که زنان صاحبیت و حال جایز باشد که بیرون روند و نماز  
 سنت اگر این نماز را در محله بکنند بجز آنکه که سنت است که  
 در مسجد الحرام بکنند و هرگاه عید بهم رسد مثل باران و کل غیر آن  
 پس نماز را در مسجد یا در خانه بکنند و سنت است که بر زمین مسجد  
 بکنند بلکه جمیع بدن در روی زمین باشد بر روی فرش بنشینند  
 و سنت است از برای تمام بلکه از برای ما بین نیز اینکه در دو پرده  
 رفیق یا هار برهنه کنند و بر آه دوید با دام بن و دل و شست  
 غسل پیش از بیرون رفتن و شستن بگردن مردان خود را از برای  
 بیرون رفتن و زمینت کردن و بهترین جا حمام یا پوشیدن و حمام  
 بر سر گذاشتن و در دایره گوش گرفتن و دعا یا که او در دست  
 خواندن و اینکه از کجا بروند و از راه دیگر مگردند و بعضی گفته اند  
 که در وقت رفتن راه دور تر را اختیار کنند و سنت است  
 که عید فطر اظفار کنند پیش از بیرون رفتن و در عید قربان بعد  
 از برکتن و اینکه اظفار در عید فطر پیشتر باشد و بعضی گفته اند  
 بر تبتا بی عید الله الحسین و آن ضعیف است و در عید قربان بگو  
 قربان خود و اگر گذاشته باشد و نیت که بطلق گوشت قربان خوب

باشد

باشد و تحت آنکه بر سر از مسجد جامع نقل کنند بلکه شسته بر سر  
 از کل باشد بلکه مطلق منبر کل سنت هر چند منبر چوبی دیگر باشد  
 و اینکه مؤذن با او بلند سر تپه بگوید الصلوة بحای اذان  
 که مردم خبر شوند بعضی گفته اند که بعد از آنکه برخواستند نماز بگویند  
 و در هر بیت که مردم بگویند هم سنت است و سنت است که تکبیر از آب بگوید  
 و در عید فطر عقب چهار نماز که اول آن مغرب شب عید او آخر آن  
 نماز عید است و بعضی واجب دانسته اند و اول ظهر است و کیفیت آن  
 اینست **الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله لا اله الا الله** و الله  
 الحمد لله اکبر علی ما هدانا و در عید قربان عقب از تره نماز بگوید  
 که اول ظهر دو مرتبه **الله اکبر** هر چه می باشد و در غیر آن عقب ده نماز  
 و بعضی این را نیز واجب دانسته اند و اول قریب است و بعد از آنست  
 که در کیفیت آن چنین بگوید **الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله**  
**لا اله الا الله والله اکبر و الله اکبر** و الله اکبر علی ما هدانا الله  
**الله اکبر علی ما هدانا و ذقنا من بحمده الا انعام و الحمد لله علی**  
**ما آتانا و مکره است که اسلحه بیرون روند مگر در وقت عید**  
 دو بار باشد و مکره است که نماز شنبه پیش از ظهر بکنند و در هر دو  
 مکره و در رکعت دو مسجد بغیر صلواتی علیه و آله پیش از بیرون رفتن  
 بمسکه و بعضی حرام دانسته اند و لحوط ترکست و بعضی قضای نماز را  
 هم منع کرده اند و اما بعضی دیگر گفته اند که مراد این قابل قضای  
 نافله است هرگاه اتفاق افتد عید جمع با هم پیشتر  
 علم است که هر که داعیه که محتاج در حاضر شدن جمعه حاضر شد  
 آن و بعضی گفته اند این مخصوص کسی است که نماز او در نماز با بعضی  
 واجب دانسته اند حضور او اول قریب است و این از برای ما بین است



و اما ایام پیرا که علی واجب باشد و از آنجا که در این  
 در نماز آیات و در آن چند سجده است  
 در وجوب آنست بدانکه شکی نیست در وجوب نماز برای  
 کسوف یعنی در هر گمان آفتاب و خسوف یعنی در هر گمان قمری و همچنین از برای  
 زلزله و اما سایر علتهای آنست که اگر غلبه مردم از آن خسوف میکنند  
 مثل نادر بکشد بدی و سرخ شدن و بسایه بادها شدید و طاعونها  
 بسیار شد بد که خارج از متعارفات باشد و آنرا خلافت اوقوی و سجده  
 و هرگاه خسوف و کسوف آنقدر نباشد که در وقت نماز داشته باشد  
 پس در آن نیز اشکال است و احوط بلکه اوقوی و سجده است  
 در وقت کسوف و خسوف شروع میکند و بعد از آن تمام میکند  
 و هر چند در میان آن باشد و مسایل وقت نماز کسوف و خسوف  
 و زلزله در همه اوقات گذشت  
 و آن دو رکعت است بدانکه در کسوف و خسوف هر رکعت پنج رکوع است  
 و در دو رکعت اول دو وقت و در دو رکعت دوم سه وقت بخواند و  
 تفصیل آنرا تان در کسوف و خسوف ملاحظه خواهد شد  
 سنت است که این نماز را در زیر آسمان بکند و اگر در سجده میکند  
 و آن افضل است از سجده و سنت است که طول ببرد نماز را بمقدار کسوف  
 و خسوف و هرگاه وقت وفا بکند و اگر غلظت نباشد که وفا میکند  
 نماز تمام کند و با آن عاده کند بلکه مطلق اعاده کردن هم سنت است  
 و سنت است که در وقت زلزله آید ان الله یخسف النوازل و دعاها  
 که وارد شده بخواند و اینکه در نماز و زلزله با دعاها تسبیح بگوید  
 اکبر بگوید و دعای که وارد شده بخواند  
 طواف و استسجار و آنچه بنده و شکر آن لازم شده با بخواند اما نماز

طواف

طواف پس آن واجب است از برای طواف واجب و سنت است از برای  
 سنت و محل کفش در آن کتاب حج است و اما نماز استسجار پس  
 آن واجب می شود بمقدار طواف و شرایط احاطه در آن معتبر است  
 اجرت و تعیین عمل و مقدمات آن و فرقی با نماز خود مکلف ندارد  
 بهمان نیت نیت پس قصد میکند که نماز ظهر قضا میکنم بنیت طواف  
 واجب فریضه الی الله و اگر قصد قضا هم نشود ضرر ندارد و هرگاه  
 مراعات کند هرگاه نایب و منوب عنه مساوی باشد پس اشکالی در اینکه  
 نماز صحیح خود را از برای منوب عنه میکند و اما در صورتی که مرد از برای  
 زن میکند احوط اینست که نماز صحیح خود را از برای زن بکند یعنی  
 چهار رکعت و در بعضی اشخاص دو در صورتی که زن از برای مرد میکند  
 احوط اینست که دو مواضع چهار رکعت و در مواضع اخفات احوط  
 کند و اما نمازها که بنده و شکر آن مشاعرت است واجب است پس و آن  
 که هر چند که نذر کرده است بعل آورد هرگاه قید سابق کرده باشد مثل اینکه  
 نذر کرده باشد که کسوف است مبتدا در این ظاهر میسریم یاد کرد  
 این نماز را در میان این خانه بکنم پس ظاهر علی است که قید وقت اعتبار  
 میکند و میگوید باید که در نماز وقت بعل آورد و در نماز مکان آن  
 کرده اند و اوقوی در نظر فقیر اینست که در آنجا که لازم است که بعل بایز  
 و بجای دیگر نمیتواند که هر چند افضل باشد مثل مسجد بل اشکال  
 در وقت نماز که مثل نذر کند که من نماز ظهر را امروزه در خانه میکنم که  
 حقیقت نذر بیکان واجب شد نه نماز ظهر پس بنا برین که در مکان  
 در نذر شرط باشد سخت نخواهد و میتواند در جایی دیگر بکند  
 اما در کلام علی فرقی ما بین این دو قول ندیدم  
 و اتمام او در آن چند سجده است و واجب از برای

طواف



مسافر قصر کردن نماز یعنی دو رکعت کرده نمازها صحیح است و کسی  
 که با وجود علم بمسئله عمدا ترک کند و نماز تمام کند نماز او باطل است  
 و اما هرگاه جاهل باشد بوجوب قصر تمام کند نماز او باطل است  
 و اما هرگاه جاهل باشد بوجوب قصر تمام کند نماز او پس شکر  
 اینست که نماز او صحیح است و اعاده هم بر او واجب نیست هر چند او  
 شود بمسئله و هنوز وقت باقی باشد یعنی عمدا گفته اند که هرگاه  
 وقت باقی است اعاده بکند و بعضی واجب دانسته اند اعاده و مطلقا  
 و اقوی قول شمس است و بنا بر اینکه جاهل عمدتاً درین مسئله  
 مراد اینست که هرگاه در اصل مسئله قصر جاهل باشد که بگوئی او  
 بخورد و با که نماز او باطل قصر کرده معدوم است اما هرگاه اصل ثبوت  
 قصر را نداند پس در هر دو موضع مسایل قصر با تمام میله و درین خصوص  
 عمدا گفته اند که جاهل بوجوب تمام هم معدوم است یعنی هرگاه کسی آید  
 نماز این تمام را قصر کند و این صعبیت او اما اگر کسی قصر را  
 فراموش کند و تمام کند پس در آن خلأ وقت و اشهر اظهار است  
 که اگر در وقت نماز پیش آید اعاده کند و اگر بر او چیزی نیست  
 شرط در جواز قصر اینکه سفر و بمقدار مقرر شود  
 و کمتر نباشد و حد آن مقدار هشت فرسخ است و مشهور است  
 که باید سفر هشت فرسخ است و متصله بیکدیگر باشد یا چهار فرسخ  
 باشد که هر از هر یک در بعضی علماء در صورت دو مایل تخمین شده است  
 در قصر و تمام و هرگاه مراد از آن نخواهد بود درین جمیع قبایل  
 تخمین شده اند و بعضی گفته اند نماز را قصر کند اماره و را بیکدیگر  
 این ابو عقیل قایل است که هشت فرسخ منتهی و چهار فرسخ که  
 درها از نو مراد اعاده بوده است با پیش از آن روز دیگر گفته است

عود

عود کند در هر قصر میکند و اقوی در نزد حنفیه همین است  
 و ظاهر اینست که هر گاه اراده ندارد که پیش از آن روز دیگر  
 کاری نباشد دیگر ضرر و زیان نباشد که قصد کند که پیش از آن روز  
 بر میگردد اگر چه این لحوطت و اظهار در نزد حنفیه است که  
 هر جا برکشتن را بر فتن ضمیت بتوان کرد هر چند مشهور خلاف است  
 و بعد ازین در مواضع آن اشاره بان خواهد شد و وجه این را  
 بتفصیل در کتاب غنائم الا نام ذکر کرده ام و بدانند کسی که قصر  
 میکند یا اینست که میداند مقدار مسافت را یا نمیداند و اگر  
 میداند در آن استگالی نیست و اگر نمیداند هیچ وجه که قصر کند  
 پس با اینست که ممکن است تحصیل علم بان با علم نیست و اگر ممکن  
 نباشد پس نماز تمام است و اگر ممکن باشد پس در وجوب تحصیل علم  
 بان استگالت و اظهار و احوط است که با بدقتش بکند چنانکه  
 هرگاه مریض احتمال میدهد که استعمال آب با وضو دارد یا تحصیل آن  
 بعدم ضرر میکند برای استعمال نمیکند و در صورت احتمال عدم امکان  
 علم هرگاه نماز تمام کرده و بعد از آن بر او معلوم شد که سفر و بقدر  
 مسافت شرعی مجتهد پس بر او اعاده لازم نیست و همچنین هرگاه  
 از اول وقت مقدار راه تمام نماز گذشت با و هنوز تمام نکرده باشد  
 قصر کند و اعتبار بحال دانست و اظهار اینست که در هر حال که علم حاصل  
 شد از برای او بمسافت همینکه مجموع آن راه که طی کرده قبل از علم و بیخ  
 باقی ماند است هشت فرسخ هست دیگر نباید که ادخال که علم حاصل  
 هشت فرسخ دیگر نماید با و مقدار مسافت بمسافت عدلین ثابت  
 شود و ممکن است که بعد از واحد هم توان گفت که در مسافت کفاده  
 ظن فرجه بیک بعلم کند هم ظاهر است و اعتبار باین موجب است



و حرج عظیم است و بدانکه بسیار عیاذ احادیث بجای هشت فرسخ  
 رفتار دیگر مقرر فرموده اند و بجز اینها اکتفا می توان کرد بلکه غایب  
 اینست که بایک روز بیش از هشت فرسخ نباشد و از بعضی اخبار معتبره  
 ظاهر میشود که مراد رفتار شتر قطار است و قافلها و معتبر در آن  
 زمین متوسط و در روز متوسط و رفتار متوسط است و هرگاه  
 کسی شتاب بسیار کند و زود طی کند با آن قصر میکند حتی مثل کسی که  
 که هشت فرسخ را در یک ساعت طی کند و همچنین هرگاه اسب و گاوین  
 مسافت را در چهار روز و نیم طی کند اما اگر هشت فرسخ را مثلاً در یک  
 سال طی کند پس آن اعتبار ندارد و عرفاً او را مسافر نمی گویند و همچنین  
 هرگاه از سفر برگردد و در حوالی منزل خود مدتها بماند در آنجا  
 که نزم بایک یا پنج ساعت تردد کند و داخل شود <sup>طریق</sup>  
 در قصر قصد بمسافر معلوم میخواهد علم بمقدار آن بعنوان تفصیل  
 باشد با ما حال علم تفصیل مثل اینکه میداند که از ابتدا سفر او شتاب  
 بمنزلی که میخواهد برود هشت فرسخ است و قصد کند که این هشت فرسخ  
 طی کند و علم اجماعاً مثل اینکه قصد کند که یکجا بی برود و نداند که  
 تا آن مکان چند فرسخ است ولیکن در نفس الامر هشت فرسخ و شتاب  
 است و این در وقت فایده می بخشد که کسی چندین سفر بیا قصد کند  
 و در او اضراف است علم بهم رساند که این مسافت هشت فرسخ است  
 و هنوز نماز نکرده باشد پس در اینجا نماز قصر میکند و فایده این  
 شرط یعنی قصد مسافت است که هرگاه کسی بدون قصد مسافت  
 کند هر چند پیش از مقدار مسافت شریقی بشود که قصر میکند مثل کسی  
 که از بی که بخیزد و کوشد می کند و بجهت آنکه اینها طایفان <sup>کثیر</sup>  
 و غزیم اند و در هر جا می رسند بر میگردند و مخصوص طایفه مسافر

ایشان

ایشان نیست بلکه هرگاه طی مسافت هشت فرسخ بکند در برکت  
 بخانه قصر میکند و هرگاه بجای برسد که میداند دو فرسخ دیگر  
 باید برود و از راه هم داد و عود هم هشت فرسخ میشود پس ظاهر  
 در نزد حضرت اینست که در رفتن آن دو فرسخ و در هر برکت  
 قصر کند بلکه هرگاه داند که دو فرسخ دیگر برود و شتاب هم  
 بر میگردد باز در رفتن و برکت آن هر دو قصر میکند ولیکن شتاب  
 علم اینست که رفتن را ختم میکند برکت آن و معتبر همان مسافت  
 برکت آن است و در قصد مسافت حرم موقوفه یعنی باید ماند  
 و حادیم باشد که من این مسافت را طی میکنم هر چند حرم بوقوع  
 و حصول آن نداشته باشد یعنی یکدو وقت راه رفتن تزلزل و  
 تردد در رفتن ندارد اما هرگاه کسی از او پرسد که اگر در وقت  
 که بیرون میخیزد بظلمه شوی هم شتاب است پس در آن وقت میگوید  
 و این علامت اینست که حرم بوقوع ندارد پس در این وقت اشکاک  
 بهم میرسد در جایی که بقصد تمسیت امری مثل خلاص کردن است  
 گرفتاری از مجلس در بلد مخصوص بیرون رود و غایب ماند  
 و معتبر رفتن بان بلد بشود و در خاطرش خطی بر نکند که اگر آن  
 گرفتاری پیش از رسیدن من خلاص شود و در این راه خبر من برسد  
 بر میگردم آیا در این وقت هرگاه در بین راه متوقف شود که  
 در هر جا که خبر من برسد که خلاص شد بر میگردم آن سفر هم  
 میخورد و آنکه هرگاه متوقف این معنی نشود و غایب تمام قصر کند  
 و در آخر متوقف شود آیا آن قصر صحیح است یا نه و بعد از آن صحیح  
 اینکه آیا حرم ظاهر عیاش یا حرم نفس الامر می خواهد ظاهر آنست  
 که حرم ظاهر بی است و مسافت که بر حرم خود باقی قصر میکند و هر وقت



که متعطل شد و متره د شد حکم متره در این سفر تمام میسر  
 که بعد ازین خواهیم گفت و بدانکه وضو بعد شرط بیت پس هرگاه  
 اسر بر کسی میرسد اما سبب آنکه او را بعد متا سرع میرسد پس  
 او تابع آن شخص است که او را میرسد و باید قصر بکند و آنچه پیشتر  
 حال اسیر شدن و غلام معلوم می شود که هرگاه اراده فرار داشته  
 باشد و غلام مظنه آنرا در شدن و ذن مظنه مطلقه شدن در آن  
 باشد و خواهد که در صورتی که مخصوص شوند هرگز ند و علم در شتر  
 نباشد که سفر آن اشخاصی که اینها را میرسد بحث فرسخ میرسد پس  
 هرگاه علم داشته باشد که پیش از حلی مسافت شرعیه مخصوص  
 شوند بلکه هرگاه مظنه هم داشته باشد قصر میکنند و هرگاه  
 احتمال مخصوص شدن و تخصی شدن مساوی باشد یا علم ندارند  
 که آن اشخاصی که آنها را میرسد سفر ایشان مسافت شرعیه میرسد  
 باینکه پس در این صورتها تمام میکند شرطت و غیره  
 است تمام بقصد پس اگر از راه بر کرد در یا در بین متره دستور پیش از  
 آنکه متا شرعیه برسد نماز تمام کند و کافرا در بلوغ متا  
 طی جهاد فرسخ که با نضمام برکت است فرسخ شود بطی اختلاف  
 کرده اند علماء در جهاد بیرون رود بقصد مسافر عتیه و در بین  
 راه و ای قرا بیکر که باید با فلان بقارفت و منتظر آمدن آنها  
 بشود که همراه آنها برود و همچون قرا بیکر که اگر آنها بیایند بود  
 و اگر بر کرد و در اظهار است که هرگاه چهار فرسخ رفته است پس باید  
 قصر کند مگر اینکه در آنجا قصدا فائده عشر بکند یا بی و در متره  
 اگر کمتر از چهار فرسخ رفته است واجب است که تمام کند مگر اینکه باز  
 روانه مقصد شود و بعضی اعتبار هشت فرسخ کرده اند که اگر هشت

فرسخ

فرسخ کرده اند که اگر هشت فرسخ تمام رفته اقص می کنند و اگر نه  
 تمام میکنند و اگر قبل از قطع مسافت چهار فرسخ یا هشت فرسخ  
 نماز قصری کرده باشد و بعد از آن تردد و انشغال حاصل شود  
 پس اظهار است که اعاده نمیکند و بعضی گفته اند که هرگاه وقت باقی است  
 اعاده میکنند شرطت در قصر اینکه در اول مسافت  
 معهوده منظور نداشته باشد یا که در این آنستاده و در وقت اول  
 اقامه کند و بعضی علماء شرط کرده اند که باید قصد عدم اقامه بکند  
 و دلیل آن ظهوری ندارد بلکه همینکه قصدا فائده کسب و هرگاه کسی  
 در اول سفر قصد نکند در میان مسافت اقامه کند لیکن در میان سفر  
 قصد کرده و در سفری که در روز یا شبی پس آن باید ملازمی گردد  
 اقامت تمام کند و ظاهر اینست که در روز حاصل میشود  
 باینکه اول طلوع آفتاب روز اول وارد محل میشود و در روز دوم  
 که آفتاب غروب کرد بین دود که شب اول و میان طلوع صبح و آفتاب  
 حضور نباشد تا پانزده روز صاحب نکند هر چند از طرف آخر  
 دیگر روزها با او کند و اظهار است که هر چه در عرف و عادت  
 اقامه میکند تا بیست و یک روز که اقامه در بلد می کند بیرون  
 او بیایغ و نشان و بنا و نگاه ایشان و محل زوایحی که اگر اهل آن  
 بلد با آنها میرسد و بر میگردد صورند و هر چند بمقدار مسجد  
 باشد و همچنین صورند و قصد بیرون رفتن است یا نیت قایم  
 نیز پس هرگاه کسی از محل اقامه بیرون رود و بیکانی که کمتر از بیست  
 قصر باشد یا نیت که در عرف و عادت او را می گویند که از اقامه  
 در وقت بلکه با نسی گویند که فلان در فلان بلد اقامه دارد و هر  
 بخورد و اگر در عرف و عادت بگویند که از اقامه بیرون رفتن



مثلاً اینکه بود و غیره در حوالی این بلد که سفر فرسخ باشد و در اینجا  
 یکروزه یا دو روزه یا نودین اگر منظوره او این باشد که از آنجا  
 برگردد و در روز تازه در آن بلد بماند اقامه او بر هم نیفتد و  
 در روز او در رفعت و برگشتن و در اینجا هر تمام او اگر از آنجا  
 جدا بداند ندارد پس شکل جلا و عظیم اگر عملاً بر این اند که  
 مادامیکه قصد هفت فرسخ فائز نداشته باشد هر چند که از تخته  
 سفر او نشاید باشد باید تمام کند و اگر از آن بلد که بیرون رفت منظور  
 هفت فرسخ فائز نداشته باشد هر چند که از تخته سفر او نشاید باشد  
 باید تمام کند و اگر از آن بلد که بیرون رفت منظور هفت فرسخ  
 مسافت فائز دارد هر چند تخته سفر او با قصر میکند و این ظاهر  
 تر است از آنکه در فرقی نیست ظاهراً در اینکه باز کرد در محل اقامه  
 و از آنجا برود یا بجای دیگر و در ظاهر اینست که هر یک که از بلد اقامه  
 بیرون رفت و عازم طی مسافت شرعی است قصر میکند هر چند  
 مسافت حاصل شود ضم کردن رفعت و برگشتن بخانه خود و احوال  
 دیگر مسئله یکی اینست که بیرون رفتن از بلد اقامه قصر میکند  
 هر چند منظوره نداشته باشد با کسب مسافت شرعی میکند و قول دیگر این  
 که در رفعت و برگشتن تمام میکند و در برگشتن قصر میکند بجهت آنکه  
 قصد بیرون رفتن خود دارد و میخواهد در جای اقامه میکند و این  
 در وقتی است که از آنجا تا بخانه اش بمقدار مسافت شرعی  
 باشد و کلام این قابل در خود آن محلی که با آنجا فاصله مختلف است  
 و ظاهر این قول مبنی بر آنست که در رفعت و برگشتن ضم نمی شود و  
 همان منظور داشتن طی مسافت شرعی است بلد و در وقت اقامه  
 در میان آن چه بخورد و لیکن بحتیاط در بر بسایر باشد

حزبت

حزبت و مهم امکان ترک نکند و اگر کسی در اینجا قصد اقامه  
 میکند و بعد از آن از قصد خود برگردد رجوع بقصر میکند مگر آنکه  
 یک نماز چهار رکعت تمام کرده باشد مثلاً نماز ظهر که دیگر تا آنجا است  
 نماز و در روز و اتمام میکند و اگر در بین نماز از قصد اقامه برگردد  
 پس بعضی گفته اند که اگر از محل قصر گذشته یعنی داخل رکعتیم شده  
 تمام کند و اگر نه فصل کند و مسئله محل است اگر چه اظهر قول  
 اقوال است پس بنا بر این قول هرگاه از محل قصر گذشته باشد نماز  
 بر هم میزند و از سر میگیرد و قصر میکند و اگر کسی یک نماز تمام کرده  
 باشد اما در روز کفرته باشد و در ایام برگردد پس بعضی گفته اند  
 که کافی نیست روزی واجب هر چند تمام کرده باشد پیش از رجوع از  
 اقامه و بعضی گفته اند کافی است اگر بعد ظهر رجوع کند از قصد اقامه  
 و قول اول قوی است پس هرگاه اتفاق افتد که در روز واجب گرفت  
 و نماز تمامی نکرده یا عمداً یا سهواً و بعد از اتمام روزی از قصد اقامه  
 رجوع کرد پس بعد از آن هم نماز او قصر میکند و هم روزی فدا  
 میکند پس برگشتن وقت نماز چهار رکعتی با وجود نکرده نماز ندارد  
 همچنان مثل نماز ظهر و عصر اگر در هم فایده ندارد بلکه همان حکم  
 از برای نماز چهار رکعتی تمام او اما هرگاه مسافر در بین نماز قصد  
 اقامه میکند پس آن نماز تمام میکند و ظاهر اینست که چنین نماز تمام  
 هم صحیح است پس کافی باشد یعنی هرگاه در این صورت بعد از فرایع از نماز  
 پشیمان شود از قصد اقامه حکم اقامه او بر هم نمیخورد  
 شرط است در قصر اینکه قطع نشود سفر او برسدن بوطن خود و مواد  
 از وطن در عرف حاجتاً که او را محل سکون خود قرار دهد و او را  
 بیرون رفتن و نقل مکان و مسکن کردن از آنجا در نظر نداشته باشد



و اثر این ظاهر میشود و بعضی اوقات با اینکه در آنجا خانه نیاید  
و حجت غریب میکند و باغ میزند و امثال اینها و قطع علاقته  
از غیر آن هم بکنند خواه مولدا و و پدران او در آنجا باشد یا نباشد  
و این بعضی مستلزم این نیست که در آنجا صلح داشته باشد یا خانه آنجا  
داشته باشد بلکه کافی است اجاره کردن خانه آنجا تا آخر عمر او  
باشد خصوصاً در بلادی که این مستحاجت مثل آنجا که مقصد است  
پس کسی که در کربلا و معلی و نجف است و میسر شود و با قطع  
خریدن ندارد و بیگانه او بر این آ که ما دام آنجا خانه اجاره کند و بپسند  
صادق آبرو و که در آنجا توفیق کرده آ و اما اگر کسی بود که با کوچ و صلح  
و خواهد و طول با بیشتر در آن مکان مقصدش نماید و عود کند و او  
نمیگوید توفیق کرده هر چند که در آن دیوار بسبب ثروت و مال  
که دارد در خانه از برای سکونت و احوال مجزوم و وطن می تواند شد که بگویند  
و میتوانند شد که بقیه باشند مثل اینکه خیار قرمان دهد که در آن  
شش ماه در بلد دیگر خانه نگذارد و آنجا در سیلاب و گرفتاری  
میکنند بلکه میتوانند شد که کسی همپایان داشته باشد و در چهارم منزل  
و موطن داشته باشد که در هر فصلی بیکی از آنجا بپسند هر چه اینها از آنجا  
وطن کند و بجزای از اینها که رسید دیگر تصور نمیتوان کرد پس کسی که  
منظور داشته باشد که در بیکسال یا دو سال در آنجا ساکن باشد باید  
مقصد توفیق و اتفاق شود که در بین آن سفر کند و در آنجا که عود کرد  
بآن منزل تا فصلی تمام عشره نکند نماز و اتمام کند بخلاف آنجا  
که اراده توفیق کرده آ که بجز عود بآن نماز اتمام میکند و بجز  
فرمان با خواهد بپسند و در آنجا ظاهر در نزد حقیر اینست که توفیق با  
شرطت و حصول توفیق سابق برین با وجود قطع علاقته در آن

در حال

در حال کافی نیست و همچنین اظهار نیست که همینکه قصد توفیق  
کرد و بنای ماندن کرد و آثار دوام و استمرار از او ظاهر شد مثل  
بنای عمارت و باغ و امثال آن اگر پس و رفت بپسند و عود کرد  
با آنجا بدون قصد تمام میکند هر چند در آنجا تا با توفیق  
ششماه هم نماند باشد پس قاعده و معیار صدق و وطن عرفی آن  
در حال اجزاء از آن بابت باشد که مقصود همیشه در آنجا ششماه  
ماندن باشد یا سالی سمسماه ماندن با و خواه آن مقصدی که گفته  
دارد که در آنجا در هر سال بناید یک دفعه تمام آن تحقیق بشود  
باشد یا نشد باشد و توفیق سابقه یا قطع علاقته از آن اعتبار  
ندارد و خواه در آنجا بیست سال مانده باشد یا ششماه ماندن با  
ولیکن ششماه علمی ماه بر این اند که هر کس ششماه در آنجا توفیق  
کرده است همیشه با آنجا رسید تمام میکند هر چند قطع علاقته از آنجا  
کرده باشد و دلیل ایشان وضوحی ندارد اما چون بعضی از ایشان  
و عویس جامع کرده اند اگر افرانند در آنجا قصد اقامه بکنند و تمام کند  
و اگر نتوانند قصره اتمام هر دو با بکنند احوطت و جمیع از عملاً که کافی  
داشته اند مجرد توفیق ششماه با ما وجود قطع علاقته شرط کرده اند  
که در آنجا هم ملک داشته باشد یا هر چند یکدیگر خرابی باشد حتی  
اینکه بعضی ایشان ملکه را شرط تحقیق حقیقت استخوان عرفی کرده  
و بعضی اکتفا کرده اند بمنزل بعضی از اینجماعت تصریح کرده اند که در آنجا  
مملوک بودن شرط نیست و خانه اجاره و عامه هم خوبت و اظهار  
در نزد حقیر اینست که هیچ مالیهها شرط نیست و همان صدق توفیق  
عرفی در حال کافی بوجود ملک مطلقاً محللیت در صدق توفیق  
عرفی ندارد و بدانکه اسکانی که سابق بیان کردم بجهت نقل اجماع



وگفتیم که احتیاط از آن خوب است آن در حاجتی که در آنجا ملک داشته  
 باشد و اما اگر مطلقا ملک نداشته و در آنجا شتاء توصل کرده  
 پس در غیر آنجا جمع در آن معلوم نیست چنانکه واضح است و عیال  
 پس تا کید احتیاط در آنجا این مرتبه است شرطت در سفر  
 اینکه در میان راه در منزل سه روز با ترقد نماید یعنی بجای  
 رسیدن و رفتن میسر نشد و قصد ماندن هم ندارد و سرگردانی  
 نماید و روزی را قصر میکند تا سی روز تمام شود و همینکه سی روز  
 تمام شود باید تمام کند هر چند بقدر یکمناز و دیگر بماند و در آنجا  
 ماه هلالی اعتبار ندارد بلکه باید سی روز تمام شود و معتبر  
 سی روز هر چند تمام است بخوبی که در اقامت عشره گفتیم و مرکب  
 از دو یا سه روز اعتبار ندارد و هرگاه در میان سی روز بهر وقت  
 از بلد که عرفا بگویند که در آن بلد نیست حکم این سی روز بر هم  
 میخورد  
 شرطت در قصر که آنست که سفر شغل و عمل او  
 نباشد مثل بکاری و باج و امثال اینها و خانه اش همراه نباشد  
 مثل با پدر و پسر یا خانها آنها خیمه ها آنها و دام میگردند و با  
 میگردانند و مشهور علیا بلفظ کثیر السفر این مطلب را داده اند  
 و باین تعبیر آنها را نشان ذکر کرده اند در حقوق این معنی که سفر  
 کرده باشد و غیر چیزی دیگر گفته اند و بعضی باین عبارت گفته اند  
 که سفر او پیش از سفر او باشد و آنچه از احادیث معلوم میشود  
 و خصوص هر دو آن و عبارتت مندرج است که در اول گفتیم پس هرگاه  
 کسی بر او صادق آید که شغل او سفر یا خانه اش همراه اوست نماز  
 خود را در سفر تمام میکند و روزی خود را میگیرد و اشخاص را که  
 در احادیث ذکر فرموده اند هفت نفر اند مکاری و کرمی و

دشتگان

و اشتقان و ملاح و حاجی و تاجری که در سفر میزند از قبل حج  
 و آنجایی که طالب آب و علفند و هر جا آب و علف هست  
 میگردانند و مراد از مکایم آنست که چار و وای خود را بکار آورند  
 و همراه او میروند و گرفتاریت که خود را بکار آورند مثل آنجا  
 که تا صدمی میکنند و برای شتابت و اشتغال بعضی گفته اند  
 تا صدای بعضی گفته اند که این حومه ها و جای مستوفی و خارج است  
 و جمع کنند ذوق و حاصل اینکه که هر که شغل و عمل او سفر یا یکی  
 از این استیها در عرف بر او صادق آید حکم او اینست که مکایم  
 و دلیل بر آن شرطها بعضی ذکر کرده اند ظاهر نیست پس هرگاه کسی  
 در آن لایح تجرد و اساس چار و وادی بر نماند و بخواهد از آن  
 بگذرد که مکاری باشد ظاهر اینست که در عرف او را مکاری گویند  
 و احتیاج باین نیست که سفر بکند تا او را مکاری گویند علی  
 چون حکمت که علت اینست که این اشخاص تمام میکنند این باشد که  
 اصل قصر کردن بجهت دفع مشقت آنها چون سفر بسیار میکنند  
 عادت میکنند و مشقت زایشان دفع می شود تمام میکنند این  
 میشود مگر باینکه سفر بسیار میکنند تا عادت کنند یا اینکه مراد  
 از مکاری مثلا کسی است که ملکه او کامرا داشته باشد و از  
 آن کرده باشد و این معنی شود مگر بجهت سفر پس کسی که احتیاط  
 کند و در سفر اول و دوم جمع کند تا باین قصر تمام و بعد از آن تمام  
 کند بسیار خوب است تا بگوید آن معلوم نیست و بعضی احادیث  
 میکنند و اینکه هرگاه مکاری و جمال سفر ایشان بسیار بصرف وقت  
 برسد چنانکه بعضی علماء در میان این گفته اند که در منزل نماز بکنند  
 کند پس جمعی از علماء قایل شده اند که این قصر میکنند و عمل با آن در



نیت و کولاد و نیت باشد که آن دو منزل یکی کردن هم مبادی ایشان  
نباشد و باید که مراد از سفری که کثیر السفر در آن تمام میکند  
آن سفریست که شغل و عمل اوست پس هرگاه مکاری بخواهد بود و یا  
بر نماید برود از غیر جهت خار و اداری هر چند چار و راهی بود  
هم در آن راه بگردد با او مثل سایر مسافران قمر میکند و بداند  
مشهور علیا بلکه ظاهر اخلاقی در نیت که هرگاه اینهاست و خیر  
خود ده روز بمانند این حکم از آنها ذایل میشود خواه قصد ده  
روز ماندن را کرده باشد یا بعنوان اتفاق مانده باشد  
و بعد از آن هرگاه سفر کنند قمر میکند و در سفر دم و بعضی علیا  
گفته اند که بعد از آن در سفر نیت تمام میکنند و اظهار نیت کرده  
سفر قمر میکنند و در سفر دم تمام میکنند و مشهور علیا اینست که  
هرگاه اینهاست در غیر بلد خود هم قصد قائم کرده روزی بکنند آن هم  
در حکم قائم کرده روزی در بلد و نیت قائم در آنجا شرط است  
و بعضی دعوی اجماع کرده اند که نیت قائم فایده ندارد و بعضی  
ترددی روزی در غیر بلد خود قائم مقام قصد قائم کرده روزی  
کرده اند و بعضی ده روز متردد بعدی روزی در آنجا نیت کرده  
و اعتبار آنها خالی از نیت ماهی نیت مسئله است که ای نیت  
و مشهور علیا آنست که قائم کرده روزی که بعد از نیت قمر میکند و نیت  
از علیا قایل شدن اند که هرگاه پنج روز یا بیشتر تا بداند در نیت تمام  
نماز روزی قمر میکند و روزی را بیک روز و نماز شب تمام میکند  
و اقوی قول اولت و بداند که احادیث در باب شرط عدم قائم  
عشره در خصوص مکاری وارد شده است و مشهور اینست که فرق میان  
این اصناف نیت و خلافت نقل کرده اند مگر محقق که در کتاب

عقرب

مختصر نافع نقل خلاف کرده و این نیت حلی در شرح آن گفته  
که این خلافت در هیچ کتابی نیت شایدا این را محقق از بعضی علیا  
اهل عصر خود شنیده باشد شرط در قمر اینک سفر  
معصیت نباشد خواه خود آن سفرکننده باشد مثل کربحتن ارجا  
و کربحتن غلام از آقای خود و اعراض کردن زن از شهر خود و  
بیرون از طاعت و یا آنکه قصد کند با آن سفرکننده و مثل اینکه  
بجای میبرد که فساد می کند یا مالی بدزدد یا مالی حرامی را  
میخواهد او را ببرد و بجای می برد یا آنکه بخود آن سفر وقت  
مسافت معصیت میکند مثل اینکه هر جا در زمین غصیب  
یا سایر اشیای مسافت و نیت تمام کند پس در هر آنجا  
نماز و روزی را تمام میکند و اما معافا نیت در سفر که آن قصد  
سفر نکرده باشد مثل اینکه سفر حاجی مرثت و در زمین نماز اتفاق  
اقامه که مالی کسی را گرفت یا در بین راه شرب خمر یا غیر آن از او  
صادق شد این نیت تمام کردن نماز و روزی نمیشود بلکه در استیفاء  
سفر هم اگر از حال خود میداند که این معافا را چنانکه در حصر میکند  
در سفر خواهد کرد چنانچه او بعضی مکان کرده اند که کسی بر او  
تحصیل علم واجب و سفری بکند که مانع از آن تحصیل باشد نماز  
باید تمام کند و آن ضعف مخصوصا هرگاه آن شخص چنان شخص است  
که اگر در خانه بماند هم تحصیل میکند و هرگاه کسی ایجاب رود قصد  
مسافت معصیت را داشته باشد پس اگر کسی که محض از برای هواست قصر  
نمیکند و اگر از برای فوت عیال باشد قصر میکند و اگر از برای تجارت  
و اشغاف مردن باشد حجی گفته اند که روزی را بجز در نماز تمام  
نمیکند و اقوی اینست که هر دو نماز قمر میکند شرط است



در قصر اینکه از منزل خود بحد ترخص رفته باشد و در حد آن خلا  
 اتوی آفت که همین که خانگانی آن بلد را از یکدیگر امتیاز نمایند  
 هر چند شب آن بلد پیدا باشد یا آنکه صفا از آنرا نمیشود ترخص  
 در قصر و ظاهراست که این دو عهده متوافقت در ظاهر است که  
 هرگاه مسافر آنقدر باشد که صدای اذان بخشد ترخص است  
 و معتبر در اذان صدای متوسط و زمین متوسطا و ظاهر است  
 که اذان امر بلد معتبر است مگر اینکه بلد بسیار عظیم باشد که معتبر  
 محله است که در آن ساکن است و در وقت ترک آن این خلافت  
 کرده اند که آیا بهمین موضع که رسید و بجا نکرده باید تمام کند یا  
 میکند تا داخل خانه شود پیشتر قول اولت و قول دوم هر چند  
 خالی از قریب نیست اما قول اول در نظر حقیر اتم است و این احکام  
 حد ترخص خانه و بلد خود است اما هرگاه در بلدی دیگر قصد اقامت  
 کرده باشد یا از آنجا خواهد که سفر کند آیا بجز آن بیرون رفتن قصر میکند  
 یا آنکه این حد ترخص در آن هم معتبر است و همچنین در دو که می رود  
 مان بلدی که میخواهد در آنجا اقامت کند آیا این حد معتبر است یا در حد  
 مسئله اشکال است و احتیاط در آن ترک کند و اما در مثل کسی که سفر از  
 معصیت با و در میان راه قصد او بدل شود بمسافر پس در میان این  
 حد ترخص در آن اشکال است و ظاهر است که معتبر نیست بلکه بجز  
 تبدل قصد هم نیست که تمام مسافت معتبر است شروع بقصر میکند و  
 همچنین هرگاه تا حدی متناهی شود مثل کسی که از غیب که بجهت میرفت  
 و در میان راه قصدش از آنجا او حاصل شود آن هم چنین است  
 بدانکه آنچه مذکور شد از شرط قصر هرگاه بمکانی واجب قصر بود  
 نیست تمام کردن مگر در جاهای که مکعبه و میخانه مسجد است

کود

کود و حایرانی عبداللہ الحسین علیہ السلام که در آن خلافت بعضیها  
 تمام و واجب مانند اند و بعضی قصرها و شهرها مختصراست مباح  
 و تمام و این اتم است و در حد بلحاظ خلافت و احوط است که این  
 حکم را مخصوص بعضی مقدرات دانسته باشند خصوصا مواضعی که  
 نوبت است بقصر حد آن حضرت و شهر است که تمام کرده اند افضل  
 از قصر و این در نظر حقیر اتم است اما احوط قصر و ظاهراست که ناله  
 ظهر و عصر و غیره هم سخت است و آثار و نماز و غیره آن جایز نیست  
 و در نماز قصر و تمام نیست معتبر است و بعضی اعتبار نکرده اند پس هرگاه آن  
 بنا بکند و در حد این اماکن نماز تمام کند و بعد از آن قصر را بگذرد  
 که در رکعت کرده باشد و سلام بگوید صورت ندارد هرگاه  
 در خانه وقت داخل شود و مکلف در آنجا باشد نماز تمام و نماز نکرده  
 بجز هر دو اگر بماند است که واجب است که قصر کند و معتبر است که نماز  
 بجا آورد در اول وقت که در جویا و تعلق صورت و همچنین در صورت  
 عکس هرگاه در سفر باشد و وقت نماز داخل شود و قادر باشد بر اینکه  
 نماز قصر را بکند نماز نکرده بخانه بیاید نماز تمام میکند و در هر دو  
 مسئله اقوال متعدده است و اتم است که مکلف باشد و الله اعلم  
 در دو نوافل است و در آن چند فصل  
 بومیه است و در آن چند مطلب است عدد رکعات نوافل  
 بومیه سی و چهار رکعت است رکعت نوافل ظهر است که قبل از نماز ظهر  
 باید کرد و هفت رکعت نوافل عصر که پیش از نماز عصر باید کرد و چهار  
 رکعت نوافل مغرب که بعد از نماز باید کرد و دو رکعت نوافل و غیره  
 که شش می کنند و بیست و چهار رکعت مجموعی شود بعد از آن باید کرد  
 و بیست و چهار رکعت ظاهر میشود که این دو رکعت را ایستاده کردن افضل است



و احوط نشستن و بعد ازین هم مذکور خواهد شد و هشت رکعت  
 نافله شب و بعد از آن یک رکعت و تر و بعد از آن دو رکعت نافله صبح و قضا  
 و قضا اینها در شب اوقات گذشت و در کردن این نافله ها تا یکدینا  
 و در بعضی اخبار قول آنها را معصیت نامیده اند و در احادیث  
 وارد شده است که تمامی قص نمازها واجب که بجز عید مخصوصه  
 حاصل شده بگردن این نافله ها حاصل میشود **مکروه**  
 سخن گفتن میانین چهار رکعت نافله مغرب و با این آنها و نماز غیر  
 و تعقیب بخاندن بعد از نماز مغرب ضرر ندارد و در خصوص قسیر فاطمه  
 و بعضی علماء گفته اند که نافله مغرب با بعد نماز بلافاصله بکنند و بعضی  
 گفته اند که بعد تسبیح فاطمی با صله بکنند و این لحوظ است  
 که بعد نافله صبح بپلوی است و اگر درین بگذارد و تسبیح آید آخر آن  
 عبارت آن که اول آن *ان فی خلق السموات والارضین و انما اخرجناهم لعلهم*  
*والله اعلم* آنچه خوانند و در دعایی که وارد شده آنچه خوانند و در کلام علماء صحابه  
 و راه رفتن هم مذکور است بجای چهار خواندن و اول افضل است  
 و خواب کردن در این وقت **مکروه** هرگاه نماز  
 از کسی فوت شود پس در حین پیش از طلوع صبح و نافله شب و در وقت  
 با نافله صبح بکند ثواب نمازها در باقی اوقات اما ظاهر است  
 که این در صورت اضطرار است مثلا اینکه فراموش کرده باشد یا خوابش  
 برده یا با شغله او را مانع شده باشد **در وقت عید**  
 نافله شب رکعت چهارگانه نماز در روزها دیگر و در بعضی اخبار و در  
 بعد عصر هم وارد شده و در بعضی جهات گفتار نیزه هم وارد شده  
 و اخبار در کیفیت ترتیب آن مختلف است و همچنین کلام در بعضی اخبار  
 اخبار فرموده اند که شش رکعت آن در روزی که روزی بگذرد می شود بکند

و شش

و شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت در اول ظهر پیش از نماز عصر  
 و شش رکعت بعد عصر و در بعضی دیگر وارد شده که شش رکعت  
 در اول روز و شش رکعت بعد عصر و در بعضی دیگر وارد شده  
 که شش رکعت در اول روز و شش رکعت بعد از آن فاصله و شش  
 رکعت بعد از آن فاصله و دو رکعت بعد از ظهر و دو رکعت بعد عصر  
 و در بعضی دیگر بخوبی دیگر وارد شده است و مقدم داشتن هر این نافله  
 بر فرضیه افضل است و عمل بهم جایز است **ساقط می شود**  
 در سفر نافله ظهر عصر و شش رکعت که در تیره هم ساقط میشود و  
 بعضی جایز دانسته اند کردن آنرا و این جایز نوع نیست چنانکه  
 از بعضی اخبار مستفاد میشود **در نماز استسقاء**  
 و آن سنت است و در وقت که آب هر جا که شود و باران که شود و کینت آن  
 مثل نماز عیدین و خطبه ها را در آنجا بعد نماز میخوانند و در وقت  
 و خطبه این نماز آنچه در مقام آنگوی از طلب حجت و مهر طمان شدن  
 جناب اقدس الهی و مواعظی که مناسبت مقام باشد و اول است که آنچه  
 وارد شده است از وقت و خطبه بخواند و سنت است که در روز پیش از  
 بیرون رفتن روزی بخواند و در روز ششم بیرون روند و اینکه در  
 ششم و نهم باشد یا جمعه و اینکه غسل کند از برای نماز بلکه پیش  
 از دو شنبه نیز و اینکه صحرا روند و یا برهنه با تمام تن و دل  
 و خاشع و اینکه اطفال و مردمان بیرون زن بهر حیوانات طلب  
 ببرند و میان اطفال و مردمان و مادها آنها تفرقه افکنند که اگر  
 در فغان و فاجعه باشد و اینکه امام بعد از نماز را خود و آنگاه  
 و آنظری که بر شانه او است بوده بر شانه چپ بگذارد و آنچه در  
 چپ بوده بر است بگذارد پس اسلام و در عقبه کند و بگوید *اللهم*



پس بطرف راست رو کند و سجده بگوید و همچنین بطرف چپ  
 لا اله الا الله پس در هر دم کند و الحمد لله بگوید هر یک را صلوات  
 بگوید تا آواز بلند و بعضی عمل گفته اند که مردم هم همراه او بگویند بعد  
 خطبه بخواند و سنت اگر هرگاه تاخیر اجابت شد مگر هر چه بود  
 و نماز کنند و همان روزها گفتا میکنند و اگر خورده باشد باز  
 روزه تا آنسرگردد و نماز نماز روزند تا جهت برایشان نازل شود  
 در نوافل ماه مبارک و مضامین و مشهور است  
 که مستحب است هر رکعت نافله علاوه بر آنچه در این ماهها مستحب است  
 و مشهور است آنکه در هر سجده است رکعت میکند هشت رکعت بعد  
 مغرب و دو اذنه رکعت بعد عشا و در هر یک از شبها در هر اربع  
 سجده میکند هشت رکعت بعد مغرب و دو اذنه رکعت بعد  
 قدر هر یک از شبها و از بعضی روایات عکس این بر می آید یعنی هشت  
 رکعت را بعد عشا فرموده اند و دو اذنه با بیت و دو رکعت  
 و باین سبب بعضی تخیر قایل شده اند و صلوات رکعت دیگر باقی میماند  
 آنرا در شبها حیا هر شی صلوات میکند علاوه بر اینکه در شبها  
 دیگر میکنند تا آنکه غلظت نقل کرده اند که درین شب همین سبب  
 رکعت را میکنند و هشتاد رکعت که باقی میماند قیمت کنند و جمیع آنها  
 ده رکعت بنام امیر المؤمنین و فاطمه و جعفر طایف علیهم السلام بکنند  
 و در جمیع آنوقت رکعت نماز فاطمه زهرا و عمل بهم خوب است  
 در حیا بر نوافل و در صیارات و در رکعت است  
 صد گویاست از جمله مؤکدترین آنها نماز جعفر طایف علیهم السلام است  
 و آن چهار رکعت است اول و دوم اگر توان هر دو زبک و اگر نه هر دو رو  
 یکبار یا هر جمیع آنها را یا هر سال پس بدینست که خدا عباد مرند

کاف

کنایه که از تو سرزند در ما بین آنها چنانکه در بعضی اخبار وارد  
 شده است و میتوان آنرا در ضمن نوافل بومیته کرد یعنی در نماز را  
 بیله نماز بکنند و در ضمن قضای نافله هم میتوان کرد بلکه بعضی  
 نماز واجب هم گفته اند و کینت آن است که بخوانند در هر رکعت  
 حمد و سوره و بختراقت که در اول اذانه است الا در بعضی موارد  
 و العاد بابت و در سیم اذانه و در چهارم قل هو الله احد  
 و بعد از خواندن سوره یا نوحه مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله  
 و لا اله الا الله و الله اکبر این مجموع بود و در رکوع هم ده مرتبه  
 بگوید همچنین در سجده اول و در هر است شدن از سجده اول بعد  
 دوم و در رات شدن از آن هر یک ده مرتبه و همچنین در سایر  
 رکعات باین دستور و جایز است که نماز را بدو رکعت بکنند  
 و بعد از نماز فقط آنرا بکنند در حال راه راه همین در حیا  
 خود هرگاه تعجیل داشته باشد و در سجده آخر دعا بگوید و انشاء  
 بخواند و از جمله آنها نماز امیر المؤمنین علیه السلام چهار رکعت است  
 رکعت حمد یکبار و قل هو الله احد پنجبار و از جمله آنها نماز  
 فاطمه زهراست دو رکعت اول حمد یکبار و اذانه زهرا  
 صد بار و در رکعت دوم قل هو الله احد صد بار و از جمله آنها  
 نماز عقیله است دو رکعت ما بین مغرب و عشا وقت و باقی آن  
 نماز هاب حمزه مغربی و نماز رسول خدا و حسین علیهما السلام  
 و نماز زین العابدین و اولاد بی حجت و شعیب و در نماز و شب  
 بنده شیخان و هدیه معصومین علیه السلام و نماز اعتراف و استغفار و  
 و شکر و تحت سجده و ذلالت و لیلۃ الدنن و غیر آنها و تفصیل آنها  
 در کتب مبسوطه مذکور است و بغیر اینها که بسیار است آنجا که



شده همه مستحب است اگر در دو رکعت نماز جمیع نوافل دو رکعت است  
 بجز نماز آخر و نافله و تروکیت نماز اعراب در میان است  
 آمد و یاد کار و افعال مقدم بر نماز و مؤخر از نماز  
 و مقارن نماز است و در آن چند باب است در اذان  
 و اقامه و در آن چند مطلب است جایز نیست اذان و اقامه  
 در غیر نمازها بجز کراهت نماز جمعه و اقامه نماز جمعه و تروکیت  
 و اقوی است که مستحب است استحباب تمام مکذبات خصوصاً در نماز  
 و در نمازها هم به خصوص نماز مغرب و صبح و بعضی اذان است  
 آنها را در نمازها و بعضی فضیلت نمازها را موقوف بر این است  
 و بعضی آنها را بشرط صحت نماز میدانند بعضی هر دو را واجب میدانند  
 در نماز صبح و مغرب و اقامه را در نمازها و احوال دیگر هم در نماز  
 است و اقوی قول مشهور است از برای زنان هم مستحب است اذان و اقامه  
 ندادن و در بعضی اخبار صحیح است که زدن در اذان نیکتر است و اذان  
 اکتفا میکنند کرد و در حدیث صحیح دیگر در اقامه آنها نیز اکتفا  
 شده باینکه نیکتر بگوید و بگوید استخوان لا اله الا الله و انت  
 محمد عبد و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و جایز است  
 که زدن از برای زنان اذان بگوید و با اکتفا کنند و بعضی گفته اند که  
 مردان محرم او هم با اذان او اکتفا کنند بلکه بعضی بجهت نامحرم  
 کافی دانسته اند و این هر دو نوعاً از اشکال نیست خصوصاً آخری بلکه  
 اظهر و اشهر در جری عدم جواز آن و بعضی علیاً و یا تفریح کرده اند  
 باینکه حکم خوش حکم زن است ساقط میشود اذان و اقامه  
 جایز است هرگاه کسی جمع کند آنها را با ظهر و مغرب پس  
 اگر فاصله بسیار قرار دهد میان نماز مغرب و نماز یا اینکه نافله

بگذرد

بگذرد اذان ساقط نمیشود و سقوط اذان در اینجا بخصت اذان  
 آن جایز است و شاید ترک آن افضل باشد و آنچه مشهور است که  
 هرگاه دو نماز در وقت فضیلت نماز اول جمع بکند بیت نماز  
 دوم از برای آن دلیل نیافتیم دوم عصر و عصره در هر وقت و عشا  
 مزدلفه و خلاف کرده اند در اینکه اسقاط اذان در اینجا صحیح  
 کراهت یا حرمت یا محض رخصت است و اظهر حرمت است عصر  
 جمع نخواهد جمع کند آنرا با جمعه یا ظهر یا تفریح کند و در کراهت سقوط  
 اذان در اینجا نیز خلاف است و لیسوا بلکه اقوی لزوم ترک  
 کسی است که نمازها قضا بسیار میکند در یک وقت پس در اول  
 نمازها خود اذان میکند و باقی نمازها را اقامه تنها میکند و شهادت  
 اقامت که ترک اذان در اینجا از باب رخصت است و کرده او افضل است  
 و این دو نظر خالی از اشکالی نیست و بعضی تا آخرین تقویت کرده اند  
 قول باینکه تکلیف نیست و بنیای عمل بر سقوط است مخصوصاً در نماز  
 در سفر که اذان از ترک کند امام هرگاه بشود اذان غیر از خود  
 آن اذان او بر او واجب است دیگر بگوید یا منفرجه باشد و خواه اذان سجده  
 باشد و خواه اذان شهر باشد بآن اکتفا میکند بلکه اقامه همچنین  
 مگر اینکه بعد اقامه سخن گفته باشد در این صورت اقامه جایز است  
 و ظاهر اینست که سفر هم میتواند با اذان غیر اکتفا کند و سقوط اذان  
 در اینجا بخصت است پس باز استحباب باقی است اما در اینها غیر از  
 جماعت مخصوصه است پس در آنجا امام میتواند اذان از سر کرده و در  
 عاموم و استحباب حکایت اذان بعضی دیگر است و مشهور است  
 که هرگاه منفرجه اذان و اقامه گفته باشد و بعضی دیگر با اجابت بیاید  
 و خواهد نماز جماعت کند و حاکم دیگر پیش از اینها نماز جماعت کرده باشد



و هنوز هم آنها متفرق شدند با شد حاجت نامه باذان و اقامه  
آنهاست و اندک گفتا بکن بعضی از ایشان تصریح کرده اند که منفرقی  
گفتا باین بکن اما ظاهر اجماع است دلالت بر هر دو دارد بلکه  
در منفرقی ظاهر است و بعضی از بزرگان تخصیص بجای است از آنچه در نظر حضرت  
از اجماع است ظاهر است و اظهر است که اجماع نماز معتبر است یعنی اینها  
که داخل می شوند همان نماز را که خواهند بکنند که اجماع کرده اند  
شهر و اقوی است که فصول اذان بعد از الله اکبر  
حجاب بر تهر و بعد از آن استمدان لا اله الا الله و بعد از آن استمدان  
محمد که رسول الله و بعد از آن حمی علی الصلوة و بعد از آن حمی علی الفلاح  
و بعد از آن حمی علی خیر العال و بعد از آن الله اکبر و بعد از آن لا اله  
الا الله هر یک از اینها را در هر تهر بگوید و اقامه هفتاد فصل است  
و تفاوت او با اذان است کرده و تکرار از اول فقط میشود و بقیه  
از آخر و در هر تهر قدما الصلوة بعد از حمی علی خیر العال یا در حمی شود که  
در سفر باشد یا عسکر داشته باشد و شتاب داشته باشد یا استندال  
داد اذان و اقامه هر دو کند مثل اینکه تکرارها اذنان یکی بگوید و  
سوی آندها یکی از فضلا را یکی بگوید در اذان و اقامه و در هر یک است  
که اقامه تمام گفتن و دو تا گفتن بصورتی از اینکه اذان و اقامه  
هر دو را یکی یکی بگوید و واجب است که همان ترتیب که فرموده اند بگوید  
اگر عمل غیر آن کند باطل است و اگر سهواً فصلی را بر فصلی مقدم دارد  
بر کرده و فصل پیش را بگوید و بعد از آن فصل بعد را بگوید و همچنین  
هرگاه سهواً اقامه را مقدم دارد بر کرده و اذان بگوید و بعد از آن  
اقامه بگوید و هرگاه شک کند فعلی از فصول آنها تا داخل فصل دیگر  
نشده است یا آمده و هرگاه داخل فصل شده بود و همچنین هرگاه شک کند

در اذان

در اذان پیش از داخل شدن در اقامه اذان بگوید و هرگاه شک کند  
در آن بعد از دخول در اقامه برود **سنت** که در حال  
اذان و اقامه رو بقبله باشد و رجال گفتن شهادتین تا یکدیگر بیشتر  
در اقامه تا یکدیگر پیش از اذانت و مکروه است مسکنت شدن بطرفی  
و جوب و سنت است بی اختیار شدن در هر دو و بعضی در اقامه شرط صحت  
دافعه اند و این قوت دارد و احتیاط در این است که ترک نکند و در  
مکروه رجال اضطراب است که با طهارت یا بعضی شرط صحت اقامه  
دانند و این قول قوت دارد و سنت است که اذنان را بتانی و آرام بگوید  
و در میان فضلا در نیک کند و اقامه را بیکند و شتاب بگوید اما  
در هر دو رعایت وقت و نفس کشیدن بکنند و همچنین در جمع اذکار  
مثل تسبیح فاطمه زهرا و غیر آن بجهت آنکه حرم کردن آخر بدون نفس  
کشیدن یا نفس کشیدن با حرکت دادن آخر سخت در کلام عرب و  
صحیح است و بعضی گفته اند که کشیدن بدون وقت هم در لغت عرب  
دارد شکی و آن به از حرکت دادن است و اظهرا اعتبار اول است  
و اما اگر زبان کسی بر وجه صحیح جاری نشود و حرفی را بجز بی بدلی  
کند چنانکه ملازمتین و بدل لبین میگرد پس آن با کسبت و مجبور  
بدل کردن حرکتی در صورتی غیر از آن تغییر اعراب و حرکت با امکان  
تعمیر پس اظهرا است که مسطرات خواه با عت تبریحی بشود یا نشود  
و باید همزها را در اول گفته که وها را در آخر الله و آخر صلوة و جانا  
در آخر فراع همه داخل هر کند و سنت است که بلند کند صد خود را با آن  
و هر چه بیشتر بلند میکند ثواب و بیشتر است و انگشتان خود را در هر گوشه  
خود بکند و مشهور است که سنت است که فاصله میان اذان و اقامه  
بد کسبت تا فله یا بحد یا بر نشستن یا کام برداشتن بکند یا نفس کشیدن



یا تسبیح یا تکبیر برداشتن بجز مغرب که در آنجا فاصله را تکبیر برده است  
 بکند یا بشنید کشیدن یا تسبیح گفتن و در بعضی احادیث نشستن در مغرب  
 هم وارد شده و اینکه ثواب کسی دارد که بجز خود غافلانه باشد در  
 خدا و چون حالات و اوقات مختلف می شود هر وقت کدام و اما  
 دانند بکنند و یا قطع نظر از دو مسوایع خارج بود و در وقت که در پیشان  
 و عصر و وقت نوافله همه باشد بجز نماز مغرب و سنت است خوانند  
 دعای آن که وارد شده اما بین اذان و اقامه سنت است حکایت اذان  
 آنرا کسی که می شنود هر چند در هر خلا باشد یعنی هر کجا که مؤذن گفت  
 او هم بگوید و بعضی جایز دانسته اند قطع نماز را اگر حکایت اذان  
 و این مشکل است و اما قطع قرائت قرآن با پنجه پس با کسب پنجه  
 اذان در حال نماز صورت ندارد هر چند در غیر کلمات باشد که  
 می علی داده و سنت است اگر بخواند دعای که وارد شده است در وقت  
 شنیدن اذان و جمع کردن این با حکایت اذان باین می شود که  
 بعد از فراغ اذان بخواند یا اینکه در اول اذان بخواند و بعد از  
 هر چه دارد با پنجکایت کند مکرره سخن گفتند  
 اذان و اقامه و تا بکند داد و در اقامه مخصوصا بعد از اذان قاریان  
 و مخصوصا در سجده یعنی آن جمعی که می خوانند نماز سجده بکنند و گفتا میکنند  
 با تمام آن شخصی که اقامه میگوید بعد از قتل من الصلوات سخن گفتن اینها  
 کراهت بسیار شدید دارد و در جمیع حرام دانسته اند و اینجا و این قول  
 خالی از توجیه نیست و بعضی عمل در اثنای مطلق اقامه هم دانسته اند  
 و علی ای تقدیر هر که کسی سخن بگوید سنت است اگر اقامه را از سر گرفته و  
 کرده اند از سخن گفتن و اینجا سخن را که بجز مصلحت نماز باشد مثل این  
 داشتن امام نایب است کردن صفت و گفتن اشهد ان علیا ولی الله

و آن محمد و آل محمد خیر البریه جایز است هر که بقصد جز اذان بگفته  
 باشد و هر که جز اذان و اقامه ظاهر بدست آید درین صورت  
 گفتا بیکه مرتبه کردن احوط او و در بار گفتن شیه تواتر باجز اذان  
 اگر ترک کند اذان و اقامه را نماز او تمام شود  
 پس نمازها را عاده آنجا او جایز نیست و اگر ترک کند تا داخل نماز  
 شود پس اگر نماز را برانند که نمازها بیکه بر کوع نرفته است می تواند که نمازها  
 خواب کند و اذان و اقامه را بگوید و باذن نماز را از سر گیرد اگر چه  
 ترک کرده باشد و هر که عمدا ترک کرده باشد بر می خورد و بعضی حکم این که  
 و آن ضعیف است و بعضی گفته اند می تواند هر که در صورت نشان نماز  
 تا بیکه از نماز فارغ نشده است احوط است که هر یک که ظاهر کوع شد  
 دیگر هر نکرد و تا کند برکتش هر که پیش از قرائت بخاطر این است  
 بیست و شش و این است که هر که اقامه نکند باشد از اذان تنها  
 هم بر می خورد و حکم این از احادیث ظاهر می شود و بعضی عمل تحصیر  
 داده اند این احکام را بغيره و بعضی هم داده اند در امام و غیره  
 و اخبار ظاهر در سفر است جایز نیست تقدیم اذان بر وقت  
 نماز در غیر صبح و اشد صبح پس مشهور است تقدیم اذان است و جمعی  
 منع کرده اند ازین هم و بعد از ملاحظه احادیث در این باب معلوم  
 میشود که آن اذان پیش از صبح که بخوبی نشنیده اذان صبح نیست که با آن  
 گفتا کرده از آن نماز صبح بلکه عجب تنبیه و اعلام و بیدار شدن خشک  
 و پیوسته که جمعی که منع کرده اند اذان نماز صبح را منع کرده باشند و آنها  
 که اثبات کرده اند اذان اعلام را اثبات کرده باشند پس فراغ نماز  
 نخواهد بود و این را بر عقل و این باب بود نقل کرده اند که رسول خدا  
 دو مؤذن داشت یکی بلال بود و یکی ابن ام مکتوم و آن کور بوده و پیش



از صبح اذان میگردد و بلال در وقت طلوع صبح اذان میگردد و آنوقت  
 میفرمود که هرگاه اذان بلال را می شنیدند پس باید میباشند خود را  
 از خوردن و آشامیدن پس بنا بر این بعد از مؤذن درین دو اذان  
 اول خواهد بود تا صدگانها از یکدیگر بمشام باشند و فایده اینست  
 شرطت در مؤذن اسلام پس اذان کا فر صحیح نیست ظاهر  
 اینست که ایمان هم شرط است تا بلوغ پس آن شرط نیست بلکه طفل متین  
 اذان او صحیح است و از برای نماز باذان او اکتفا می توان کرد نه در دخول  
 وقت و اذان طفل غیر متین صحیح نیست و همچنین اذان دیوانه و پیش کور  
 که اذان زن از کوفان خوبست نه غیر آنها و استتار که مؤذن عاقل  
 باشد و صفا آقا نه باشد و خوش و آواز باشد و صد خوند و بلند  
 کند و اینکه بر جای بلندی بایستد و استحب است آواز بلند  
 و اینکه بر جای بلندی پنا باشد و اینکه کوه نباشد هر چند جای  
 از برای کوه هم هرگاه کسی نباشد که او را راه نمایی کند و در اعتماد  
 کردن باذان کسی که جاهل بوقت باشد اشکالات هر چند بسیار  
 اتفاق در وقت گفته شد با بل که شخصی معتاد با او راه نمایی کرده باشد  
 خوبست و در حمان اعتنا باذان کسی که اجرت میگیرد برافراختن  
 اشکالات ظاهر عدم حوائز اجرت گرفتن حرام است و اما در وقت خواندن  
 با و از پشت الما ل مسلمین با کی نیست در قیام است  
 و در آن چند مطلب واجب است و در هر  
 نمازها واجب و قیام و دخول تکبیر اهرام و نیت رکن نماز است  
 که بترک آن عمدا یا سهوا نماز باطل میشود همچنین قیام مقبل بر کوع  
 دکن است باین معنی که باید که کوع از قیام بعلاید و شمر آن نماز  
 او قات ظاهر میشود مثل اینکه شخصی بی ضعف نماز باشد از ایستادن

و بنشیند

و بنشیند و بعد از تمام قراءت او خود قوتی بیاورد که میتواند با  
 و بر کوع رود پس اگر در آن حال خم شدن بر خیزد و خوب باشد نشستن  
 بر کوع و در نماز او باطل است و همچنین مانوم هرگاه خواهد داخل  
 شود در وقت که امام بر کوع است باید تکبیر را بگوید در حال ایستادگی  
 از قیام بر کوع رود که اگر تکبیر کویان بر کوع رود نماز او باطل است  
 و قیام در حال تکبیر با هم در دنیا فداست و در اینجا این دو رکن  
 داخل هم شده است و قیام اکت که فقرها پشت که از اصل میگویند  
 بر روی یکدیگر جمع است و قیامی قرار گیرند پس در حال نماز قیام  
 نشود و باین انداختن سر مطبل نماز نیست هر چند قرائت نشود  
 و واجبست که بر هر دو واجب است و تکبیر بر خیزد نکند بخوبی که اگر آن  
 چیز را بر داند بقیته بعضی مگر در آن استند نکند که در نماز  
 عمل بر سهو است و اما تکبیر کردن بر خیزد مثل نماز غیر آن برای  
 برخواستن پس آن ضربه ندارد و بعضی این را هم مثل اول دانستند  
 و آن ضعیف است و واجبست استقرار در حال قیام بعضی در میان نماز راه  
 نرود و مگر در پیش و پس نرود مگر در جای که استنشادن مثل نماز  
 جماعت در بعضی اوقات چنانکه بعد خواهد آمد و اما اینکه کسی  
 خود را بر این پانصدانند و گاه بر آن پس آن مکره است و همچنین مکره  
 که کاهی با پیش بگذارد و کاهی پس بگذارد و این دو وقت است  
 که در عرفنا رخص استقر هر خارج نشود و اگر نه نماز او باطل است  
 و در وقت پیش رفتن و پس آمدن از قراءت دست بردارد و بعد  
 قراءت بخواند هرگاه کسی عاجز شود از ایستادن  
 پس تکبیر کند یا بی و بایستد و اگر نتواند بعضی قیام را بعمل آورد  
 بقدر مقدور بعمل آورد و هرگاه قیام را عرفا تواند بعمل آورد

و بنشیند



و اشارات ایشان در مقدمه و ابتدا باید باشد و هرگاه قواعد  
 قیام و ایستادن و رکوع و سجود را بتواند بجای آورد و اگر بنشیند  
 رکوع و سجود را درست میتواند بکند باز قیام را مقدم داد  
 و رکوع و سجود را بقبله مقدم و برعکس او هر چند باشد و ایضا  
 باشد و هرگاه قیام هیچ مقدم و برین باشد نشسته نماز کند و در هر وقت  
 بجز رجوع بجای خود کند بجهت آنکه ایشان بجای خود بنشینند  
 پس هرگاه دانند که نمیتوانند یا مشقت بسیار بر او است بنشینند  
 و هرگاه طیب بگوید که ایشان در ضرورتها میتوانند بقبله و عمل  
 کند مگر اینکه از برای خودش علم بعدم ضرر حاصل باشد و همچنین  
 هرگاه بگوید که باید چند روز بنشیند یا بنشیند بجهت دفع  
 آنچه چشم و غیر آن هر چند از ایشان غایب است و ضرر بدین امر است  
 از هلاکت یا طول اندام یا زیاد شدن آن یا شدت گرفتن در  
 این صورتها ترکه میتواند کرد و در هر حکم مذکور است هرگاه آن  
 یاد داند برسد مادر بر هر صفت کوتاهی محسوس است و هرگاه توان  
 کرده رود و نماز کند یا بنشیند و نماز کند نشستن را مقدم  
 میدارد همچنانکه در صورت امکان از راه رفتن و ایستادن یا بیکه  
 ایستادن یا تکبیر را مقدم داد و هرگاه از نشستن عاجز باشد  
 تکبیر کند و بنشیند و همچنین سایر آنچه گفتیم در قیام مثل آنرا در  
 سلیقه کند و بعد از آن هر چه بپوشد و آنچه در بقبله و  
 رکوع و سجود ایشان کند و اگر از آن هم عاجز شود بپوشد و  
 بخوابد و بقبله و اگر از آن هم عاجز شود و بیالاجزا بدست  
 حال احضار و استقامت کند و ناچار حکام رکوع و سجود در محل  
 خود خواهد آمد پس بدانکه هرگاه کسی که ایستاده است بجز نماز  
 شود

شود مشهور است که در حال فرود آمدن هم قیامت میکند و بعضی  
 گفته اند ساکت شود تا بنشیند و بعد از آن بخواند و اول آنرا  
 و اگر از برای ضعف قوت بهم رسد پس قیامت بکند تا بجز  
 و از آنجا که مانند آنچه خواند و همچنین هرگاه از خوابیدن بنشیند  
 مشقت شود و بعضی گفته اند سنت است که از سر بکشد و این مشکلات  
 و هرگاه بعد از اتمام قیامت قوت بجهت او بجم رسد باید بجز  
 و راست بایستد و رکوع رود و طایفه و آرام در این قیامت  
 بنشیند طایفه نشستن در نمازها سنتی در حال ایستادن  
 و سنت است که در آخر هر سجده و سجده و ایستاده تمام کند اگر چه  
 بید و آید یا بیکه باشد پس رکوع رود که ثواب ایشان باشد و این  
 او نوشته میشود و ظاهر است که در نمازها واجب است که همین  
 قبله بلیا آید یا در آنچه تواند بیا بایستد در هر جا قیامت باشد تا  
 باشد که آنرا در آخر قیامت رکوع و از قیام بپوشد و سنت است  
 از هر کس که تواند بایستد و کاهلی کند در نماز نافله و دعوی  
 در هر وقت بکند خواه نوافل بومی باشد یا غیر آن و در هر وقت خلا  
 کرده اند که ایشان در آن فضیلت یافتن باشد و اما بجز  
 آوردن نافله در جا که بپوشد و بایستد در حال احتیاج  
 آنجا بزدانند و آن بسیار در نماز در نشستن محتاج است  
 بجز آنکه خواهد بنشیند خواه در زانو و خواه چهار زانو خواهد  
 باها و در داد کند و مگر چه است اتفاقا و قیامت خواهد آمد و  
 توجع و بعضی آنرا تصریح کرده اند باینکه در حال نشستن ساقها بپوشد  
 از زمین بردارد و ناست بدارد و در کیفیت رکوع نشسته و در  
 گفته اند یکی اینکه هم شود بجز آنکه کسی که پیش او نسبت بکسی که از نشسته



۱۶۹  
و اما راست ایستادن مقدور است با زباید با ایستادن و هرگاه تواند  
قیام را بعل آورد اما رکوع و سجود را نتواند بجای آورد و اگر بنشیند  
رکوع و سجود نادرست می تواند بکند با ز قیام را مقدم دارد  
و رکوع و سجود را بقدر مقدور بجای آورد هر چند با شامه و ایما  
باشد و هرگاه قیام صحیح مقدور نباشد نشسته نماز کند و در هر وقت  
مخیر رجوع بجای خود کند بجهت آنکه انسان بجای خود بیست از تراست  
پس هرگاه دادند که نتواند با مشقت بسیار بر او هست بنشیند  
و هرگاه طیب بگوید که ایستادن ضرر ندارد می تواند بقول او عمل  
کند مگر اینکه از برای خودش علم بعدم ضرر حاصل باشد و همچنین  
هرگاه بگوید که باید چند روز نشسته بخوابد یا بنشیند بجهت دفع  
آب چشم و غیر آن هر چند ایستادن عاجز تر است و ضرر بسیار است  
از هلاکت ناهول لادار یا زیاد شدن آن مابین آن مابین آن مابین آن  
این صورتها ترند می تواند کرد و در هر حکم مگر کوفت هرگاه آن  
یاد دند برسد یا در سینه ضعف کوفتاهی محبوب است یا هرگاه توان  
که راه رود و نماز کند یا بنشیند و نماز کند نشسته را مقدم  
می دارد همچنانکه در صورت امکان از راه رفتن و ایستادن با نیک  
ایستادن با نیکه را مقدم دارد و هرگاه از نشستن عاجز نباشد  
نیکه کند و بنشیند و همچنین سایر آنچه گفته ایم در قیام مثل از راه  
ملاحظه کند و بعد از آن هر چه بپوشد و بپوشد رو بقبله و بیک  
رکوع و سجود ایشان کند و اگر از آن هم عاجز شود بپوشد و سجود  
بجوابد رو بقبله و اگر از آن هم عاجز شود و بسیار آنچه بدست  
حال احضار و شامه کند و باقی احکام رکوع و سجود در محل  
خود خواهد آمد پس بدانکه هرگاه کسی که ایستاده است بجز نماز

سود

شود مشهور است که در حال فرود آمدن هر قرائت می کند و بعضی  
گفته اند ساکت شود تا بنشیند و بعد از آن بخواند و اول آنرا  
و اگر از ترس ضعیف قوت بهم رسد پس ترک قرائت نکند تا آخر  
و از آنجا که مانع از بخواند و همچنین هرگاه از بخوابیدن بنشیند  
مشقل شود و بعضی گفته اند سنت است که از سر بگیرد و این مشکلات  
و هرگاه بعد از اتمام قرائت قوت بجهت او بهم رسد باید هر چند  
و راست بایستد و رکوع رود و طایفه و آرام در این قیام تا  
بنیت خایر باشند دو نمازها سنتی در حال ایستادن  
و سنت است که در آخر سوره بخیزد و سوره را ایستاده تمام کند اگر چه  
بید و آید یا بلیا آید باشد پس رکوع رود که ثوابش از ایستاده است  
او نوشته میشود و ظاهر است که در نمازها و اجزای آن هر کس که بهمین  
قدر بلیا آید یا در آید تواند بسیار بایستد در هر جا قرائت باشد تا  
باشد که آنرا در آخر قرائت رکوع و از قیام بعمل آورد و سنت است  
از آن کس که تواند بایستد و گاهی صلی کند در نماز نافله در عوض نماز  
در رکعت بکند خواه نوافل بوسیله باشد یا غیر آن و در سوره قره خلافت  
کرده اند که ایستادن در آن افضل است یا نشستن باشد و اما بجای  
آوردن نافله در جا که در بپوشد خواهد باشد در حال احتیاج پس  
آنرا جایز دانسته اند و آن بسیار در وقت احتیاج است  
بهر نحو که خواهد بنشیند خواه در داف و خواه چهار دانق و خواهد  
باها داد و از کند و مگر چه است اتفاقا و غیر آن خواهد آمد و سنت  
توبع و بعضی آنرا تفسیر کرده اند باینکه حال نشستن ساقها بپوشد  
از زمین بردارد و ناست مبارک و در کیفیت رکوع نشسته دو  
گفته اند یکی اینکه هم نشود بخیزد که بنشیند او نسبت بکسی که در نشسته



باشد مثل نسبت پستی را که ایستاده باشد بکسی که راست ایستاده  
 و دو دم آنکه خم شود بحدی که پیش او بر او بر محل سجده او شود  
 و اقل او آنت که پیش او بر او بر پیش روی زانوی او باشد ظاهر  
 اینست که هر خوبت و لمحوط آنت که در آنها از زمین بر دارد  
 و بعضی علی آتوا واجب دانسته اند <sup>سنتها و عاقلند</sup>  
 آنچه وارد شده است در نزد ایشان در نماز و اینکه سجده با نهجای  
 خود یا بیکدیگر فاصله بگذارد میان آنها اقل فضیلت آنت که  
 بقدر عرض انگشت باشد و اگر آن بقدر یک کعبه یا نهجای خود یا  
 بیاویزد و دستهای خود را بپندارد و بر روی دستها خود بگذارد  
 و نظر او بجای سجده نباشد و باکالت و کاهلی و خواب آلودی  
 نباشد و باشتاب نباشد و خاشع و خاضع باشد و چشمهای او بر روی  
 باشد و با نمان نگاه نکند و بجا نبسب و راست ملتفت نشود  
 و دلا و مغول نماز باشد و مثل بند خوله و زینلی باشد که در پیش  
 روی پادشاه بنزدک ایستاده باشد و نماز او مانند نماز کسی که  
 نماز را در اع می کند که گویا دیگر او را نصیب نشود نماز او بر سر  
 و دست خود بازی نکند و انگشتان خود را نشکند و یکی از پاها را  
 مقدم بر پای دیگر نگذارد و مساوی بگذارد و روی انگشتان پا  
 هر بقبله باشد و خمیازه و گمان کشی نکند و وزن پا های خود را در  
 حدان نکند و دستهای خود را پس خود بچاند یعنی او بخت باشد  
 و متصل بسینه نگاه دارد و بعضی چنین فهمیده اند که دستها خود را  
 بسینه بر روی پستانها بگذارد و این دو را و اما تکلیف در حال  
 نماز پس مشهور و اتوی حرمت بلکه نماز باطل می شود بان و تکلیف  
 چنانکه در سجده صحیح و امر شده است که کف دست راست را بر

دست

دست چپ بگذارد و بعضی گفته اند که چپ را بر راست گذاشتن  
 همین حکم دارد و ظاهر آنست که فرقی نباشد میان آنکه دستها را  
 در بالای ناف بگذارد یا پایین بعضی تصریح کرده اند باینکه فرقی  
 نیست در اینکه حایلی میان دستها باشد یا نه و بعضی اشکال کرده اند  
 در گذاشتن دست بر روی ساق دست دیگر هم و احوط اجتناب  
 از همه است و اینکه مذکور شد در غیر حال تقیید او در اعمال با کسبیت  
 بلکه کاه هت و لجت بلکه اگر ترک کند دستها که نماز او هم باطل  
 نباشد و شیخ طوسی فرموده است که تطبیق هم حرام است یعنی بیکدیگر ز کمرها را بر  
 دیگری بگذارد و میان زانوها خود بگذارد و دعوی جامع بر آن  
 کرده است <sup>در نیت و تکبیر الاحرام است و در آن چند طلبی</sup>  
 و لجت نیت در نماز و تحقیق آن در وضو گذشت  
 و حاصل کلام در اینجا اینست که آنچه مرتب فعل است اما عدا یا قصد  
 کند و همینکه نماز معاین شد در نظر او قصد کند که از برای خدا  
 میکند پس هرگاه مکلف در اول ظهر مشغول الذمه نماز دیگر نباشد  
 و اراده نماز دیگری ندارد یعنی نماز ظهر پس معاین او در نظر او که نماز  
 ظهر میکند همین که قیاس همینکه میدانند که نماز ظهر را بجا می آورند  
 خدا و این قصد را دارد بگوید الله اکبر و اگر کراهی نماز قضا میکند  
 و محتاج آید باینکه تعیین کند که اینک حال لا میخواهم بکنم نماز است قضا  
 باید قصد او بود نماز بکند و همچنین هر چه باعث تعیین فعل و امتیاز  
 او از غیر است از وجوب و استحباب و ظهر و عصر و قضا و ادا و غیر آن  
 باید در نظر داشته باشد با قصد کند تقرب را و تکبیر بگوید و قصد  
 و بیاری از احکام نیت گذشت و واجب است مقارنه تکبیر با نیت یعنی که  
 نیت خلاف نماز را از پیش او پیش از تکبیر مارض نشود و با همان قصدی



که دارد تکبیر بگوید و واجب است هر کس تا آخر نماز باین معنی که گفت  
مخالف نماز باشد نکند پس اگر چه این نماز قصد کند خروج را یعنی  
بگوید از نماز دست برداشتم اما کسی که متنا نماز باشد بخانه یا در  
واظها است که نماز باطل میشود و اما اگر که لحظه دیگر در نماز  
برسد یا در رکعت دوم از نماز دست بردارد پس در آن اشکال  
و احوط بلکه اظهر بطلان است و اما اگر خروج از نماز را معلق کند  
بر چیزی پس اگر چه نیت که چیزی شود و یقین بوجود آن در آن نماز  
است پس این مثل صورت سابقه است و اگر معلق بر چیزی که ممکن است که  
واقع نشود پس در آن اشکال و احتیاط در تمام و اعاده او اما آنچه  
شاید بخوبی کرده است قطع نماز در آن پس خلیق بآن ضرر ندارد مثل  
اینکه اگر طفل بکجا بخواه برود که بستاند نماز را قطع میکند که او را بخل  
کنم و اما آن پس آن ضرر ندارد و هر گاه فعلی نماز بکند مثل اینکه  
قصد چیزی چون بکند یا قصد هر وقت زدن بکند آنچه از شهر رفتل  
شد آ اینست که تا نکرده نماز باطل نمیشود و اظهار است که اگر غافل  
از اینکه آن متنا نماز است پس آن ضرر ندارد و اما اگر متنا نماز است  
پس که در مسئله سابق تا قبل شوم بطلان نماز بقصد خروج در آن  
ثانی چنانکه اظهار است پس اظهار در اینجا نیز بطلان خواهد بود و اما  
اگر قصد کند بجز این نماز غیر نماز را هم مثل اینکه تکبیر بگوید و قصد  
خبر کردن غیر نماز یا آن ضم کند یا رکوع کند و قصد برداشتن چیزی را هم  
ضم کند پس همچو اعمال حکم بطلان کرده اند و اعاده آن جز در اینها  
میدانند و در هر یک از اینها بطلان حکم بطلان است و اعاده با تعدد در آن  
و اما در غیر اینها مثل قرائت و ذکر رکوع و اما مثل آنکه افعال ظاهر نیز بطلان  
هر چند اعاده آن بکند خصوصاً در صورتی که ضمیر نیت در آن باشد احتمال

صحت

صحت در صورت اعاده و در صورتی که بان کردن آن لغت کثیر بعمل  
نیامد با و در صورتی که بگویم قرائت نیت یا ذکر نیت یا ذکر  
ضرر ندارد و خصوصاً چنین قرائت و ذکر که بقصد قربت نباشد  
یا خالصاً برای خدا نباشد و اولاً که دلالت داد و بر چیزی بطلان  
و ذکر قرائت در نماز متنا در آن ایضا قرائت و ذکر نیت که بقصد  
باشد یا اینکه قصد هر امری مثل نماز باشد و اما هر که ذکر کند بگوید  
بقصد اعلام غیر مثل سبحان الله و الله اکبر یا این قرائت غیر از  
اعلام پس ظاهر است که ضرر ندارد و اما حکم ضمیر در ادکار و افعال  
مستحبه نماز پس بجهت آنست که آنجا را هم با قصد دیگر ضم نکند و باید  
که امر در آنجا آسانتر باشد حاجت نیت عدول کردن از نماز  
بنماز دیگر یعنی که نیت نماز را بنماز دیگر مگرداند و در جمل وضع  
اقول عدول از نماز بعد بنماز پیش مثل اینکه نماز عصر میکند بخانه  
آید که نماز ظهر را نکرده است عدول میکند و چنین قرائت میکند که  
همین نماز ظهر باشد و بعد از تمام نماز عصر را میکند و همین عیاش  
و معرب خواهد نمازها هر دو باشد یا هر دو اول قضا باشد و در  
ادامه مثل اینکه در نماز معرب بخاطرش بیاید که نماز عصر نکرده است  
چنین قرائت دهد که این نماز عصر باشد و آنرا هم بکشد تمام کند و  
بعد از آن معرب را بکند و همچنین هر که عشاء را فراموش کند تا داخل  
نماز صبح شده باشد یا صبح را فراموش کند تا داخل نماز ظهر شده باشد  
و اما عکس این یعنی در یک نماز قضای باشد و خواهد عدول کند  
بنماز دیگری که باید در آن وقت بکند پس در آن اشکال است و او می  
دردند حقیقت آنست که هر گاه وقت نماز حاضر تک باشد عدول نکند  
و نماز قضا را تمام کند و بعد از آن ادا بکند هر گاه وقت حاضر

صحت



تنگ باشد پس آن قضا را بر هم بزند و حاضر را بجا آورد اگر داند  
 که میتواند آنرا در وقت بیاید هر چند یک رکعت یا باشد و اگر وقت  
 وفا نمیکند حتی بیک رکعت هم در آن صورت در جواز عدول نیست مگر  
 و اشکالت و اظهر عدم عدولت و بعد از تمام قضا نماز حاضر را  
 قضا میکند و در آنجا موم بودن یا امام بودن در وقت که امام نیست  
 یا جاهل باشد با و در دهد یکی از آنها یعنی را پیش میداند که با او اقتدا  
 کند سیم عدول از ناموم بودن به تنها نماز کردن و این در صورت  
 حصول عدول مثل اینکه بولش آید یا شغل بر سرش که بخلاف آن از منزل  
 شود و با اشکالت و در صورت عدم عدول نیز هم در آنجا و علمه و  
 اجماع بر آن کرده و لیکن لیسوط آنست که بی عدولت نیز شود و چهارم عدول  
 از تنهایی بمأموم بودن و شیخ طوسی در عوی اجماع بر چهارم آن کرده  
 و آن مشکل است بجم عدول از اقتدای با ما با اقتدای دیگر و اقوی  
 آنست که بغیر آن صورت که مذکور شد که حادثه امام دو داده با  
 در صورت دیگر عدول نکند ششم عدول از فریضه بناقله از یک کسی  
 که نرسد که جماعت از وفوت شود نماز فریضه را بیکم اند بنبیت  
 ست و بدگویی ناقله تمام میکند و این در وقت آنکه نماز ناقله سه  
 نشود مثل اینکه هرگاه در کعبه سیم نماز ظهر در حال رکوع باشد  
 نمیتواند بکند این کار را و اگر در همین قرا مت باشد شاید که تواند  
 بنشیند و سلام بگوید و طوی شود همچنان که در روز جمعه  
 کند قرأت سوره جمع را و سوره دیگر شروع کند و هم نیت را بناقله  
 میکند آنکه در وقت تمام میکند و نماز ظهر یا جمع را انهر میکرد هفتم  
 عدول از قصر تمام است هرگاه در بین نماز قصد اتمام بکند و اما  
 از اتمام بقصر پس هم نیز چنان است و آن در وقت که در وقت

اند

اول باشد و هنوز نماز تمام نکرده باشد و محمل اقامت و سجده  
 مرتعی در بین ندیده ام و بعضی مواضع دیگر هم آنست که است که  
 که دلیل آنها واضح نیست و بدانکه مواضع عدول اثناء نماز است  
 و بعضی بعد از فراغ هم جایز دانسته اند در سبب که ممکن باشد و سجده  
 در آن ندیده ام بغیر خصوص نماز ظهر عصر که حدیث صحیح وارد شده  
 که خایز است عدول بعد از فراغ از عصر ظهر و عمل این خوبست  
 بکبر احرام واجب است و اگر نماز و ترک آن عمل است و سبب  
 نماز باطل میشود و همچنین نباید کردن هرگاه در تکبیر بگوید نماز  
 باطل است و هرگاه مرتب سیم بگوید صحیح است یعنی گفته اند تکبیر  
 دوم مبطل نماز است تا باطل نیست پس تعدد دوم صحیح خواهد بود  
 و این ضعیف است خصوصا هرگاه همدا بگوید و واجب است که تکبیر  
 محمود بگوید الله اکبر هر دو و مثل الله الاکبر و الله الجلیل  
 و غیر آن صحیح نیست و همزه الله اکبر هر دو را قطع کند از نماز قبل و صل  
 نکند و بقیه همزه را اشباع نکند و همچنین فحده با و او را نشد بید نکند  
 و هرگاه عاجز باشد از این لفظ سعی کند تا بیاورد و اگر عاجز باشد  
 ترجمه آنرا بگوید که تواند بگوید و لال بهر نحو که تواند ادا کند و  
 هیچ نتواند و زبان خود را حرکت دهد و اشعار کند و نیت آنکه  
 خود را با تکبیر بالا ببرد و بعضی واجب دانسته اند و لیسوط آنست که  
 ترکه نکند و در امام تمام تا یکد پیشتر از این استحباب مطلق است  
 دست برداشتن حاصل میشود بهر نحو که باشد اما بهتر آنست که دست  
 با ابتدا تکبیر بردارد و وقتی که دست همراه بر زمین کوش برسد تکبیر تمام  
 شد باشد و از بعضی اخبار ظاهر میشود که بعد از تکبیر هم میتوان عمل  
 آورد و دست است که شکم دستها را در قبضه کند و آنها را بپوشد

تکبیر



۱۷۷  
 و انکشان را هم بچسباند و جوی از خطا گفته اند که انکشان نیز که  
 از سایر انکشان جدا کند و با او هم بچسباند و این همست و سنت است  
 که تکبیرها بلند بگوید هرگاه امام باشد و ما نوب است بگوید  
 و منفرد محتدا است و بعضی علقا مسحت دانسته اند و سنت است  
 شش تکبیر دیگر غیر تکبیر اهرام و امام نیز انکارا هست بگوید و  
 اختیار دارد در اینک هر یک از هفت تکبیر خواهد تکبیر اهرام قرار داد  
 و جوی گفته اند آخری تکبیر اهرام قرار دهد و اینضاج صحیح طویعی فعل  
 شده که آفری تعیین است در تکبیر اهرام و اظهار نظر حضرت فضیلت  
 تکبیر آخر است چنانکه از عبارت فقیرها معلوم میشود و احادیث  
 که دلالت دارد اینکه تکبیرات نمازها پنجگانه بود و پنج تکبیر است  
 بیعت آنکه این دستهای یکدیگر باشد شش تکبیر خارج از نماز باشد پس تکبیر  
 هفتم تکبیر اهرام خواهد بود و سنت است که سه تکبیر اول که گفت بگوید  
 اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ  
 رَبِّتَ فِي عَمَلِكِ سَوْءٌ وَطَلَمْتَ قَلْبِي وَأَعْرَضْتَ بَدَنِي فَأَعْرِضْ بِي  
 إِنَّهُ لَا يُعْفَرُ إِلَّا بِتُوبَةٍ لَا أَنْتَ بَعْدَ ذَلِكَ وَتَكْبِيرٌ بَيِّنٌ بَيِّنٌ  
 لِيكَ وَسَعَدَ يَكُ وَالْحَمْدُ فِي يَدَيْكَ وَأَنْتَ أَسْرَرُ إِلَيْكَ وَالْحَمْدُ  
 مِنْ هَدَيْتَ عَيْدَكَ وَأَنْتَ عَيْدُكَ مِنْكَ وَبِكَ وَاللَّيْلُ وَاللَّيْلُ  
 وَلَا نَجَاءَ وَلَا نَجَاءَ لَا مَقْرَبَ وَلَا تَهْمَبَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ بِحَمْدِكَ  
 وَحَمْدِكَ تَبَارَكْتَ وَقَالَتِ سُبْحَانَكَ رَبِّتَ لَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ  
 دو تکبیر بگوید پس در عاقبت نماز بخواند بعد از آن اَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ  
 الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بگوید و شروع بقرآن کند و بعضی عمل گفته اند و  
 وارد شده که بعد تکبیر ششم بگوید رَبِّتَ اجْعَلْهُ مَعِيَ الصَّلَاةَ وَمَنْ دَرَسَ  
 رَبِّتَ وَقَتْلَ عَمَلًا رَبِّتَ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيْهِ وَلِوَالِدِيهِمْ يَوْمَ يَوْمِ يَوْمِ

الحمد

۱۷۸  
 احساب مدد و حاجت است که پیش از تکبیر اهرام بگوید یا محسن  
 قَدْ أَتَيْتَ الْبَيْتَ وَقَدْ أَمَرْتَ الْحَسَنَ أَنْ يَجَاءَ وَمَنْ عَنِ الْمَسْجِدِ وَاللَّيْلُ  
 الْحَسَنُ وَأَنَا الْمَسْجِدُ فَيَحْيِي وَيَحْيِي وَالْحَمْدُ وَالْحَمْدُ وَالْحَمْدُ وَالْحَمْدُ  
 مَعِي وَبِأَمْرٍ مَا اخْتَارَ كَرِهِي مَهْرًا أَنْتَ كَمَا أَمَرْتَهُ وَتَصَلَّى بِكَيْفِ  
 هَمَّتْ بِجَوَانِدِ بِي سَيَوَانِدُ كَمَا بَعْدَ تَكْبِيرِ شَمْسٍ رَبِّتَ اجْعَلْهُ مَعِيَ الصَّلَاةَ  
 بخواند و این را بعد از آن بخواند و بعد از آن تکبیر اهرام را بگوید و  
 بعضی علماء این شش تکبیرها در همه نمازهای سنت دانسته اند و بعضی  
 مخصوص نمازین دانسته اند و بعضی مخصوص هفت نماز قرار داده اند  
 اول هر نماز و اول که نماز شب و در مفرده و در اول که نماز  
 رکعت نافله ظهر و در اول که نماز مغرب و در اول که نماز  
 دو تکبیر نماز اهرام و در تیره و مقول و اظهار تاکید در هفت موضع سنت است  
 و این سه نافله هم تاکیدش از سایر نافله سنت است  
 و در آن چند مطلب است واجب خواندن سوره  
 فاتحه کتاب در هر نمازهای قضا و شرط صحت نمازها سنت است  
 از برای کسی که تنها نماز میکند و برایش نماز در هر رکعت نماز دو تکبیر  
 و در رکعت اول هر سه تکبیر و چهارم تکبیر و باطل میشود نماز تیره آن  
 عمدا اما فراموش کند پس اگر در وقت که بر کوع دست بخاطرش آمد باید  
 قرائت پس نماز او صحیح است و هرگاه پیش از آنکه رکوع وقت بخاطرش  
 آمد باید قرائت را بجا بیاورد و اگر چیزی دیگر بعمل آمد مثل دعا  
 و قضا و غیر آن بعد از آن دو مرتبه بگوید در صورتی که عمدا ترک  
 فاتحه کتاب بکند و داخل سوره شود نماز او باطل است  
 هر چند بگوید و فاتحه را بخواند و در صورتی که سهوا ترک کند فاتحه  
 و داخل سوره شود و بخاطرش آید و بر کرد و واجب است که هر سه



۱۷۹ بعد از آن از سر گیرد بلکه سوره دیگر هم میتواند خواند و اگر  
 لها نیز بخواند شاید احوط باشد و اگر وقت که داخل سوره شد شك  
 کند که آیا حمد یا خواند یا نه بر چه میماند که هر یک که در حمد را  
 میخواند و اقوی در غیره حصص اینست که هر یک که در حمد را بخواند  
 از عمل اختیار آن کرده اند بلکه در نظر بعضی نیز در غیر حمد که اگر  
 کسی بعضی آیات شك کند بعد از آنکه داخل آید دیگر شده باشد  
 که آن نیز هر یک که در حمد است آنکه احادیث صحیحیه دلالت دارد بر آنکه  
 هرگاه قاری در غیر حمد و داخل شدی در چیزی دیگر بود و شك  
 تو چیزی نیست و بعضی علماء چنین فهمیدند که مراد از چیزی فعل تمام  
 از افعال نماز مثل قرائت و رکوع و سجود نه اجزا و اعضاء آنها بود  
 و آنچه بر این نیست و بعضی دیگر تخصیص داده اند این را با افعال و  
 پس گفته اند که هرگاه مثلاً کسی در حال قنوت شك در قرائت کند  
 باید برگردد و این نیز لینی و ندارد خلاصه هر چند مقتضای  
 قواعد و عموماً اینست که هرگاه کسی در چیزی شك کند باید آنرا  
 بجا آورد تا یقین حاصل شود ولیکن این احادیث صحیحیه دلالت  
 بر عدم اعتنا بآن میکنند و در وقت که داخل در چیزی دیگر شود  
 والله العالم یا حکما به بدانکه در نماز آیات و آیات  
 خواندن فاتحه کتاب ده مرتبه اگر چه سوره بخواند و هرگاه در وقت  
 تبعیض کند دوده رکوع باین نحو که بلیس سوره تا پاره پاره کند  
 و هر پاره تا بر هر رکوعی بخواند بر او ده مرتبه واجب است که حمد  
 بخواند مثل دعوت اول حمد میخواند و بعد از آن میگوید اللهم  
 الرحمن الرحیم انا انزلناه فی سبیل القدر و رکوع میرود و بعد از آن  
 داشته شد میگوید و ما اذ ذلک ما لیل القدر و بعد از قنوت

برکوع

۱۸۰ برکوع میرود و مراتب سوره آیه القدر خیر من الف تمیز  
 و همچنین تا آخر و بعد از آنکه سجدهها بر چیز دیگر و با حمد میخواند و البته  
 در سوره دیگر با همین سوره میکند و با همین پنج تمام میکند و بعضی  
 سالیانه و بیشتر میخوانند گفتا کند و جایزاً تبعیض دهد و رکوعها  
 که در یک رکعت پنج سوره تمام بخواند و در رکعت دیگر بعضی کند سوره  
 که پنج آیه باشد و جایزاً که تلیق کند در هر رکعت بعضی برای بعضی رکعتها  
 سوره تمام بخواند و بعضی دیگر پاره از سوره و احوط آنست که سوره را که  
 تبعیض حمد را بخواند تا سوره تمام شود و احوط آنست که سوره را که  
 در هر رکعت اول تکبیر از آن بخواند آنرا در همان رکعت تمام کند خواه  
 سوره غیر از بخواند باشد یا بخواند و همچنین احوط اینست که تا سوره  
 تمام نکند سوره دیگر بخواند بلکه سوره را که بعضی از خواند آنرا  
 تا آنرا تمام کند و نهایت احتیاط آنست که در هر رکعت حمد پنج سوره  
 تمام بخواند یا حمد و بلیس سوره پاره پاره و الله العالم خلاصه نیست  
 در میان علماء در اینکه مصطلحاً نماز است که در نماز است و در وقت  
 آن چهار رکعتی که حمد بخواند یا ذکر بکند و نهایت در حدیث بخلاف آن  
 اول اینکه ذکر چیزی جز حمد و دوم در اینکه کلام افضل و در هر  
 از اینها اقوال مختلفه نقل کرده اند و اظهار در غیره خیر آنست که  
 مطلق ذکر کلامی باشد از تسبیح و تحمید و تهلل و تکبیر و امثال آن و احوط  
 آنست که باین عبارات بگوید که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله  
 و الله اکبر و از این احوط اینست که این عبارات را سه مرتبه بگوید خصوصاً  
 در وقت که امام یا مظفر داشته باشد که در میان مسبوحین باشد و بعضی  
 کرده اند که استغفار هم خواند و آن ضعیف است او گمان آنست که عزت است و  
 افضل است تسبیح بر حمد با افضل عمل پس در آن نیز اقوال مختلفه است و اظهار



در نظر حقیر آنست که تسبیح افضل است خواه امام باشد و خواه منفرد  
و خواه ماموم و چون کسی که افضل و احوط نکرمان عبادت گذشت  
سده مرتب پس بدانند معنی گفته اند که این اول افضل و افضل از آن غیر  
و بالاخر از آن هفت مرتبه است و با کیست و بدانند در جواز عدول از تسبیح  
تسبیح یا بیکس یا برین معنی که شروع کند و یکی از آن ها خواهد دست  
برد آید و آن دیگر را بخواند اسکالات و احوط تر است و همچنین  
اگر کسی که یکی از آنها را بخواند فراموش کرده و دیگری را بخواند و آنرا  
آن را بعد از اتمام نماز پیش از آنکه در آن نیز اسکالت و در وقت که آوی  
است که جمع بکند یا آنچه میخواست که اول بخواند یا آنکه هر دو را که هر دو  
خواند و مرتبه از هر بخواند و احوط است که قصد و جوی نکند و این  
قصد فریب نکند و هرگاه کسی در وقت اول قرائت فراموش کرده باشد  
و آنجا که در وقت آخر بخواند بلکه مختار میان قرائت و تسبیح و احوط  
بلکه اولی است که اخفات بکند و لاجب خواندن است  
تمام بعد فاتحه کتاب در دو رکعت اول نماز و در حال اختیار قول  
باستحضار آن ضعیف است و همچنین قول مجرب از بعضی بعضی سوره و  
خواندن نیز ضعیف است او احادیثی که در آن وارد شده است محسوس است  
با اضطرار و همچنین حال بر نیت قرآن یعنی در سوره خواندن در نماز  
واجب چند جمله و در نماز تسبیح با کیست هر چند که بخواند و اظهار نیت  
که در سوره و پیشتر خواندن در نماز تسبیح مسطرا غایب است و بعضی  
تصریح کرده اند باینکه زیاده بر یکسوره خواندن هر چند در هر اقام  
نکند هم همین حکم دارد بلکه یا سوره را در دو بار بخواند یا بعضی از آنرا  
در دو بار بخواند هم همین حکم دارد و بعضی اخبار هم دلالت بر آن دارد  
بلکه آوی است که ملا حظت ابرع معنی را هم بکند و مراد از قرآن و زیاده

کردن

کردن بر یکسوره است که بقصد قرائت سوره بعد حمد یا اما نکران بریدن  
قرات عجمه تکمیل معنی و حضور قلب بر آن ضرر ندارد بلکه اجابت  
بر همان آن دارد و همچنین قرائت در حال خوف و غیر آن هم ضرر ندارد  
هر چند سوره تمام باشد بلکه در وقت که هرگاه بعد قرائت یکسوره یا بعضی  
سوره دیگر بخواند اما نه بقصد قرائت سوره که بعد فرموده اند بلکه  
بجمله آنکه قرائت قرائت و خوبت باطل است اما احوط تر است  
و بعضی علماء تصریح کرده اند که خلافت نیت در این که جایز است قوت خواندن  
بعضی آنهاست همان و در این که قصد کند از آن دادن کسی که بخواند  
داخل باشد شود باینکه بگوید ائولوها بیلام و احوط است که سوره تمام  
دیگر در نمازها واجب بخواند هر چند در قنوت و نحو آن باشد و این  
نیت که در نماز سوره طویله بخواند که بخواند آن وقت از دست  
دروود هر چند بدانند که لاجب تمام و در وقت در می یابد و با وجود  
معنی ظاهر است که بجز شروع در آن نماز باطل میشود چنانکه بعضی علماء  
تصریح آن کرده اند بلکه اگر کمان دارد که وقت تسبیح هر چند از نیت  
گذشته باشد و سوره دیگر بخواند و بدانند سوره و شخصی و الو فرسخ بیک  
سوره حاسب میشود و همچنین سوره لا یلاون و الو قرکت هرگاه نماز  
واجب بخواند یا بدهد و یا با هم بخواند و بیک گفتا نکند و بسم الله  
الرحمن الرحیم را از کبر هر دو بگوید و بعضی قائلند که بسم الله در وقت  
ساقط میشود و آن ضعیف است جایز نیت خواندن سوره  
که سجده واجب در آن است در نمازها واجب و نماز باطل میشود  
بخواندن آن خواه با و گفتا کند یا سوره دیگر که بخواند و بعضی علماء تصریح  
کرده اند که شروع کردن در آن نماز باطل میشود هر چند هنوز سجده



نخوانده با و این سخن قویست و اگر هم بخواهند پیش از قبل از خواندن آیه  
سجده بخاطر شرا یل عدول کند بسوره دیگر هر چند از نعت گذشته است  
و اگر هم تمام کند سوره را پس بعضی گفته اند بر سجده اشاره کند و بعد  
نماز قضا سجده را بکند یعنی گفته اند محتاماد در میان این وقتها بعضی  
گفته اند نماز را تمام کند و قضا آن سجده را بعد نماز بکند و دلیل آن  
کدام وضو می ندادد و احوط آنست که سجده بکند و نماز را تمام بکند  
و نماز را اعاده بکند و اگر هم با آن آیه سجده بخواند و بخاطر شرا یل  
هنوز سوره تمام نشده پس آن نیز احتیاط مذکور را بکند و قنوت  
که او را بیضوئیه بجا بیاورد سجده عدول کند بسوره دیگر و بعد از تمام  
اعاده نماز بکند و اما در نمازها مستحب است که با کسی بنشیند که نماز  
و در وقت که آیه سجده را خواند سجده کند پس اگر سجده در آخر سوره  
بجز سوره و سوره جمله بخواند و بر کوع دود و بعضی گفته اند سوره  
یا آیه بعد عمل بخواند و بر کوع دود و اگر تمنا سوره مانند است  
بجز سوره و آخر تمام کند و بر کوع دود و هر گاه فراموش کند سجده  
هر وقت که خاطرش آید آنرا بجا بیاورد بدانکه سجده های  
که در قرائت با نزهه تا است بجا بیاورد آن واجب است و با سبب تا  
اما واجب نیست در سجده سوره ادر آن که تنزیل هم لایکون و در  
فضلت است که تم آیه عقیدون و در آخر سوره و التمج و اقرابم و اما  
سینهها پس آن در آخر اعراف و در سر عد و ظلاله ما لئذ و الاما  
دود و نخل و یغفلون ما یؤمنون و سینه اسرا یل هم خوفا و در سوره  
خوفا یسجد و بکیا و در سجده اولا الله یغفل ما یسجد و در موضع دیگر  
سج و اخلوا الخیر لعلکم تقبلون و در قرائت و در آخر نفودا و در نخل

دینا لعرش العظیم و در سوره و خمر کما و اتاب و در اذا انما انفتحت  
و اذا فرغ من علیهم القرآن لا یسجدون و در وقت تلفظ بکلمه سجده  
تکلمد بلکه بعضی که آیه تمام شد سجده کند چنانکه اشاره بموضع آن کنیم  
و سجده واجب است بر کسی که بخند بخواند آیه و یا کوش بدهد کسی  
که بخواند بشود و اما اگر بکوش و بخند بدون اینکه کوش داده  
باشد پس در آن خلافتها و اظهار در نزد حقیر و جویت در غیر آن  
مطلقا مستحب است و اظهار آنست که طهارت شرط آن نیست بلکه ایات  
بی وضو بلکه جنب و حیاض هم سجده میکند و لحوط آنست که حاجت  
کوش ندهد یا آیه سجده و اگر بشود سجده با بکند و بعد قضا هم  
بکند و اما ستر عورت و پاک بودن و جامه و استقبال قبله پس  
مشهور عدم لزوم آنست و اظهار آنست لیکن از بعضی احادیث  
بر می آید که استقبال قبله واجب است در وقت که نشسته باشد و لحوط  
آنست که ترکان نکنند و اما وضع غیر پیش از آنست که سبب  
و سجده کردن بجز سوره که صحیح باشد سجود بر آن پس در آن اشکال  
و خلافت و هر چند دلیل بر لزوم آنها نایم شده و اما لحوط  
مراعات آنها و بجهت تقدیر با وجود پیش از بر همین گذاشتن  
ترک می تواند کرد مگر در حالی که سوار باشد و نتواند سوار  
گذاشت و آنوقت شاره میکند و تکبیر اهرام ندارد و نشسته  
هم ندارد و در وقت راست شدن از سجده هم تکبیر واجب است بلکه  
سنت است و بعضی واجب دانند و این احوط است و مشهور آنست که در  
سجود هم سنت است او واجب است و لحوط آنست که ترکان نکند و در  
سجود نماز تمام در آن میتوان کرد و مستحب است که در ذکر سجود بگوید

سجده



لا اِلَهَ اِلَّا اللهُ حَقًّا لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ اِيْمَانًا وَتَقْدِيْمًا  
 لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ عِبَادَةً وَرَفَقًا سَجَدَتْ لَكَ يَا رَبِّ تَقِيْدًا وَرَفَقًا  
 لَا اسْتِكْنَاءَ وَلَا اسْتِكْرَامًا جَلَّ اِنْعَادُ ذَلِيْلٍ خَائِفٍ مَسْتَجِرٍ وَاسْوِطٍ  
 اَنْتَ كَرِيْمٌ سَجْدًا نَادٍ رُوْفٌ سَرْمُوْدٌ اُوْرُوْدٌ يَكْتَدُوْهُ بَعْضِي  
 وَرُوْفٌ سَرَكْدَانٌ كَقْتَهْ اَنْدُ وَوَجُوْبٌ سَجْدٌ فَرِيْتٌ بَعْدُ  
 تَمَامٌ شَدْنٌ اَيْدٍ فَمَا يَكْتَدُ وَاكْرَهٌ يَكْتَدُ كَنَاهُ كَرِهَةٌ وَاوْبَادٌ جَدُّ بَجَا  
 مَرْهُوْفٌ كَمَا يَكْتَدُ وَيَنْتَادُ اَوْضَاعًا كَمَا يَنْبِيْتُ وَهَيْجِيْنٌ سَجْدٌ هَا  
 سَبِيْحٌ يَلْعَبُ وَوَلَجِبٌ اِحْوَاهُ اَوْ اِحْوَاهُ مَرْهَبٌ سَجْدٌ كَرِهَةٌ يَا وَخَوَاهُ  
 نَكْرَهَةٌ يَا  
 وَاجِبٌ كَفَاتٌ لِيْمٌ اَللّٰهُمَّ اِنِّ اَتُوْجِبُ اِلَيْكَ  
 وَاَنْ جُوْبِيْتُ اَنْ مَرْسُوْمٌ كَدْرٌ قَرَأْنٌ هَتُّ بَغِيْرٌ سُوْرَةٌ يَرَاءُ تَا كَدْرٌ  
 اَوَّلُ اَنْ لِيْمٌ اَللّٰهُ بِنِيْتٍ وَوَجِبٌ اِحْوَانٌ حُدُوْدٌ مَرْهَبٌ مَرْهَبٌ كَمَا  
 وَارَدٌ شَدْنٌ بَلْفِظٌ مَرْهَبٌ وَوَجِبٌ اِحْوَانٌ اَحْوَالٌ اَنْ نَكْتَدُ مَرْهَبٌ يَكْرَهْتُ  
 يَأْتِيْ حَرْفٌ تَشْدِيْدٌ بَعْضِيْ مَدٌّ مَتَّصِلٌ نَاهُ مَلْحُوْمٌ يَابُوْنٌ كَرِهَةٌ اَنْدُ اَنْ  
 خَالِيْ اَنْ اَسْكَالٌ لِنِيْتٍ وَهَيْجِيْنٌ اَعْرَابٌ وَتَشْدِيْدٌ اَرْضِيْتُ وَنَجْدٌ وَكَسْرٌ  
 وَسَكُوْنٌ وَغَيْرُهَا يَسَاءُ هَذَا مَرَاعَاتٌ كُنْتُ وَاقِعًا اَنْتَ كَرِهَةٌ اَعْرَابٌ  
 مَضْفِيْنَةٌ بِلَا اَنْتَ مَرْهَبٌ بَا تَقِيْرٌ مَعْشَرٌ تَشُوْدُ بَلَكُمُ هَمْ مَوَاقِفٌ عَزِيْبَةٌ  
 هَمْ صَحِيْحٌ يَأْتِيْ وَغَيْرُهَا اِحْوَانٌ قَرَأْنٌ بَحْرٌ يَلِيْ اَوْ هَتُّ قَرَأْتُ مَشْمُوْرٌ  
 كَرِهَةٌ اَنْ اَسْكَالٌ مَادٌ عَوِيْبٌ اَلْحَا جَمْعٌ بُوْتُوْا اَنْ اَسْكَالٌ كَرِهَةٌ اَنْدُ وَعَلَا مَرْهَبٌ اَنْ  
 مَرْهَبٌ كَرِهَةٌ قَرَأْتُ مَادٌ مَرْهَبٌ مَرْهَبٌ قَرَأْتُ عَاصِمٌ اَنْ اَطْرِيْنٌ اَنْ يَكْرَهْتُ  
 بَرِيْعِيْنٌ وَطَرِيْنٌ مَرْهَبٌ اَعْلَا وَبَحْرٌ يَلِيْ وَهَيْجِيْنٌ قَرَأْتُ كَرِهَةٌ قَرَأْتُ  
 مَدَّ اَوْ لَتٌ كَرِهَةٌ شَدْنٌ اَسْمَةٌ مَرْهَبٌ اَنْ اَنْبِيْتُ دَكْرٌ مَوَامٌ اَنْ  
 يَأْتِيْ وَاَنَا وَفَقْلٌ اَلَا مَدٌّ وَتَشْدِيْدٌ وَاسْكَالٌ اِيْمَانًا بِيْرٌ ظَاهِرٌ اِيْنْتِ كَرِهَةٌ

م

هم ازین لوزم و جو مشرعی بنیت چنانکه از محققین ایشان نقل کرده اند  
 بلکه مراد ایشان هم تاکیدات پس ترکه آنها محتمل بنیان نخواهد بود چند  
 احتیاط و مراعات است و اما ادای حرمت از عبادج بچشمه که از یکدیگر  
 ممتاز شوند بطریقی که لسان عربیت پس بنده در وجوب سالت بلکه  
 سایر آنچه موافق طریقه لغت عربیت باید بجا آورده مثل اینکه وقت  
 حرکت نکند و وصل بسکون نکند اما مراعات صفات آنها مثل تعلا  
 و اطلاق و غیره پس ان واجب است و واجب است که بر تپه که وار شده  
 بخواند و موالات کند یعنی از یکدیگر فاصله ندهد و چیزی دیگر  
 در میان نیاید بچشمه که در معرفت و عبادت آنرا نکند که قرائت  
 با حمد و سوره بخواند و هرگاه بعد از این کند ظاهر بطلان است و هرگاه  
 بکند تداوم آنرا نکند و از اینجا که محل در میان آورده بخوبی اعاده کند  
 و اگر سکوت طولی که محل بنیان باشد در میان آن بعد از قرائت  
 و نماز مره و باطل است و کسی که حمد را نداند باید بیاموزد و اگر عاجز باشد  
 و تواند که از وی قرائن بخواند و هرگاه کسی علم نداشته باشد با وجود آن  
 خواندن آنرا در قرآن اشکالت و قرائن لوط بلکه اقوی است  
 و هرگاه انانها عاجز باشد پس که حمد تنها دانند بخواند بهمان اکتفا  
 کند و سوره عویض بخواند و اگر بعضی حمد را نداند پس اگر بقدر ایجاب است  
 واجب است که بخواند و در اقل از آن احوال چند است و ظاهر است که  
 هرگاه بقدر است که آنرا قرائن میگویند در هر نماز بخواند و در عوض  
 آنچه نمیداند خلاصت که در چندین بخواند و شاید از قرآن هرگاه چیزی  
 داند یا همانند میدانند تکلم میکنند تا بقدر حمد بشود بهتر خواهد بود  
 و اگر از حمد هیچ نداند که از قرآن چیزی میداند بخواند و اگر نداند  
 ذکر کند بر یکدیگر و تسبیح و صلوات و تحلیل و اگر آنرا هم نتواند بخواند



حمد انگوید و اشراست که باید ذکر بقدر حمد یا کسی که کثرت با  
 بجز پنج که مکر است بجا آورد و مشهور است که زبان خود را حرکت  
 بدهد و در خود را بسند بقرآت و بعضی شاره با کثرت زاهم زیاد  
 کرده اند و واجب است بر او اقتدا کردن و سنت است بر پیش قرائت یعنی آیت  
 و آرام خواندن بر هر چه نکلند و بسیار از نیکو بکر تفریق و فتنه از نیکو  
 نقل شده بعلی آمدند مکر در جایی که از آنکه خلاف آن رسیده با مثل وقت  
 در دو ساله یکم تا و یکله الا الله و محنت است که قرائت اعتبار کرده اند  
 بعلی آمدند مخصوصا آنها را که تا یک در آن کرده اند مثل وقت لازم و  
 مستقل و ادغام و احتیاط و اظهار و سنت است که هرگاه بگذرد باید که در آن  
 ذکر بجهت باشد از خدا بجهت مسأله ای کند و هرگاه ذکر آنش باشد  
 بنا به چند بهره از آن و سنت است که بعد از فاتحه فطیله در آن کند  
 و همچنین بعد از سوره و مکره است قله و الله احد است بیک نفس بخوانند  
 حرام است گفتن امین بعد حمد بلکه مبطل نماز است و لوط است  
 که در هیچ جای نماز آنرا نگوید جایز است عدول از آنجا  
 بسوره دیگر خواه در اول اراده آن سوره داشته بوده او فراموش  
 کرده و سوره دیگر شروع کرده یا آنکه اراده نداشت و بعد از شروع  
 را عا و بگوید و خواهد سوره دیگر بخواند بجز تبارک و تعالی باقی  
 الکافرون که بجز شروع دو آنها هر چند بسم الله تنها با بقصد آنها گفته  
 باشد دیگر نمیتوانست مگر در نماز جمعه و نماز ظهر روز جمعه که  
 مشهورها قوی در آنها است که میتواند عدول کند ازین دو سوره بسوره  
 جمعه و منافقین داشته بوده آنها را خوانند با و آنچه است و در هر سوره  
 که از اول امر احتیاط آن دو سوره کرده باشد و اعراض از جمعه و منافقین  
 کرده باشد بعضی از علما نکال کرده اند بجهت عدم وضوح دلالت اخبار

و درین

و درین صورت احوط ترک عدولت و موضع عدول در جایی که جایز است  
 عدول ما ذامیکه که از نصف سوره نکلند سوره باشد و بعضی گفته اند  
 تا بنصف فرسیله آنچه چون تعیین نصف غایت صعوبت دارد و قرائت  
 است که مکلف نمیتواند بخواند که بر فراغ الباطن معیار امر عدم بلوغ  
 بنصف می شود و اگر هرگز کنیم که کسی بخواند بنصف سوره را کرده باشد  
 پس میتواند مکرر در هر چند نصف را خواند با اما همیشه از نصف  
 گذشت هر چند بلوغت باشد و یکدیگر نمیتواند مکرر کرد و همچنین هرگاه کسی در  
 سوره غلط کند فراموش کند یا آنکه بر او دشوار باشد تمام کردن سوره  
 یا مکرر کند که وقت فوت شود درین صورتها عدد یک میکند سوره را یک  
 و بجز آنست که عدول کند در قله و الله احد و عدول در اینجا که فراموش  
 کرده یا غلط کرده واجب است اما در صورتی که پیش ذکر کرده بجهت  
 و اگر نکلند یا فریادند و قوی درین حقیر است که تعیین سوره  
 در نماز واجب است بلکه هر یک که در حق خدا کافرا هر چند قبل از قرائت  
 قصد خواندن سوره صحیح نکرده باشد با قصد سوره مبطل کرده باشد  
 با قصد سوره دیگر داشت و سوره این سوره زاهم بدون قصد تعیین  
 خواند باشد و همچنین اکلام هرگاه قصد خواندن سوره را داشته باشد  
 و با زبانه آنرا بخواند و بعضی قوی کرده اند که این صحیح نیست بجهت آنکه قصد  
 ترتیب نداده و آن فاسد است و بدانکه عادت بخواندن سوره داشتن حکم  
 قصد تعیین آنرا مردمان انسان است و اما قصد تعیین بسم الله در اول  
 سوره پس ظاهر درین حقیر و وجوب تعیین آنرا مستتر است می شود در این  
 هرگاه کسی عدول کند از سوره بسوره دیگر باید بسم الله اعاده کند بقصد  
 سوره دوم و همچنین هرگاه بعد از حمد بسم الله بگوید بدون قصد تعیین  
 سوره بعد از تعیین سوره بسم الله را اعاده کند بقصد آن سوره و این

و درین







و در صورت که خواندن انا انزلناه در رکعت اول و قل هو الله گفته  
دوم همزمانه عکس باشد و در سجده است که هر کس ترک کند سوره را که  
در او ثواب است و بخواند انا انزلناه و قل هو الله و در صورتی که  
حق تعالی با او میل نماید ثواب آن ثواب آن سوره که ترک کرده است  
و روایت شده که هر که بخواند در نماز صبح ده مرتبه و بچشمین هله  
و هله اتیک خدا نکند میداد او را از شر آن روز و سنت اقرام است  
سوره جمعه و منافقین در نماز جمعه و ظهر جمعه و بعضی واجب دانند  
در آنجا و بعضی واجب دانند در نماز جمعه تنها و اول قوی است  
و مستحب خواندن در هر جمعه نیز و خواندن جمعه و قل هو الله احد  
در نماز صبح و در هر دو رکعت دوم آن منافقین هم وارد شده است  
و در هر شب و عشاء آن جمعه و پنج اسم دیگر الا علی جمعه و در  
اول قیام اسم در دو رکعت دوم و نمازها و بعضی گفته اند در هر روز  
جمعه در رکعت اول قیام اسم در دو رکعت و بعضی قل هو الله جمعه نیز گفته اند  
و در عشاء جمعه و پنج اسم و شب بیدار باشد در هر دو رکعت دوم عشاء  
منافقین هم وارد شده است در رکوع است و در آن  
مطلب است واجب است که در هر رکعتی یک مرتبه یا بیشتر بخواند  
که در هر رکعت آن پنج مرتبه واجب است و رکوع آن در نماز است  
و باطل میشود نماز بجز این عمل و سهواً و بیخود هرگاه زیاد کند کسی  
بجز که فراموش کند رکوع را و بخاطرش آید پیش از سجده پس اگر در حال  
قیام است رکوع را بجا آورد و بعد از آن سجده رود و اگر سر اشیب  
شکل باشد و بخاطرش آید باز باید رکوع را بجا آورد و قوی و ظاهر  
آنست که در این صورت باید است بایستد و از آنجا بر رکوع رود  
و این در صورت است که رکوع را از اول فراموش کرده باشد اما اگر بعد

سرا

سرا شیب شدن بقصد رکوع فراموش کند و بر زمین فرود آید پس اگر زمین  
نزدیک شده بوده انا بخندیم که در آنجا که مان حد نزدیک شود و بعد از  
فراموش کرده است پس ظاهر آنست که جایز است که مستغنیاً دست  
شود تا بان حد و رکوع را بجا آورد و اگر بعد از آنکه صورتش از سجده  
از او عمل آمده بود باین معنی که خم شده بود بخندیم که در آنجا خم میشود  
بدون ذکر و آرام رکوع را فراموش کرده و بر زمین فرود آمد پس  
در رکوع ذکر و طمانینه است که است بجهت لزوم زیادتی و کن حجب  
از عمل گفته اند خلافتی نیست در اینکه برینکه در و لحاظ آنست  
که برینکه در و نماز تمام کند و اعاده کند و اما اگر هرات شدن  
بعد رکوع را فراموش کند پس ظاهر آنست که برینکه در و چنانکه  
خواهیم گفت و قول بتدارک آن باین نحو که برینکه در و است بایستد  
و بسجود رود و قوی است و احتیاطاً در ترک نکند و اگر بعد داخل  
شدن در سجده بخاطرش آید که رکوع را نکرده است هر چند که رکوع  
سجده را کرده باشد و نیت باشد پس ظاهر آنست که واجب است که رکوع  
و رکوع را بجا آورد و بعد سجده را بکند و اما اگر بعد از سجده  
دوم بخاطرش آید و هنوز سجده را کامل نکرده باشد پس در آن  
استکمال و قوی عطل آنست و اگر بعد از استکمال سجده بنی بخاطرش آید پس  
اشهر و قوی بطل آنست بجهت آنکه اگر برینکه در لازم آید بعد از  
دکن بجهت آنکه اگر برینکه در لازم آید چهار سجده می شود و اگر برینکه در  
ترک رفتی کرده است که آن رکوع است و اگر شک کند در رکوع پس اگر  
در حال قیام آن رکوع را بجا آورد و اگر در حال سر اشیب شدن بجهت  
سجود شک کند که رکوع کرده باشد یا نه پس ظاهر در نزد حقیر آنست  
که برینکه در و بسجود میرود و اگر شک کند در رکوع در حال قیام



وسراشیب شود از برای رکوع تا مرسد مجد رکوع و پیش از آن است  
 شدن بخاطر شراشیب که رکوع کرده بوده پس اکثرشترین می باشد  
 که نماز او باطل می شود و همچنین از قدامت می بیند که از نماز بخارج خود  
 بیندازد نماز او صحیح است و احتیاط در اینست یا عاده و اگر اول  
 میزند نشود احتیاط با این نحو بنا بر هر پطلان گذارند احتیاط  
 واجب است در رکوع خم شدن بقله که برسد کف دست  
 او بنوازه ها او و اکتفا بقله که سرانگشتان تنها بنوازه رسد نکند  
 و درین مقام علماء عویض طایع بر این کرده اند و فرقی میان مرد  
 نکند شایسته اند غایت از بعضی احادیث معتبره ظاهر می شود که از برای  
 زن ازین کمتر هم کافی است و احتیاط است که زن هم ازین کمتر خم نشود  
 و واجب است در حال رکوع ذکر کردن و همچنین اکتفا بر هر چه  
 بکند خوب است و این قول خالی از توقیف نیست و اما مشهور است  
 که باید تسبیح باشد و این اقوی است و در کیفیت و عدد تسبیح خلایف  
 کرده اند و اقوی و احتیاط است که بکند تسبیح در رکوع و قبل العظیم و بچین  
 بگوید یا سه مرتبه سبحان الله و نهایت احتیاط در این است که تسبیح  
 سبحان در قبل العظیم و بچین بگوید و لفظ بچین هر چند در اکثر اخبار  
 انشایک فضیلت گفته آن نیست بلکه احتیاط است که ترک نکند  
 و واجب است در رکوع طمانینه و آرام بقتلار که بعد از آنکه خیزد  
 تا بحد رکوع پس قبل از آنکه مجد رکوع فرساید باشد طمانینه است که  
 شروع در ذکر رکوع کند و تا ذکر تمام نشود نمیتواند که دست  
 شود و هرگاه کسی عاجز باشد از آرام گرفتن پس ظهر است که ذکر  
 سلفه می شود پس اگر بتواند که مجد اقل واجب رکوع که مرسد شروع  
 کند بدو رکوع و با وجود حرکت بیابان ترنایان مگر آیا با حرکت بیرون

دست

زاست و جب ذکر ما بگوید بلکه اگر این هم ممکن نشود اما تواند  
 که در اول سر اشیب شدن شروع بدو کند و در اینها عبادت  
 شدن تمام کند هم ذکر را ترک نکند و طمانینه در رکوع و رکن نماز  
 و اگر فراموش کند تا راست شود نماز صحیح است و بر هر یک در و همچنین  
 ذکر رکوع واجب است زاست شدن از رکوع و راست ایستادن و همچنین  
 که صلیبا و مستقیم شود و آرام گرفتن در آن بقتلار که در معرفت  
 گویند آرام گرفتن و این طمانینه هم در کف نیست و اگر فراموش کند  
 شدن تا سجده رود تا فراموش کند آرام گرفتن بعد رکوع تا تسبیح  
 رود نماز او صحیح است و ظاهر علی است که اگر در سر اشیب شدن  
 بسجود هم بخاطرین باید برهنه کرد و این حکم در کتاب طمانینه خالی از  
 استکانت نیست بحدی که تعدد در آن لازم نمی آید خصوصا با وجود آنکه  
 شیخ طوسی این طمانینه را هم رکن دانسته اند هرگاه از رکوع  
 عاجز نشود و اقل واجب است نتواند بعمل آورد بقتلار مقدوم شود و  
 خلعتش و بمثل مایع باشد پس ظهر است که واجب است که قلمه را بکند  
 هت خم تر شود و اگر بالمره از خم شدن عاجز نباشد پس تسبیح را بکند  
 و اگر از آن هم عاجز باشد بچشمها اشاره کند و بداند که معتبر در حد  
 رکوع که کیفیت حال کساق تا که مستوی خلعت باشد پس نگاه هت  
 که کسی دست نیاید بلند دارد و قامت کوتاه و با آنکه خم شدن  
 دستها او بر او پیش مرسد یعنی بکسر آن پس باید ملاحظه کرد که  
 بقتلار که مستوی خلعت خم می شود او هم خم شود مستحجاب  
 تکبیر قبل از رکوع در هرگاه که دست ایستاده و بعضی واجب دانند  
 این تکبیرها و اول اقوی است و دستها خود را بالا برد چنانکه گذشت  
 پس بر رکوع رود و قبل از ذکر رکوع بگوید اللهم لك و لك و لك







آنرا ساری گویند و اگر تلیل بلندتر باشد با کونیت و مشهور است  
 که تا بعد از خشت هرگاه بلند باشد با کونیت و بعد بدان مقدار مجرای کونیت  
 مضموم کرده اند و خلاصه در این نسبت که هرگاه ازین بلندتر باشد تا  
 صحیح نیست و چون بلندی جای سجده بدو نوع ممکن است یکی اینکه  
 اصل زمین بکمی نداد اما ثابت و بلند دارد مثل اینکه سنگ خور است  
 و امثال آن در روی زمین مساوی تا حدی و دو قسم آنکه اصل زمین  
 کج است که یکسر آن با آسمان نرفته دیگر است از دیگری تا مطلق چیزی  
 در وسط آن نیفتاده اما امور هر دو که مثل زمین کوه و احوط است  
 در اینجا نیز که هرگاه محل سجده در طرف بالا باشد بلندتر است نسبت  
 بجای پای از این خشت بیشتر باشد و افضل است که از هر حیثیت مساوی  
 باشد و امری است که نسبت محل سجده هم از موضع پا زیاده از ملک  
 خشت نباشد و احوط است که در زمین سر شایع این معنی را  
 ملاحظه بکند که محل سجده زیاده از ملک خشت است نباشد و ظاهر  
 است که در این صورت هرگاه خشت یا بیشتر بجای است بگذاردند  
 تا مساوی محل پا بشود ضرر ندارد و بعضی اعتقاد کرده اند که  
 مساجد بی جای دستها و زانو ها هم که زیاده از ملک خشت است  
 پا بلند است و این احوط است و اما ما بین محل سجده ها هرگاه بلند  
 باشد پس آن با کونیت هر چند از مقدار خشت هم بیشتر باشد و هرگاه  
 در حال سجده کردن پیشانی او بر بلندی واقع شود پیش از آنکه در ملک  
 اختلاقی فرود و در کلام علماء هم اختلاف است بعضی گفته اند هرگاه پایه  
 از ملک خشت بلندتر سر را برود و در جای دیگر بگذارد و اگر کمتر  
 سر خود را بکشد تا بر سجده کاه صحیح فرود دهد و بعضی چون دیگر گفته اند  
 و احوط در زمین خیر این است که هرگاه ممکن شود سر را بکشد تا پیشانی در

بر سجده کاه

بر سجده کاه صحیح قرار دهد و خواه بلند تر از مقدار خشت باشد یا نه  
 و همچنین هرگاه پیشانی او بر چیزی فرود آید که محل سجده بر او صحیح نباشد مثل  
 زمین پستی یا پستی یا امثال آن و هرگاه کسی در پیشانی او در تلی یا جری  
 باشد گوید از زمین بکشد بمقدار آن داخل با جرح است تا آنجا صحیح است  
 بر زمین قرار گیرد و هرگاه ازین مستغذ باشد بر یکی ازین دو تخته  
 خود سجده کند و بهتر است که طرف راست را مقدم دارد و هرگاه  
 نتواند بر سجده کند و هرگاه این هم مقدور نباشد بر زمین سجده کند  
 و بهتر است که اگر زمین این دو دارد و مواز آن هم بکشد که پستی  
 نفع زمین برسد هرگاه کسی از زمین گذشتن زمین عاجز  
 باشد در جای یا از زمین بی جای بود را بلند کند بی اختیار است یا  
 یا از مثل شیشه و سنگ بلند کند که آسان تواند سر بر آن بگذارد  
 و سجده کند و با غیر ازین بسزایا کند و با غیر از آن بچشمه اشاء  
 کند و بهتر است که در حال ایما چیزی که توان بر آن سجده کرد بر پیشانی  
 خود بگذارد و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است که زمین را  
 سجده کاه ملامت داد و احکام را اصل سجده یکی دانند یعنی در زمین بودن و  
 و سهو و زیاده و نقصان و قصد بدلیت و در کار نیست بلکه ظاهر  
 اینست که اینها خود سجده اند واجب سجده کردن بر صورت  
 عضو پیشانی و دستها هر دو زانو ها و هر دو انگشت بزرگ پاها  
 اما پیشانی شهر و ظاهر است که همینکه کسی رسیدن پیشانی بر زمین  
 یا آنچه بر او مانع سجده کرده مثل سواک و کتفه یا زدن و امثال اینها  
 بعلل آید کافرا و بعضی گفته اند که واجب است تمام پیشانی بر زمین بیاید  
 و آن ضعیف است اما افضل است که تمام پیشانی سجده کند و بعضی گفته اند که  
 باید بمقدار هم پیشانی بر زمین برسد و دلیل آن نیز واضح نیست



و معنی بیانی در حساب نیم کنت و دوریست که سفید میان ابرو  
داخل بیانی باشد و اما ابروها داخل بیانی است و اما بیانی  
پس ظاهر است که در آن هم معنی کافی است و بعضی در آن اشکال کرده  
و احوط آنست که تمام کف هر دو دستها را بر زمین بگذارد و  
نقد کاغذی دیگر جلوس شدن کوبی کف دست و امثال آن در عمل  
آوردن احتیاط در کف بیانی و بیست دستها را بر زمین گذاشتن  
صورت ندارد و اما زانوها را بر سر می عمل آمده که بیانیست بی  
اشکال و اما انگشتان پا پس در آن نیز معنی کافی است و بعضی  
آنست که بر بند انگشت سجده کند و از آن جهت آنست که بیانیست  
سجده کند و باید که اعضا را بر زمین بچون اعتماد و دیگر بگذارد  
پس اگر بر روی چیزی مثل لحاف و خالی بر زمین نماز میکند و بیانیست  
که قوت بکند تا عضو قرار گیرد و بعد تمام را اول سجده حساب است  
خارج بیانیست که در آن دستها در حال سجده بیانیست  
زمین یا آنچه از او بر روی مکه چیزی که چیزی بیانی یا بیانیست  
بر بعد آن سجده خارج بیانیست مثل طلا و نقره و مس و در زمین و غیر  
و کوبید و عمیق و غیره و امثال اینها و همچنین هر چیزی که است  
شده باشد از زمین مثل شیشه و آهن چغندر و در سجده اشکال است  
و ظاهر آنست که قبل از بیانی خارج باشد سجده بر آن مثل سنگ آهن  
و بعضی اجاد بیانیست اشعار بر آن دارد که بعد بیانیست کج هم جایز  
و این دوریست و احوط اجتناب است و اما حرفت مثل اجر و تسبیح  
کار و کوزه که بر روی آن شیشه نمایند باشد بیانیست از عمل حکم بیانیست  
سجده کرده اند و احوط اجتناب است و مراد از بیانیست حرفت بیانیست  
آنست که با بیانیست بیانیست یا از قوه قریب بفعل آن باشد مثل بیانیست

که بیانیست

که بعد از نشستن و با فتن پوشید میشود و مثل کف دست و جوی که بعد از آن  
کردن با آوردن فان کردن خمره میشود پس بر بادام و زرد انود  
دو ابتدای که از سگوفه بیرون می آید بیانیست سجده کرد و بعد از آنکه  
پوشید و عیادام تحت شد بیانیست سجده کرد و همچنین بر پوست  
نخود زرد انود و امثال آن بر هر دو پوشید و بیانیست سجده کرد و  
و بر هر یک بیانیست سجده کرد و بر هر یک سجده کرد و و غیر آن  
مانعی ندارد و بر پوست چیزیست بیانیست سجده کرد و بر بیانیست بیانیست  
هر چند هفتاد مرتبه سجده کند با و مراد از ما کول و ملبوس آنست  
که در معرفت و عادت ما کول و ملبوس باشد پس مثل بعضی دواها  
و عقاقیر مثل ریش کاسه و سریش و بیانیست بیانیست سجده کرد و همچنین  
بر هر یک از امثال آن هر چند بعضی آنها را جا می کند و پوشید و  
آنست که بیانیست با باید اعتبار کرد که اگر اهل معرفت و عادت بیانیست  
مطلع شوند از کجا بیانیست سجده که توان خیر و ولدید باشد حکم ما کول  
معروف داشته باشد و شیوع و تعارض در آن در کار باشد و جایز است  
سجده بر کاف و غیره و اگر غلغله است اما در بیانیست با باید آن از  
مرکب ساه شده باشد بلکه باید بعضی از آنها را مرکب با کربن  
با آن بعضی گفته اند که سجده بر کاف غلغله که از بیانیست بیانیست نکند  
و بعضی گفته اند که از کفان و بیانیست ساخته باشد هم استنا کرده اند  
و دلیل آنها وضوحی ندارد و اینها هر دو در حال اختیار است و اما در حال  
اضطرار بیانیست هر گاه از شدت که با ساهها مثلا بیانیست بیانیست  
کند و چیزی که توان بر آن سجده کرد مثل کلاه و بر کف دست و امثال اینها  
نشود بر مثل ذامن یا استین خار سجده کند و هر گاه امثال این هم از  
برای او میسر نشود بر پشت دست خود سجده کند و ظاهر آنست که در



اول وقت سبوتا ندر چنان کند و تا خیره نسبت و ظاهر است که با وجود  
معادن مثل طلا و نقره و مس و آهن و امثال آنها حاصله است و سبوتا ندر  
دارد و همچنین خامه مقدّم آن بر هر وقت و در هر وقت که تقدیم معادن  
اولی باشد و در وقت تقدیم دست هم بر هر وقت اولی باشد تا  
در تقدیم آن بر معادن اشکال و اما تکلیف بر در حال اختیار بر آن  
سجده نیست و آنکه در هرگاه جایزه دیگری تواند کرد سجده و اما با شاره  
بعلرباورد و بجز آنکه اشاره عمل نکند چنانکه بعضی عمل گفته اند چنانچه  
مشهور است که اشاره کا قنا و لحوظ است که در حال اختیار آن  
چیزی که بر آن سجده میکنند در زمینها و مگر آنکه ندادند بلکه سبوتا  
بر او بگذارد واجب است ذکر در حال سجود و حکم آن  
هاست که در رکوع سلاک شود مگر اینکه در اینجا سجده و در  
العظیم سجده و قباله میگوید و واجب است آرام گرفتن در حال  
سجود بقدر ذکر واجب و بعضی آثار کن دانند و آن ضعیف است  
و باید که بعد از آنکه هفت عضو در زمین قرار گرفت شروع کند در  
ذکر و وقتیکه فارغ شد سر بردارد و همچنین واجب است سر برداشتن  
از سجود و نشستن و آرام گرفتن بعد از سجده اول و سجده آرام کافیه  
و اما آرام گرفتن بعد سجده دوم پس آن سنت است اما شاید تا کید  
و لحوظ است که مزین نکند در سنتهای سجده پس بماند  
سنت است در حال ایستادگی بعد رکوع اینکه بگوید الله اکبر در حالی  
که ایستاده است چنانکه گذشت و دستهای خود را بجهت تکبیر بالا برد  
بصورتیکه گذشت و بعد از آن سجده کند و دستهای خود را چون کند  
و انگشتان خود را بهم بچسباند و بر هر دو سجده در زمین بگذارد  
و بر دو سجده بخوابد بلکه در هر مرتبه بگذارد هر چند که بر دو مرتبه

م

هم ضرر ندارد و بجز هر چه از بدن خود را بر هر چه دیگر بگذارد بلکه  
اعضای را از یکدیگر جدا کند و ذرات آنها خود را بر زمین فرست نکند  
بلکه بردارد و با لهای خود را بکشد و علاوه بر هفت عضو سابق  
بر طرف مابین بینی هم سجده کند بلکه آنرا بر هر چه دیگر صحیح باشد  
سجده بر آن بگذارد و بعضی طرف بالای بینی را گفته اند و اول الظهور  
و سخنان در قباله و سجده ناسه و در بگوید با بیشتر بخوبی که  
در رکوع گذشت و بعد از آنکه دست شود و بنشیند بگوید  
الله اکبر و در حال نشستن توبه بگوید و در بعضی مرتبه بنشیند  
و پشت پای راست بر شکم یا بچپ بگذارد و بگوید استغفر  
و توبه بگوید پس با نماز الله اکبر بگوید در حالیکه نشسته است  
پس سجده دوم رود و چنان کند که در سجده اول کرد مگر که  
انعاما بین سجده بین و مشهور میان علما در تنقیح است  
که گفته اند خود را بگذارد بر سر یا پشت پاها خود را و سبوتا  
خود را بر سینه گفت پا و انگشتان خود بیندازد و بعضی گفته اند  
با اینکه گفته اند خود را بر زمین بگذارد و رانها و ساقهای پا  
راست کند و دستها را بر زمین بگذارد چنانکه سبوتا بگوید  
اجتناب از هر چه و اما احتیاطی که مانوم در جاییکه از امام پس  
افتاده بر سر پا بنشیند تا گفته اند از زمین نمیکند و در بعضی  
است که در نشستن بعد سجده دو دم همه ترک است بگذارد  
حالات نشستن در زمین نماز و سجده کردن بر زمین افضل است  
از غیر آن و افضل اجرای مرتبه مقدّم است بر استقامت  
و سنت است که پیش از آنکه در سجده کاه بگذارد که اثر سجده در آن  
حاصل شود و اینکه پیش از آنکه سجود بگوید اللهم لك سجده







فقط آنرا بکند و این خوب است و در سجده صحیح است که هرگاه در این راه  
 بخاطر شتاب یا بیستد و قوت را بخواند و هرگاه در قوت است  
 کند و هفتاد رکوع در نماز آنرا بجا آورد و ما که رکوع هفتاد صلوات  
 سنت چهار رکوع در قوت دو نمازها در ماه نوم  
 است و اقوی آنست که ما نوم است بخواند و چهار تکبیر و دستهاست  
 که قبل از قوت تکبیر بگوید و دست خود را بپیکر بلند کند پس مجموع یکبار  
 نمازها پنجگانه نبوده و پنج تکبیر میشود که پنج تا آن تکبیر قوت است و این  
 تکبیرات غیر شش تکبیر است که در اول نماز سنت است پس هر نماز  
 چهار تکبیر است و در تکبیرات و در مغرب هفتاد تکبیر است  
 و در صبح دوازده تکبیر است که در حال قوت دستهای خود را  
 بلند کند بر بالای سر خود و بگوید الحمد لله و دستها را بجانب  
 آسمان بلند و پشت آنرا بر زمین بپوشد و بگوید الحمد لله که انگشتان بر زمین  
 از کنار انگشتان جدا کند و دست او را با کف زمین و مشهور آنست که  
 در حال قوت نظرا و بکف دستها او باشد و سنت است طول داد قوت  
 و جایز است که در هر نماز بین باجهای ایشان و بر کف زمین و منا فقیهین  
 باجهای ایشان و سجدها عملا تجویز کرده اند که قوت نمازین فارسی بگوید  
 و احوط آنست که بغیر عرب بخواند و بجز آنست که دعایها که بعضی  
 وارد شده بخواند **و در وقت نماز در آن چند مطلب است**  
 واجب است تشهد در هر دو وقت بعد از سجده دو رکعت در هر نماز و  
 دو رکعت سیم از نماز سه رکعت و دو رکعت چهارم هر نماز چهار رکعتی و واجب  
 نشستن در حال تشهد و آرام گرفتن و تشهد کردن بخانه بیت امین  
 تر کند و بعد از اذان بطلان نماز او اگر تر کند سهواً پس اگر تشهد اول  
 باشد و بخاطر شتاب یا بیستد از آنکه رکوع دو رکعتی در جمله هم سر است

سلام

شاید باشد بر کرد و تشهد را بخواند و آنچه ما بعد از است بار دیگر  
 بجا آورد و سجده سهوی نماند و هرگاه داخل رکوع شده باشد تشهد  
 که نماز را تمام کند و سجده سهوی بکند و قضا تشهد هم بعد نماز بکند  
 و بعضی قضا را واجب ندانند و اول قوت نماز را کرا نکرده است  
 کرده تشهد دو رکعت با پس شمر و ظاهر نیز وجوب قضا و بعضی قضا  
 هر یک از اجزای نماز که فراموش شود لازم دانسته اند و بعضی قضا  
 اجزای نماز بخصوص قضا می آید و ارد شده باشد مثل سجود و تشهد  
 لازم دانسته اند و دلیل آنها هر چند محل اشکالات نهایت عمل  
 بانها احوط است و اما سجده سهوی بجهت تشهد دو رکعتی بعضی حکم  
 بلزوم آن کرده اند و دلالت میکند بر آن عموم روایت سفیان  
 ابن عقیل و عموم مؤلفان این ابوی بصیر با این احوط است و این درین  
 گفتار است که اگر تشهد خود را فراموش کرده باشی با سلام داده باشی  
 و قضا نکرده خدایتان سرزند نماز او باطل است و این قول است  
 و احوط آنست که وضو بشاید و قضا آن کند و محتمل است که بی وضو  
 هم تواند قضا کند و اما اگر پیش از تشهد از وضو سرزند پیش تشهد  
 بطلان نماز او عملی باشد یا سهواً و بعضی گفته اند باطل نمیشود پس  
 برود وضو بشاید و نماز را تمام کند و اول قوتی و احوط آنست که  
 بعد از ذکر تشهد تین حلقه از سرزند پس ولی و احوط آنست  
 که نماز را تمام کند و باطلها را عاده کند خصوصاً بنا بر قول  
 سلام بلکه بنا بر این قول احتیاطاً در آنکه نکرده و بعضی احتیاطاً  
 داده شده است که هرگاه سهو تشهد در نماز فله باشد هر چند رکوع  
 رکعت بعد از آن وقت نماز اگر تکبیرات پیدا کرد و تشهد را بخواند  
 نماز بعد از آن سر کرده عمل با آن با کفایت مشهور عمل الکفا



کرده اند در ذکر تشهد علق شما در تین گفتن مثل اینکه بگوید  
 اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله بلکه کمتر این  
 هم می توان گفت مثل اشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله  
 یا محمداً رسول الله و مثل آن لکن لحوط آنست که صورت اولی را فرزند  
 نکند و بعضی واجب دانند که بگوید اشهد ان لا اله الا الله  
 وَحَدَّثَ الْأَشْرَافُ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَبْنُ  
 أَحِبِّهِ وَأَحِبُّهُ بَعْدَ ذِكْرِهَا وَتَيْنِ صَلَوَاتٍ بِرَبِّهِمْ يَأْتِي  
 أَوْ وَجْهَتْ أَنْتَ كَ صَلَوَاتٍ وَبِإِظْفَارِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ  
 بگوید غیر این و گفتن در تشهد مشکلست و این صلوات بخوبی  
 در ذکر تشهد واجب است و اما صلوات و تشهد در سبب ذکر کرم  
 آنحضرت خواهی کسی خود بگوید یا غیر آن بگوید و اتوی عدم بی  
 بجهت آنکه نقل آنکه محقق و علامه کرده اند و لرزم عصر هر صبح  
 خصوصاً در وقت که مکمل اسم شریف آنحضرت مذکور شد و لحوط  
 آنست که ترک نکند مادام که عصر و صبح لا ازم نیاید  
 سنت است بعد از آنکه در حال تشهد چنانکه گذشت و اینکه در آنوقت  
 بر زمین بچکند و از هم و نکنند آنها را و مکروه است که در پشت  
 یا شپش یا بنشیند که آنرا افعالی گویند چنانکه گذشت و چنانچه  
 باین معنی دیگر افعالی که پیش مذکور شد هم ننشیند و چنانکه ما ائمه  
 مسوق و نشیند هم ننشیند و سنت است که در وقتیکه با دست راست بر پای  
 چپ و امیدارد در حال تو تکبیر بخاطر بگردد اللهم استناظر  
 و اقم الحوق و ادکار و ادعیه که در اخبار وارد شده است بخواند  
 و از تشهد اول که فارغ شد و مت برخواستن بجهت جلاله و تعالی  
 اقوم و اتصل بگوید چنانکه گذشت و در تسلیم است

در آن

و در آن چند مطلب است بدو آنکه چنانکه واجب است  
 در دعوی در نماز و آن حاصل میشود بیکبار احرام چنانچه در آن  
 خروج از نماز و آن حاصل میشود بسلام گفتن بعد از اتمام تشهد  
 آخر و صلوات بر پیغمبر و آل او و اتوی آنست که سلام واجب است  
 بلکه اظهار آنست که هر نماز آن و ترک آن عداً مبطل نماز است  
 و اظهار آنست که اگر حدیث عداً از سر نیزند قبل از سلام نماز  
 اعاده کنید بلکه در بین سلام هم نیز چنانچه اتفاقاً اگر همسایه یا خیار  
 از وضو سر نیزند در آن اشکالست و لحوط اتمام و اعاده آن  
 چنانکه پیش از ما آن کرده ایم و اتوی در نظر حضرت است که خروج  
 از نماز بیکبار از دو علت است می شود یکی التسلیم علینا و علی آبائنا  
 الصالحین و یکی التسلیم علیکم و هر کدام واجب است و احتیاطاً در هر دو  
 و هر کدام واجب است که گفتن از نماز بیرون و فرستاد و بیکبار  
 واجب است و در صورتیکه که التسلیم علینا و اول بگوید  
 گفتن التسلیم علیکم بعد از آن سنت است و لحوط آنست که هر  
 دو را بگوید باین ترتیب که التسلیم و اول بگوید و بعد از آن  
 التسلیم علیکم و بگوید و در جواب تقدیم التسلیم علیکم بر التسلیم  
 علینا است که در التسلیم علیکم دیگر التسلیم علینا را نگوید و بنا بر  
 محتاج حقیق در صورتیکه التسلیم علینا گفت با بد اعتقاد خروج  
 از نماز را داشته باشد و نیز خروج در سلام باین معنی که در وقت  
 سلام باید قصد خروج از نماز بکند ضرورت است بلکه همین قدر  
 که میدانند سلام گفتن از نماز در هر دو کافیه چند در آنست  
 مستند که نباشد و ادای آنجا می توان فهمید که نیت دخول در نماز

نماز



هم قدر بیشتر نیست و آن رسواست که در جهنم در کفر اندون  
 بخاطر بعل می آید آنها را باید از سر انداخته و بعضی علماء فقط و حذر الله  
 بعد از التلاوم علیکم واجب دانسته اند و دلیل واضحی بر اینست  
 نیست و احوط و افضل گفتن آنست **بدا نکره**  
 سلام میدهد و عقبله و شکر که امام هم بسلام میدهد  
 و عقبله و بعضی گفته اند اگر در میان صف نباشد و سلام میدهد  
 از طرف خود و اول آنست و اما ماموم پس مشهور است  
 که دو سلام میدهد یکی بطرف راست و دیگری بطرف چپ  
 و هرگاه در طرف چپ و کسی نباشد بسلام میدهد بطرف  
 راست خواه کسی در طرف راست باشد یا نباشد و بعضی گفته اند  
 که هرگاه در یازدهی در طرف چپ یا راست سلام داد و استخرا  
 هر چند کسی نباشد و بعضی گفته اند که ماموم سلام دهد یکی  
 برای رتبه بر امام و دوتا برای رتبه بر علی و ششم بر میان علی است  
 که سفره در دو سلام دادن بگویند چشم راستش را کند بطرف  
 راست و امام بصفه دو و اشاره کند بطرف راست و منرا عقبله  
 نکرده اند و چنان ماموم بخندد و اشاره میکند بدو طرف و  
 بداند نظرها را جداست و کلام علی اینست که آن سلام که مخرج آنان  
 این احکام مذکور از او است پس هرگاه التلاوم علیکم و حذر الله  
 تنها دانست که پس حکم واضح است در اشاره کردن و یکبار و  
 دو بار و سه بار گفتن و همچنین هرگاه التلاوم علینا و علی علی الله  
 الصالحین گفتند و اما هرگاه هر دو را بگوید پس هر دو این احکام  
 در سلام دوم با وجود آنکه سلام اول مخرج او نماز است مخالفت  
 از اشکال نیست و همچنین بخاری کردن این احکام در سلام اول و

کهن

گفتن سلام دوم و در روایتی که هرگاه که التلاوم علینا  
 در اول مخرج است اما با زبان مختصا ترا در سلام دوم  
 توان کرد و گویا خلاف هم در آن نباشد و اما این مختصا  
 در التلاوم علینا مجاز آوردن و بعد از آن التلاوم علیکم  
 گفتن مشکل است و سنت است که قصد کند در سلام سلام دنیا  
 و ائمه و ملائکه حفظه را و امام ماموم را نیز و همچنین  
 ماموم نیز در بر امام را و بر کسانی که بر طرفها هستند  
 و بعضی قصد رد بر امام را واجب دانسته اند و این صحیح  
 و همچنین رد بر مامومین و بعضی گفته اند سنت است در سلام  
 قصد مسلمان از امتن و حین و این دو روایت خصوصاً در  
 علینا و علی عباد الله الصالحین **بدا نکره سلام**  
 در نمازها سنتی در هر دو رکعت بسلام است نه از دو رکعت  
 کمتر میتوان سلام گفت و نه از دو رکعت بیشتر یعنی نافله و غیر  
 که در آنجا سلام داد در یک رکعت میگوید شایر مختار که سلام بعد  
 از هر رکعت شفع باید گفت و اگر چنانچه در اینم که هر رکعت را بیک  
 سلام بکنند چنانکه بعضی از علماء مجبور کرده اند پس لازم در آنجا  
 مخالفت طرفی نافله ازین راه است که در دو رکعت سلام میگوید  
 و هم چنین ازین قاعده سنتی مستثنیات نماز اعرابی که آن دو  
 رکعت است و در رکعت اول بسلام و هشت رکعت دیگر هر چهار  
 رکعت آن بسلام مانند هیئت نماز صبح و ظهر و عصر و شیخ  
 طوسی در مصباح روایت کرده از زید بن ثابت گفت مرتبه  
 آمد از اعراب محمد رسول خدا پس رکعت پسر بودم فدای  
 تو باد یا رسول الله ما در میان ما میباشیم دو را نمیگویند و



که هر چه خدمت تو بیایم پس راهمانی کن موابلی که فضیلت نماز  
جمعه داداشه باشد و قیله بروم بیوی اهل خودم خبر  
کم آنجا دایان پس رسول خدا فرمود که هر که روز نیت شود پس  
بجای او هر دو رکعت نماز که بخواند رکعت اول آن حمد بیکار و نقل  
اعوذ برتا لقلع هفت بار و در دوم بخوان حمد یا ایا و نقل اعوذ  
بربت الباقا سه مرتبه پس بخیز و هفت رکعت نماز گوید و سلام  
و بخوان در هر رکعت آن حمد بیکار و اذاجا، نوازش، بیکار و  
قاله والله احد ببت و پنج بار پس هر که فارغ شودی از نماز پس  
بگوید سبحان ربنا العرش الکرم لاجل ولا یق الا بالله العلی  
العظیم هفتاد مرتبه پس هم یکی که مرا برکتها ببینوت که نیست  
مؤمن و مؤمنه که این نماز را در روز جمعه بکند شصتین که بخیزم  
مگر من ضامنم از تو که او بخت را و در هر یک از اینها خود تا اینکه  
خدا گناه او بدید و نادرا و ما بیامرزیم در تعقیب  
و در آن دو مطلب است تعقیبات که کسی مشغول شود  
بعد نماز بدعا یاد کرد با آنچه شبیه با آنها مثل تلاوت قرآن و یاد  
آوردن نعمتهای او و ذکر همتن از خوف عذاب و لحوطانت  
که نشان ترک نکند و اگر حاجتی داشته باشد با بر ناکی نیست  
که در راه تعقیب بخواند و آن سبب موکد است و فواید دنیا  
و آخرت بر آن بسیار مرتب میشود و افضل آنها تسبیح فاطمه  
زهرا و احادیث در فضیلت آن بسیار است در روایات  
حضرت صادق و او در حدیث که تسبیح فاطمه در هر روز و هر شب  
هر نماز بخوبی برایش من از نماز هر رکعت در هر روز و هر شب و هر روز  
در ترسیب آن اینست که اول بگوید الله اکبری و چهار مرتبه و

بگوید الحمد لله سی و سه مرتبه و بعد از آن بگوید سبحان الله  
سی و سه مرتبه و در آن اوقات تکریم سبحان مرا حمد الله است  
و اقوی عمل مرتبه است و سنت است که بعد تمام شدن تسبیح زهرا بگوید  
مرتبه لا اله الا الله بگوید و از اخبار ظاهر میشود که در نماز خوانده  
در تعقیب فضل از قرآن خواند سنت بلکه در غیر تعقیب هم بخواند  
که بگوید که هر وقت حالت تمسک تلاوت یاد کرد یکد جا ن کند  
بجهد آنکه حالات اشان مختلف می شود و هر که حال او مساوی  
باشد نسبت بهم اختیار دعا بکند و سنت است که در ابتدا تعقیب  
مرتبه بگوید الله اکبر که دستها خود را با یکدیگر بالا برد  
روی خود بچوبیک پشت دستها بر او باشد و تسبیح دستها قیله  
و مرتبه دستها بر آنها فرو بیاورد یا زودیکر آنها را  
و با زهره داد و تعقیب نامتصل بنماز بکند و نافله نماز  
و تعقیب نکند بجز نافله مغرب که افضل است که او را مقدم  
دارد در تعقیب بجز آن سه تکریم که بعد از سلام مسکون است تسبیح  
فاطمه زهرا که نماز را مقدم دارد بر نافله و ادعیه و اوراد  
و آیات و ادکاه که تعقیب و در دستها بعموم و خصوص بعضی  
نمازها دو رکعت ادعیه مذکور است و اینجا جای ذکر آنها  
نیست و سنت است که در حال تعقیب بنشیند بخوبی که در سنتی  
یا تزلزل و بقتله در همان جا نماز باطل است و مزله کند آنچه را  
که از مطالبات نماز باعث نقص ثواب نماز است  
سنت است او و بحدیث سکره تومین یا فن بجهت ادعای نماز و در آن یا  
ببار هفت و در احادیث فضیلت بسیار است آن مذکور است  
و بهتر است که آنرا در آخر تعقیبات قرآن دهد چنانکه اخبار

بگوید



مستفاد میشود و ادای شکر توفیق تعریف هم میشود و هرگاه بعضی  
مقلد داد و هنری تعریف نمیزنند و اینکه گفتیم در غیر نماز  
و در نماز مغربها جناب مختلف و شاید تقدیم سجده شکر بر نافه  
مغرب بهتر باشد هر چند تعقیب نماز بعد نافه خوانده میشود  
چنانکه گذشت و اگر بود و مرتبه سجده کند بیکبار بعد نماز  
و بیکبار بعد نافه در آخر تعقیب سجده خواهد بود و ظاهر اخبار  
است که استسنا را از نمازها و ایجابی ندارد بلکه عمت  
نماز استیغ هم سنت است سجده ها شکر از نمازها در غیبت بلکه تذکر  
نعمتها نیز و در اول شد نماز در هر حال و سنت است که اول بعد سجده و  
بعد استطاعت و اینکه در نماز خود را در زمین چمن کند و سینه  
و شکم خود را بر زمین بچسباند و مانند در میان دو سجده کوشماری  
رو و خود را و شعیتم را بر خاک بگذارد اول طریقت راست و او  
بعد از آن چپ را و همین قدر دو سجده تحقیق می شود و راستان  
در میان دو سجده مزبور نیست و بعضی از علمای تفریح کرده اند که  
شرط است در آن که هفت عضو مهم بود بر زمین گذاشته شود و  
در شرط بودن گذاشتن دست بر زمین که صحیح باشد بخود بر آن  
و دلیل را ضعیف ندارد و اقل ذکر می کرد آن می شود اینست که بگوید  
شکر آتش که ستر بر تپه و در دو وقت که صلوات بر بگویند شکر  
شکر او اگر خواهد بگوید عفو عفو او اذکار و اذعیه بسیار در  
کتابها دعای مذکور است در اول حق نماز او درین  
چند باب است در جماعت او در آن چند مطلب است  
سنت است جماعت گذاردن نمازها و ایجابی خصوصاً  
نماز یومیه و ثواب بسیار و فضیلت بشمار دوران و اندک است

و در نماز

۲۱۴  
و در اعراض و غیره بآن مستلماً شد بد و تعدیل و وعید و احادیث  
بسیار است و ایضا حکم در اد و قضا ثابت است و بعضی در مثل نماز نیک  
و نمازها احتیاط و نماز طواف اشکال کرده اند بجهت آنکه از احادیث  
و دعوی اجماع ایشان نماز یومیه و جمعه و عیدین و آیات مبتدا  
میشود و در نمازها دیگر اشکالات و در مثل شیعه  
نماز جماعت کردن و اجتناب نکرد در جمعه و عید و یکسکه تذکره  
باشد که بکند یا شنبه نذر از عهدین و کسی که قرائت و صحیح بنا  
بروچی که سابقاً در محبت قرائت مذکور شد و در نمازهای  
سنتی جماعتی نیست بجز نماز استسنا و نماز عیدین با اختلاف  
شرایط چنانکه گذشت و بعضی صورتهای دیگر که مذکور خواهد  
مثل اعاده نمازی که فردی مثل یا سجده ادراک و فضیلت جماعت  
و اجباری که دلالت داد بر جواز جماعت در ثواب مخصوصاً  
در ماه رمضان محمول بر یقیناً و همچنین عمل با بخاری که دلالت  
میکند بر جواز نماز متفقان در ثواب ضعیف است چنانکه خواهیم  
و بعضی از علمای جانبدار استند جماعت داد و نماز عید قدس  
و دعوی و روایت بر آن کرده و عمل بآن در وقت هر چند اجزای  
است و جماعت منعقد می شود بد و نفر که یکی از آنها امام باشد  
ما موم بلین من باشد بلکه دور نیست که بلیصحنی مجتهد کافی  
باشد و در جواز آیات صبی غیر خلافت اشهر و اقوی عمل جماعت  
مگر اینکه بجهت اطفال کند و همچنین صحیح است امامت مجنون و مجنون  
دوری که کافی محال در جواز آیات او در حال عقل و خلاف  
است و ظاهر جماعت اجزای خصوصاً در سجده که عادت معینی دارد و  
که امام شیعه اثنی عشری با و عادل با و اولاد با تا چنانکه گذشت



وزن اما از برای مردان نمیتواند کرد و همچنین بر آفتاب و امامت  
 نمیتواند کرد از برای زنان در عاداتها و لحنی پس و بعضی گفته اند که  
 از برای زنان هم نمیتواند کرد مگر در عاداتها و بعضی گفته اند  
 که در هیچ عادت و آداب هیچ کس نمیتواند کرد و اذلال اوتی و شهرت  
 و احادیث بسیاری که دلالت داد در برجهای امامت آنها عباد  
 بستند برواجی و در نظر حضرت تا و اول آنها جماعت سنی سوزت  
 یعنی امامت در صحیح و احادیث جمیع نمیتواند کرد **انظر**  
 اینست که جایز نیست که بشناید پس و خود را ادباً و بعضی گفته اند  
 که از برای امثال خودشان نمیتواند اما بکنند و مشهور است که گویند  
 امامت بکنند هر کس که باشد که مستحق و باشد و او را در بعضی  
 بنیاد که اطمینان حاصل شود و قوی بمنع آن نقل شده و آن ضعیف  
 و اما اعراب یعنی اشیان حواء عرب باشد و حواء غیر آن پس  
 اظهر است که بغیر امثال خود نمیتواند امامت بکنند و اما با مثال  
 خود پس آن مانع ندارد و اینها در صورتیست که سایر شرایط امامت  
 از عدل و غیر آن موجود باشد و اگر نه از برای هیچکس نمیتواند کرد و همچنین  
 کلام در غیر اعرابی هم از آنچه پیش گفتیم و آنچه بعد خواهیم گفت  
 و ممکن است که در جمیع همین باشد که ایشان ترک واجب کنند  
 که عبادت از تحصیل معرفت و علم واجب از اید بر آنچه موقوف  
 علیه عبادت پس باین سبب عادل نیستند و از اینجا میتوان گفت  
 که آنها را که در دردها میباشند با وجود قدرت بشهرت ایشان  
 و تحصیل علوم کردن آنها حکم اعرابی دارند چنانکه بعضی علماء این  
 هم تعجب کرده اند و اختلاف کرده اند در کسی که حد شرعی او  
 تجاوزی شده باشد بعد از فوت و اگر جایز باشد اند و بعضی گویند

کرده اند امامت و ما از برای مثل خود و در صورتی که جواز اوتی  
 باشد بجهت آنکه معروض آنست که عادت او حال او و ملت او و کثرت  
 نخواهد بود که مسلمان شده یا جازیز خواهد بود با کراهت و یا  
 اغتلب یعنی کسی که او را ساخته نگردد باشد پس در آن نیز خلا  
 و اظهر است که اگر مقتضای در این و با وجود قدرت کوفای میکند  
 در خسته کردن خود پس جایز نیست اما او نیز بر مثل خود و نه  
 برای دیگران و اگر تا در نیست پس جایز است مطلقاً با کراهت جایز  
 نیست که اعی و ملحق امامت کند از برای مثل غیر مثل خود و مراد  
 از اعی کسی است که قراءت و دعا نماید خواه هیچ داندا ندهد  
 بعضی امامان این با وجود عجز زیاد که فتنه است و کوفیه  
 در یاد گرفتن بکنند عاز او از اصل باطل و مراد از ملحق کسی است  
 که غلط بخواند مانند تعیین **بلا** حرف نما بجز این با هر کسی ترا بجز این  
 دیگر و در امامت کردن کسی که در حرف یا زبان او بیکدیگر  
 او میکند یا در حرف او امثال آن اظهر خواهد بود و در وجود فضیلت  
 کردن برای ملحق بکسی که غلط او صحیح باشد اشکال او اظهر  
 و جوب است و همچنین بر لال و اجنبی که قتل کند بکسی و همچنین  
 جایز نیست که فتنه امامت کند برای ایشان و در امامت کردن  
 برای مثل خود اشکال **شرطت** در رحمت غایت  
 جماعت اینکه حال بیایه امام و ماموم بنا که مانع از دیدن  
 امام باشد مثل دیوار یا پرده و مشهور و اظهر است که بجز  
 و دیوار مشکله ضرر ندارد و بعضی از علماء میگویند ضرر ندارد  
 و همچنین مانع نیست بدین کوفای که مانع از مشاهده باشد  
 خصوصاً هرگاه در غیر حال مجود هر وقت امام را ببیند و لوط

کوفای



آنست که هیچکس آنها را جابل نباشد و بنا بر قول بطلان نیز مشهور است  
 اینست که همین نماز ماموم باطل نما ماموم و کافرا نیز ماموم که  
 امام را در پیشند یا کسی که از امام را می بیند یا کسی که او را  
 بر پیشند که امام را می بیند و ملا حظت این معنی در پیش روی ماموم  
 واضح است و اما مشاهد کردن از حیث اولی ظاهر بقوی اکثر عظام  
 اینست که آن هم کافرا مثل اینکه در بیرون مسجد صحیح بایستد  
 که آن دو نفری که در برابر دروازه باشد یا صفت ماموم  
 با امام را می بیند و اما آنچه معنی که در طرف راست و چپ آنها  
 ایستاده اند که مجموع یک صفت می شوند آنها کسی را می بیند بجز  
 آن دو نفر یا پیشتر که برابر دروازه ایستاده اند آنها را امام و یا  
 میان مسجد را می بیند و بعضی در جهت این توقف کرده اند و  
 هر چند بطلان این بر حقیقت ظاهر نیست و لکن احوط ترک آنست  
 خصوصاً هرگاه صفت بسیار وصول نکند و اما اگر همین یک نفر  
 بآید و نظر طریقین آن شخص ایستاده باشد که نما ماموم را بیند  
 و در صفت داخل مسجد را پس در آن ایستادن نیز چنانکه در حدیث  
 صحیح بقرین شده اگر برای آنکه در میان ستونهای ایستد با آن  
 نیست بلکه چون اغلب ستونهای مسجد های بزرگ عرض عرضی دارد  
 که جمعی پشت آنها ایستد و آنها نیز طریقین را می بینند پس ایستادن  
 مؤید آنست که آن دو طرف صفت برابر هم نماز ایشان صحیح  
 باشد چنانکه مشهور است و بعضی گفته اند که باید هر دو طرف را  
 میان امام و ماموم و آن دلیل واضحی ندارد و این احکام که گفته  
 شد از جهت مردم است و اما در آن هرگاه عقیقه مردم نماد کنند پس مشهور  
 و اظهر آنست که نماز ایشان صحیح است هر چند دیو امثال با باشد

مخارج

در خواندن باشد که پشت سر مردم با مکرمین صحیح است که در ایست  
 هر چند صفتها بسیار باشد و در حد فاصله که باعث بطلان نماز  
 ماموم میشود و حدیث است مشهور است که همینکه در عرف و نماز  
 میگویند که امام پیش ایستاده یا در طرف راست او ایستاده است  
 و اگر چنانچه نباشد نماز باطل است و بعضی گفته اند بسبب ذراع کرده  
 و بعضی از عظام گفته اند که که با بیان ماموم ایستد یا با بیان هر دو  
 پیش از کلام بر خواندن نماز ماموم صحیح نیست و این احوط است و ظاهر آنست  
 که بنا بر این قول هم هرگاه از موضع سه ماموم در محل سجود ایستد  
 جای امام بایستد که برداشتن باشد مگر نیست و ظاهر آنست که  
 صفت آخرین میتواند احرام بماند برینند و پیش از آنکه صفتها  
 پیش احرام ایستد باشد و احوط آنست که صفتها تا صفت پیش احرام  
 بنشینند هر چند با این نحو باشد که بعضی در بعضی احرام ایستد  
 و همچنین هرگاه در بین نماز صفتها پیش نماز ایشان تمام شود مثل  
 اینکه نماز ایشان یا عذر می دیگر داشته باشد نماز صفت بعد  
 صحیح است جایز نیست که امام بلند تر از ماموم بایستد  
 و ماموم مثل اینکه در سه مکه ای بایستد مگر بایستد و ماموم  
 مابین آن بایستد پس در این صورت نماز ماموم نیز باطل است  
 و اما اگر زمین سراسیمه باشد صورت ندارد که امام در آن بایستد  
 بایستد و ماموم در عقب او ظاهر آنست که بلند تر از امام  
 بمقدار عرض انگشت و مثل آن باکی نیست و پیش از آن احتیاط کنند  
 و بعضی گفته اند که اند و اینها دلیل واضحی ندارد و اما ماموم  
 پس جایز است که بلند تر از امام بایستد مگر اینکه جانتک باشد  
 و محتاج شوند ببلای رفتن و جایز نیست که ماموم پیش روی امام

دلیل



۲۱۹ امام بائینست و مشهور است که مسأله ای نام در مجلوی و می تواند  
بایستد و بعضی علی واجب دانسته اند که متخرا از امام بائینست  
هر چند در مجلوی باشد و قلیل نیز از او بائینست و این شرط  
و افضل نیست که هرگاه دو مرد بائینست و خواهند که یکی از آنها  
باد یکی نماز کند ما موم در طرف راست امام بائینست و هرگاه  
بائینست و این عفت بر امام بائینست یعنی بر او واجب است  
و آن ضعیف است پس اگر آن یک طرف در طرف بائینست سر هم بائینست  
نماید صحیح است و همچنین هرگاه بسیار باشد و هر طرف را بائینست  
یا هر دو طرف چنان باشد و درین صورت که ما بین عفتی باشد  
هر چند بسیار باشد ضرر ندارد که هر دو آنها در هر راست ضعیف  
که در طرف چپ می کشن نباشد و بعکس در اعتبار مقدار تقدم  
و تاخر ما موم و معیار آن اشکالست و صریح کلام بسیار است  
که مسأله است حاصل میشود باین بود که بائینست  
پس بائینست بر مشهور باشد ما موم و این صحیح است هر چند انکشان  
بلی و یا زانوهای و با سر و پیش از امام بائینست و بعضی چیزی دیگر  
گفتند و اسوط است که عدم تقدم دارد بر همه این اعضا ملاحظه  
کند  
واجب است امتا بقول امام فاضل این معنی که در رکوع  
و سجود و حیات و صعود از امام پیش نیفتد بلکه با بعد از او بکشد یا همراه  
او و این با بوی از علی است گفته اند که در مشهور که همراه او بکشد تو باید  
جماعت ندارد بلکه باید بعد از امام بکشد تا مؤانست با او از طریق  
و اما اینکه پیش افتادن از امام باعث بطلان نماز می شود یا نه  
در آن اشکال عظیم است و لحوط بلکه اظهار است که هرگاه همگام  
پیش افتد نماز را عاده کند اما در صورت شیان و حفظ است

باطل

۲۲۰ باطل نیست و مشهور است علی اینست که هرگاه ما موم بعد از پیش از امام  
سر از رکوع بردارد و صبر کند یا بحال تا امام را استود و اگر سر او  
بردارد پیش از امام بر کرده و با امام رکوع را تمام کند و در اینجا  
زنا در تکریم مطلق نماز نیست و بعضی بر کثرت رکعتان در وقت  
سهو است دانسته اند و آن ضعیف است و ظاهرا هر است که خطا و سهو  
در حکم دارد و وضوی ایشان در صورت سهو خطا نیست اما در صورت  
عذر پس در لیل آن در نزد حق ضعیف است و عمل با آن لیل اشکال است  
و لحوط بلکه اظهار بطلان است و نهایت احتیاط اینست که بطریق  
مشهور عمل کند و نماز را عاده کند و هرگاه پیش از امام بر رکوع  
رود یا پیش از امام بر رکوع رود یا پیش از او بکشد و در وقت  
عیان علی همان تقیید که مذکور شد که هرگاه عذر کرده باشد یا در همان  
بماند تا امام برسد و اگر نشناخت خطا باشد بر کرده و با امام بجای آید  
و اشکال نیز در اینجا است و احتیاط همانست که مذکور شد و اما  
متابعیت در ادکار و افعال بعضی هر چه امام میخواهد بخواند و غیر  
او را بخواند و نماز و کند و پیش از او هم نکند بلکه همراه او یا  
او بگوید پس شهر و اظهار علم و سبوت و لیکن اسوط است و این در  
تکبیر الا حرام است پس تقدم ما موم در آن باعث بطلان نماز است  
بلکه اظهار است که هرگاه گفتن هم چنین است و تا در نهایت مغایرت  
از امام بدون عذر هرگاه قصد فرادی کردن ندارد و در مثل تمهید  
و قنوت هرگاه از امام بر افتاده یا و جنوت خود را خواهد کرد  
و حاجت مغایرت کردن با قصد انفراد هرگاه عذر داشته  
مثل اینکه دردی عارض او شود یا ببول و مرا بگیرد یا شغل است  
آید و اما هرگاه عذری نداشته یا و مغایرت کند با قصد انفراد



بند در آن خلا اشر و ظاهر حیا از مقام است و اما حواصدا و  
 از افرادی می باشد پس در آن نیز خلافت او شیخ دعوی جامع در مجله  
 کرده است و سخن در این گذشت و لوطی ترند است و در صورتی که  
 جماعت کنار مفضل قرار می دهد و مقام است اختیار کرد پس واجب است  
 که نمازها از همانجا تمام کند پس اگر پیش از امام قرائت را بکند که  
 بعد از قرائت با رکوع و دو و اگر در بین قرائت باشد اشکال است  
 و احوط آنست که همان سوره که در میان او است از سر که بخواند  
 سوره دیگر و در مخصوص مقامت کردن در امام کو یا خلا در جوانی  
 آن باشد بخواند با عذر و حفا و بعلت آن که در اینجا قصد انفراد  
 هم واجب است اما قصد ماموم بودن هم نکند  
 قرائت ماموم است و عیب سر امام عادی که با او اقتلا میکند و احدی  
 با قول علماء در آن اختلاف شدید دارد و ظاهر علمای ما بخوبی که  
 خلا در نظر نیست که قرائت کردن بر ماموم واجب است اما اشکال  
 در حرمت و کراهت و استحباب و فرق ما بین نماز جمعی و  
 غیر آنست و آنچه در نظر جمعی از اظهر است اینست که در وقت اول نماز  
 احتیاج است قرائت کردن بر ماموم و همچنین در وقت اول جمعی  
 هرگاه قرائت امام را می شنود هر چند صدک ضعیف باشد که در وقت  
 آن از بیکدیگر خوب معذور نشود که در اینجا واجب است که ساکت باشد  
 و گوش بدهد و اما اگر هیچ نمی شنود پس ظاهر استحباب قرائت است  
 و شیخ کفایت هم مضمرا ندارد و سنت است که در وقت اول احتیاج  
 ماموم تسبیح بگوید تا امام فادغ شود و خواهد دید شیخ اربع بگوید  
 و خواهد سبحان الله بگوید و شاید سبحان الله کفایت احوط است  
 و اما کعبه آخرین خادیت در آن معانی است بعضی دلالت بر آن

دادند

دارند و بعضی بر ترک قرائت و احوط بلکه لظهور قرائت است  
 و چه تر اینست که در وقت آخر تسبیح اربع را بگوید چنانکه در  
 خودش بیان کردیم و تا بیکد ترک قرائت در وقت کعبه است  
 هر چه بیشتر است و این احکام که مذکور شد ماموم است که در وقت  
 دویم و سیم و چهارم ملحق شود و حکم آن بعد از سبک خوانده شدن  
 و اما هرگاه در وقت سر امام یا شایسته نماز کند از راه تقیة پس  
 آن صحریت اقتلا و اقتلا حقیقی نیست و قرائت ساقط نیست  
 بلکه باید که او آهسته بخواند و اگر از آن هم خوف کند که مطلع  
 شود در بعضی موارد بخواند یعنی در وقت بیکد نماز قرائت را که  
 تقیة ناپسند شود که با لری باید ترک کند مثل اینکه باید در حال  
 رکوع ملحق شود یا در بین قرائت ملحق شود که بعضی از قرائت ترا  
 بقا بد بخواند هر چند جدا جدا باشد یا بعضی از سوره حمد یا سبحان  
 کند و نماز او صحیح است و هرگاه قرائت تمام نشود امام رکوع  
 در وقت کعبه کند که در حال رکوع قرائت تمام کند و این دلیل  
 ندارد بلکه همان قلمه که حواله است کافی است و بجز تقیة ظاهر نیست  
 که این نماز عجز نیست از اجرا او و عاده لازم نیست هر چند احوط  
 عاده است اگر میسر شود و در اینجا که تقیة واجب است بلکه مستحب است  
 که تقابل نماز بجز قرائت نکند و سنت است که اول در نماز نماز بخواند  
 بکند و بعد از آن نماز ایشان حاضر شود و ظاهر اینست که مستحب است  
 قرائت خود را در نماز امام تمام کند و مشغول ذکر شود هنگام  
 فادغ شود که با او از زودتر فادغ شود و قرائت او تمام شد  
 بود و فضیلت نماز کردن در وقت سر مخالفین اخبار است بیاد و هر  
 سال است صحیح در حدیث صحیح مذکور است که کسی که نماز کند با تقیة



در صفت اولیها آن باشد که نماز کرده باشد و عیب رسول خدا در  
 اولیها که افتاد نماز را با آنها برپا هر چند  
 یکدیگر باشند مثل ظهر یا عصر یا بکس و قول این با این و هر یک  
 صفت اولیها و همچنین تا گویند که در عدد رکعات مختلف باشد  
 مثل مغرب بعشا و عصر بتمام و بکس بلکه جایز است که در ظهر  
 هر دو نماز بظهر حاضر افتاد کند بلام بلکه قضا و ابراه و ادا  
 بعضا صحیح را بظهر و ظهر را بمغرب و همچنین و اما علی بن ابی طالب  
 نقل کرده اند که شرط کرده است در عدد رکعات را و همچنین  
 آویخته و اینها که مذکور شد در وقت است که نمازها در کیفیت مختلف  
 باشد پس نماز بوقت یا نماز آیات و بکس میتوان افتاد کرد و جایز  
 افتاد کردن متغیرترین و بکس مثل آنکه کسی نماز کرده یا نینداید و  
 برسد بجا که نماز واجب میکند و با نماز خوانده افتاد کند کسی که نماز  
 نماز کرده یا و با هر یک بجماعت میکند چنانکه خواهد آمد و همچنین  
 تا بالغ یا بالغ و متغیر در وقت است که مذکور شد قبل ازین  
 سنت است که مأموم هرگاه بگذرد تنها باشد آنکه در محلوئی است  
 امام بایستد و هرگاه پیشتر باشد پشت سر او بایستد و همچنین هرگاه  
 یک زن باشد با وجود پیش ایشان در دنیا است امام بایستد  
 و اگر یک مرد همراه زنان یا مرد در محلوئی او بایستد و زن معتد  
 او بایستد هرگاه پیشتر یا غیر آن چند باشد یا زنان غیر آن پیش  
 آن زنان بایستد هر چند بنده با هرگاه زن پیشتر آن زن میکند  
 زنان میکند زن در محلوئی او بایستد و هرگاه محتاج بکس  
 و پیشتر شوند امام زنان پیشتر آن صفا اول بایستد و خود را از زنان  
 پیش ندارد بلکه مساوی آنها بایستد و همچنین چنانکه در میان باشد

و خواهد که نماز جماعت بکنند شسته صفت میزنند و امام میان  
 صفت میباشند و یکی از آنها خود را از نماز پیش منباید و در وقت  
 آنست که باید شسته باشد و بعضی گفته اند که اگر این باشد نماز  
 مطلق شدن غیر بایستد و اول وقت است و اگر رکوع و سجود است  
 میکند و آنها که عیب است و هشتاد رکوع و سجود میکند و اول  
 است اگر در اول نماز جان عقول علم بایستد  
 و نزدیک امام بایستد و هرگاه افضل اجزای مذکور در افضل  
 مواضع صفوف بایستد و افضل مواضع نیز در نماز امام او بعد از  
 طرفت دست صفا اول و بعد از آن طرفت چپ و بعد از آن صفت  
 دوم و همچنین تا نماز تمام بجماعت در پیش میباشند و در صفت بعد  
 آنجا که در مرتبه از آنها پیشترند و همچنین بعد از افضل میباشند  
 و بعد از آن نماز میباشند و بعضی گفته اند که سخت است که امام محلوئی  
 وسط عدل صفت بایستد و از بعضی ظاهر میشود که در طرفت چپ  
 بایستد که طرفت راست هم برابرند بجز آنکه در احرام است  
 هر دو هفت و مکروه است که با وجود کتف این صفتا که تنها بایستد  
 و هرگاه صفت کتفایش ندارد یا کتفیت است است اگر بخواهد پشت  
 سر امام بایستد و صفتها و دست بدارند و شانهها خود را بر او  
 بگذراند و بدارند و در حدیث است که در نزد خدا کلام برده است  
 بهتر نیست ادکام برده است که با آن وصل کنی صفت او از برای  
 امام سنت است که بگویند که صفتها را راست کنید و هرگاه صفت  
 تنگ باشد از شما مأموم با کتفیت که در نماز بر سر هر دو تا صفت  
 سر خود یا صفت پیش روی خود اما رو را از قبله نکرده اند  
 و هرگاه صفت از هم متصل نباشد نماز آن صفت باطل نیست و در حدیث

در حدیث



فاصله بسیار باشد و معتقد با و اما صفت که عیب این صفت است  
 اشکال در ظاهر آنها هم میرسد چنانکه در یاد انکدام برهان فاصله  
 و احتیاط در مرتبه آنست چنانکه پیشتر گفته هر چند بطلان آن ظاهر نیست  
 و اما فاصله بقدمه بکلیه یا قلیله بیشتر بر آن ضرر ندارد مطلقا  
 هرگاه جمعی و خزان باشد و خواهند نماز جماعت کنند و قیامت  
 امامت در معتقد و آنها باشد صفا خانه او از دیگران است و همچنین  
 در مسجدی که امام جماعتی دارد تقدیم او اولی از دیگران است  
 و ظاهر اینست که اینها هرگاه غیر از اذن بیدار گاهت و یا بیدار  
 خصوصاً هرگاه غیر افضل باشد و ظاهر اینست که مراد از صفا خانه  
 کسوات که در آنجا ساکن باشد هر چند با طهارت و عاری باشد  
 نه مالک او و جمعی از علماء گفته اند که هائمی اولی از دیگران است  
 و ظاهر امراد ایشان بعد از اینها نیست که مذکور شد و مشهور است  
 که بعد از آنجا که پیش گفته هرگاه قرآن باشد مقدم از علم  
 و در وجهان خلاص کرده اند بعضی گفته اند یعنی آداب قرآن و ترا  
 بهتر است و هر دو را هم ترا بهتر از هر دو جدا کند و بعضی گفته اند یعنی  
 آنکه پیشتر تلاوت قرآن کند یعنی گفته اند که اعلم و فقه مقدم  
 بر آقران و این اظهر است و مشهور است که بعد از اعلم هر که در حجرت  
 زودتر کرده است مقدم میدانند و بعضی حجرت در پیش گذشت و بعضی  
 علماء گفته اند مراد کسی است که زودتر اسلام اختیار کرده باشد  
 یا زودتر از آنرا در محراب بنام اسلام آید یا با او اولاد که  
 باشد که حجرت او مقدم باشد و بعد از آن اندک سنش بیشتر است  
 مقدم میدانند و جمعی این را تفسیر کرده اند تا سکه در اسلام سن  
 او بیشتر گذشت باشد و چون دیگر هم از اینها ترجیح ذکر کرده اند همان  
 کذا

گفتا کردیم و مشهور علماء اینست که اینها در صورتی که ما میان  
 اختلاف کنند و اگر اتفاق کنند هر که در آنها مقدم دادند و قیامت  
 و همچنین هرگاه هم ناخوش داشته باشند از یکی او هم آسان کند و در وقت  
 که هرگاه آنرا خوب متدین باشد آسان او مکرر نباشد و گناه  
 برای آنهاست که او را ناخوش دارند و آنچه از اخبار ظاهر شود  
 اینست که این امور مذکور باعث ترجیح میشوند هر چند اختلاف  
 در میان ما میان نباشد آسان علیچنان گفته اند که مذکور شد  
 مگر آنکه آنرا کند مسافر چنانکه حاضر بود و بعضی  
 همچنین اقتدا کردن هر یک بد دیگری و ظاهر اینست که بعضی گفته  
 در اینجا این باشد که نوا و آسما کردن با پیشتر خود مگر آنست که  
 نوا و آسما و از فرادی هم گفته باشد یعنی عمدا که اهرت و انحصار صافی  
 کرده اند که غنا مسافر و حاضر در عدد مکهات مختلف باشد  
 پس در نماز صحیح و مغرب مکرر نخواهد بود و خانی از قوی نیست  
 پس هرگاه امام مسافر باشد و فارغ شود ماسوم در سلام بجا  
 او میکند و بر پیشتر خود و نماز خود را تمام میکند و ظاهر اینست که  
 در بقعه نماز میخواند بر فرقی خود اقتدا کند هرگاه اهلیت امامت  
 داشته باشد خصوصاً هرگاه امام او را پیشتر دارد و هرگاه که علم او  
 کمتر از عدد نماز امام باشد و زودتر فارغ شود افضل است که  
 سلام نکوبد بلکه پیشترند و ذکر کنند تا همراه امام سلام بگوید و اگر  
 خواهد پیشتر بگوید و برود جایز است و اگر عدد نماز ماسوم پیشتر باشد  
 افضل است که صبر کند تا امام سلام بگوید آنوقت بر پیشتر خود و اگر خواهد  
 هم پیشتر بخیزد و در این وقت افضل است که امام سلام نکوبد  
 تا ماسوم بقیه نماز خود بکشد و بعد از آن سلام بگوید و همچنین مکرر است



که انسان از اقلیج دار امام صحیبا باشد و انسان مقتید بعل و غیر ایشان  
 آن بردن مارهها و این در وقت است که بعد از نشستن فرسود و الاصحیح  
 بخوابد بود چنانکه گذشت و همچنین امامت متبهم بجا می آید که و صورت  
 با عقل دار باشد و همچنین آسانند مگر آنکه اهل و عیال خود و در وقت  
 که هرگاه اهل قوه باشد امامت کردن او از برای آزادان هم کراهت ندارد  
 باشد و مگر در وقت نافرمانی کردن در وقت اقامه گفتن از برای نماز  
 سنت است برخواستن بیاد و در وقت که مؤذن میگوید قد قامت الصلوة  
 بعضی گفته اند در وقت که میگوید علی الصلوة و سنت است از برای امام  
 که شش تکبیر مستحب است بگوید و تکبیر حرام را بلند بگوید بلکه سنت است  
 از برای اهل کسب و ذکرها را بلند بگوید بلکه سنت است از برای او که جمع  
 ذکرها را بلند بگوید و نمازین بشنوند و سنت است از برای اهل نماز  
 که بعد فراغ امام از سوره حمد بگوید الحمد لله رب العالمین و اینکه  
 در وقتیکه امام گفت سمع الله لمن حمده هم بگوید الحمد لله رب  
 العالمین و سنت است که امام دعا را بصیغه جمع بخواند و مخصوص خود  
 نکند بلکه قصد او سایرین و سایرین هم باشد مثل اینکه اللهم  
 اعرفنی و لولا الذنوب لکونید بلکه بگوید اللهم اعرفنا و لولا الذنوب  
 و سنت است که امام عرفات خا اضعفنا و ادنا بضعفنا مؤمنان را بگوید  
 و نماز خود واسک بکند و بسیار طول ندهد و در کوفه و سجود  
 بعد ذکر اکتفا کند و همچنین در دعاهای قنوت و تشهد طول  
 ندهد و سنت است که هرگاه امام فارغ شد بخواهد نمازین فارغ  
 شده باشند بر نیزه تا نمازین فارغ شوند و سنت است که امام  
 در آنجا که نماز کرده نافرمانی نکند تا از آنجا خود منصرف شود بجا  
 دیگر یعنی اگر خواهد نافرمانی بکند تغییر مکان بکند و نافرمانی بکند

سنت

سنت است اینکه کسیکه نماز تنهایی کرده است هرگاه بجا برسد همان  
 نماز را بجماعت بکند خواه امام باشد و خواه مانوم و احوط  
 است که وحدت نماز را مواعات کند مثل اینکه ظهر نماز با ظهر  
 کند و عصر با عصر و همچنین در اعاده کردن نمازی با نمازی  
 دیگر مثل ظهر با عصر است و همچنین احوط بلکه اظهار این است  
 که هرگاه نماز جماعت کرده باشد با دیگر مقتیدان جماعت بکند  
 و بعضی علی بن ابی حمزه کرده اند مجتبه عموما اخبار و در آن اشکال است  
 و همچنین هرگاه جماعت از رهش که هر کسی نماز را فرادی کرده یا تا سبب  
 خواهند جماعت کرده باشد در آن هم اشکال است و نیا بر اعتبار لغت  
 نیست و جو با سبب است و همچنین سجده که باز اعاده می شود باید قصد  
 استیجاب بکند یعنی قایل بوجوب سجده اند و آن ضعیف است و سنت است  
 که هرگاه کسی فرادی نماز کند و در آن نماز جماعت منعقد شود اینکه  
 نیت خود را بگرداند بنا فله و بدو کعبت سلام بگوید و داخل  
 جماعت شود و هرگاه در کعبت سیم و چهارم باشد پس در سجده نماز  
 و تمام کردن رکعت اشکال است و بعضی علماء منع کرده اند از هر تمام  
 و بعضی گفته اند که میتوان نماز را قطع کرد بدون تغییر نیت مجتبه  
 او ذلک فضیلت و امتیاز است که بنا بوقتیم و اگر مشغول نافرمانی  
 باشد که جماعت منعقد شود پس بعضی علماء میگویند که اگر کسی  
 اگر نرسد که جماعت را پیش برود نافرمانی را قطع کند و اگر نرسد  
 ازین پس تمام کند و کعبت را و داخل جماعت شود و این دو نیت  
 یکی نیت در آنجا که جماعت حاصل میشود با در آنکه کعبه  
 یعنی هرگاه امام داد و نافرمانی قبل از رفتن بر کعبه هر چند هم  
 باشد که تکبیر حرام بگوید هر چند که فرست بگیرد کعبه شود و اما



هرگاه امام درین رکوع باشد پس در آن خلافت او اشتهر و اتوی  
 است که هرگاه تکبیر احرام را در حال قیام بگوید و بعد از آن برکوع  
 رود که هنوز امام برکوع برات شدن شروع نکرده یا کافرا  
 و در این بعضی نماز جمعه و غیر آن فرقی ندارد و بعضی است که  
 بقیه یک ذکر واجب امام را در حال رکوع دریا بد و ایضا اگر  
 و وقت برسد با امام که امام شروع برات شدن کرده یا پیش از آن  
 اکتفا نکند و اگر شک کند که آیا امام را قبل از آن دریا وقت  
 ماید پس آن رکعت نیز اکتفا نکند یعنی گفته اند همیشه در حال  
 تکبیر رکوع با امام فرسیدی دیگران برکوع حساب و اول آن  
 و بعضی گفته اند که احوط تر آنست که در حال رکوع او این عمل  
 واجب مشکلات مثل نماز جمعه خصوصا در رکعت سجوی و هرگاه  
 داخل مسجد شود و برسد که رکعت نماز او فوت شود اگر چه  
 تا داخل صفت شود پس از آنجا تکبیر احرام بگوید و مشغول رکوع  
 و سجود شود و راه رود یا آنکه رکوع و سجود را بجا آورد و وقت  
 که برخواست راه رود تا داخل صفت شود و بعد تر است که در وقت  
 راه رفتن پا بجا خود را بر زمین بکشد و کلام برسد اند و هرگاه  
 امام را قبل از رکوع دریا بد و در حال رکوع پس آن رکعت اند  
 فوت شده است نهایت سنت است که تکبیر بگوید و سجدها را با امام  
 بکند و آنرا از نماز حتما نکند خواه قبل از سجدها دریا بد یا  
 در وقت آنها و بعضی در این توقف کرده اند و اظهار استخفاف است  
 و اظهار آنست که سجدها که تمام شد و امام فارغ شد از تکبیر  
 احرام بگوید و آن تکبیر اول اکتفا نکند و بعضی عملا اکتفا کرده اند  
 همان تکبیر و میگویند که دنیا در آن رکن در اینجا معقود اول عمل

و انهد

و اظهارات و اگر پیش از تمام را تا سجدهها تمام شود پس جمعی  
 گفته اند که سنت است که تکبیر بگوید و با امام بنشیند و نشاند بخواند  
 و بعد از آنکه امام سلام گفت برخیزد و نماز کند و دیگر تکبیر بگوید  
 سنت و این دو روایت بعضی درین صورت قایل شده اند که گفتار  
 در خواندن نشاند و بخواندن آن و در وقت خواندن بصورت  
 و بعد تقدیر حکم با در آن فضیلت است با در آن نشاند تنها است  
 هر چند مطلق فضیلت و استحباب در حال باشد هرگاه  
 ماموم و سخت حاضر شود که امام یک رکعت یا بیشتر کرده یا بخواند  
 اول نماز خود قرا میخواند و با امام نماز میکند و بعد از نماز امام  
 تمام نماز خود را بخواند و در ظاهر آنست که رکعت اول و دوم ماموم  
 که با رکعت سیم و چهارم امام افتنا می افتد در آنجا بر ماموم تمام  
 حمل ماموم واجب است این در وقت است که تمام رکعت دریا بد  
 یا آنکه دریا بد که بتواند حمل ماموم یا حمل تنها را بخواند اما  
 اگر آنقدر وقت مانده باشد قراوت واجب است بلکه در صورت اول  
 کمان کرده که میتواند حمل ماموم بخواند یا حمل تنها را بخواند و شروع  
 کرد بخواندن و امام در آن بین برکوع نیست هرگاه حمل میشود  
 که تمام کند کند و با امام در رکوع برسد که فاصله زیاد نشود  
 تمام کند و با وصلی شود هر چند حمل تنها باشد و اگر چنین نباشد  
 از نمازها قطع کند و امام ملحق شود و اما حکم دو رکعت آخر این است  
 که در بین نماز رسید پس آن مثل سایر نمازها که مختصات مابین  
 حمل و تسبیح و قول بویج حمل ضعیف است و مستحب است اگر این ماموم  
 متواتر و نشاند متابعت امام بکند و هر جا که خای نشاند ماموم  
 مستحب است که سر بلند بنشیند و دستها خود را بر زمین بگذارد و هر جا که



تتمند و احب است نه زمین فرما کرده و تمند انخواند و با تمام  
معلق شود و از بعضی بر میاید که در قنوت که متابعت امام کرد و بیک  
در محل قنوت خود قنوت بخواند و لکن حکم سقوط استحباب  
خصوصاً در جایی که قنوت ماموم بعد از فراغ امام اتفاق افتد  
مشکلات و بعد از آنکه ماموم صبر کند تا امام سلام بگوید و چیزی  
و اگر پیش از سلام بر چیزی جایز است و نیت افراد هم قنوت است  
هرگاه امام عمداً یا سهواً شود مامومین امام را بکشند بکنایه  
هر چند پیش سر خود باشد و کسی را بشود دارند و نمازها را او نماز  
کند هر چند کسی باشد که از جمله مامومین بنا و همچنین هرگاه امام را  
رود هد مثل اینکه نمازش آید که بی طهارت بوده اما از وضو  
سزند یا مرغیا و یا عارض شود یا برینا و امثال اینها مستحب است که امام  
احد برایشان دهد هر چند از غیر مامومین باشد و اگر امام پیش نداده  
مستحب است که مامومین احد برایش ندادند و مگر آن که کسی را پیش  
دارند که با نماز در سبب با خصوصاً هرگاه یک کعبت یا بیشتر از یک  
نکرده باشد و هرگاه کسی را پیش دارند که یک کعبت یا بیشتر از یک نکرده  
و نیک مامومین بر کعبت حاضر میسند امام بنشیند تا فارغ شوند  
و اشاء کند بطریقت را و چه خود که سلام بگویند بعد از آن چیزی  
و نماز خود را تمام کند هرگاه بعد از نماز ظاهر شود  
که امام کار فر بوده یا فاسق بوده یا جنب بوده یا بی وضو بوده یا  
مامومین اعاده واجب و نماز ایشان صحیح است و ضرر نیست که  
امام مابین بگوید که من بی طهارت بودم و همچنین حکم هرگاه معلوم  
شود که امام در غیر قبله نماز کرده بوده و هرگاه این معنی در شای  
نماز معلوم شود هم اظهار است که نماز ماموم صحیح است و تمام میکند

افراد

افراد مخالفت ماموم با امام در سبب فرود و غیر نمازی که با او میکنند  
خبر ندارد اما هرگاه در افعال مخالفت داشته باشد مثل آنکه امام سجده  
سنت داند و ماموم واجب داند یا آن نماز جمعاً و او استحب داند  
و این سنت داند پس در سجده قنوت یا آن نماز مشکل و در صورتیکه  
سوره و اترک کند اظهار بطلان اقتضا میخورد آنکه ماموم آن نمازها  
در نفس الامر باطل میدانند هر چند بجان او باشد و در صورت علم  
امام با قصد استحباب هم اشکال است و اما بدون قصد استحباب  
باین معنی که بقصد تقریباً گفتا کند و نیت که اقتضا صحیح با او نمازها  
ماموم نماز جمعاً حرام داند یا مقلد کسی باشد که حرام داند بر جان  
نیت کردن آن بی اشکال و اما این معنی باعث نسخ امام نیت و در  
نمازها با او اقتضا مییواند که در حقیقت که در اول آن اشکال داریم  
در منافیات نماز است و در آن چند مطلب است  
قطع کردن نماز قنوت و در وجه در حال اختیار و اما هرگاه علم  
باشد مثل آنکه غلام او که بجهت بود و او را درین نماز پیدا شد یا آنکه  
در شبی با درنگ یا کزنگ قصد جان او یا مومین دیگر را و استیفاء و اشاء  
اینها بلکه ازینها سهل تر هم شده تا در بعضی که مستحب تا در باب یا تقاضی  
که بسیار شایع و باشد و امثال اینها هم در نیت که جایز باشد و اما آنچه  
مخصوص و ادب شده بجهت ادب استحباب مثل اذان و اقامه که فراموش  
شده باشد یا بجهت ادب قراءت سوره جمعه بر آن اشکالی ندارد و در حقیقت  
پیش گذشت و بهتر است که نماز سنتی را هم بجهت قطع نکند و هر چه نیت  
نماز را حتماً واجب و حرام است هرگاه درین نماز از او  
حدی سزند حکم حدیث در حال تمند خبر دهد که در محل خود مدکها  
شد و اما در غیر آن چنانکه میدانند که در حال نماز و بعد از حدیث میکند بی



نماز او باطل و همچنین هرگاه در ایحال با اختیار از سر نهد و هرگاه بخواهد  
 کند که در بین نماز او با اختیار خدا از سر نهد یا ظاهر است که خلاف  
 در بطلان نماز نیست و اما هرگاه با اختیار از وضو سر نهد پس این  
 و اتوی نیز بطلان نماز است و بعضی گفته اند دست بر نهادن و وضو بیاید  
 و از هاتجا که مانند آن تمام کند یعنی گفته اند هرگاه با بجز نماز میکند  
 و چنین امری اتفاق افتد و آب به هم رسد وضو بیاید و از هاتجا  
 تمام کند و در غیر تمام باطل است و احتیاط اینست که در این صورت  
 چنین کند و اما در هر یک باطل میشود نماز یعنی کفایت  
 بدو عرف یا بیشتر هرگاه از روی عمد با و اما آنکه کردن بدو عرف  
 پس آن مبطل نیست مگر آنکه دلالت بر معنی و عطل کند مثل کلمه  
 ق و ع که در لغت عربی بر همین است و ع معنی بشود و دل  
 با آن که آن نیز مبطل است و هرگاه سهواً آنکه کند پس آن مبطل نماز نیست  
 مفاسد سجده سهواً بر او قیام شود و در این صورت فرقی نیست  
 در آنکه کمان کند که از نماز فارغ شدن و سخن گوید یا در بین نماز  
 سهواً سخن گوید و تنگی مبطل نماز نیست بلکه جایز است که بر تنگی مبطل  
 بنهائمانند مثل آنکه کسی در نماز نهد و میخواهد اصل خود را خیر کند که  
 که بر بند کبوت و همچنین جایز است ادای بعضی مطلب کردن و تپیدن کردن  
 بقرآن و ذکر و دعا مثل آنکه کسی خواهد داخل نماز نشود و از آن  
 بگوید داخل نماز سلام با کسی و ماصدا نیزند در نماز است بگوید  
 و همچنین امثال این در کتبهها و مطلبها و اما آه کشیدن در نماز هرگاه  
 در عرف یا بیشتر از آن متولد است پس آن مبطل است مگر آنکه از خوف و غلبه  
 باشد که در آن اشکال است و اظهار جرات و همچنین ناله کردن هرگاه از خوف  
 ظاهر شود مبطل بلکه بعضی اجزاء ظاهر میشود که هرگاه ناله کند سخن  
 کسبت

گفته است ولیکن اظهار است که اگر در عرف نشود باطل است  
 هرگاه مسلماً در حال نماز بر کسی سلام کند واجب است از سجده  
 او بمثل آنچه او گفته است پس اگر بگوید سلام علیکم در جواب علیکم  
 السلام بگوید و در وقت که هرگاه سلام علیک بگوید در جواب او  
 سلام علیکم توان گفت ولیکن اگر بمثل آنچه گفته بگوید باطل است  
 حتی اگر او بگوید سلام علیک و این بگوید سلام علیک خلاصه احتیاط  
 کرده و همچنین فراموش کردن در حجه الله و دیگر کارها بر هاتجا او گفته است  
 در وقت که جایز باشد اما احتیاط آنست که هرگاه سلام کند بگوید  
 علیک السلام اظهار عدم و بیخبر جواب است و احتیاط آنست که در جواب  
 سلام علیک یا سلام علیکم بگوید بقصد قرآن و دعا بر آن شخص و همچنین  
 هرگاه سلام غلطی بگوید مثل سلام تغلیک و سلام مالک و سلام انیم  
 و امثال اینها و در اینجا احتیاط دادن جواب بیشتر است و البته فراموش نکند  
 و احتیاط بلکه اظهار است که اعیان و محال را هم بگوید یعنی در جواب  
 و سلام اول سلام علیک بگوید و در جواب چیزی سلام علیکم بگوید  
 و اما احتیاط متعارف غیر سلام مثل شبنم و صابون و امثال آنها  
 پس جواب آنها در نماز دادن صحیح ندارد نه سلام و نه غیر سلام  
 و در وقت که بقصد دعا توان تعارض قرآن جواب گفت در بقصد دعا  
 بخت است و واجب است که جواب سلام را بچنان بگوید که آن شخص بشود و  
 اگر که باشد همان قدر بلند بگوید که آدم گوش داد میشود و هرگاه  
 جمعی باشند که بر آنها سلام کنند یکی که جواب گفت از دیگران سابقاً اجزاء  
 هر دو نماز باشد یا بعضی در نماز باشد و با وجود آنکه بعضی در  
 نیستند هر جوابی در نماز است یا فقط نیست و هر دو در تکلیف مساوی  
 مگر آنکه آن شخص که نماز نمیکند جواب بگوید و بعد از آنکه او جواب گفت



اظهار است که نماز کذا میخواند جواب بگوید و بعد از آنکه او جواب  
 و اما جایز است که هر دو ما هم جواب بگوید و هرگاه کسی جواب بگوید  
 ما و سلام نکرده بود مجزی نیست که از دیگران ساقط میشود و لحاظ  
 آنست که یکبار بگفتن هم بقصد دعا جواب بگوید نه بقصد سلام  
 و هرگاه نماز کذا می خواند سلام کرده کناه کار است اما نماز باطل  
 نیست و بعضی باطل دانسته اند بجهت گفتن آنکه در اینجا استغوا در کفر  
 یا فریاد یا باطل میشود و اگر باطل نمیشود و این دو قول ضعیف است  
 و وجوب رد سلام غیریت تمامیت هرگاه در آنجا باشد باطل است  
 تا تمامی داشته باشد و اگر تمام کند جواب بگوید ضرر ندارد و بعضی  
 از علمای سلام کردن مصلحتی را مکرر دانسته اند و مشهور است که  
 در وقت که در اغلب اوقات چون با شوش خاطر مصلحتی و ابتلای  
 او می شود خصوصاً در راه غلط تر که آن اونی باشد  
 سنت است از برای مصلحت هرگاه عطسه کند یا مضمی عطسه کند اینک بگوید  
 الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله اجمعین چنانکه در  
 حال نماز هم سنت است و مشهور است که سنت است در حال نماز و عا کرده است  
 که عطسه میکند یا بگوید بگویند بر حکم الله مثل حال غیر نماز و بعضی چنان  
 اشکال کرده اند و معتقد است که در جواب بر حکم الله گفته شود یعنی الله  
 تکم و بر حکم و در وقت کذا نیز نماز کذا هم جایز باشد جواب گفته است که  
 دیگری با و بگوید بر حکم الله از جمله بطلان نماز مصلحت  
 کثیر است و در تحقیق بعضی فعل کثیر فلا تسکت در میان علمای است  
 در محاسبات نکالت و آنچه مهم قاهر حقیقت است اینست که هرگاه  
 که خارج از افعال نماز هرگاه بکند کسی و آنقدر طول هم براند که در وقت  
 و عادت بگوید که از نماز دست بردارد آن مبطل نماز است مثل اینکه

نماز

نماز کذا در دو بین نماز میل است که در مشغول شود در بین سخنان  
 ما از دست بگیرد و شروع کند بموثر بدین و اشان اینها را سکا طی  
 که بعضی کرده اند که اهل عرف را در بعضی بنه مدن حکم شرع نیست  
 پس چگونه بنحو الی بعرف میشود جواب این است که ما ساحت و فاساد  
 بعرف رجوع نمکنیم بلکه برین رضایت ازین عمل بعد دیگر ما رجوع بعرف  
 میکنیم و اهل عرف را بر بعضی داعی نمند هر چند حقیقت عمل آنرا اند  
 اینقدر میدانیم که اهل عرف فرقی ما بین چه نوشتن و بیجا کردن چه  
 خوردن و نماز کردن میکند و فرقی طایفه این حال مشغول شدن بجهت  
 از اینها را میکند و بنا بر این فرقی ما بین عمل و مشغول شدن بود و این  
 مشهور میان علمای اینست که هرگاه فعل کثیر را سهوا بکند نماز او باطل است  
 و بعضی دعوی اجماع هم کرده اند بجهت آنکه گفته اند که این در صورت  
 که مخصوصیت نماز نشود و الا باطل خواهد بود و هرچنان ظاهر در وقت  
 اینست که هر یک بگوید نماز دست بردارد و نماز نمیکند نماز او باطل است  
 خواه عمدا یا خواه سهوا و در فلاحه احادیث را معلوم شود که کلاه  
 تیار تنگ نیست و در احادیث رخصت در کلاه تیار وارد شد مثل  
 کتان ما در عقب و یک و پیش و پشت و شمریدن رکعات نماز و غیر  
 تشیجات را با سلسله نره و در پلک انداختن بجا نبسته نماز را با آنکه  
 متوخر شود ما و بر حاجتی که ما و در آورد و شمرادن زن طفل خود را  
 در حال نشسته و دست ما نیدن بر پشت و شستن خون دعا درین نماز و  
 زدن بدینها را نیز حاکم کرده است کسی وقت بر هم زدن آنرا خبر کرده است  
 و تخیخ کردن بقصد اینکه کسی را خبر کند که باید بر حاجتی و کراه  
 از نمازین بره اشتان و بر سر گذاشتن و اشان اینها را لیکن در هر جا  
 مراعات این معنی ما بکند که چنان طول نکشد که در عرف بگوید که



از غم دست برداشتن آنکه بعضی اخبار وارد شده که هرگاه در یک روز  
 و ما را بکشد مرخصی و اگر بیشتر نکند و همچنین شستن و نماز هرگاه  
 بسیار طول بکشد آن نماز الکتا نکند و در جای که نماز گذاردند  
 کند که آیا این فعل کسین کردم فعل کثیر بود یا نه و آیا صحیح است نماز  
 باین فعل میشود یا نه پس ظاهر عدم بطلان نماز او احتیاط در حد  
 خوب است اما لحظه آداب حضور قلب و آنچه مصلوب است از روی  
 از وقار و آرام دل و بدن و خضوع و انکسار سر پیش از ظهر است  
 که مبطل نماز است مطلقا و بعضی گفته اند هرگاه فعل کثیر از او حاصل شود  
 مبطل است و بجز تقیید ظاهر است که هرگاه کسی چیزی بخورد یا بعضی اجزا  
 غذا در بدن و دندان او افتاد باشد و در بین نماز فرود بر صورت  
 نماند و همچنین هرگاه شکر یا بختی است یا امثال آنها در دهان و شکر  
 باشد و بتدریج آب شود و جلق فرود مبطل است بلکه بعضی گفته  
 هرگاه لغو را قبل از نماز بخورد یا بعد فرود هم مبطل است و این  
 نیست و استنشاق کرده اند آنرا میدان نیز کسی که در غم است و تر باشد  
 و تشنه باشد و ای در فرود بکشد و با خوف کند که صبح شود و صبح  
 آنست را خواهد و نه بگوید میتوان فرود بخورد و برگردد و نماز  
 خود را تمام کند بعضی تجویز این معنی را در بطلان این نوافل کرده اند  
 در هر حال و این در صورتی است که در وقت نماز است اما بدون علم این حکم  
 مشکل است و آنچه مذکور شد حکم صورت عمدا و آنرا در صورت نشانی  
 پس ظاهر است که خلافت نیست در اینه اکل و شرب مبطل نماز نیست و بعضی  
 دعوی اجماع کرده اند بر این هرگاه کسی عمدا نهنج خند  
 بکند نماز او باطل میشود هر چند با اختیار شود مثل اینکه نازی کردن  
 در پیش روی و نازی بکند که ضبط خود را نتواند کرد و اما هرگاه  
 فراموش

فراموش کند که نواز است و بخندد نماز او باطل میشود و بنیم کردن  
 کردن مبطل نماز میشود بخانه عدا یا یا نشانی و اما مطلق خند عدا  
 یا خنده بشدت که صدانداشته یا پس خانی زانگانی نیست و لحوط  
 بلکه اظهار بطلان است و همچنین کرده کردن بجهت امور دنیا و غیره  
 تلفاتی یا فوت وقت مبطل است و بعضی گفته اند که هر چند با اختیار  
 شود و در هر هم حاکم است و بدانکه دلیل این مسئله پیش از این  
 میکنند که کرده کردن از وقت شدن امر یا زامور دنیا مبطل است و اما  
 که چنین بجهت حصول مصلحتی یا غیره نماند پس دلیل بر ابطال آن  
 ظاهر نیست و بعضی از علما گفته اند که آنچه مبطل است که برسد او را مثل  
 مالی یا غیره بکشد بکشد برسد و لحوط اجتناب از هر دو و اظهار  
 که هرگاه از روی فراموشی بگوید مبطل نیست و اما اگر بستان از خود  
 خدا وجود داشته باشد داشتن پس آن از افضل اعمال است و بجهت  
 ندارد هرگاه عدا تمام بدن خود را از قبله بکشد  
 هر چند در میان مشرق و مغرب باشد مبطل نماز او اما هرگاه در  
 خود را بپوشد از قبله بکشد یا هرگاه بر پشت سر بکشد نماز او  
 باطل است و کرده اندن بجانب مشرق و مغرب مبطل نیست و لحوط  
 اجتناب است و کراهت شد بدین راه و اما التماس بجهت تنهایی  
 در صبح صورت مبطل است اما کراهت دارد و هرگاه هموا التماس کند  
 پس در آن خلافت و در وقت که حکم آن همان تفصیل است که در وقت  
 قبله مذکور شد در حکم کسی که نیا تا در غیر جهت قبله نماز کرده  
 باشد و لحوط است که او را در حکم عمد بدانند و همچنین جاهل  
 مبطل است مگر آنکه نماز کردن بجهت کسی که بوی  
 و غایب است و یا نگاهدارد بلکه چنین احکام با او و اگر در نماز



۲۴۹  
 او در اینحال مراض شود یا در وقت تنگی که دفع آنها باعث فوت  
 نماز شود پس اگر بیچسب آنها منصرف نمیشود نماز کند و اگر کثرت  
 میشود مشغول دفع آنها شود و بعد از آن نماز کند و مکروه است  
 مازی کردن مادت و برهنه سر و چنانچه کشیدن و کمان کش کردن  
 و انگشتان خود را سنگان در حالی که خواب آلود و خواب ناپا  
 و باید که با کسالت و تنگی و بیخوابی و با خشوع و آرامی  
 و اعضا و جوارح ناپا باشد و با حفظ و قلب باشد و بفهمد کبیر  
 میگوید و با کسالت میگوید و نمازی که حصه قلب در او است  
 مثل بقیه صبح و قول نمیشود از نماز مکرر تقدیری از آنکه  
 دل او متوجه آنست و مروتی که بنا بر طایفه زمین العابدین در دو  
 که بنام زنی باشد مانند ساق و غیره بود و حرکت نمیکند از چیزی  
 مگر چیزی که داد او را حرکت دهد و در وقت که بنام زنی است از  
 آنجا و معتبر میشود و وقتیکه سجود میرفت سر بر زمین تا آنکه  
 عرق از روبرو او میفتد و باید نماز او چنان باشد که کویا و ذاع  
 میکند از دنیا و این نماز آخرین اوست در مثل  
 و همو و هم و کانت که در نماز حاصل میشود و مراد از آنکه  
 آنست که مثل آنند که فلان کارها کرده یا در هر دو طرف  
 او مساوی است و هرگاه در نظر او یکطرف ظاهر تر باشد آنطرف  
 کار میگویند و آن طرف ضعیف تر است و هم میگویند و سهویات  
 از فراموش کردن معنی اینکه بعضی کنند که فلان کارها که با  
 بکنم نکردهم یا فلان کارها که ناپا است بکنم کردهم و درین چند  
 مطالب است هرگاه کویا یک رکعت زیاد کند بعد از نماز  
 او باطل است و چنان هرگاه سهواً زیاد کند و بخاطرش نیاید تا بجمع

۲۵۰  
 در و خواه پیش از آن رکعت بقدیم بشد نشسته باشد یا نه و خواه  
 در نماز چهار رکعت باشد یا نه و اگر پیش از رکوع بخاطرش آید نشسته  
 و نماز تمام کند و سلام بگوید نماز او صحیح است و هرگاه بیک رکعت  
 نماز تمام کند بعد از آن او باطل است و هرگاه سهواً کند پس هرگاه  
 بعد از سلام فصلی که متناظر باشد صحیح و چه بعد از آن آمده باشد  
 و بخاطرش آید نماز تمام کند یا اشکال و بر او چیزی نیست بجز  
 سهو و بجز سلام گفتن و اگر بخاطرش آید بعد از آنکه از او فعل متنا  
 سرزده باشد پس اگر آن فعل است مانند سجده و فعل کثیری باشد  
 که صورت نماز محو میکند که حصول آنها عمل و سهواً هر دو مطلقاً  
 و بعضی گفته اند تمام کند و هرگاه که بخاطرش آید هر چند در شکر  
 باشد و قول اول شهر و اظهار و لوطیت و اگر آن فعل متناظر  
 گفتن باشد که در آن عمل باطل نماز سهواً پس اوست و شکر است  
 که نماز تمام میکند و بر او اعاده نیست و بعضی اعاده و الایم  
 داشته اند و بعضی گفته اند در غیر نماز چهار رکعت اعاده بکنند و این  
 قول ضعیف است و اگر بیخود سجده همود و چند موضع  
 از جمله آنها مواضع بود که پیش گفتیم در فراموش کردن یا بجهل و بعد  
 و هر طرف دون نیاید هر چند در وجوب بجهل است که اولی و ثانی  
 احتیاط در آن در نصیحت تا کلمات و قرآن کند و دیگر در جای آن  
 که سلام بگوید در غیر موضع خود و دیگر در میان نماز چهار رکعت بعد از  
 اتمام سجده تین و بعضی دلجب دانسته اند در جهل که سهواً یا بجهل بخای  
 نشستن یا بنشیند بجای افتادن و این لفظاً مخصوصاً هرگاه فراموش  
 در قیام و قعود تنها باشد مثل اینکه سهواً نشسته ایستاده بخواند  
 یا قرائت تراست بخواند و احتیاط در غیر مثال این کلمات مثل اینکه



تتمه ما بسجده را فراموش کند و بر چیزی در پیش از رکوع نماز  
آید و بر کمره و سجده آورد بعضی واجب دانسته اند بعضی در سجده  
که شک کند در نماز کرده و گوید یا سجده می خوانم  
و اتوی در همه اینها عدم وجوب است و لیکن سجدت است  
سجده را باید بعد از سلام نماز بخواند و در سجده از تو زیادتر باشد  
سخن از تو نقصان و واجب است در آن نشسته و ایستاده و احوط بلکه  
اتوی است که نشسته بگوید مثل اینکه بگوید انهد ان لا اله الا الله  
والله اعلم ان محمد رسول الله اللهم صل على محمد و آل محمد  
و در سلام هم گفتن سوره که در التلازم علیکم و واجب است  
در رکوع سجده و احوط بلکه اتوی نیست که در رکوع سجده کرد  
شد آن بخواند و آن یکی از سه گفته هر یک را بگوید حجت اول  
بسم الله و الله التلازم علینا بما التفتی و رحمة الله و بركاته و  
در حال سجده که در همت عضو که سجده نماز ملکوتی است سجده کند  
و بر چیزی سجده کند که سجده نماز آن توان کرد و احوط است که  
باطنه است باشد و در سجده باشد و در صورت داشته باشد و  
اینست که واجب است آن مابین دو سجده و اینکه بجز سر برد  
اقتضا نمیتوان کرد مانند سجده شکر و احوط است که طایفه اول  
هم بعل آورد و اشر و اظهر است که بیکر اهرام در اول سجده فرجه  
همین نیست سجده کند و سجده دود و هوشی و سجده آن ندیده ام  
و سجده سجدت دانسته اند و از تو انام سنت است که در اول تکبیر بگوید  
یا ما بین مطلع شوند و بعد از هر سه است هم بگوید یا خداوند  
روایات و ادب شده است و واجب است که سجده ها را بعد از سلام بدو  
تمام شده بدو و فعل نماز او در و اگر واجب است که هر سه سجده  
آید

آید بکند و اگر بعد از آن کند اشتهار و اتوی است که نماز او صحیح است  
و بعد از هفت فوریه در و سجده آن اشکالت و احوط است  
که عجا آورد چنانکه در صورت سه و هرگاه حجتی سجده معتدله باشد  
مثل فراموشی سجده و فراموشی نشسته و سخن گفتن سهواً سجده نیز معتدله  
سخن هر آنچه موجب سجده است از این سخن باشد مثل اینکه چند مرتبه سخن  
گفتن یا از دو جنبه مثل اینکه سخن گفته و سجده هم فراموش کرده و ظاهر  
است که هرگاه چندین کلمه و اتوی سخن گفته یا که میان آنها متدکیر  
نماز نشسته باشد یک سجده کافی است و هرگاه در میان آنها متدکیر بود  
کند و بهتر است که سجده ها را در تبتی حقیقت معتدله بکند مثل  
اینکه اول سخن گفته و بعد از آن سجده فراموش کرده اول سجده است  
سخن گفتن بکند و بعد از آن یک سجده و هرگاه فراموش کند از اول  
نماز چیزی را که قصداً آن بعد از نماز باید بکند مثل نشسته سجده  
است که سجده سهواً یا حقیقتاً آن مقدم میدارد  
هرگاه شک کند در عدد نماز و در سجده مثل نماز صحیح و صحیح و صحیح یا  
و نماز صحیح یا سهواً مثل نماز مغرب یا دو رکعتی و نماز صحیح یا سهواً  
نماز او باطل است و اما اشک در اینجا این نمازها مثل قنوت و رکوع  
و سجده و نشسته و غیره اینها پس اظهر است که نماز باطل می شود حکم  
او همانست که سابق مذکور شد که نماز باطل است آن نماز که در سجده  
او را بجا می آورد و هرگاه که گذشت نماز او صحیح است خواه در آن باشد  
و خواه غیر در آن و در نماز آیات هرگاه شک در عدد رکعات باشد  
باطل میشود و هرگاه در عدد رکوعها باشد بنا بر اقل یک رکوع  
مکروه و سهواً که شک در آن باعث شکی در عدد رکعاتها باشد  
مثلاً اینکه شک کند که رکوع پنجم است یا ششم که در وقت دو رکعتی باید



کرد و همچنین باطل میشود نماز هر که متصل نداند که هر قدر از نماز  
 کرده آنچه با این نحو باشد که حیران با و نداند که چه کرده است  
 یا نداند که چند رکعت کرده یا شکی داشته باشد یا سینه هر چهار رکعت  
 یعنی نداند که یک رکعت کرده یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت یا بیشتر  
 در هر این صورتها نماز او باطل است هرگاه شك در رکعت  
 آخر نماز چهار رکعتی پس صورتهای متعارف آن که اغلب او را ابتداء  
 بان حاصل میشود یعنی صورتی شك میآید و در هر بعضی آنکه  
 جزم بدو دارد اما شك دارد که آیا سه رکعت کرده ام یا نه و این در  
 وقت آنکه رکعت دوم رکعت دوم سر بر داشته باشد یا تا هرگاه پیش  
 از سر برداشتن باشد مشهور بطلان نماز او در وقت آنکه هرگاه سجده  
 تمام بعمل آمده یا کافیه با نماز و سجده یا هر چند سر برداشته باشد حکم  
 این شك آنست که بنا بر سه میگذارد و میگوید آنچه کرده ام سه است  
 و یک رکعت دیگر بعد از تمام نماز یک رکعت نماز احتیاط ایشان  
 یاد و رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده احوط است و احوط آنست که  
 نماز را هم عاده کند شك میآید سه و چهار و در حال که  
 باشد بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و در وقت نماز احتیاط  
 نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند و رکعت نشسته در اینجا احوط  
 شك میآید و چهار رکعت پیش از اتمام سجده بین باشد  
 نماز او باطل است بجز آنکه صدق کند و اگر بعد از اتمام سجده بین یا بنا بر  
 چهار میگذارد و در وقت نماز احتیاط ایستاده میکند و رکعت نشسته  
 و مشهور آنست که سجده را در وقتیم و تا حین هر یک و احوط تقدیم رکعت  
 ایستاده بلکه اظهار و اگر بعد از هر دو استن بیاهمین شك را بکند  
 بازمی نشیند و رکعت را تمام میکند و نماز احتیاط را میکند

ثلث

شک میان چهار و پنج اگر هرگاه شك کند بعد از اتمام سجده بین همان  
 که گفته شد نماز صحیح است بشود و سلام میگوید و در سجده سهو و جویا  
 نماز آورد و اگر در حال اتمام است و سر بران علی است که رکعت در آخر  
 میکند و می نشیند و نشسته میشود و سلام میگوید و رکعت نماز احتیاط  
 یا یک رکعت ایستاده میکند بجهت آنکه این بر سر رکعت ایستاده سه رکعت  
 و بعضی سجده سهو را لازم میدانند و این حکم خلاف احوط است و بعضی  
 اینست که رکعت را تمام کند و نماز را عاده کند و اما هرگاه بعد از رکوع  
 و پیش از اتمام سجده یا خواه از رکوع سر برداشته یا نه پس همان در وقت  
 اظهار در نزد حقیقت است و احوط اتمام و عاده است و بعضی قول بعضی  
 علی است که بعد از دخول در رکوع صورتی اولی که تمام میکند و  
 در سجده سهو میکند و آن ضعیف است و در اینجا هر دو است اما بحدی  
 اینکه واجب است در احتیاط نیت و تکبیر و قرائت و نشستن و  
 و در عرض حمل تسبیحات اربعه جایز نیست و این نماز عاده و قنوت نداء  
 و مشهور و واجب مؤخر است و بعد نماز و اظهار عدم وجوب است و لکن  
 احوط است و هرگاه فعلی نماز پیش از اتمام احتیاط صادر شود و اظهار  
 بطلان نماز را پس هرگاه بعد از نماز حسد از سر بر برداشته و وضو بشوید و نماز  
 احتیاط را بجا آورد و همچنین اگر نماز را بجا که فراموش شد و قضا باید  
 کرد مثل نشسته و سجده و اظهار آنست که فعلی است قبل از آن ضرر ندارد  
 و اما شرایط نماز از قبیل طهارت و اداء و قنوت در آن معتبر است  
 و احوط آنست که آنها را فوراً بجا آورد و مشهور در آنها نیز است  
 فوری است هرگاه کسی نماز احتیاط را عمل کند در آن دو وقت  
 اظهار آنست که گناه کار است اما نماز او باطل نمیشود و او را گردان  
 احتیاط را بکند و اگر وقت نماز بیرون رود بر نیت قضا بکند



اگر هوا گرم کرده باشد بر هر وقت که بخاطرش آید بجا آورد و بر او <sup>محضت نیست</sup>  
 و هرگاه آنجا منتهی نماز را عمدا ترک کند نیز اظهار عدم بطلان نماز است  
 هر چند گناه کار است و هرگاه وقت برهن رود یا از آنجا که نکند و همچنین  
 فراموش کرده باشد با نماز و صحیح است و هر وقت بخاطرش آید بکند هر چند واجب  
 وقت آن در خارج وقت معلوم نیست آنکه نماز معلوم شود عدم  
 احتیاج بنماز احتیاط یعنی تعیین کند که نماز او تمام بوده دیگر احتیاط  
 بنماز احتیاط نیست و هرگاه تعیین کند که نماز او ناقص بوده بیک وقت  
 یاد و پس آن در حکم کسی است که سهوا سلام گفته باشد و حکم او پیش ازین  
 گذشت پس بایمان نفس را پیش از فعل متعینا آورد و بحد سهوا بکند  
 و هرگاه بعد نماز احتیاط معلوم شود که احتیاط آن احتیاط نبود بود  
 نیست و ثواب یا فایده دارد و اگر معلوم شود که نماز او ناقص بوده  
 و احتیاج بآن بوده هم بر او چیزی اشکال نمی آید در وقت که نماز احتیاط  
 موافق نقصان بوده باشد مثلاً آنکه شک کرده بود میان سه و چهار و دو وقت  
 نشسته کرد و بعد بخاطرش آمد که دو سه کرده بوده او همچنین کسی که شک  
 میان دو و سه و چهار کرده باشد و دو وقت ایستاده احتیاط کرد و بخاطرش  
 آمد که سه وقت کرده بود و لحاظ درین صورتها اعاده نماز او در اشکال  
 و هرگاه در آنجا نماز احتیاط معلوم شود که احتیاج بآن نیست نماز او  
 بر هم میزند و بر او چیزی نیست و در وقت که بر نیت نافله تمام کند  
 و یا از آنجا اشتباه و اگر بخاطرش آید که احتیاج بآن هست و نماز  
 او ناقص بوده پس اگر پیش ازین رکوع اول بخاطرش آید که سهوا فرموده است  
 که دست بر چاره و نقص نماز خود را تمام کند و زیادتی نکند چاره  
 ضرر ندارد و اینها از اشکال نیست چنانکه خواهیم گفت و اما اگر کسی  
 در فاق بر کوع بخاطرش آید پس در آن اشکال پیشتر و احتمال دارد که بخاطرش

مطلبا

مطلقا و اینکه مجزئ نباشد و اگر موافق ناقص باشد و مجزئ نباشد  
 اگر محال است باشد و بنا بر مجزئ بودن احتمال دارد که با آنچه تکلیف است  
 در اول یاد بود گفتا کند و احتمال دارد که با بدل بصورت کند نماز  
 احتیاط بعد از وقت و که کرد رکعت دوم و زیاد کردن و کسی دیگر تا  
 اینکه موافق قدر باقی باشد و این احتمال دوم دلیل ندارد و آنچه  
 در نظر خصم و نیست اینست که در صورت موافقت نماز احتیاط با بقدر  
 نماز بخوبی که در شرح وارد شد حکم بجهت کنیم و بگوئیم که نماز  
 احتیاط با تمام کند هر چند پیش از رکوع بخاطرش آید و در صورت  
 مخالفت ماده کند خواه بعد نماز و خواه در آنجا خصوصا در آن  
 و درایت عام را بعضی دلالت دارد بر آنکه هرگاه بعد نماز بخاطرش  
 آید نقصان موافق اعاده در رکعت دوم و در عمل بآن هر چه نیست  
 هرگاه بر تکلیف نماز احتیاط باشد و وقتا بجز آنجا هم  
 باشد اظهار است در تقدیم و تا خیر هر یک و اولی تقدیم چیز نیست  
 که سبب او مقدم باشد و هرگاه در نماز احتیاط بر او باشد مثل  
 آنکه شک کند میان دو و بنا بر سه گذارد و بعد از آن شک  
 کند میان چهار و پنج و اول تمام مقدم دارد آنرا که سبب او مقدم است  
 و همچنین اجزای سبب هرگاه متعدد باشد آنها را بر تیب بعل آورد  
 هرگاه کسی بر او احتیاط واجب جایز نیست که نماز او اعاده کند  
 و ترک احتیاط بکند و اگر هم بکند صحیح نیست بلی اگر کسی نماز بر او آید  
 شک کرد و در وقت احتیاط شد هرگاه بهم زند و از سر بگیرد نماز او صحیح است  
 هر چند گناه کار است اظهار است که اگر کسی نماز دیگری پیش از نماز  
 احتیاط بکند صحیح است بلکه عقاب بر او نیست و بنا بر قول بقدر برنگاه  
 کار است بلکه بنا بر وجهی باطل است و اگر نماز یا غازی بکند پس بعضی



گفتند هرگاه نماز سنتی است یا نماز واجب و محل عدول  
 نیت گذشت است نماز باطل است و اگر نیت عدول نیت کند  
 صحیح است و این دلیل معتدی ندارد و در نیت که جایز باشد  
 که نماز تمام کند و بعد از آن احتیاط را بکند یا نماز آخر  
 کند و نماز احتیاط را بکند پس هرگاه احتیاط ظهرها فراموش  
 کند و داخل عصر شود میتواند که عصر را بر هم زند و نماز را  
 بکند و عصر را از سر گیرد یا عصر را تمام کند و بعد از آن نماز  
 احتیاط را بکند **در کتاب احتیاج طریقی**  
 کرده از محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری آنکه او نوشته بود نبوی  
 حضرت صا الایم علیه السلام در مساجد که سوال میکرد از آنجا که  
 که نماز ظهرها کرده و داخل شد عصر پس چون وقت از نماز  
 عصرها کرده یقین کرد که ظهرها وقت کرده بوده است میکند  
 آنحضرت جواب فرمودند که اگر امری در میان تو بود و داده  
 باشد که نماز شب آن قطع میشود اعاده کند هرگز نماز و اگر  
 امری در نداده است آنرا بگذارد و در وقت آن نماز ظهرها  
 نماز عصرها میکند و شبید که رحمة الله در وضو بجان اشاره  
 باین سجده کرده و این را از نماز شمرده که زیادتی دکن و نماز  
 ضرر ندارد و عمل باین سجده مانعی ندارد **هرگاه یکی**  
 از دو طریقت شک متالی شود و ظاهر هر یک باشد خواه در اول  
 بار یا بعد از آنکه مشاوی بودند رجحان ظاهر شود بنا بر اول  
 باید گذاشت و این را حق میا مند پس هرگاه اقتضا آنست  
 بنا بر رجحان میگذارد و اگر بطلان بنا بر بطلان میگذارد  
 و دیگر نماز احتیاطی در کتاب نیت هر چند که بر نماز دلالت

دارد

دارد مثل آنکه هرگاه شک میان سه چهار کند و کمان افسه باشد  
 باید بنا بر چهار کرد و در یک رکعت دیگر بکند و هرگاه کمان  
 او چهار باشد بنا بر چهار میکند و همان اگر کمان میکند  
 و هرگاه کمان کند که پنج رکعت کرده نماز او باطل است و همچنین  
 سایر مقامات و اشهر و اظهر آنست که فرقی نیت در این  
 میان دو وقت آخر نماز چهار رکعتی و دو وقت اول نماز دو رکعتی و سه  
 رکعتی و همچنین فرقی نیت ما بین اعداد رکعات و اجزاء نماز و  
 احتیاط معتبره دلالت دارد بر اینکه در صورت ظن صحیح سه وقت  
 و عمل باین نیت **بلانکه شمس تا مرجع الله حکم کرده است**  
 بوجوب ترویجی هرگاه شک عارض شود فدا علی مقتضای آن  
 بکند بلکه فاعل کند و تفکر کند پس اگر قرآن برای او حکم حاصل  
 بمقتضای همان عمل کند و اگر نیت بمقتضای شک و این قول  
 قولیت و حدیث معتبره دلالت بر آن دارد چنانکه در کتاب  
 غنائم الایام بیان آن کرده ایم **هرگاه امام**  
 بکند در چیزی و مأموم شک نداشته باشد امام رجوع میکند  
 باموم و همچنین مأموم هرگاه شک کند رجوع میکند بامام مثل  
 اینکه امام سر از سجده بردارد و شک کند که آیا سه رکعت  
 کرده ام یا چهار رکعت و مأموم با اعتقاد این باشد که سه رکعت  
 کرده است و بفهمد انحال امام که سه رکعت است و بگوید سبحان الله  
 یا بگوید بحول الله و قوته اقوم و اتقوا الله که اشاره باین است که باید که  
 بر چیزی بی نام عمل میکند بجز حفظ مأموم و مثال صورت عکس در آنچه  
 و این مسئله در صورت حصول یقین بجهت یکی از آنها است و آنچه  
 و اظهر آنست که هرگاه یکی از آنها شک داشته و دیگری یقین

۱۱



شك رجوع ميکند بظان و مضمون اينست که ظان رجوع ميکند بظان  
 بعين و در عين اشکال است مگر اينکه ظن آري چنانچه ظن بعين  
 ديکري ميآيد بشود بظن محلا آن هرگاه هر يک از آن ها بعين دان  
 باشد محلا ديکري و اما هرگاه هر دو در يك محلا باشند پس هرگاه اگر شك  
 هر دو يک است مثل اينکه هر دو شك کرده اند ميانه سه چاه و  
 پس هر دو معتققتا شك خود عمل ميکند و هرگاه شك ايشان مختلف  
 باشد پس اگر را بطله ميانه آنها رجوع ميکنند بان را بطله مثل اينکه  
 يک شك کند ميانه دو و سه و ديکري شك کند ميانه سه و چهار  
 پس هر دو بنا بر سه ميکنند و ندرت محله آنکه يکي از آنها بعين سه  
 داد و ديکري ديگر بعين بعد چهار و نماز احتياط بر چهار است  
 و محضين هرگاه يکي شك کند ميانه سه و چهار و ديکري ميانه دو و  
 چهار و حکم هر دو رجوع ميشود بشك ميانه سه و چهار و طوط  
 القياس صورتها ديگر و فرقت بعين ميانه آنکه ايشان کماي  
 مطل باشد بانه مثل اينکه شك کند ميانه يک و دو و ديکري  
 بعين داد که دو يا ديکري شك داد ميانه دو و سه و چهار  
 بحدت ايشان بر دو هر دو صورت بنا بر سه ميکنند و هر يک از امام  
 و ماموم ديکري رجوع ميکنند بحدت او حاصل نشود  
 بلکه هر چند ماموم که امام با رجوع ميکند فاسق باشد و چهار است  
 رجوع کرده امام و ماموم بعين ايشان هر چند با دل باشد مگر  
 در صورتی که ظن او بسبب آن شخص حاصل شود و بعد آنکه اگر  
 امام کاري کند که موجب سجده سهواً بود و لازم است سجده هر چند  
 از ماموم سهوي حاصل نشود و بر وسيله لازم است هرگاه چو  
 سهوي از حاصل نشود هر چند از ماموم حاصل شود و اما ماموم

پس در او خلافت اشهر و اظهر است که هرگاه از سهوي حاصل  
 نشود بر وسيله لازم است هر چند از امام سهوي حاصل شود و  
 کردن سجده او هرگاه از سهوي حاصل شود بر وسيله لازم است  
 هر چند از امام سهوي حاصل نشود و بنا بر آنکه هرگاه ماموم سهوي  
 باشد بيك شك است هرگاه امام سهواً يک رکعت نماز کند جائز است  
 که ماموم رکعت آخر خود را با و اقتدا کند هرگاه کهي  
 شك ايشان کند در نماز سجده که در عرف و عادت ديکريه که  
 فلا ايشان شك ميکند و خود آن شخص هم از اهل عرف است اولين  
 معنی را ميتواند يا بر حجتين شخصي اعتقاد بشك خود نميکند و عمل  
 بمقتضا آن نميکند باین معنی که بنا بر حجت ميکند در هرگاه  
 اقتضا حجت اينست که آن فعل مشکوک فيه را کرده انکار و با  
 که آنرا کرده انکار و اگر اينست که نکرده انکار در نکرده انکار  
 مثل اينکه هرگاه شك کند ميانه سه و چهار بنا بر چهار ميکند و در  
 اگر اينست و ديگر نماز احتياط بخواند و هرگاه شك ميانه چهار  
 و پنج کند بنا بر چهار کند و ديگر سجده سهوي هم بخواند و چون  
 هرگاه شك کند که يك سجده کردم يا دو تا بنا بر آنکه کرده و تا کرده  
 و اگر شك کند که دو تا کردم يا سه تا بنا بر دو ميکند و در همچنين  
 و حق اينست که در فساد واجب احتياط و بعين ايشان را از واجب  
 و خصصت دانسته اند و آن ضعيفت او قوله ديگر مسئله است  
 که غنا و آمانه اين رفتار و مسا نه بنا گذاشتن بر اقل آن هم  
 ضعيفت او بنا بر آنکه از ظواهر ايشان در اجتناب و تکريم جموع افعال ظاهر  
 مي شود که حکم کثير التعميم مثل حکم کثير الاشک باشد و آن تقاضا  
 و بعضي از عملا ما دعوي جماع کرده اند که کثير التعميم و واجب بود



که بجا آورد آنچه را فراموش کرده در محل خود قضا کند  
 که در آنجا هرگاه از محل خود بگذرد و اینکه باطل میشود غنا و هرگاه  
 از محل بگذرد و در کوچه یا شاد و لکن نقل کرده از علی که سحر  
 اذو ساقط است و اسوط است که سحر است و هرگاه هم ترس نکند  
 بل از جوی از علی نقل کرده اند که کثیر التوبه است و اعتنا در آن  
 و این سخن بیا در وقت و لکن اسوط است که حکم را مخصوص  
 کثیر التوبه است و اینم و لفظ بهی و کلام علی حل در شک کنیم  
 و در غیر آن عمل کنیم بمقتضا احکام سابقه که در محل خود گذر  
 و فرقی نیست در مسئله کثیر التوبه ما بین شک در وقت  
 اول یا دوم و نماز و در وقت و در وقت و در وقت  
 و اجزاء نماز و غیره کثیر التوبه در وضو و غسل و طهارت  
 و نجاست و نیت و عبادات همه را حکم داد حتی در وضو  
 مثل اینکه کسی شک کند که چیزی در دهان من بود و بخلقه فرود  
 رفت و از پیغمبر مکرم آب میان می افتد در علی اشکال بعضی بود  
 است مثلا اینکه آیا کثیر التوبه در وضو شک او اعتبار دارد  
 یا نه و بعکس همچنین کثیر التوبه در قرائت تنها آیا حکم او در شک  
 در سایر اجزاء اعتباریت یا نه ظاهر است که اقتضا میکند  
 کثرت در او ثابت شده و غیره عمل بمقتضا شک میکند و چنانکه  
 در تحقیق کثرت شک و جمع بجمع میشود و هرگاه شک کند  
 که آیا کثیر التوبه است یا نه بنا بر اینم که آن میکند و در هرگاه  
 بیا بد که این هم از مکرم شیطان آید و این وقت بنا بر کثرت شک میکند  
 و همچنین هرگاه شک در خروج از کثرت شک کند بنا بر کثرت  
 شک میکند تا علم بهم رسد که کثیر التوبه نیست و چون عقل

دلیل است میکند بر اینکه غلبه شک و وسوسه از شیطان است پس باید  
 در علاج آن کوشید و یکی از معالجات آن بیاعتنایی بر آنست و  
 بنا بر صحت گذاشتن چنانکه گذشت و از توبه این معنی را هم سزاویک  
 هر مت از جمله آنها ننگ در عظمت الهی و توبه و خفا بخود و اینکه  
 حیات و نجات و روزی و نفع و ضرر او همه بمشیت و قدرت اوست  
 و اینکه او در آن اسکار و محاسن است و اینکه در این حال با او محاسن  
 و مکار سله میکند و حیا و تقوا از او را و نظر داشته باشد و تفکر کند  
 در قیام بودن لذات دنیا و ابدی بودن نعمت اخروی و عظمت  
 آنها پس در اینجا اما سوسه و نظر او ببقدر شدن و دل او متوجه  
 مبادت می شود و شک گویند و یکی دیگر اینکه بنا بر محاسبه  
 از جلال شیطان چنانکه در حدیث وارد شد که هرگاه نماز شود  
 آنکست شهوات خود با برمان چسب برین بقوت و بگوئیم الله  
 و با الله توکل علی الله عوذ بالله التمسع العلیم من الشیطان  
 التوبیم چون چنین کردی شیطان از تو دور می شود و در و در آن  
 دیگر در وقت که داخل بیت سجده می شوی بگو عوذ بالله من  
 الرجس الرجس الرجس و الحسب الله الشیطان الرجیم و معالجات  
 دیگر وارد شده از جمله حسنا نماز با شک و بیزه نگاه داشتن  
 یا با نگرانی باین نحو که از سجده بگریزد و آنکه تا حیا بر او اندازد  
 جمله نماز را سبک کردن و سوسه کوی خاندن و تسبیحات و ادعا  
 و کوع و سجود یکبار که متن است و تفاوت این معالجات  
 بقاوت و ملائمتها شفا در قابلیت و منفعت هرگاه  
 کسی در عدد و کلمات نقله شک کند جایز است که بنا بر آنکه بگوید  
 و افضل که بنا بر آن نقل گذارد و اظهار آنست که هرگاه شک



کند در اجرای نماز نافله بنا را بر صحت میگذارد برنجی که در  
 الشک گفته و احوط آنست که اعمال شک نما در اینجا آورد مک  
 اینکه در اینجا نیز کثرت شک شود و هرگاه شک در عدد رکعات نماز  
 کند در عدد رکعت مثل آنکه شک کند که دو رکعت اول نماز ظهر  
 یا دو رکعت دوم ظهر در آن نیز جهانه بنا بر اکثر است و احوط  
 بر اقل چنانکه افضل هم هست هرگاه شک کند که نماز  
 کرده یا نه اگر وقت نماز با قضا نماز اینجا آورد و اگر وقت نماز  
 زده بر او چیزی نیست و شک بعد از نماز اعتبار ندارد بنا بر اکثر  
 نماز میکند و در صورتی که بعد نماز شک کند میان سهوا  
 بنا بر اکثر چهار رکعت نماز احتیاط بر او واجب نیست و اگر کان  
 او بیگانه باشد یا غایب شود پس اگر کان او موافق صحت نماز پس در  
 اشکال نیست مثل اینکه در صورتی که نماز کان او چهار باشد و  
 هرگاه کان او این باشد که رکعت که کرده و احوط آنست که چیزی  
 و تکمیل بعضی دیگر بکند چنانکه در صورتی که رکعت را کرده  
 کرده بود و لکن اظهار آنست که نماز او صحیح باشد و اعتنا بر آن کان  
 نمیکند و اینجا احتمال بطلان نماز هست و احوط اعاده آن  
 هرگاه شک کند در عدد رکعات نماز احتیاط یا در اجرای آن یا  
 در عدد سجده ها سهوا یا در اجرای آن یا در اجرای تشهد و سجده که  
 بعد نماز قضا آنها را میکند هیچ ایسا اعتنا نمیکند و بنا بر اکثر  
 میکند و هر چند از عمل خود نکند شکر با و سجده سهوا و اولاد شیعی  
 و هرگاه شک کند در اینکه شک کرده یا نه هم اعتنا نمیکند و شکر  
 هم ندارد و اما اگر شک کند که آیا شک کرده بودم یا نه  
 در اینجا سهوا یا سهوا یا سهوا بود پس آن بر میگذرد و بنا بر اکثر میان

دو سه و چهار رکعت ایستاده و دو سه رکعت نشسته میکند و  
 هرگاه شک کند که آیا شک یا در میان دو سه بود یا سه و چهار  
 و همچنین قیاس کن بر این نظایر آن و هرگاه شک کند در  
 اذغال نماز و هفت از سجده او نکند شکر باشد یا نه شک کند  
 که آیا بعد از شک آنجا آورد یا نه اظهار آنست که چیزی آورد  
 و احتیاط سقوط هر دو است و همچنین هرگاه سهوا یا سهوا یا سهوا  
 اجرای منتهی حاصل شود و از محل خود نکند شکر با اعتنا نمیکند  
 و اگر چه خود باشد احوط بلکه اظهار آنست که آنجا چیزی آورد  
 و احوط آنست که شکر با احتیاط اعمال نماز یا جاری کند  
 پس اگر کسی نماز فراموش کرده یا از محل خود بگذرد یا طالت  
 و نماز احتیاط را اعاده کند اما وجهی آن معلوم نیست و همچنین  
 سجده سهوا در نماز سهوا و امور دیگر ثابت نیست و اما  
 هرگاه شک کند که سجده سهوا کرده یا نه و همچنین اگر منتهی  
 و اما هرگاه شک کند که آیا آنچه فراموش کرده بودم یا نه سجده بود  
 یا تشهد بود احوط آنست که هر دو را قضا کند و این نیز سجده  
 سهوا بجز آورد و اگر شک کند که آنچه فراموش کردم رکوع بود  
 احوط آنست که سجده یا با سجده سهوا بکند و نماز را هم اعاده کند  
 و در وقت که بگویم که در هر دو صورت قضا فراموش شده بر او  
 هست و در اعاده بلی سجده سهوا در صورت اولی لازم است  
 در قضا و احکام قضا و در آن چند مطلب است  
 قضا بر کسی که کند نماز را با وجود همه شرایط یا اخلاص  
 یا به سبب خواب یا فراموشی کند و برده باشد و طفل نامالغ  
 و اجنبی هر چند بالغ و ماقل شود و همچنین واجبت بر خانی و



فقط نماز مکه آنکه در آخر وقت مالک شوند بقدر آنکه عمل بکنند  
 و بیک رکعت یا بیشتر بولند کرد که در این وقت اگر ترک کرده باشد  
 قضا واجبست بخلاف آنکه هرگاه در اول وقت بقدر طهارت  
 و بیک رکعت نماز یا بیشتر مالک باشند و بعد از آن حایض و نفسا  
 شوند که در اینجا قضا نیت مکه آنکه بقدر تمام نماز مالک بوده  
 باشد و هرگاه کسی در وقت نیت داشته باشد و ندخالت پیش کنیم  
 که او از نیت قضا و لکن اظهر و خوب وقتا و همچنین هرگاه  
 کسی نیت کند بخیر و یا چیزی بخیر که او را خواهد بود بر او  
 واجبست و اظهر آنست هرگاه کسی او را بر او واجبست کرده باشد  
 یا نیت خیره باشد قضا واجبست و بر کسی که پیشش شود  
 قضا واجبست بلکه مستحبست هر چند چندین روز بماند بهوش  
 و قضا در آخر ماست و نیز تاکید بیشتر دارد و هرگاه خود کاری  
 کند که پیشش شود اظهر علم و وجوبست و لکن احوط آنست  
 که ترک قضا نکند و واجبست قضا بر کافر صله هرگاه مسلمان  
 شود بغیر ظالمها و ظالمها و فاصیها که حکم آنها حکم ستان است  
 و حکم ایشان اینست که ما دامیکه بر طریقه خود یا باشند  
 نماز ایشان صحیح نیست و فایده بایشان میبخشد مگر آنکه کسی  
 باشد و جاهل باشد بصحیح اجتهاد و محقق است و احوط است  
 از اهل آن که ایشان ظاهر معدوم باشد و شاید که اعمال  
 ایشان هم توانی باشد و هرگاه از نظر بقیه خود دست بردارند  
 و شیعه اثنا عشری شوند و اعمالی که کرده باشند در وقت خود  
 صحیح بوده باشد پس بیکر بر ایشان قضا واجبست در هیچ عبادت  
 بغیر نوع که بغیر شیعیان داده اند با یکدیگر آن برسد و اینست

الهی

الهی است نه از راه اینست که عبادت ایشان در واقع صحیح بوده است  
 و حق تعالی بایشان هم ثواب کرامت میکند با ذائقان اعمال و اگر  
 ترک عبادت کرده بودند یا عبادت ایشان در وقت خود صحیح  
 نبوده هر چند در وقت ما صحیح باشد پس در آن صورت قضا  
 نیست و بعضی میگویند میدانند که در مذهب ما صحیح باشد هر چند  
 در نزد آنها باطل باشد این مشکل است و اما مرتد پس از اقامت  
 قضا ایام در وقت حواء نماز کرده یا یا نه و بخانه تبصیرت صحیح  
 کرده یا باطل و اظهر آنست که مرتد فطری یعنی مسلمان زاده  
 که مرتد شده باشد توبه او در دایم مقبول باشد و هرگاه مسلمان  
 او بهم رسد و تا خبری شود بعد توبه بدن او باک شود و عبادت  
 او قبول شود و قضا که میکند صحیح باشد و اگر نه تکلیف با اطلاق  
 لازم میآید نماز جمعه و عید قضا ندارد و اما نماز  
 آیات پس هرگاه علم بهم سیانند بحصول آیات و ترک کند نماز را  
 تا وقت بپرسد و در عبادت با سهوا پس شهوات و اقوی وجوب  
 قضا هر چند در جنون و کسوف تمام قرص نکرشته باشد  
 و در ذلالت و سایر آیات غیر کوفین اظهراست که در وقت  
 عبادت باشد پس مراد بقضا در آنها کردن بعد از اقامت آیات  
 و هرگاه علم بهم باشد تا آیات منقصر شوند پس حکم کسوف و خسوف  
 آنست که اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته بوده است و مطلع شده بود  
 قضا بر او واجبست مثل صوت علم بان و هرگاه تمام نکرشته بوده است  
 اشتهار و اقوی عدم وجوب قضاست بعد از حصول علم بان هر چند  
 مقدار حصول آن آیات علم بهم رسد و اقله اهل ما حکامه  
 قضا نوافل بودیم مستحبست مواکبات مگر آنکه کسی بماند



و مانعی از نماز نیست که در آن تاکید کلمات <sup>اللهم</sup>  
 بن شان بسند صحیح از حضرت صادق روایت کرده است که  
 عرض کردم بخدایت آنحضرت که خبره سوا از هر دوی که بر او است  
 از نمازها تا نماز آنقدر که حساب نماز نماید تا از بسیاری چنانکه  
 فرمود که آنقدر بکند که مخطئه بخورد مساوی آنچه فوت شده بعمل  
 آورده باشد پس بعد آن گفت که عرض کردم بخدایت آنحضرت که آن  
 مرد قادر نیست بر قضا پس فرمود که اگر بسبب شغل بودن بخصیص  
 معیت ضرورت خود قادر نیست بر قضا یا مشغول بر آوردن حاجت  
 بر او در مومنین خود است پس بر او چیزی و اگر بخواهد مشغول شدن بجمع  
 دنیا و لبش مشغول بر آوردن دنیا بر او در مومنین میشود و قضا میکند  
 پس بر او قضا هست و اگر قضا نکند ملاقات خواهد کرد خدا را  
 خود نادار است که سبک و حوائث شمرده است و ضایع کرده است چیزی را  
 گفت که عرض کردم که قضا کردن قادر نیست آیا محرمیت که تصدق  
 کند در عوض آن پس آنحضرت سکوت طولی فرمودند و بعد آن فرمودند  
 که پس تصدق کند بصدقه عرض کردم که چیزی تصدق کند فرمود  
 بقدر وسع و غنای خود و ادنای آن مدد است از برای هر مسکینی  
 بجای هر نمازی عرض کردم چه قدر نماز اگر واجب بود او  
 مددی از برای هر مسکینی فرمود از برای هر دو ستم از نماز و غیره  
 یک مدد پس عرض کردم که توانایی ندارد پس فرمود که اکنون  
 از برای هر چهار کس است از نماز و در میان مدد دهد عرض کردم  
 که قادر نیست فرمود پس اکنون یک مدد از برای نماز یک و یک  
 مدد از برای نماز و در هر مرتبه فرمود نماز افضل است و شش ماه  
 استجاب تجیل قضا پس نمازی که در شب فوت شده در نماز روز

قضا

قضا کند و نمازی که در روز فوت قضا شود در همان بجای آورد  
 و اشتراط نمیکند که نماز شب را در شب قضا کند و نافله روز را  
 در روز و بعضی از علما قایل شده اند با استجاب قضا در روز و  
 شب یعنی قضا نافله شب را در شب قضا کند و در روز نماز شب  
 و اول قوی است هرگاه چند نماز از یکی فوت شده  
 باشد و ترتیب آنرا داشته باشد واجب است که بهمان ترتیب قضا  
 کند و قول نادری هست که مستحب است و آن ضعیف است و استجاب قضا  
 ظاهر میشود حکم ترتیب نمازهای است که بجهت نماز باشد مثلاً اینکه  
 نماز ظهر بیک روز فوت شده باشد یا عصر و مغرب یک روز و نماز  
 و همچنین است مثلاً اینکه نماز ظهر یک روز و نماز شب باشد و نماز  
 مغرب و نماز بعد از آن و نماز صبح و در سیم پس دلالت احادیث  
 بر وجوب ترتیب در آن ظاهر نیست هر چند ظاهر کلام اکثر فقها  
 بلکه صریح بعضی در هر دو صورت و مراعات ترتیب لحاظ است  
 و همچنین ظاهر کلمات ایشان است که ترتیب در روزها و نمازها  
 و سالها معتبر باشد هر چند دلالت اخبار در آنها واضح نیست  
 و از اینجا معلوم میشود حال نماز استیجار بلکه امر آن سابقتر  
 پس هرگاه چند نفر استیجار نماز بجهت دین بفرمایند میتوانند هر  
 یکبار بکنند و در مرتبت استیجار هم توانند کرد که یکبار تمام  
 باشد و با ماسوم هر چند لحاظ در آن هم مراعات ترتیب است لکن  
 وجوب آن معلوم نیست و مؤید این مطلب میشود اینکه در روزها  
 قضا ترتیب را شرط نکرده اند هر چند در غیر استیجار هم باید  
 و اما اگر جاهل ترتیب باشد پس قوی عدم وجوب ترتیب است  
 و بعضی قایل بوجوب شده اند و چون این ممکن مگر بیکبار است

قضا



پیش از آنکه اندک نماز تا آنقدر علم بمحصل ترتیب هم رسد  
 پس هرگاه کسی نماز ظهر یا در وقت نماز کرده باشد و نماز عصر  
 از وقت دیگر و نماز کلام پیش بوده است که باید که نماز  
 ظهر میاید و نماز عصر کند یا یک نماز عصر میان دو نماز ظهر  
 بکند پس باید سه نماز بکند تا ترتیب حاصل شود و هرگاه بعد  
 آن ظهر و عصر و مغرب از وقت دیگر فوت شده باشد و نماز  
 که کلام پیش است آن سه نماز را که گفتیم یکبار پیش از نماز  
 مغرب بکند و یکبار بعد که هفت نماز و هرگاه بعد از آن  
 نماز شب یا هم از وقت شب مرتب سابق همان هفت نماز را  
 یکبار پیش از نماز بکند و یکبار بعد که با نوبه نماز مستودع  
 قول موجب رجوع و مسقت عظیم است و امید بگرم عظیم  
 خداوند عظیم کریم است که ترتیب واجب نباشد و اما هرگاه  
 غیر نماز بود وقت شب مثل نماز کسوف و خسوف و زلزله پس  
 اظهر است که در آنها مراعات ترتیب لازم نیست هر چند  
 علم بترتیب داشته باشد و همچنین لازم نیست ترتیب عمل آوردن  
 میان آنها و نماز بینه مثل آنکه کسی نماز کسوف و غماز ظهر یا وقت  
 فوت شده باشد لازم نیست که هر کدام که پیش بوده است مقدم  
 دارد اختلاف کرده اند علماء در اینکه قضا نمازها  
 فرقیه مصیق است جامع بر آنست که مصیق است و نماز  
 حاضر را نمیتوان کرد تا اینکه وقت او تنگ شود بلکه بعضی گفته اند  
 که مستعمل هیچ کاری دیگر نمیتواند شد حتی نیکو خورد و خواب را  
 هم زیاده از فکر بکنند و نمیتواند کرد و باید مستعمل نماز قضا  
 باشد و بعضی با وجود این گفته اند که اگر نماز حاضر تا غیر آنرا هم

بکند

بکند علاوه بر مصیبت نمازش هم باطل است و توجی است که بگوید  
 آن موضوع است چنانکه جمعی دیگر اذینا قابل شد اند و این نماز  
 میزد و فرقیه است اند بعضی مستحب میدانند که هرگاه وقت حاضر  
 داخل شده حاضر را مقدم دارد و بعضی مستحب میدانند که نایب را  
 مقدم دارد تا وقت حاضر شک شود و این در وقت هر چند  
 کردن فوات وقت فضیلت و حاضر را از وقت فضیلت برود  
 نکردن هم حکم از وقت نیست و بعضی علماء گفته اند که هرگاه با غماز  
 قضا در وقت اول است از مقدم دارد بر حاضر و اگر پیشتر لازم  
 و بعضی گفته اند نایب را بر حاضر مقدم میدارد هر چند معتقد  
 باشد و این هر دو قول ضعیف اند لکن احوط عمل بمقتضا آنهاست  
 و این اختلاف است که مذکور شد در غیر وقت فراموش است اما هرگاه  
 فراموش کند قضا را و مقدم دارد نماز حاضر را غیر آنرا و بعضی  
 و نماز او صحیح است اجتماعاً و اگر بخیر نماز حاضر بخاطر اولی غماز  
 قضا پس عدول میکند نایب هرگاه ممکن باشد چنانکه در مساحت  
 نیست گذشت و این مستحب است بنا بر قول صحیح و واجب است بنا بر قول  
 سنیق و هرگاه وقت عدول گذشته باشد نماز تمام کند و بعد از آن  
 نماز را قضا بکند هر که او را نماز بی در حضور فوت شده  
 باشد قضا آنرا باید نفر بکند هر چند در حضور باشد و بعضی همچنین  
 هرگاه از وقت شده باشد و بگویند آن جهات موضع اما بین فقر اتمام  
 احوط است که قضا را قهر بکند و هرگاه در سفر وقت نماز داخل  
 شده باشد و نماز را قهر کرده باشد و باید بخانه وقت باقی باشد  
 و نماز را فراموش کند باید قضا را تمام کند و همچنین بکس هرگاه خانه  
 وقت داخل شود و نماز نکرده بسفر رود و نماز را فراموش کند



قصا آنرا قصر میکند و بعضی علماء گفته اند که اعتبار نماز اول آن در ضعیف است  
و چنانکه سابق بیان کردیم در آنجا که اعتبار نماز اول آن در نماز واجب  
قصا نماز هم همان حکم دارد هرگاه یکی از نمازهای  
یومیه را در وقت شد و ندانند که کدام بوده مشهور است که در  
نماز صبح و یک نماز مغرب میکند و یک نماز عصر که هرگاه  
یکی از نماز ظهر یا عصر یا عشاء فوت شد با این در نماز آن باشد  
و مختصر آن در این چهار نماز می باشد و بعضی دلایل دارند  
که پنج نماز هر را بکند و اول آن صبح و هرگاه مسافر بوده اوقوعی  
و اشهر است که او نماز میکند این نماز مغرب و یک نماز عصر  
که میتوان در هر وقت یکی از این چهار نماز دیگر باشد هرگاه برود  
نمازها مستعد باشد و عدد آنها و ندانند خواه شخص نمازها را بداند  
یا نداند یا بداند آنقدر نماز کند که گمان او غائب شود مرا بیک نماز که  
و تحصیل علم واجب هر چند ممکن باشد و در وقت که گفتا بقدم  
یقین کند چنانکه بعضی علماء گفته اند یعنی آنقدر نماز که یقین دارد  
که در ذمه او هست عجا آورد و آنچه ما که یقین ندارد بر او واجب  
نیست و این سخن اوقوعی است ظاهر و احوط عمل به مشهور است  
ظاهر است که مکرمه آن نافله کردن دو نماز تا در غیر وقت  
یومیه و باطل نیست هر چند برگردن او نماز قصار باشد و عقی  
حرام و باطل دانسته اند و در وقت اوقات هم این مسئله مذکور  
شد در احکام جنایات و در آن چند مطلب است  
در احکام احقنای یعنی وقت جان کشیدن  
و در آن چند محبت است واجب است که محض فرادو  
قبله بخوابانند بخوبی که پشت او بر زمین باشد و گفتنی است

و در وقت

اورد و قبله باشد و بعضی وقت دانسته اند و آن ضعیف است و این  
از واجبات گفته است یعنی هر سه مکلفین واجب است که هرگاه  
یکی از ایشان بعل آورد از دیگران ساقط میشود و خلا کرده اند  
در اینکه باید علم بهم رسد بوقوع آن فعل تا از دیگران ساقط شود  
ما گمان کافی است و اظهار در نزد حقیر است که ظن کافی است  
هرگاه بخیر دادن غارلی با و خبر دادن دو غار دل بطریق اوقی  
کافی است و بعضی بدان هم در وقت کرده اند و همچنین سایر  
احکام میت که واجب کافی است مثل غسل و نماز و غیر آن و  
فرقی نگذاشته اند در میان صغیر و کبیر و غیره و غیره و در وقت  
مسلمین و تعمیم است که هرگاه قبله مشیت باشد این وجوب  
ساقط است و احوط و افضل است که بعد از مردن هم بهمان  
هیئت باشد تا وقتی که بر جا و ند بر غسل دادن است  
تلقین میت در حال احقنای بسیار دین و اقرار با نماز پنجشنبه  
یکی یکی و اینکه محض هم همراه او بگوید و آخر کلام اول الدلالة  
باشد داخل بحث میشود و تلقین او بکنند کلمات و توبه  
و استغفار و این دعا اللهم اغفر فی الکثیرین معاصیک و قبل  
منی الیسیر ظاعنک و مکره شهادتین و اقرار با نماز و اکتوبت  
تسليم کند و هرگاه جان کشیدن بر او دستور شود امر اجبوند بآن  
محکم که اکثر اوقات در آنجا نماز میکرد یا بر هر چه فریاد که جای  
نماز او بود و اگر هر دو را بکنند هجرت خواهد بود و خبر است  
و در وقت آنکه در حال نزع جرح بر او نکنند که در آنحال ضعف  
نمایند و دادگاه است که جرح باعث زود هلاک شدن او شود  
و همچنین او را هر کس که بر او دستور باشد ندانند که گاه است



هرگاه شود و سنتی که بعد از آن چشم و دهان او را بر هم گذارند  
و چنانچه او را به بدنند و جامه بردوی و بشوی و دستها و ساقها  
او را بشوی و بکشد و اگر شست ببرد چنانچه در سفره او روشن  
کند و در سفره او تلاوت قرآن بکند خصوصاً بین و الصلوات یا  
در حال احتضار و سنتی که برادرش را خیر کند که  
حاضر شوند در غیبت او و اینکه زود او را برآوردند هرگاه اشتباهی  
در مردن او با واجب است تا خبر تا علم حاصل شود بزرگ باینکه تغییر  
شود یا سایر علامات مرگ ظاهر شود یا سه روز بگذرد و از جمله  
علامات که در شدن و در فرقی است شقیق و کج شدن بینی و کج  
شدن پستی او و وجد شدن دستها از ساقها و نرم شدن پاها  
او که گویا استخوان نلارد و در لافان غنهای او یا او بخوابد  
آنها مگر است که جنب و حایض حاضر شوند در سفره  
مختصر که باعث متادنی شدن ملائکه میشود و اظهار است که جنب  
هرگاه تمیم کند یا غلظت غلظت کرامت میشود و همچنین حایض  
هرگاه خون او قطع شده باشد هر چند تمیم هم نکرده باشد و مگر به آن  
که آهن بر روی شکم او بگذاردند بلکه غیر آهن را هم نگذاردند و  
در خانه نه تنها نگذاردند در غسل و در آن چند سحبت است  
غسل میت واجب کفایتی است بر همه مکلفین و واجب  
سعی در آن و هرگاه از یکی بجز اینها ندیدند که ساقط میشود و  
انت که هر کس ولو غیر میت است احتیاط غسل با اوست که  
اگر تواند بخند بکند و اگر نه هر کس را که او بر حضرت بدهد بکند  
در اینجا اعتبار زیاد فرقی است میراث نکرده اند و در سنت  
که هر کدام که علاقه او عیبت بیشتر باشد مقدم باشد چنانکه  
گویم

گویم که بیشتر بر پسران مقدم باشد و هرگاه او را یا معتقد  
باشد و اولویت نداشتند با باذن هم یا هر کدام که حاضر باشد  
بکند و معتقد است که هرگاه مردان و زنان باشد احتیاطاً با میت  
هر چند میت زن باشد و حتی اگر صاحب کفایت اند که هرگاه و میت  
نباشد اتمام و میت اوست و اگر قیاس باشد حلای که شرع و میت  
اوست و هرگاه نباشد مسلمانان احتیاطاً دادند و شوهر زن او  
بزرگ در جمیع احکام خواه حایض باشد خواه متعه و خواه آزاد باشد  
و حواء کینه و در غسل دادن مرگ از زن و شوهر دیگر بر اختلاف  
و اقوی است که جایز است غسل دادن هر چند برهنه باشد  
و افضل است که حایض بر روی او بپوشاند و غسل بدو دهد و  
انت که سر عورت هم واجب نباشد و لکن در استحباب بوی  
آن بیشتر است و فرقی نیست که زوجه دایمی باشد یا مطلقه  
یا آزاد یا کنیز و زنی که در علقه طلاق رجعی است در حکم زوجه است  
هرگاه از علقه رجعی برهنه رود هم در حکم زوجه است هرگاه زوجه او  
در بین علقه مرده باشد و میتی که زوجه است و میتی که در علقه مرده  
مکسر آن خلایق و در و برهنه است که آن هم جایز باشد هرگاه او  
باشد واجب است که غسل مسلمان را مسلمان و میتی که  
در ذکورت و انوثت یا آنکه در رجیم باشد و هرگاه حامل یا میت  
شود و در رجیم نباشد مشهور است که کفایت است که کفایت  
میت مرد مسلمان را و زن کافر غسل میدهد زن مسلمان را و بعد از  
خودشان غسل میکنند و غنای مادری تو وقت کرده است  
بجهت نجاست کافر و عدم صحت میت فرقی از او هر چند  
اقوی قول مشهور است و لکن لحوط است که میت را مسلمان بکند



و کافر با کسی غسل کند که دست بابت و بدن زینهارند مثل آنکه  
 یکی بخوبی و مثل آن میت و اگر بکند و دیگری بشوی با  
 ابروی آب بریزد و هرگاه بعد از غسل کافر مسلمان بشود  
 که تو آن غسل دادی در وجوبی آماده غسل و قول است ظاهر  
 عدم وجوب غسل و لحوظ آماده غسل غسل و غسل  
 که مثل میت باشد در مذکوریت و انو نیت مگر در چند جا اول  
 محارم و در آن چند قول است و اگر مثل مرغان اند که هرگاه همانند  
 نباشد غسل میدهند از روی جاهل یعنی چنانکه مرغان بوی شبانه  
 در روی پیراهن آب بریزند و غسل میدهند یا خایه دیگر بریزند  
 او می اندازند و غسل میدهند و بی قایل اند که با وجود مماثل  
 هم میتوانند غسل داد یعنی زینهارترین علیا ما و غیره یا اینکه  
 با وجود مماثل بزه هم میتوانند غسل داد بشرط سهو مرت  
 و این قول قویست و لحوظ قول اول او اگر محرمی هم نباشد اشهر  
 و اقوی است که غسل ساق میشود و تیمم هم ساق است و بعضی  
 گفته اند از روی شیب غسل میدهند و بعضی شرط کرده اند تیمم  
 بهم گناه و نما و مراد از محارم و در اینجا کلمات که حرام باشد  
 نکاح او همش حقیق بنی باشد یا برضاع یا بجنونیت و نکاح  
 زن محرم نیست محرم آنکه محرم حرام نیست و همچنین دختر زنی که هفت  
 جان دخول شده باشد دو مثنی شکل هرگاه محرمی دارد محرم  
 او را غسل میدهند بجهت که مذکور شد در محارم و هرگاه محرمی نباشد  
 پس در آن اشکال است مگر اینکه عمل بقرعه بکنیم ستم جائز است  
 که مرد دختر سه ساله را غسل دهد بزه و بعکس بلکه در نیت که  
 از شش ساله را هم غسل بکنند داد از هر دو طرف صحیح است

انت

انت که واجب است غسل دادن هر کس که اقرار به شهادت بکند مگر  
 خوارج یعنی آنهایی که دین اهل بصره را ندادند و طریقه ایشان  
 دشمنی کردن با امیرالمؤمنین است و دشنام دادن با جناب آ  
 و همچنین سایر مناصب که اظهاریه عدالت یکی از اهل بیت  
 بکند و همچنین فایده با بعضی فائده علی را خدا میداند یا بجهت  
 یا یکی از ائمه یا بلکه هر که احدی از مردم را خدا دادند همه  
 و اخلاند و همچنین هر کس که نکند یکی از بدیهات دین  
 بکند مثل نماز پنجگانه و روزه ماه رمضان و امثال اینها  
 و شبهه در جمع او نداشتند با که توان گفت که من عمداً نیت که این  
 دین سبب است و محتمل را نیز از جمله اینها شمرده اند که غسل نباید  
 داد و در آن اشکال است بلکه هرگاه تقصیری نکرده باشد با و فهم او  
 بجهت قدر سبب و لکن اقرار به شهادتین دارد و مطیع دین است  
 اظهاریه در نزد حقیر است که مجلس نیست و نماز مرا و با دیگر و بی  
 از اصحاب مخالفین و اینرا خارج کرده اند و میگویند غسل دادن  
 آنجا جایز نیست و این قول خالی از قوت نیست و لحوظ آنست  
 که قرآن نکتند و بطریق ایشان غسل میدهند و هرگاه کسی بنا  
 که طریقه آنها را دادند بطریق آنها میت غسل میدهند و مشهور علیا  
 اینست که با وجود مخالفت مکرر آنکه مؤمن غسل مخالفت را بکند  
 و در حکم مسلمانان اطفال که از او متولد شود و یا نوکان ایشان  
 و تقیید دارا الاسلام یعنی طفلی را که در ولادت اسلام بیاید  
 و اظهر در طفل و لکن از نجات که مسلمان میشود و  
 محو قوت در غسل بجهت کسی که در جهنگاه گشته شود یا ذن  
 امام با بایستغاث او او را غسل میدهند و کفر میکنند



و بر او نماز میکند و با جامها او را دفن میکنند و ظاهر آنست  
 که در هر جهاد حیا بری چنین باشد مثل اینکه کفار حمل کنند  
 بر مسلمانی و خوف آن باشد که اسلام در طرفت شود در آنوقت  
 بر هر کس واجبست دفع ایشان و اذن امام شرط نیست  
 و فرقی نیست در احکام صد کوفه یا باین مرد و زن و کوچک  
 و بزرگ و کسی که صلاح خود گشته شود یا اینکه هر چه را و بر کمر  
 ما و غیر آن و مشهور میان متاخرین آنست که بوی تن و سایر  
 بویها مثل بوی کبکها را از او میکند هر چند بخون آغشته باشد و اما  
 مثل کسی که بطاعون میبرد یا با آنرا شکم یا عزیز شود یا خانگی  
 بر سر او خراب شود یا زخم کرد و در لافوت میبرد یا کسی که در  
 اهل مال خود گشته شود پس حکم آنها اینست هر چند که در وقت  
 نابینید شریک باشند شتم کسی که قتل او واجب باشد مثل کسی که  
 خواصدا و نما سنگار کنند یا قصاص کنند او را امر میکند که  
 غسل کند مثل غسل میت بسدر و کافور و آب خالص بعد از آن  
 حنوط کند و کفن بکنند و بعد از کشتن بر او نماز میکنند و در  
 میکنند هفت مرتبه هرگاه یا بر آن میت مسلمان ماوت شود پس اگر  
 پس اگر انضوان بعضی باشد که در او سینه یا خود سینه است  
 پس آن مثل میت تمام است در غسل و کفن و نماز و دفن و  
 هر عضو از اعضا حنوط که در آن باشد حنوط کنند و همچنین هرگاه  
 تمام استخوانهای میت یا استخوانهایی که نصف یا اکثریت  
 باشد یا استخوانها سینه میت باشد و بعضی در آنها را هم مثل این  
 میدانند و مراد از آن کفن مهموتد یعنی در سه یا چهار جایی میگذرد  
 سینه و غیره عضو که سینه ما آن است از اعضا میت هرگاه باوت

پس

پس کرد و آن استخوان است از آنرا غسل میدهند غسل میت و همه  
 میبچند و دفن میکنند و در الحاقی قطعه استخوان دار میگردانند  
 ذناب جدا شده با آن دو قولا و در کتب دیگر بر آن مذکورند و حنوط آنها  
 و هرگاه استخوان در آن عضو میت نباشد میبچند در کفن و دفن  
 میکنند و طغلی که در شکم چهارها جدا شده با و سقط شود آن هم مثل  
 سینه است و اوقات غسل و کفن و حنوط و دفن میکنند حیایت نماز  
 بر او میکنند و هرگاه چهار ماه مکروه است با او در کفن میبچند  
 و دفن میکنند هفت مرتبه واجبست اگر قبل از غسل از آنجا بیرون آید یا  
 بشوید و تطهیر کنند هر چند بجا موت یا میماند و در دفع میشود  
 مگر بقیام شدن غسل میت و این مثل غسل جنابت است که هر یک  
 از عضوها را توان تطهیر کرد و بعد از آن شروع بعمل دادن  
 کردن هم واجبست غسل دادن میت بسدر غسل اول بسدر دوم  
 بکافور سیم با آب خالص و کافوریت در سدر و کافور است که مسمی  
 بعلم آید یعنی در عرف و عادت بگویند با آب سدر غسل داد  
 نو با آب کافور پس باید بسیار که بنا و باید که اگر هر یک سدر خشک  
 باشد آنرا بسیارند تا با آب مجموع شود و اگر هر یک تر باشد آنرا  
 بمالند و در آب غسل کنند تا مجموع شود و اگر چندان سدر یا کافور  
 داخل کنند که آب ممتد شود و آب مطلق مراد صدق نکند ظاهر  
 آنست که بسیار نیست و مراد با آب خالص آنست که سدر و کافور فله است  
 باشد آنها اگر مثلاً کاه یا کل یا آن مجموع باشد غسل صحیح است و بوی  
 ترهت میان غسلها چنانکه گفتهیم و همچنین ما بین اعضا مثل  
 جنابت و اما لحظه ترهت با جزای هر عضو پس آن واجبست  
 خواهد اول زبالا بشوید ما آنرا با این هر چند با فضل آنست که آنرا



بشود تا بیا یان برسد و جمعی از علما گفته اند که جایز است که میت را  
غسل و تماسی بدهند باین نحو که قدری سدر در موی مخلوط کنند  
و او را در آب فرو برند و بعد از آن که فرو بردند در لیل آن اشک  
و احوط بلکه اظهار نیت که چنین نماید کرد و واجب است غسل  
و در هر یک از اینها نیت آن غسل نماید مثل آنکه قصد کند  
که غسل میدهم این میت را با آب سدر و احوط تر آنست که همچنین  
در دو کافه و آنست که هر کاه یکی میت را میکرد اند و یکی آب بریزد  
نیت در آن میکند که آب بریزد و اگر چند نفر شرکت آب بریزند  
و میباید هر میت کنند و اگر یکی را عضو را بشوید و بر سر دیگر  
که میخواهد عضو دیگر را بشوید او هم نیت کند و نیت شخص اول  
کافی است و این شخص نیت شستن عضو باقی را میکند تمام غسل را  
در هر کاه آب بقدر یک غسل یا بشود یا بقدر غسل باشد پس اگر بقدر  
یک غسل است آب سدر غسل بدهد و اگر بقدر دو غسل است  
با آب سدر و کافه غسل بشود و بعضی در صورتی اول گفته اند که آب  
خالص غسل بدهد و در صورتی دوم با آب سدر و آن خالص با احتمال اینکه  
در عوض سدر کافه را مقدم دادند و اول اقول یا احوط آنست  
که در عوض هر غسلی که مقدم نیت نمیدهند و بوجوب آن معلوم  
و هر کاه آب بقدر سه غسل است اما سدر و کافه نیت یا یکی از آنها  
نیت اظهار نیت که در عوض آن غسل که مقدم است غسل با آب خالص  
و الحقیقت و احوط کردن آنست پس هر کاه سدر و کافه هر دو را بیاورد  
سمر نیز با آب خالص غسل بدهد اول را به نیت عوض آب سدر و کافه  
عوض آب کافه و نیت با نیت آب خالص و بنا بر اظهار ظاهر که بدل سدر  
و کافه هر دو را بیاورد و واجب است نیت در عوض آنها یا در همان نیز و

و نیت

فوات و اظهار عدم وجوبت و احوط آنست که نیت میکند و هر کاه  
در صورتی که آب گرم بود و همین غسل سدر داده بودند یا غسل با  
هم داده بود و پیش از ذوق آب هم سید باید نیت غسل با آب بود  
و اما اگر سدر و کافه بود و در عوض آنها غسل با آب خالص داده بودند  
یا بغسل با آب خالص بگردد گفتا کرده باشد بنا بر چهار مسأله این چنین  
اقاده غسلها بعد از آن معلوم نیست هر چند احوط است و بنا بر بدل  
کردن غسل با آب خالص عوض آن غسلها یا بیک نیت گفتا کردن یا نیت  
کردن در عوض غسل در سقوط نیت هر کاه کسی در چنین نیت  
کرده باشد اشکالات و وجوب آن معلوم است و احوط آنست که غسل  
مس بکند یا در نیت هر کاه میت سخت باشد یا ایله داشته باشد  
آنها و خوف آن باشد که اگر غسل دهند نیت او بر خرد از نیت  
میدهند بدل از غسل و همچنین هر کاه با آب بنا شد یا بجز بر  
نشان استعمال کرد یا غیر آنها در هر صورت باید نیت داد و اظهار  
که نیت بدل هر غسلی که نیت او قبل از نیت نیت ضعیف است و نیت را  
سکات بل خود بعلی و نیت نیت میت در نیت نیت است که نیت  
در وقت غسل دادن بر هر نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
در حال الحضا میکند نیت در جای بلند بی بطریق کجای سرا و  
بلند تر از جای پای او باشد تا بکل آلوده نشود و آب دو نیت او  
جمع نشود و بعضی دو نیت کرده نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
و نیت است که در زیر او جمع نماید باشد مثل خانه یا چینه و اینکه  
کودانی میکند که آب غسل در آن جمع شود و مکروه است که آب آن در جای  
خلأ برود و در جای نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت  
شوی و امثال آنها با نیت و اینکه حبابه او را بدهند و از نیت

۱۷۷



بکشد برصقا و ایش با نفع شد حاضر و افضل است که او را با برهن  
 غسل دهد و بخی افضل دانسته اند برهنه کردن انحصار در اوقاف  
 این را واجب دانسته اند و اول ظهر او را اینجا ظاهر میشود که  
 فشرده جامه در اینجا واجب است و مستثنی است و واجب است  
 هرگاه فاسل این نباشد از نظر کردن بعبودت و هرگاه که بر باشد با این  
 باشد از بعد بایست طفل باشد بایست زوج طاهر باشد  
 استعمود است که قبل از غسل نکشان میت را بعلیه میفرم  
 کند و هرگاه زهر غمی شود و کلا در و اینکه اول سر او را پاکت  
 سله بشوید و اینکه فرج او را با سله و اشان بشوید و کتف  
 میت را قبل از غسل سر مرتبه تا نصف زرع بشوید و غسل  
 هم در دستها خود را تا مر فها بعد از غسل اول بشوید و تکم میت را  
 بزنج و هم او را بعد از غسل اول دست بمالد مگر زن حامله  
 باشد و هر عضو از اعضا غسل را غسل دادن سر مرتبه بشوید  
 و اینکه غسل میت را میان پاها نگیرد بلکه در طریق دست او  
 بگیرد و بایست غسل بپوشد است که قبل از مقدّمات غسل  
 وضو بپوشد مثل وضوی نماید و بعد از آن شروع بغسل دادن میکند  
 و مکروه است آنگاه بدن میت و کفایت فاقه او را بشوید کردن سر او  
 و خلایق کردن فاسل او و تراشدن سر او زهره زهره غسل او  
 و کفایت شایب او را که بکشد یکی زهره او را مو و فاسل که از او  
 جدا میشود با او درون کند و جویا و مکروه است غسل دادن بپای  
 که نشین کرده است یا مکر در فضل زهره او و سر او را در سخن این با بوی  
 ظاهر میشود که در وقت میت را باید نگاه داشت از آنجور خود را  
 نگاه میدارند یعنی در زهره او را هم محافظت کنند و است که غسل

هرگاه

هرگاه خورند کفن کند میت را غسل میسبت بکند یا وضو نماید  
 و بعد از آن کفن کند و کفن کردن میتات و در آن  
 چند سجده واجب است واجب کفن کردن در جامه که یکی برهن  
 و یکی لنگ و یکی دیگر لنگا ز سر ساری و ز ماده بر آن چیزی واجب است  
 و بعضی گفته اند که جامه که میت را در او میبندند هر چند  
 هیچ یک برهنه است و بعضی است دانسته اند که یکی برهنه یا بعضی  
 فاسل کرده اند و دانسته اند یکی از آنجا لنگ باشد و اقوی و اشرف  
 اولات در حیات کفن کردن در کفن غصبه و کفن و حرر خواهد بود  
 باشد میت تا زن کوچک باشد یا بزرگ و عاقر میت کفن کردن  
 در پیش حیوانات و اقوی است که در مویش و کمرک جایز است  
 بغیر از مویش و کمرک حیوانات غیر ما که لاله که در آن کفن  
 کردن جایز نیست ستم واجب است احتوط کردن میت مرد باشد  
 یا زن کوچک باشد یا بزرگ و آن است که عاقر کافر و بومع  
 سجود حضرت که بعضی علماء فرموده اند بر این نظر است یعنی آنکه  
 در وقت سجود بجای میکشند و بعضی کوشش میفرمایند و بعضی در آنجا  
 هم زیاده کرده اند و در جلوسش غیر اینها هم است و اقوی قول آنست  
 و مشهور است که مکروه است که چشم و گوش کافر بکشد و این  
 احتوط این برای غیر کما است که اگر خرام بسته باشد و در سر حرم  
 جایز نیست بلکه کافر در آتش او هم داخل میکنند و همچنین  
 سایر بویها خوش را زهره بپاشد و نمیزند و سایر احکام او مثل غیر  
 محرم او وجود احتوط در وقت امکان است و در وقت تعدد میت  
 دفن میکنند مانند غسل و اقوی است که میتی کافر و حوط کما  
 و بعضی گفته اند اول او یک شستن و بعضی بیشتر هم گفته اند و در او



آن بعضی چپا مشال گفته اند و بعضی چپا و چه هم و اما اکثر آن اعضا  
پس آن سزده در هم و ثلث در هم آگهفت مشال صرا فانت  
و اظهار است که این مقدار کافور غسل است و ست آگه فو  
بگفت دست خورده کنند و بنک و هاون نکوبند و اینکه هر چه  
از مواضع وجود دنیا در می آید بپزند یا او بریزند بلکه مطلقا ست  
که بر سینه کافور بکند و آن چپا در ست آگه فو مرد زیاد کردن  
عبرت کرده و این میافند بشرطیکه طلا نماند باشد و بعضی گفته اند  
اگر بپزند با آب هم نباشد یعنی مخلوط بطلان و اگر بپزند با آب و بعضی گفته اند  
که بپزند با آب و مرغی بچند بلکه بود و او می اندازند و ست آگه فو  
سرخ باشد و چپا در صفا گفته اند که هر چه بپزند نشود بیک لقا فو  
دیگر اضافت کنند در عرض چپا و ست آگه فو زیاد کردن قطعه دیگر  
و آن بند که عویض آن یک وجب یا بیشتر باشد و طول آن سه ذراع  
و بعضی باشد و بهتر در کیفیت چپیدن آن است که یکسره آن که باس نما  
بطول دویست میکنند یا در تمامی در دو طرف آن سر قرار میدهند  
و بکریست ببندند و بعد از آن که باس نما از زیر پای ست در آورند  
و در میان آنجا او را لای آورند و بعد از آنکه قدری بنشیند بر عویض  
او گذاشته با این که باس نما بر عویض او می کشند با استحکام و با لای  
و داخل میکنند در سینه آن که بنده و پیرهن می آید و در دند و بعد از آن چپا  
با ناخما و ناخما می شود سر آنرا داخل همان جزیره می کنند  
و چپا بن ست آگه فو در آنجا مرد و اینکه بخت خست خست  
باشد و کیفیت آن است که با چپا که باس طولانی می کشند از زیر سر  
می چپند و در فاق طرف راست را بر چپ می برند و زیاد در طرف  
چپ را بر سر او و سینه او می کشند و در مقدار و سختی و اینست

میان قدر

میان قدر که این کیفیت بعل آید کافور و ست آگه فو و در عویض  
عما مد قناعی زیاد بکند و زیاد بر آنچه در کفن مرد مذکور شد بیان  
مندی زیاد کنند و آن با چپا که باس است که با آن ست خای او را  
اوضه می کنند و سرها آنرا بر پشت او می بندند و بسیار عا و صفا گفته اند  
که بپزند هم از مرغی و بر کفن مرد و بخت است و بعضی گفته اند که آن  
جانم را بخت که از بپزند ما فو می شود و کربک نازکی دارد مثل خنجر و  
آن دو در بخت که هر که میسر نشود لقا فو دیگر زیاد کنند چنانکه  
و در حرم مذکور شد بخت است که کفن بنده باشد و سفید باشد و غیر  
چپا چنانکه گفته ایم و اینکه سکیان و کربان بها باشد و ست آگه فو  
کردن کفن بکافور و سزده و حقیقت دیر الحال معلوم نیست که  
چپا و سزده که سایر بوها خوش در کفن بکار می برند و سزده  
بوی خوش و د در دادن کفن و چپا بن چپا در کفن مرد از فو است  
چپا بیکه آن در دوا می کشند و بوی خوش در آن میریزند ششم ست آگه فو  
که با او دوشاخ تر از حقیقت جز با بکند و آنکه آنرا از بدن تان می کشند  
و اگر خشک باشد جایز نیست و اگر چپا جز با باشد اظهار است  
که از حقیقت سله می کشند و در آنکه نباشد از حقیقت سله و اگر نباشد از  
حقیقت نازد و اگر نباشد از حقیقت سله با حقیقت واحادیث و فضیلت  
آن بسیار است و فرموده اند که نفعی بچپا در کفن و کافور و بخت  
که یکی را در طرف راست و بکند از بدن تان بکشند و چپا در کفن  
و در بپایوی و بکند تا هر جا برسد و بدن او بچپا بندد و دیگرها هم  
در طرف چپ همین نحو اما با لای بپزند بکند و ست است  
که آنها را در میان سینه بکند و در مشهور است که قدر آن مقدار است  
ذراع باشد و بعضی بقدر ذراع هم گفته اند و بعضی چپا با کت و با لای هم



۲۷۵  
گفتند و هر خوبت و هر که برنج مذکور خوانند کذات و نجبه  
تغییر یافته و بوی باغیان باشد در قریب داخل کند و اگر چه  
با این نحو باشد که بر روی قریب و کند و اوغای کوچک و بزرگ هر  
یکداند بجز با ماست شامه من هفتم سنت است که بر جاش کفن نمیشود  
سراسری بنویسد که فلان شهیدان لا اله الا الله و بجای فلان اسم  
سنت را می نویسند و این مضمون لحادیت بسیار است که حکایت  
کفن اسمعیل باشد که کیده بر کوه را و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
خاسته کفن و شوق و علمای دنیا کرده اند بر این نهادن آسا سرفیبه  
بجز خدا و از ظاهر من یکی یکی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و از شیخ  
در خلا و دعوی اجماع بر این کرده است و بجا این علمای زیاد کرده اند هر بدین  
وجه و سراسری و بر این دعا صد که بر همه آنها بنویسد و سنت است که کتبه  
معدنه خواجه علی بن عبد الله الحسین علیه السلام بنویسد و اگر باشد بکل  
بنویسد و بوی گفته اند هر که کلی دیگر باشد ما نکشت بنویسد  
و مکره است که کتبه بنویسد بلکه بعضی علماء و نکهای دیگر بر این سنن  
و در هر دو وارد شده است کتبه و بی بن جعفر را کفن کرده اند در کتبه  
کعبه او تمام شده بود یا بنصدا شرق و قرآن تمام در آن نوشته شده  
بود و بجز حال ظاهر است که توسل بقرآن و عبادت است که خوبت  
و هر آنها را در کفن نوشتن مایه سنت و مکره است کفن کردن در جای  
کتاب و سنت است که کفن را بر زمین خاک خود بد و نرند مکره است که با زمین  
نر کنند و بر آن خون و در کردن با آب یا نخی نداد و مکره است امر بدین  
کفن ما بهن و مکره است که از قریب کفن آستین قرار دهند اما اگر در قریب  
سنت یا برهن و دیگری کفن میکنند کندن آستین ضرورت است بلکه  
همین تکمیل او را میکنند و سخت است که اول لباس بچسبند لقا در اینجا

راست

۲۷۶  
راست میت بپسند و بعد از آن خاکش را لقا در اینجا بچسبند  
بعد از آن هر دو سر لقا در اینجا سر و از جانب با می بندند و بوی  
علمای گفته اند که حاشیه بالای لقاها را با بر می کنند و آن بوی  
هشتم هر که از میت نجاست یا بول یا غایط یا خون بجلد غسل دادن  
ظاهر شود اما عاده غسل آدم سنت و ظاهر است که در بعضی غسل  
همچنین او واجب است بدن او از آن نجاست و همچنین کفن او کفن  
شد باشد و هر که در قریب داخل کرده باشد و نجاست بر کفن او ظاهر  
شود او را مقراض می توان کرد بشرط آنکه بسیار نباشد که مقراض کردن  
آن کفن را بسیار ضایع کند و ظاهر است که این مقراض کردن از باب  
رحمت باشد مادون آنکه باشد که آسانی نتوان کفن را در قریب سنت  
و اگر آسان باشد شستن پس جایز است شستن بلکه کاه هست  
که واجب است با آن و نجاست که کفن بسیار ضایع میشود از مقراض  
کردن و اگر چه کفام نشود با شستن ضروری داشته تا با آنها مال  
نکند از آن و از بعضی علماء ظاهر میشود که برهن قریب نجاست را باید  
مقراض کرد اگر مراد او وجوب است این است و در سایر احوال  
آن هم خالی از اشکال نیست هر چند ظاهر بعضی اخبار در لایق است  
دارد خصوصاً و نجاست کفن ضایع شود و در جای کفن را مقراض  
آنها بد و نرند یا جمع کنند یا قطعه دیگر را پیش بکشند که بدن او را بشویند  
و هر که نجاست را بر کفن بدن میت یا کفن او برسد ظاهر است که  
از آن واجب است با تمام کفن میت را از اصل مال او برجا می شود  
و بعد از آن دین او را می دهند بجز هر چه و مملوک کفن آنها بر شوهر  
یا قایم چنانکه خواهیم گفت و سنتی است کفن را نمیتوان از میان  
برداشت مگر با رضایت او و بالغ عاقل مگر اینکه وصیت کرده باشد



و از ثلث مال بر آید و همچنین اسلحه و کافور و سایر مصالحی است  
 که هر دو انصاف مال بر می آید و هرگاه میت صافی نداشته باشد  
 بر مسلمانی و انجبت دادن کفن و سله و کافور بی سحت است  
 و ثوابش نفی دارد در این صورت که کفن نباشد و کسی هم بر فرا  
 باوند مد عورت میت را می پوشند هر چند بیکاه یا سکه  
 و کلوخ باشد و درین میکنند و از وجه ذکوة واجب است اگر میت را  
 کفن کنند و بعضی واجب گفته اند و وجوب آن بر وجه معلوم است  
 خصوصاً هرگاه فقر و محتاجان باشد همچنین جایز است در  
 سله و کافور از وجه ذکوة و بجز آنست که ذکوة با اهل عیال  
 هرگاه وجه استحقاق باشد بدهند که آنرا کفن کنند و هرگاه میت  
 زوج یا زنکوه را بشویند بدن دهند که سله و بشود و در آن  
 وقت واجب میشود بر او کفن کردن و همچنین هرگاه میت غلام  
 باشد و با قاتی و بدن دهند و آنچه گفته ایم که کفن و وجه بر شوهر است  
 و کفن بدن بر آقایی و ست بشرط است که آنها قادر باشند و همچنین  
 طلق کرده اند بکفن زن و پند سله و کافور و بر مویز سجده  
 و آن در وقت و فرقی نکند از آن در زن میان دامن منقطع  
 مطهر و ناسیزه و حق و امر مطلقه و جعیه در حکم ذبح  
 و در نماز میت آوردن چند سجده واجب است  
 نماز کردن بر میت مسلمانی که اظهار بر شما زبان بکند مگر  
 آنچه عین که آنکار یکی از فرموده یات دین کنند مثل کسی که استخوان کند  
 و خوب نمازها بجا ندهد تا با روزنه ماه مباد که برضای او با عباد  
 جسم و امثال اینها و همچنین حوارج و ثواب یعنی اعضای که اظهار  
 عداوت میرا میکنند تا یکی از اعضا معصومین علیهم السلام را بکند و همچنین

غایبها

غایبها یعنی آنها که قابل باشند تا نکند میرا یعنی خلتا با بعضی از بیکه  
 از ائمه را خدا داد ابتدا تا خاتمین از اهل سنت که اظهار عداوت  
 اهل بیت طاهرین میکنند پس مشهور است که بر آنها باید نماز کرد و  
 از علما واجب نمیدانند بلکه جایز نمیدانند و احوط آنست که آنها را  
 فرزند نکند و ادکلام جمعی ظاهر میشود که بر بعضی ایشان نماز نکند  
 و اما در کیفیت دعا خواندن پس تفصیل آن مذکور خواهد شد و  
 کفایت دیگر در نشر کتب ذمی و غیر ذمی بجهت نماز نباید کرد و  
 و در بیان آن که پدر و مادر آنها مسلمان باشد در حکم مسلمانی و  
 طفلی را که در جلاوت اسلام یافته باشد هر چند با سلام پدر و  
 او ندانسته باشد و مشهور و اتمی آنست که طفل تا شش سال تمام  
 نشود نماز بر او واجب نیست و بعد شش سال واجب میشود و بعضی  
 میگویند که هینکه زندگ متولد شود و صد کند واجب میشود  
 و بعضی گفته اند تا مکلف نشود و انجبت و این هر دو قول ضعیف است  
 و بعضی سنت دانسته اند که قبل از شش سال نماز بکند بجهت  
 بعضی احادیث که وارد شده و اظهار آنست که محمول امر تفسیر  
 و احتمال استخا هم است لکن احوط ترکست در وقت اختیار نماز  
 کردن بر میت بدانیست که او در وقت میت است و احوط است  
 دیگری نماز نمیتواند کرد نه از خویشان او و نه غیر آنها ایشان  
 مگر مشورتن که او بر هر کس مقدم است و احوط آنست که هرگاه  
 میت وصیت کرده باشد که شخصی نماز بر او بکند و آن شخص وارث  
 نباشد و ولی نباشد آن وصی بدون اذن وارث نماز نکند  
 بلکه مشور میان علما و خوب است و اما تقدیم بعضی از وارثها  
 بر بعضی یاران بعد ازین مذکور میشود و ادکلام جمعی از اصحاب ظاهر



۷۹  
میشود که فراد اولویه در شهادت با حضرت دادن ولی در شهادت  
شخصه است نه در مطلق پس هرگاه کسی تنها بر میت نماز کند  
یا در اخراج صفت مامومین شود بدون اذن ولی باکی نیست  
و کجا حقیر اینست که مراد نمازی باشد که واجب کفای باشد  
میشود و خواه فرادی باشد که کسی بیاید و اول بار بر میت بخواند  
یا اما باشد که بدون حضرت پیش آید و محلی با او اقتدا کنند بجهت  
آنکه اشخاص در حالات و مصالح و مظنه اجابت و عا مختلف  
میباشد که هست ولی میخواهد که فرض نماز بر میت بفعل آن  
کسی باشد که با اعتماد دارد و در غیر او و اتمام صورت  
که جماعت معتقد شد پس داخل شدن در این بین با فرادی کردن در  
اعتقاد صحیح و تقوی بخوانش ولی نباید و بدون حضرت و جایز است  
و هرگاه و اوست پدر میت باشد و پسر او پدر پسر مقدم بر پسر  
و هرگاه پدر و پسر هیچکدام بنا اختیار با مادر و دختر است و در  
بیت که مادر پسر مقدم باشد و با وجود بودن کسی از  
طبقه اول میراث هیچکس از طبقه دوم ولایت ندارد و بعد از آن  
طبقه اول که پدر و مادر و اولاد است نباشد اختیار با طبقه  
دوم اگر برادر و خواهر و اجداد او و پسر که بعد از پدر برادر  
مقدم باشند و بعد از آن هر کس میت نزدیک است مقدم است  
پس هر که نسبت بمیت داشته باشد با آنجا سب پدر و مادر هر دو مقدم است  
هر کس که آن را تکلیف نموده داشته باشد و در میت که برادر  
پدری تنها بر مادر است تنها مقدم باشد همچنین سایر طبقات  
مثل اعمام و احوال و اولاد ایشان و غیر اینها و آنها ملاحظه  
در وی و نزدیک یکی باید بود و در هر طبقه از طبقات هرگاه مرد

و زن

۸۰  
و زن هر دو باشند مرد بر زن مقدم است هر چند زن میت  
نزدیکتر باشد مگر اینکه مرد صغیر باشد یا بدو نماند باشد و زن  
کبیره و عاقله که در آن صورت ولایت با و است و بدو را هیچ  
طبقه ولایت نمیشود خواه در سر با و خواه فرزند با و خواه غلام  
باشد و خواه کبیر و هر کس یکی از طبقات میراث شخص باقی بماند  
نباشد و پسر که ولایت است با او باشد و در طبقه دیگر پسر سبب بلکه  
مسلمانان میتوانند نمایند که در نهایت لحاظ آنست که بدون اذن  
طبقه دوم کسی نمائند کند و احتمال دارد که اذن حاکم شرع تمام  
کافی نباشد در این صورت لکن دلیل بر وجوب هیچکدام ظاهر نیست  
و همچنین هرگاه ولی حقیقی که وارث در آن طبقه است غایب باشد  
اظهار آنست که ولایت با قضا حقیق اذن حاکم شرع و مسلمانان است  
و لحاظ افتاد اذن حاکم شرع هرگاه اولیا در مرتبه ولایت  
مسئول با در ملک طبقه پس حکم بشمار می کردن ولی در اینجا محلی است  
بنام بر میده و در مقدم افقه بر اقران بیان کردیم در محل  
در کبر میراث و همچنین هرگاه اولیا اذن میدهند یکی که اما کند در آن  
شخص هم ملاحظه این مرجحات بکنند و این معنی صحیح است از وجوب  
و سنت اگر هرگاه ها که با مع شرایط اما باشد ولی او را مقدم داد  
و سنت او و چنان نماز میت که امام پیش بایستد و مأموم عقب سر هر  
یک نفر باشد خصوصاً هرگاه مأموم زن باشد و زن او را عقب  
سر هر چند یک نفر باشد خصوصاً هرگاه مأموم زن باشد و زن او را  
عقب مردان بایستد و هرگاه عاقل باشد با رضعت جدا بایستد  
تنها و جایز است امامت کردن زن از برای زنان نهایت مگر آن  
که پیش بایستد بلکه محبت آنکه میان صفت بایستد و همچنین است



حکم جماعت مردان عربان و اگر حکم این را صلح کنیم بوسیله بنی باله  
نشسته نماز کند سجده آنکه در سجده امن از مطلع بنیت و لحظه عدم  
ترک قیام استیم کیفیت نماز میت و آن بنا بر همدیگه است اما می بوی  
تکبیر است و سنیان چهار تکبیر میدهند و هر کس که می خواهد این عمل  
کبرایشان نماز کند چهار تکبیر بگوید چنانکه مذهب ایشان است و سنیان  
اینست که ذکر و دعا در میان تکبیرات هم واجب است چنانکه دعوی  
اطماع جوان کرده اند و مشهور است که آن ذکر و دعا چهار مرتبه  
یک یک سینه در میان و دو مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد است سیم دعا در آخر  
مؤمنین و مؤمنات را و بعد تکبیر چهارم دعای است بر او و بعد  
پنجم دعا واجب است و بعضی علماء می گفته اند که هر از این چهار ذکر را  
بعد هر یک از تکبیرات بگوید و اگر چنین کند نیتش بین بنا بر همدیگه  
و اقوی آنرا واجب نماز میت همین است که نیت کند و تکبیر بگوید  
و بعد از آن بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسولاً  
بعد از آن تکبیر دوم بگوید و بگوید اللهم صل على محمد و آل محمد و  
بعد از آن تکبیر سیم را بگوید و بگوید اللهم اعز المؤمنين و المؤمنات  
و بعد از آن تکبیر چهارم را بگوید و بگوید اللهم اعز هذا الميت  
و بعد از آن تکبیر پنجم را بگوید و خلاصه شود و بنا بر قول دیگره این که  
بعد هر یک از تکبیرات بگوید این افضل و واجب است و افضل آنست که  
از عین که در احادیث و کلام علماء ذکر شده بخواند پس بنا بر قول  
مشهور بعد از نیت بگوید الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله و احد  
لا شريك له الها و احد صمد حيا قوما لم يحسن صلحته ولا اولاد  
لا اله الا الله الواحد القهار ربنا وربنا بائنا الاولين و بعد  
آن محمد عبده و رسوله ارساله بالحق بشيرا و نذيرا بين يدي الساعة

بن

بن بگوید الله اکبر اللهم صل على محمد و بادك على محمد و آل محمد  
و ادع محمد و آل محمد كما فضل ما صليت و ما ذكرت و ترخت على  
اميرهم و الابرارهم انك محمد محمد و صل على جميع الانبياء و  
المرسلين بن بگوید الله اکبر اللهم اعز المؤمنين و المؤمنات و اولادهم  
و المسلمات الاحياء منهم و الاموات تابع بيننا و بينهم بلحجرت  
انك حيا للموتى انك على كل شيء قدير بن بگوید انك الله  
اللهم ان هذا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك و آل بك و انت  
خير منزهة به اللهم انا لانعلم من الاخير و انت اعلم فقم مشا  
اللهم ان كان محبتا فزد في حاله و ان كان مسيئا فمحقه و عزه  
و اعزله اللهم اجعله عندك في اعلى عليين و اخلف  
على اهله في الغابرین و ارحم به رحمتك يا ارحم الراحمين بن بگوید  
الله اكبر و فارغ شود و مستحب است که بعد تکبیر پنجم بگوید اللهم  
عمود عموك و هرگاه میت زن باشد بگوید اللهم ان هذا  
امتك و بنت امتك فزات بك و انت خير منزهة به اللهم ان كان  
انك لانعلم من الاخير و انت اعلم فمحقه مشا اللهم ان كان  
حبة فزد في احسانها و ان كانت مسيئا فمحقه و عزه و اعزها  
اللهم اجعلها عندك في اعلى عليين و اخلف على اهله في  
الغابرین و ارحمها برحمتك يا ارحم الراحمين و هرگاه خنثی باشد  
خواهد صغیرها را مد که بگوید و خواهد تنه و بجای عبدك و بنتك  
بگوید و تنك و بجای ابن و ابنت بگوید ولد و بنابر قول بعضی علماء  
که هر از این چهار بعد هر یک از تکبیرات بخواند بجز آنست که چنانکه  
در روایات وارد شده بخواند و جامعترین آن روایات و روایت  
سماعه است و در اینجا مذکور است که بعد هر یک از چهار تکبیر بگوید

۲۸۲



این بخواند ان خدا را لا اله الا الله بعد از شکر که و استبدان  
 محمد عبد الله صل على محمد وآل محمد وعلى ائمة الهدى وعترتنا  
 والاخواننا الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل قلوبنا غلا للذين  
 آمنوا ربنا انك رؤوف رحيم اللهم اغفر لاحياننا وامواتنا من  
 المؤمنين والمؤمنات والفقير المذنب على قلبه حيا ونا واهلنا  
 لما اختلف فيه من الحق باه نك نك تحدي من قضا، المصطفى  
 مستغفر اللهم هذا عبدك وابن عبدك وابني استك وانيت  
 اعلم بما افتقر الي رحمتك واستغفرت عنك اللهم تجا وبتنا  
 وزدي في حسنة واعفلة وارحمه ونود له في قمره ولقته تحية  
 والحقه بنيت صل الله عليه وآله ولا تحرمنا اجره ولا تقنا  
 بعد اينها که صد که شد در وقتي که ميت مؤمن يا يعني شيعه  
 اثن عشره هر چند معلوم بنا که اصول دين خود را با دل که  
 تفصيلي اخذ کرده باشد بلکه هيئت که در بطن شيعيات همين  
 نحو بر او دعا مي کنند هر چند بخصوص احوال او مطلع نباشند  
 و هر که ميت محال نمائيد بعد بکبر چهارم بر او نيز اين کلمات  
 آنست که آنچه در اخبار وارد شده بخواند دين اهل  
 باشد بعد بکبر چهارم بگويد اللهم اغفر عبدك في عبادك  
 وبلادك اللهم اصلك الله ناك اذ قد مر هذا باب فان  
 كان بوالى عدا نك و بعض اهل بيت نيك و ايرتو انکه که  
 منكر حق يا هر چند دشمن اهل بيت بنا بگويد اللهم اصل حروفه  
 ناراً و قمره ناراً و سطره عليه الحيات و العقارب و هر که مقصد  
 باشد همچو شد اهل خلد ادا شده لکن از روی ضعف  
 و ناداني اختيار کرده با ما انکه مخالف با اهل حق باشد اما عباد

با ايمان داشته باشد يا کسی باشد که اهل بيت را دوست دارد و دشمنان  
 ايشان نترسد بکند هر يك از اينها که باشد بر او اين دعا بخواند  
 اللهم اغفر للذين تابوا و اتقوا سبيلك و قوم عذاب الجحيم و دو  
 بيت که مستضعفين شيعه که در حال ايشان دانيم که بجهت  
 عقل معرفت در بيدار و بيدار خود بنادند و اما آنها خود را با اتمام  
 نمي دانند لکن اقرار بدين اماميه و اجماع ايشان بحسب بديهي  
 باشد و هر که ميت غريب باشد و حال او معلوم بنا و بلد او هم  
 معلوم بنا او بگويد اللهم ان هذه النفس است لحيثما و  
 امتنا اللهم و لينا ما تولت و احشرها مع من احبت و هر که  
 خلف باشد بگويد اللهم اجعل له لا يوبه و لنا سلفاً و فرطاً و اجراً  
 و مراد از فضل ما بالغ هر چند نماز با وفا باشد و هر که يکي از  
 والدين او کافر باشد دعا مخصوص مؤمن از اينها بکند مثل اينکه  
 هر که نذر او مؤمن بگويد اللهم اجعل له لا يوبه و لنا سلفاً و اکسراً  
 ما در او و بگويد اللهم اجعل له لا يوبه و لنا سلفاً و بدياً و ان  
 ينجي بکبر رکن اين نماز اند پس هر که عمداً يک نماز ترک کند يا سهواً ترک  
 کند و بخاطرش نيابد تا بسطلي ببيان ايد وقت نماز بگذرد نماز  
 او باطل مثل اينکه پشت بپند کند يا همل کبر کند و هر که بخاطرش  
 بيايد قبل از اين نماز کند و هر که شکر در عهد بکبر کند بنا را  
 بر او قل مي گذارد و اسکان هم ميرسد و در وقت اعتبار کريم بيت و قصد  
 هر يك از بکبر ترا خواند که ظاهر اينست و آنها را هر يك از نماز دانيم  
 از ديکري يا نيکه اين بکبر اول و اين بکبر دوم و همچنين خصوصاً بنا  
 بر شيوه که هر يك از آنها دعا مخصوصي در دست است و با وجود اين  
 سهو کلي از بکبر ترا با دعا او فراموش کنيم و بکبر بعد از با دعا او

با ايمان



نحوایم و بعد از آن بخاطر باید که سهو کرده ایم بجهت آنکه اگر در کتب  
 دیگر فراموش شده اما دعای آنجا نیز و بعد از تکبیرها بعد از نماز  
 دیگر با دعا بخوانیم بعد در آن لادم می آید و اگر بکنیم نقصان  
 لادم می آید و اگر همان سهو شده با دعا بعد از آن که خوانده ایم بخوانیم  
 دلیل بر آن نیست همچنین اگر بخوانیم عدد اول کنیم و تکبیر بعد از تکبیر  
 ما قبل آن انگاریم هم دلیل واضح بر آن نیست و لحاظ در مثال  
 اینها اعاده آنرا اگر اعتبار بکنیم نیست و قصد هر یک از تکبیر است  
 ظاهر است که اعاده تکبیر و دعا در هر یک از آنها هم یک عدد در تمام  
 کند که وقتا و بنا بر این بجهت دعا خوب شده بقدری در هر یک نیست  
 و بجهت آنست که همان دعا که وقت شده بعد از آن تکبیر است بخواند  
 و این اشکالی که گفته همه وارد می آید در صورتیکه شده در عدد  
 داریم یا باشد در اول داریم یا دوم یا سوم یا چهارم که دریم و بنا  
 با قائل گذاشته بنام کردیم و بعد بخاطر آنکه کرده بودیم باز هم  
 بسیار بی از صورتها بعد در آن لادم می آید و وقتها مستخرج این  
 تفصیلا شده اند و لحاظ بلکه اظهار است که قصد از تکبیر عدد  
 در تکبیرات معتبره خصوصاً بر مختار که واجب است که بعد هر تکبیری  
 دعا مخصوص با آن خوانده شود و باین سبب در صورتیکه که اشکالی  
 کردیم هر جا اعاده کند و اما نداند کردن تکبیر و سایر تکبیرات  
 و ادعیه بقصد ذکر نه بجهت تکبیر نماز پس ظاهر اینست که ضمه  
 ندارد و اما دعاها پس آنها جز نماز در نیستند و بنفاد و کمر  
 آن منشا بطلان نماز نمی شود و دعاها سابق که فراموش شود  
 بعد تکبیرات لاحق بخواند چهارم واجب است و این نماز نیست  
 و حقیقت نیست و اگر در دعا و حاصل آن این است که قصد کنی

کرایم

که این فعل معین و ایمنم فریبه الحی الله و سبحان و سبحان  
 نیست لکن لحاظ آنجا نیز و فصلی است که واجب است که در وقت  
 و واجبست تمام با اسکان قیام در آن نماز و هرگاه عاجز بود  
 از ایستادن بجز بخواهد که نماز باشد بکند بتفصیل که در نماز است  
 بیان کردیم و هرگاه با وجود کسی که قادر بر قیام باشد شخصی که  
 عاجز از قیام است نماز کند بخوبی که ممکن او باشد بکند بتفصیل  
 که در نماز است و هرگاه با وجود کسی که قادر بر قیام  
 باشد شخصی که عاجز از قیام است که نماز از قادر ساقط میشود  
 و واجبست تعیین وقت در نماز هر چند باشد و واجبست  
 نیست که شخص نماز را بشناسد بلکه همین قدر کافی است که نیت کند  
 هر که را که امام نیت کرده آ که بر او نماز کند و هرگاه کجا کند  
 که میت از دنیا نماند کند و آخر معلوم شود که عمر و بوده نماز  
 صحیح است بلو که قصد دارد که همین جانشین حاضر نماز کند  
 هر که خواهد باشد خواه زنده و خواه عمر و لکن مظنه داشته باشد  
 که زنده و بعد معلوم شود که عمر و بوده او را اینجا نماز صحیح است  
 و واجبست که در حال نماز دو عقبه بایستد و اینکه سر میت بخواب  
 دست او باشد مگر در صورتیکه صفت آنها از میت بگذرد و نباید  
 که میت را در حال رو و بیابا بجا بماند و هرگاه سر میت را  
 بطرف چپ صلی گذاشته باشد و نماز کرده باشد باید نماز را  
 اعاده کند مگر آنکه او را در قبر گذاشته اند و هرگاه او را در دنیا  
 گذاشته دیگر اعاده دو تکبیر نیست و باید که میت پیش روی  
 صلی باشد و نباید دو مرتبه تا که در عرف نکونند که بر این نیست  
 نماز میکند بلکه مستحب است اگر چنان بایستد که هرگاه مادی بوزن



جامه او را بر سر میت بپندارد و یا تا مرگ او در سر میت بکشد  
صفت و غایت آنکه آنند که نمانند پس آن ضربه بزند و در چپدایا و  
شود و در بین نماز قرائت و سلامتی و آیت و پیشش و اتوی  
اینست که در سجده نماند بلکه سلام هم جایز است و کسی که ایستاده  
بعین بن بچید تا امام بیست و پنج و بعد از آن که در آنست در سجده  
داد موافق بقیه و احوط آنست که عزابت هم نکند اگر حکم  
بر تفرقه آن بلکه مرجوح است آن محل سکونت بی هیچ وجهی اجماع  
برگرفت آن کرده و رسید منع اجماع کرده و بعد از نماز غایت  
از حد شرط است اجماعا و جب بعضی هم میگویند نماز که در طری  
سخت است که با طهارت باشد و اما باقی بدن و حایه از نماز  
پس ظاهر عدم وجوب و همچنین کلام در سجده است و در لحظه  
سایر احکام جایز بودن و غیر آن از شرط است که در نماز است  
ثابت است و احوط آنست که اگر آنها را بعل بیاورد و جایز است کردن  
نگران با وجود آنست چنانکه گذشت و اما مجرد اخفا و نماز نیست  
پس ظاهر است چنانکه در تکلیفات از برای امام بجهت اعلام مایه  
و همین جهت میتوان گفت که در دعاهای هر اقرب بجهت او و کسی که  
دعا و اندانند و باید که متابعت امام کند تا تواند خواند چنانکه  
عالم هر دو چنین است و بعضی گفته اند در دعای مستحبت اخفات  
بجهت آنکه بعد از او یا واقربت با آنجا و این سخن در صورتی است که  
محتاج باشد مائین بجهت مشکل است و اما در غیر امام بیست و پنج  
اخفات کنند چنانکه طریقه اقتدا کردن مستحبت است و منفرد  
محتاج است و شاید اخفات بهتر باشد خصوصاً در دعاهای مستحبت  
است که امام برابر هر که مرد بایستد و برابر سینه زن یا برابر

سریز

سریز و سینه مرد بایستد و برابر سینه استخوان بعل محاسب و هر که  
خواهد بر مرد و زن مرد و یکسان بکند جایز است و مستحب است  
که در این وقت مرد نماز کند یا امام بگذارد و زن نیز بیشتر از مرد  
بگذارد نسبت قبله و سینه زن را هر که مرد بگذارد که امام تمام  
فضیلت نسبت به مرد بایستد و هر که مرد و زن و طفل یا هم  
جمع شوند و عهد که بر هر یکمانه بکند جایز است و چنانکه گفتیم  
که اول مرد و زن یا امام بگذارد و زن را در پیش مرد بجا نیست  
قبله بگذارد و اما بیسبب ظاهر آنست که اگر کشش سال را نداند  
که نماز کردن بر او واجب است او را متصل مرد بگذارد و زن را  
نسبت قبله پیش او بگذارد و اگر کشش سال نداند و متصل مرد  
بگذارد و بیسبب آنست که او بگذارد و آزاد را در پیش مقدم دانند  
بعضی با امام نزد یکدیگر بگذارد و از اجزاء و کلام عملی بود  
که اگر ترف مقدم است یعنی باید با امام نزد یکدیگر باشد پس هر که  
جمع شود اصنام مذکور و غیر آنها مرد آزاد را پیش امام بگذارد  
و بعد از آن پیشش ساله را و بعد از آن غلام را و بعد از آن  
و بعد از آن زن و بعد از آن پیشتر از پیش ساله را و بعد از آن  
و دختر تا بالغ را و در صورتی که معارضه آزاد بودن نامرد بودن  
مثل اینکه زن آزادی باشد یا غلامی شرافت که صاحب  
مرد بودن مقدم است و مستحبت آنکه جنایها را مخرج بگذارد  
باین معنی که مرد را بگذارد و سر مرد دوم را بجلوی کف او  
اول بگذارد و همچنین و امام پیش از آنجا ایستد و هر که  
هم با آنها باشد سر زن را بجلوی کف او بگذارد و سر زن دوم  
بجلوی کف او بگذارد و همچنین امام پیش از آنجا ایستد و



میکند بر همه و بداند که یکمانه بر همه میتها کردن جایز است و در صورتیکه  
 همه از یکصفت باشند مابین بعضی که بر همه عمامه و مابند باشد و باین  
 سنت با اسکاکی سنت و فصل میکند که نماز نیستیم بر همین بجایها  
 واجب فرموده اند و اگر مختلف باشند مثل آنکه بعضی از نماز  
 طلع باشد که کمتر از نیش سال داشته باشد و با مرایشان نماز  
 واجب باشد در اینجا قصد قربت کافی است دیگر سنت است  
 سنت بخوبی آمده است از برای بعضی که در نیک اول و نماز  
 خود را بر دارد اجماعاً و در با تکلیفات خلافش و اگر چه این  
 در جمیع هر چند شهر خلافت است و سنت است اکتون گفتن از بنا  
 بلکه بر همه کردن با که در میان برسد هم سنت است او مکره است  
 نماز کردن با گفتن و با چکه باکی سنت هر چند گفتن آن هم  
 بهتر است و سنت است که امام بلکه ما مابین هم بایستد بعد از فراغ  
 از نماز تا حنازه را بر دارند و تهنیت بایستد تا حنازه بر چیزه  
 و سنت است که نماز کنند در جا که همیشه در اینجا نماز میشود تا  
 بر مردم آسان باشد جمعیت بیشتر شود و در چند صحیح وارد  
 شد که هر گاه بمیرد شخصی و حنازه او حاضر شود و چهل نفر از  
 مؤمنین و مکتوبند اللهم انما لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به  
 و ثانی بعضی خداوند بگفته که ما نمیدانیم از او مگر خیر و تو دانای  
 ما و از ناحیه تقاضای نماید قدا حزبت شهادتکم و غفرت لکم  
 ما اعلم ما لا تعلمون یعنی تخمین کردن قبول کردم و زود آمد  
 شما را و آمرزیدم از بگوا و آنچه را میدانم از کناها را او که شما  
 نمیدانید و مکره است نماز کردن در مسجد ها بغیر مسجد مکه ششم  
 اختلاف کرده اند علماء در تکرار عمامه بر میتی که بر او عمامه

تمام کرده باشد و ظاهر اینست که جایز بودن آن اتفاقاً  
 لکن بعضی مکرره داشته اند مطلقاً و بعضی سخت داشته اند  
 مطلقاً و بعضی مکرره داشته اند تکرار کردن جماعت فرموده  
 و بعضی گفته اند که کسی بر او نماز کرده از برای او مکرره است  
 غیر او و بعضی علاوه کرده اند بر این اینکه این در وقت است  
 که خوف نباشد بر میت و مسانفت با تعجیل درین نداشته باشد  
 پس اگر خوف بر میت باشد و متعجیل باشد مطلقاً مکرره است  
 و احادیث درین باب هم اختلاف بسیار دارد و علماء مختلفند  
 که اهل مطلقاً نسبت بمیت علیها داده و ظاهر اینست که  
 چنین نباشد چنانکه از کلام شهید علیه السلام ظاهر میشود و اظهر  
 در نزد حقیق اینست که جایز است بدون که اهل از برای کسی  
 که مر آن میت نماز نکرده است حنازه امام باشد حنازه مأمور  
 منفرد و همچنین جایز است که امامی که جماعت نماز کرده اعاده  
 کند برای جماعت دیگر که عمامه نکرده اند چنانکه جناب امیرالمؤمنین  
 بر جمعی از صحیفه حضرت کرده که هر گاه که مرسدند و عرض میکردند یا  
 امیرالمؤمنین ما نرسیدیم بر سهیل حضرت حنازه ما میکند از نند و  
 ایشان بر او نماز میکردند تا پنج نماز شد و از برای غیر اینها که  
 گفتیم مکرره است مثل منفردی که بتنهائی نماز کرده باشد و  
 ثانیاً مقرباً بکند یا امام و صاحب که عمامه کرده باشد جماعت  
 و خوانند ثانیاً جماعت بکنند یا هر یک خواهند و طرادی بکنند  
 و همچنین و اما ما سئو کردین جمعی جماعت کرده باشد و خواهد  
 ثانیاً با جماعت دیگر بکنند که امام هر دو جماعت بکنند لکن عمامه  
 از برای طایفه دیگر اعاده بکنند یا منفردی که بکنند عمامه کرده



و خواهد تا ساجد بکند پس کراهت آن معلوم نیست چنانکه  
 استحباب آن نیز و ضوحتی ندارد و ظاهر آنست که ساجد است  
 تعجیل مضرب باشد در آنجا بی که گفتیم کراهت نیست بلکه اگر  
 خوف فساد است یا تلف آن باشد در آنجا دیکه کراهت معنی  
 ندارد بلکه جایز نیست هضم جایز نیست نماز کردن بر پشت  
 از غسل دادن و کفن کردن یا امکان آنها پس اگر کسی همداستان  
 نماز را قبل از غسل و کفن بکند یا غسل و بپوشد و بپوشد  
 کفن نداشته باشد اما او را در قبر میگذارند و عقیقه او را میپوشند  
 هر چند بخت بائسک باشد و بر او عقیقه میکنند و اظهر در منزل  
 حقیر اینست که این درود که در هر دو عنوان عقیقه او را میپوشاند  
 و اگر ممکن باشد این مقدم است بر عقیقه و سبب هر چند این  
 باشد از نظر کنگ و اگر اتفاق افتد که بر پشت نماز کرده باشد  
 تا دفن شده باشد پس قوی در نزد حقیر اینست که واجب است نماز  
 کردن بر قبرها تا میکهدن و باقی نماز و بر او صادق است اگر میت  
 و بعضی گفته اند واجب است اما جایز است که بر او نماز کرده  
 باشد و دفن کرده تا در نماز کردن بر قبر آن خلالت است  
 اینست که جایز است زیرا کسی که بر او نماز نکرده است اینک نماز نکرده  
 لکن اختلاف کرده اند در مدتی که بعضی گفته اند تا یکشنبه  
 دوز و بعضی گفته اند تا سه روز و بعضی گفته اند تا ماهی که صورت  
 میت متغیر نشد باشد و بعضی طلاق کرده اند جایز است و مشهور  
 علم که در اینجا حکم بجواز نکرده اند که کراهت را نگویند و این  
 آنست که نسبت کراهت بشهرت در بخت سابق چنانکه علامه  
 کرده است عقیقه باشد ما آنکه کراهت مخصوص ما قبل دفن باشد

و بجز این

و بجز این ظاهر در نزد حقیر آنست که جایز است که کسی که نماز  
 بر پشت نکرده باشد بر قبر او نماز کند تا یکشنبه روزی بلکه تا  
 سه روز هم بدون کراهت و اما آنکه گفته اند که نماز بر پشت کرده  
 باشد پس در لیلی هر چند نکراد او بر سر قبر بنا فتم و در کیفیت  
 نماز بر قبر معتبر است آنچه در خارج معتبر بود از خارج نبودن  
 و بسیار در هر دو و اینست که سبب بخت بائسک است و این  
 اینها هم جایز است که در نماز میت سبب و فرادی و در این  
 نماز امام متحمل میشود چیزی از نماز او چنانکه در عقیقه و سبب  
 قراءه ترا متحمل میشود و از ما موم ساقط میشود پس هر ما موم قرائت  
 که تکلیف است را مکویید و ذکرها را بخواند و نیت اقامه لازم است  
 و اما امام تکبیر الاحرام را نگویند و داخل نمیتواند شد و هرگاه  
 ما موم در بین نماز برسد میتواند اقامه کند هر چند در بین  
 دو تکبیر باشد و اشغال نمیشد که امام تکبیر بگوید که بعد از آن  
 شود پس هرگاه در میان دعا برسد نیت کند و تکبیر بگوید و این باید  
 تکبیر برای محسوب است و با تکبیرات را با امام میگوید و هر چند  
 میان دعا و فراغ امام میگوید چیزی از عقیقه گفته اند که این تکبیرات  
 بعد از فراغ امام نامتوالی بگوید چنانکه حدیث صحیح مضمون آن  
 وارد است چیزی دیگر از عقیقه آن کرده اند بصورتی که برسد چنانکه  
 بر او اند و نیا بدینانه را در جگه که توان بر نماز کرده اختیار را  
 و اگر نیاید که هائی با مانده را هم بگوید و این اقوی است و هرگاه چنانچه  
 بر او اند تمام کند نماز را هر چند در راه باشد و هر چند در منزل  
 باشد و هر چند بعد دفن باشد چنانکه در سجده وارد شد و این  
 روایت شعا و بویج دهام دارد چنانکه گفتیم و لکن این را باید



مقتدر کرد با نیک جنانه بهمت قبله برود و شرایط نماز مؤثر شود  
 والا تکبیرات باقی مانده از استوالی بگوید و بیان بفرم کرده اند  
 جمعی از متاخرین بیان کیفیت در حال خواندن آن کسها کرده اند و انسانی  
 نماز میبرد در کلام علیا بر چند قدم و قاعده امتضای آن میکنند که  
 بعد هر تکبیری ذکر آن تکبیر را بگوید و متا امام در ذکر واجب  
 نباشد و آنچه باقی ماند بعد از فراغ امام خود بخواند و هرگاه  
 ما موم سعادت کند بر امام در تکبیر پس اگر تکبیر اتمام آغاز باطل  
 خوانده نماشد یا بنویسند و هرگاه غیر آن باشد پس اگر همه با استیجاب  
 که عاده کند تکبیر را و اگر عدا باشد پس جمع حکم کرده اند بر اینکه  
 باید همه با یکجا نماند تا امام با ولحوق شود و نماز باطل نیست هر چند  
 که آن کرده و حکم بخت خالی از اسکال نیست و هرگاه همه با نام  
 پس اقتدای تکبیر یا بیشتر پس نماز او صحیح است و تکبیرات را بگوید  
 با ادکام آن ولحوق میشود و هرگاه عدا باشد در آن نیز اسکال  
 سابق نیست تمام جایز است نماز برین کرده و در فن کردن  
 دست بدو که اهی و بیخ در سبوط گفته است که گذاشتن برود  
 افضل مگر اینکه خوبی در صورت باشد از ماندن آن تا صحیح و این  
 در صورت مجتهد اند و در ذکر کثرت نماز گذاشتن کان بیشتر شود و  
 بر مردم آسان تر میشود هر چند عموما تعجیل و حضور روایت  
 خابره دلالت دارد که در وقت نماز کند و نماز جنانه در صحیح  
 و حتی از اوقات بجا که در نماز نافله و غیر آن مذکور شد  
 مثل وقت طلوع آفتاب و غروب آن و غیر آن اگر اهی نداشت  
 و اگر اتفاق اقتدای نماز نیست در وقت نماز فریضه یومیه پس اگر مین  
 باشد و یکی موسع مضیق را مقدم میدارند هر چند نماز نیست  
 باشد

باشد مثل آنکه میت خوف فناء یا تلفت یا وقت نماز فریضه  
 وسعت داشته باشد و هرگاه وقت مردم موسع باشد خایر است  
 تقدم هر یک لکن افضل آنست که نماز فریضه و مقدم بدارند  
 و اما اگر وقت مردم و مضیق تا پس با نماز فریضه است که فریضه را  
 مقدم بدارند هر چند لازم آید که میت را بی نماز دفن کنند  
 صحیح نماز فریضه را میکنند مگر اینکه ممکن نباشد دفن میت  
 و کسی دیگر نباشد که دفن کند و معتبر نشود مگر با سایر نماز فریضه  
 که معارضه با این نماز فریضه و دفن میت با نماز میت است  
 درین صورت ظاهر اینست که دفن مقدم آنجا است این صورت  
 بسیار نادرا که ممکن شود جمع مابین نماز فریضه و دفن هرگاه  
 با نماز و اشاء باشد زیرا که هرگاه ممکن باشد که نماز فریضه را  
 با نماز و اشاء بکنند و مشغول دفن نشود باید جمع مابین هر دو  
 بجهت آنکه احترام مسلم مقدم بر احترام واجب است نماز احتضار  
 و ظاهر این اگر حکم سایر نمازها و اجماع حکم فریضه یومیه  
 نباشد در هرگاه جنانه داد تا کثرت نماز فریضه را دیگر حاضر کنند  
 جایز است که هر دو را شریک کنند پس تکبیر دوم اولی را تکبیر اول  
 دو مرتبه و اولی را سه مرتبه و میت نماز مردم می میکند و تکبیرات فقط  
 مردم و سکونید و دعا هر دو را بعد تکبیر بخواند صلوات را  
 جنانه سه مرتبه بپایند و با این دعا شریک می خواند کرد و لکن  
 افضل آنست که نماز را بر اول تمام کند و برای دیگر نماز فریضه  
 مگر اینکه خوف باشد بر دیگری و قطع کردن نماز از سر گرفته  
 باعث دفع خوف فناء نباشد و متنا صریحا هم را ولی شود پس  
 در آنجا قطع کند و نماز فریضه را هر دو را شریک کند و اما قطع نماز



و از سر کفایت بدون خوف پس احوط ترک آنست  
 در دین میت و معتد مانت است و در آن چند بحث است  
 سنت امثال جانیه یعنی جانیه و اهل حق و در آن  
 ثواب عظیم است این با نوبه در کتب عقابا لاغاله و ایت  
 کرده اند از سوا چند نام که هر کس مشایعت کند جانیه را پس از  
 بر او هفت هزار کبیره و تا بر کرد صد هزار حسنه و محوی شود  
 صد هزار سینه و بلند میشود از بجا او و هر که از جبهه پس از آن  
 کند برایت مشایعت جانیه او خواهد کرد صد هزار کبیره  
 که هر آنجا طلب مرزش میکند بر او تا از قبرها بگردد شود  
 بنیت در تحقق مشایعت که همراه میت برود تا در حق او برکت  
 با عمارت بر او بکنند بلکه هر قدر که با میت راه میرود همان  
 قدر ثواب دارد و جهت سر جانیه و طرف چپ و راست او  
 راه رفتن بهتر است پس هر که او را از عملی نقل کند  
 کراهت پیش رفتن بعضی گفته اند مکروه بنیت و بعضی گفته اند  
 هرگاه جانیه در حق اهل بیت باشد واجب اگر عصب و راه  
 رود و بجهت آنکه ملنگه عذاب استقبال میکنند با انواع عذاب  
 جانیه و احادیث وارد شده بلکه در احادیث مطلق  
 خلاف است هر مذکور است و از جهت کراهت است مطوعه و  
 سزا و شدن در حال نشستن مکروه با عذر و مکروه حال بر کشان  
 و سنت است اگر اینکس در حال بفرجه بفت و خاتم از خود تا  
 و خاشع و شکسته حال باشد و بند بر خود ببرد و مکروه است  
 خند و لهو کردن و از بعضی اخبار بر می آید که مکروه است ترک  
 زدن او بعضی حرام دانسته اند و این در غیر صحنه جانیه است

کراو

کراو و داناسکند اند تا فرق باشد میان او و مردم بلکه  
 که صاعرا مطلق ممتاز باشد از دیگران بعکس که او را باشد  
 و سنت است اگر جانیه با بدنش کشیدن و در آن دنیا حاصل نمیشود  
 و منافعی مرآت و عدالت بنیت و ثواب عظیم دارد و سنت است  
 که جانیه چهار گوشه باشد که چهار نفر او را بردارند و سنت است که  
 از بجا هر کس که چهار گوشه تا بویست را بگیرند هر چو که باشد و آن  
 دو کیفیت است آنست بنا بر مشهور اتوی که اول طرف راست جانیه را  
 که دست چپ میت را در پیش بگیرد و ثانیاً چپ خود و بعد از آن  
 بیاید بطرف چپ میت که گوشه راست آخر تا بویست و آنرا بگیرد  
 و بعد از آن گوشه چپ که پای راست دست و دانت بگیرد و ثانیاً  
 راست خود و بعد از آن برود و گوشه چپ را بگیرد که دست  
 راست میت در آنست بدون دست خود بگیرد و بعضی بر عکس  
 این گفته اند و احادیث درین ظاهر است لکن اقوی مشهور است  
 بجهت چند صحیحی که این ادرین در اخبار بر این نقل کرده که صحیح است  
 درین و ظاهر است علاوه بر این ساید نیز همین است و این صیغات  
 ندارد تا آنکه در روایت خلا فرموده اند که مثلاً در مسایا میکند  
 بجهت آنکه مراد از در مسایا آنست که در وقت قطع نکند و حرکت  
 از طرف راست ملحوظ بنیت و این در آن بر عانه که ایشان در  
 قطع میکنند و بعد از گرفتن دست چپا بطرف چپ جانیه بر روند  
 بجانب دست طرف دیگر جانیه که روایت فضل بن یونس در آن  
 بر آن دارد و احوط آنست که بمقتضا هر دو عمل کنند و در بعضی  
 ادوات که جانیه را به سپید یا یکدیگر بیاورد الله اگر بعد از آن  
 در سوله و صدق الله و رسول الله بلغ ندنا ایمانا و قتلنا المحر



سنة الذي تغترز و فرعباده بالموت و در حید است از حضرت صاحب  
 اینک پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که بگوید این را یا میماند ملکی و آسمان  
 مگر اینک میگوید از روی رحمت و شفقت و بیکار صد او و همچنین  
 که بگوید الحمد لله الذي لم یخلف عن الوعد المحترسیم در حق کرم  
 میت و اجر کفایت است و بفعل بعضی اندیکان ساقط میشود  
 و اول واجب است که او را در کوفه ای بنیان کنند که محفوظ بماند  
 بدن او از درنگان و شیطان باشد بوی او از بوی نوح انسان و  
 جایز است که او را در هر جا بگذرانند و کاف میت اینک او را در  
 ثانوی از تنگ یا غیر بگذرانند در روی زمین همچنین کافی است  
 که خاکه کوچکی در روی زمین بپاشند که او را در آن بنیان کنند  
 علی هرگاه در تابوت بگذرانند و در زمین دفن کنند خاکه ای  
 لکن کراهت دارد و اینها که گفتهیم در حال اختیاری است و اما حال  
 اضطرار مثل اینکه زمین بسیار سخت باشد که نتوان قبر کند یا چیزی  
 بسیار باشد یا زمین بیخ کرده یا بنوعی هم او را بجای دیگر نقل کرد  
 بسبب و غیر یا خوف و نازدیت یا امثال آنها در اینجا چه چیزی مستر  
 شود که خاکه برای او در روی زمین بپاشند یا در تابوت سگی  
 یا امثال آن در روی زمین بنیان کنند چنان کند و لکن بقدر  
 مقدور و در ملاحظه آن دو حکمت است یکی محفوظ ماندن  
 بدن او در درنگان و بوی او از انسان و هرگاه هر دو  
 بعمل نیاید هر کدام که ممکن است بعمل آید و کسی که در چهره او  
 واجب است که او را غسل دهند و کفن کنند و نماز بر او بکنند  
 و او را بجسکی بپزند بجهت دفن یا صبر کنند تا بجسکی برسند هرگاه  
 ممکن و حرجی لازم نیاید و فساد میسر است و درنگ و هرگاه

مکن

مکن نباشد و تراخیر با یکی از این امور حاصل شود او را در چهره  
 یا آنچه شبیه آن باشد بگذرانند و سرا و را بپندند تا جا دیگر  
 او و باب بنیان دهند که فرود رود و لوحه آفت که در چاه انداخته  
 در قبیله باشد هر چند وجوه آن ظاهر نیست بلیق و او را در هر جا  
 خوابانند میت بر سر است در جا که روی او قبیله باشد همچنان  
 در تابوت و خاکه کوچکی که برای او در روی زمین میانند در حال  
 اضطرار و هرگاه زمین کافیه بپزد و حاصله باشد در مسکن او را در  
 مسکنان دفن میکنند و میت او را قبیله میکنند تا در آن غسل  
 قبیله باشد همچنان سنت است که قبرها را گویند بقدره قاضیان  
 تا بجای دیگر که در آن دفن کرده یا خاکه بپزند و فرقی در میان  
 مابین مرد و زن نیست و سخت است که بکنند از قبر و آن را آن  
 وقتیکه قبر تمام کنند مثل در جانب قبله آن مکان طولانی بدو  
 قبر میکنند متصل بر زمین که میت او را بخاک بگذرانند و شیخ گفته  
 دارد و معنی شیخ آنست که در قبر کوچکی شبیه بخری میکنند  
 که میت او را در آنجا میگذرانند و سقف بر آن قرار میدهند یا هرگاه  
 زمین سخت یا کج شود نتوان کند شیخ کند و اگر نتواند شد که در  
 شب بگذرد و جانب قبله اجتناب و کل و امثال آن بنازند بجهت  
 از شیخ سنت است که کج و شیخ با بقدره که نتوان در آن نشانی  
 که جانها مراد داد و در زمینها قبرها بگذرانند و از آنجا داخل کنند  
 و جانها در آنجا بپوشد قبرها بر قبله بگذرانند بر زمین سخت است  
 که چون جانها نیز بپوشد قبرها بر قبله بگذرانند و لوحه درنگ کنند  
 بجهت بختی شدن آنرا در دفن و ساکن شدن هول قبر پس بر خاک  
 و قله عمده بپزند یا در زمین بگذرانند و لوحه درنگ کنند



پس هر چه اندوخت و بر لب قبر گذاشت و بعد از آن در خاک کند و درین  
 فرقی میان مرد و زن نیست و اگر کلمه حق ظاهر میشود که نقل  
 کردن سه دفعه از یک مرتبه آید و همی تا فی در شرح لغت است استرا  
 بمشهور داده و فرموده که در اخبار حکایت سه دفعه مذکور نیست  
 و در باب دعا حدیث ابن بابویه در عمل الشرایع نقل کرده  
 و آن حدیث شامل مرد و زن هر هفت گویا ایشان با و بیخوردند  
 و این بابویه درین لاجرم الفقیه نیز فرقی مضمون آن  
 داده و کلام بعضی دیگر که ظاهر در عدم فرقت و کلام بعضی  
 مشتبه است و مقصود ایشان وضوح نداده در مجال اظهار  
 اینست که فرقی بین مرد و زن نیست و سنتی که مرد را  
 سه شایسته جایز است قبر داخل کند با این نحو که اول سر او  
 داخل شود و بعد از آن باقی بدن بخاک آید که او را بر زمین داخل  
 میکنند که سر قیام او بکند و داخل نمیشود و مکرر آنکه اجسام  
 میت او را داخل قبر کنند هر گاه میت باشد هر گاه زن باشد  
 بهتر است که شوهر او را نیز بکند و بعد از آن اجسام  
 هر گاه ایمن نباشد زن صاحب او را بهتر بکند و هر گاه  
 مکرر شود مرد بیگانه را و اگر چه باشد بهتر است و هر گاه  
 که نزدیک باشد زن خصوصاً شوهر طریقت باها او را بگیرد  
 و سنتی که هر گاه میت زن باشد جامه در روی قبرش باشد  
 تا وقتی که بر او خشت بچینند و فادع شوند و سنتی است آنکه  
 کسیکه میت را داخل قبر میکند و خود داخل قبر میشود سر او را  
 برهنه باشد و هر چند خاک خود را با زکند غیر بنده زهر خوار است  
 که در روی که نزدیک قبر بکند بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک

و این

و این امثالک نزل ملک و انت خیر من قول نبی بجای عبدک  
 در اول امثالک بگوید و بجا و این و بنت و بجا نزلت بگوید  
 و بجا بین در مواضع دیگر از دعاها که بعد مذکور میشود تفاوت  
 مرد و زن در کلمات و اعراب ملاحظه کند و در وقتیکه میت  
 داخل میکند بفرماید بسم الله و بالله و علی سلمة رسول الله اللهم  
 انی اعطتک لالی عذابک اللهم افصح لدفنی قبری و لغت محنته  
 و شینه بالقول الثابت وقتا و ایاه عذاب القبر و مستحب اکرم  
 در وقتیکه او را در قبر میکنند دستها کن با انجاب بر او  
 بکشاید و رو او را مانع کند و بچلو و نماز بر زمین برساند  
 و از بر سر او خاک بپاشد و پشت سر او خشتی پاک و خرد  
 بکند که میت در میان آن بفتند و با او قلد از تربت مقدس  
 بکند و هر گاه از تربت مقدس نیز در برابر او و او بکند از بد  
 هست و باشد و سنتی است که در وقتیکه او را در قبر بکند بگوید  
 اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بخواند سوره احمد و قل اعوذ  
 برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و اولی که  
 و اینکه بگوید بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی سلمة رسول الله  
 اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم افصح له قبره و الحقه  
 بینه اللهم انی کان محنتاً فریضی احب الی و ان کان  
 سبیلاً فاغفر له و ارحمه و تجا و عنین بگوید اللهم حاصد  
 الارض عن جنبیه و صاعد عملی و لغتک رضواناً و اینکه  
 بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک و این امثالک نزل ملک و انت  
 خیر من قول نبی بجای عبدک و انت خیر من قول نبی بجای عبدک  
 و قد شرتک و بیکر و اینکه بگوید اللهم هذا عبدک فلان و بجای



فلان نام او را بگوید و ابن عبدك قد نزل بك واستخبر من فرك  
به تدلخاج الحسبك اللهم والافلم من الاخيراء وانت اعلم  
شهرته ونحن التمداء بعلانية اللهم فجانا الارض من جنه  
ولقد حجت واجعل هذا اليوم خير يوم اخذ عليه واجعل هذا  
الخير خير بيت تزل فيه وصير الخضر جانا كان فيه وتبع له في  
مدخله وان حشده واعف ذنبه ولا تخربنا اجره ولا فضلنا  
بعده واسكركم بغير اللعنه فارتب عبدك وابن عبدك تزل  
بك وانت خير من يزل به اللهم ارسلنا محمدا فريده في احبانه  
وان كان مسبا فمجا ومن عندنا وحقه بنبينا محمدا وصالحه  
واهدنا واياه الى صراط مستقيم اللهم عفو لك عفو لك  
تلقين شيئا ذنبا واسما ائمة عليهم السلام طيبا عطا بصدق  
وسنتنا كده واجعل دستمات داد ودرمات رست  
بكنده ودرمات ما رشا نجيب بكنده وحركت بيد است را  
وشرع كند در تلقين ودر كرمات دين واسماء ائمة عليهم السلام  
بهر عبادت كركم بغيره وخواصه بغير صورته تلقين است  
كه بعض علماء ذكره ان ابن اكره اول ما بر سرته بگوید  
اسمع افهم واكره انك بگوید اسمي انهي يا فلان بن فلان  
وحياتي فلان فام او وپله او را بگوید اسم افهم واكره انك  
او وانداده يا عبد الله بن عبد الله واكره انك فام الله  
ابنه عبد الله هل انت على التمسك انك فادقتنا على من شهادت  
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا بوعيد ورسوله  
وسيد النبيين وخاتم المرسلين وان عليا امير المؤمنين وسيد  
المؤمنين وامام افتر من الله طاعة على العالمين وان الحسن بن

دع

٢٢  
وعلى بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر  
وعلى بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي وام  
ائمة المؤمنين ومحج الله على خلقه المحجة الممهدة صلوات الله عليهم  
اجمعين وامننا نعمة هدايتهم يا فلان بن فلان فام انك  
وبله او را بگوید انا انك الملكان المقتران رسولان من عند الله  
تعالى وسالكين عن ربك وعن نبيك وعن دينك وعن كتابك  
ومن امنك فلا تخف ولا تخزن فضل محرابهما الله جل جلاله  
ومحمد صلى الله عليه وآله نبي والاسلام دين والقرآن كتاب  
والكعبة قبله وامير المؤمنين علي بن ابي طالب السبط والحسن بن علي  
النجيب اما والحسين بن علي السبط بكريلا اما وعلي بن ابي طالب  
اما ومحمد ما قرع علم النبيين اما وجعفر الصادق اما وموسى الكاظم  
اما وعلي الرضا اما ومحمد الجواد اما وعلي الهادي اما ومحمد  
العسكري اما ومحمد الجواد اما وعلي الهادي اما والحسن المكي  
اما والنجيب المظفر اما هؤلاء صلوات الله عليهم اجمعين امن  
وسادق رقابت وشفاهم اتولى ومن اعتادهم امنه في الله  
والاخوة شدة علم يا فلان بن فلان ان الله تبارك وتعالى نعم اقران  
محمد صلى الله عليه وآله عليهم واكره التبول فان امير المؤمنين علي بن ابي طالب  
واولاده الائمة الاحد عشر نعم الائمة وان ما جاء به محمد ص  
حق وان الموت حق وسؤال منكر وكبير في القبر حق والبعث حق  
والشوق حق والقراب حق والناجق والميزان حق ونظام الكسب  
حق والجنة حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يعذب  
من في القبور من بگوید اقمعت يا فلان ودر حديث كرسيت  
در جواب بگوید علي محمد بن بگوید نبتك الله بالقول الثابت



هدا الله الى صراط مستقيم عرف الله بينك وبين اوليائك  
 في مستقر من رحمة من كويد اللهم جافنا الارض عن جسيبه  
 واصعد بروح اليك ولقمة منك برهاننا اللهم عفو ولا عفو  
 پس بعد ازان خنت برجل بلكا دند و خشته از اهدم بكم متصل  
 بلكا دند و اگر خنده فاخته بر با بکل و امثال سد و دگند که خاک  
 برهت نر نرزد و سگ و آجر هم میتوان چید لگو شد خشت  
 و کل افضل باشد و بهتر است که از نجا سر شروع کند بخشت چیدن  
 و سخت است که در قوچیدن خشت این دعا بخواند اللهم صل  
 وحدته و امن رحمة و امن عشق و اسکر الیه من رحمتك رحمة  
 تغنی عما عن رحمة من سواك فانما رحمتك للظالمین و در تری  
 دیگر اللهم ارحم غریبه وصل وحدته و امن رحمة و امن رحمة  
 و اسکر الیه من رحمتك رحمة لیغنی عما عن رحمة من سواك  
 مع من كان یولاه و سخت است این که بدون ایدانجا باها فرج  
 میزد باشد یا نند و در وقتیکه بیرون می آید بگوید  
 انا لله وانا الیه الرجوع و الحمد لله ربنا العالمین اللهم ارفع  
 درجه فی اعلی علیین و اخلف علی عقبه فی الغابین و اینکه  
 بریزند خاک را بر او با چشم دست نخورد و در آن حال بگویند  
 انا لله وانا الیه الرجوع و اینکه در آن حال سه مرتبه بپوشند  
 خاک بریزند و بگویند اللهم ایامانا بک و تصدقاً ببعثک  
 هذا ما وعدنا الله ورسوله و صدق الله ورسوله و صدق الله  
 ورسوله و اگر شکست دست را از خاک بپزند و در نگاه نگاه دادند  
 و بریزند و سه مرتبه بگویند اللهم ند ایماننا و تسلیما هم خوب است  
 چنانکه در دعا معتبر است و در دست و شاید این هم سخت دیگر

باشد

باشد و ریختن هم به پشت سخت دیگر پس مرد و با بکند بهتر است  
 بود و سخت است ازین حکم ارحام میت بلکه مکدرنا آنچه ترا ایشان  
 خاک ریختن بعلت آنکه ما جنت فساوت در آید شود و در آن وقت  
 خدا شتم سخت است که قبر را همچو کوه شیباند و طح و هموار کند  
 و بلند کند از زمین عظام را چنانکه تا مقدمات بکوبد و این  
 بیشتر بلند کردن خوب نیست و شاید گفتن عظام را نکند کند  
 بهتر باشد و سخت است ریختن آب بر سر قبر و بهتر است که با این  
 که در دست و اسکر الیه من رحمتك و اگر در شک که بعد از نماز کردن و بوی  
 بایستد و قبرها پیش روی خود بگذرد و آب بریزد از جانب سه مرتبه  
 از طرفت قبله و در هر یک از این قبرها از چهار جانب با هر یک  
 جانب سه مرتبه و اگر با قطع کند تا در تمام شود و هر چه از آن  
 آید بریزد در هر طرف و سخت است که بعد از آب ریختن دست دریا  
 بکند و آنکه تا از اهدم بکشاید و نخورد با بقوت بریزد بکند  
 که اثر دست آنجا بر خاک بماند و در آن حال بگویند اللهم ارحم  
 غریبه وصل وحدته و امن رحمة و امن رحمة و اسکر الیه  
 من رحمتك ما لیستغنی عما عن رحمة من سواك و الحفة من یولاه  
 و هم بگویند اللهم جافنا الارض عن جسیبه واصعد الیک وجه  
 ولقمة منك جنونا و اسکر قبره من رحمتك ما تغنی عما عن رحمة  
 من سواك و بهتر است که اید عا و در خاک که در وقتیکه باشد  
 بخواند و استحباب آنکه اثر دست در خاک بماند و در آن  
 حال اول درین معلوم نیست و دلیل بر غیر آن نیافتم و در وقتیکه  
 صحیح است که هر کس بیاید در نزد قبر برادرش از من خود پس دست  
 خود را بر قبر گذارد و هفت سوره انا انزلناه فی لیل القدر



این میشود از فرغ بزرگ یعنی فرج قیامت و این مصفون در میان  
روایت نقل شده و در بعضی از آنها فرموده اند که در وسیله بخوانند  
و سنت است که بعد از بزرگ شدن مردم و ولایت به بلندترین صدک خود  
او را تلقین کند بخوبی که گذشت و اگر نخواهد دیگر ترا امر کند  
که تلقین و این تلقین سیم است و فرموده اند که این تلقین آن  
میشود که دیگر بگریزی از سوال قبر نکند و جهت تراست که در  
تلقین و وسیله بنشیند در نزهت سریت و هرگاه نیت و خوف  
همان را بگوید و از برای اطفال تلقین نیت تمام میشود  
که ممکن است که بجهت شمار آنها را نیز تلقین توان کرد و مستحب است  
که در نزهت سریت عملاً بگذارد از سنگ یا چوب تا معلوم باشد  
بلکه اسم او را هم بر لوح سنگ یا چوب نقش کند و حکمت آن  
اینست که معلوم باشد قبر او تا از یاریت آن بگذرد و ثواب  
بجهت زای و میت هر دو حاصل شود هفت مکرر از فرزند کردن  
بجهت خوب و امثال آن مکرر از جهت ضرورت مثل اینکه زیارت  
آب برنجی و بره یا طوبیت بسیار دارد در آن وقت که راه مستحب  
بود و دیگر با او درین کردن از چیزها که هیتی داشته باشد یا  
قبر و محل بخت کجی پس آن دلیل بر کراهت آن نیست و مکرر  
که در قبر بپزند از غیر خاک خود آن قبر و کلی که از غیر آن باشد  
دروا کانت بلکه باید از خاک خود و کل باشد و این هیند  
از عملاً گفته است که این در وقت آن است بعد از آن تا کسب  
و اما خسته که بجهت سجد کا میشود و همچنین در اجر و جی کرده  
بجز از آن محکم میکند ظاهر اینست که در اینها کراهت نباشد  
خصوصاً درخت سجد که جز آن مکرر نیت بجهت عدم امکان

۴۲ خشت غالباً مکرر از خارج و همچنین مکرر آن کج کاری کردن  
قبر یعنی کج مالیدن و سفید کردن و بعضی گفته اند که این کج  
بعد از کشته شدن قبر است زرد را و لای را و اول شهر و اظهرا  
و خلا هر آفت که کار کردن کج با آجر و سنگ بجهت ساحل قبر  
مکروه نباشد خصوصاً در بلادی که خاک آن نوبن باشد و چون  
باشد استحکام قبر کج کاری کردن و همچنین مکروه آنست که در  
بعد از آنکه آنس و کشته شدن یعنی از نوبن قبرها ساختن است  
هرگاه شکسته بهم رسانید باشد یا سوراخ باشد یا سوراخ است  
و صحیح کردن آن معلوم نیست که مکرر باشد و بعضی گفته اند که  
هرگاه مقبره و وقت باشد و میت خاک شده با حرم آن نو کردن  
بجهت آنکه مانع میشود مردم تا از دفن کردن و بعد از خاک  
میت واد دیگر چینی در آن و قیام و این سخن در وقت که احتیاج مردم  
مان نوبن ثابت خفایت و اگر حکم بجهت مشکلات و مکرر  
بنا کردن بجای در قبر و مسجد قرار دادن آن و نماز در آن  
و بدانکه عملاً ما استثنا کرده اند از کراهت این امور کج کاه  
کردن و نو کردن و جاساخات و نماز کردن قبر انبیا و ائمه علیهم السلام  
لیس اجماع و اخباری که فضیلت غیر آنهاست مستحب شدن آنها  
وارد شده و همچنین در نماز کردن در آنجاها و نوا و فضیلت  
بیار داشتن نماز در آنجاها بلکه حیاتی است و اولاد و اولاد  
و صلوات و چنانکه همیشه در هر عمرها متداول بوده و در آن عمارت و حاکم  
و مکرر آن در دفن کردن نیت در بقیه مکرر در خاک فرموده و اما  
هرگاه نیت در دفن کرده باشد و بعد از آن خواهند فراوان بشکافند  
و میت دیگر در او بگذاردند اظهر در آن حرمت او اما سر در آنجا



که متعاقب است اگرچه است متعدد میبازند پس صحیحی و غلطی که  
که مکروه است اما کذاش در وقت و بیشتر و اما در اینجا قوی  
محرمت در غیره فضا اول است و در سره این است که وقت و  
دفع کردن بنشیند گویند که حرام است مکروه نقل کردن  
از یک جایی به جای دیگر بلکه مستحب است که اول از وقت و دفع کنند و آن  
نقل کردن منافات دارد با تعجیل و ازین جهت استنباط کرده اند  
نقل از جایی به جایی و ظاهر این مسئله اجماع علیاً است مگر  
شرط کرده اند که بابت هتک میت و خواری و بی احترامی و  
بدنامی مردم اما تا زمانی که در خون و حرک از درون شود و مکروه  
است و از اینجا روایتها میآید و باید که در وقت و اما مال آنها با وجود  
صحت یا علم بحال و که باین مدتها را ضعیف بود که او را مال  
امکنه برسد این شرط مشکل است بلکه معلوم شود که بر بدن او  
صیغه میت مگر باید با جمیع اعضاء میت بلکه مرخص شدن ایشان  
بافتن شدن یعنی بجهت عدم امکان مفارقت و لرغم و فاجت  
در آن صورت با وجودی و صحت و علم بر آنها او هم نمیتوان نقل کردن  
و بعضی از علما ما گفته اند که جایز است نقل میت بغیر شاهد است  
در وقت که بان معتبر است از جمله با شنیدن ما باشد که از برکت ایشان  
و با برکت زمانه ایشان منقطع شود و این سخن بدین آ  
و ظاهر این است که استکانی و مثل نقل بدنه میتان هم نباشد خصوصاً  
هرگاه مسئله هتک و ناسخ و دولت میت نشود این سخنها  
در وقت است که خواهند قبل از دفن نقل کنند اما نقل کردن  
بعلم از دفن پس در غیر نقل باشد مشروط به مشهور است و بعضی  
جایز دانند اگر صحت بر میت در آن باشد و بعضی مکروه

داشته اند

۲۸  
داشته اند در غیر شاهد حرام است و در شاهد جایز است و این قول در وقت  
خصوصاً در وقت که وصیت کرده که او را با مالک مشرفه برسد و او را  
سهوا یا نسیاناً در جگه دیگر دفن کرده باشد بلکه در این صورت  
افلها و جویت و کلام در لوقم هتک و خفت و خواری میت ها  
که مدکور شد که هرگاه وصیت نکرده باشد با احوال و مرصا و معلوم  
باشد نقل نکند و در غیر این دلیل بر منع واضح است و اینها در وقت  
که در حق حقیقه شده با و اما هرگاه در نا بوقت ماریه دفن کرده باشد  
بجهت آنکه در وقت امکان نقل کند امر سهل است و اینهمه که مذکور شد  
در غیر شهید است و شهیدان که در جناح کشیده شده دفن میکنند  
و سنت اجماع کردن افزای خویشان در مدینه معتبره که بر اهل آنها  
آنان باشد زیارت آنها حرام است کفایت قبرها و علیاً و مدینه  
اجماع بر آن کرده اند و استنباط کرده اند ازین چند موضع است آنکه  
میت پس سینه با و خاله شده با که جایز است کفایت و قبر کردن آن بجهت  
بیشتر دیگر خواه زمین وقت قبرشان باشد یا باج باشد یا مالک  
کسی باشد و زمینها و عشا شک داشته باشند در سینه میت رجوع با اهل  
دانش و در وقت میکند پس اگر در آن حال بگذاشتند و ظاهر شود که  
میت بجای خود اما ز قبرها برکنند و بجای خود بگذاردند اما اگر  
استخوانها را تا بسازد و آنجا دفن کند ظاهر اینست که در اینجا میت  
دیگر نمیتوان گذاشت خصوصاً در بلادی که مقابر ایشان و  
ندارد در وقت که میت را در زمین غصبه دفن کرده باشد و صفا  
آن را نشود یا میت را در جای غصبه کفن کرده باشد و صفا آن  
آن هم نشود که درین دو صورت میت را کفن نماید اما اینها خود در سینه  
و در هر دو صورت افضل است با صفا مال رجعت دادن باین میت است



اما اگر در حامله هر مردن کرده باشد معلوم نیست و بجهت  
 نبش بجهت آن نیست در وقت آن اگر خواهد شاهد بگیرند موت  
 آنحضرت او را نشانند و در او اند که مرده تا عده مردان  
 و تواند شوهر کند و ترکه او تقسیم شود و غیر اینها از امور  
 که متعلق بر بدن او می شود و این در وقت است که ممکن باشد  
 او پس هرگاه مدتی باشد که صورت او متغیر باشد که نتوان  
 شناخت جایز نیست سکاقت قبر و فتحی که در قبر چیزی  
 افتاده یا که زمین داشته باشد و واجبست بر مالک بقول  
 هرگاه میتی را در غنایابی کنن یا بی غنای دفن کرده یا بار  
 نگذاشته باشد در جواز سکاقت قبر بجهت ندارد این امور  
 و اظهار نیست که جایز نیست خصوصاً با وجود آنکه مذکور شد حکم  
 نماز میت بر میت و هرگاه در زمین ملوک قریب کرده یا  
 بعد از آن زمین را بفرستند در آن نیز خلافت است و اظهار عدم  
 جواز نبش است در ملحق این باب است و در آن چند  
 بیعت است هرگاه زنی حامله یا و طفلی و در دم میرد  
 همینکه علم بر بدن طفل حاصل شد هرگاه ممکن شود بدو و علاج  
 آن طفل را ساقط کنند چنانکه در هرگاه میرد بفرستند  
 آنرا نیز باشد چنان کند و اگر بصر شود در اینکه طفل را با  
 پاره کنند و بپروند آوردند باید بکنند تا ما صراحت مخصوصه  
 و این امر را اولاً باید بدان مسوجه شوند و هرگاه این هم  
 مستعمل باشد مردان بیکانه مسوجه شوند و هرگاه زن حامله  
 و طفل او در شکم او زنده باشد اگر تواند شکم بدو و پاره  
 کردن شکم آنرا آن طفل را زنده بپروند آوردند چنان کنند

داک

و اگر ممکن نشود شکم او را پاره کنند و طفل را بپروند آوردند  
 شکم او را بدو و زنده و میانی از علی گفته اند که طرف می باشد  
 و هر چند حدیث درین باب دو نظر نیست خایز متابعت این  
 باب نیست و در اینجا نیز تقدم زنان و شوهرها بر غیر اعتبار با یکدیگر  
 و همچنین تا امر بصر شود و در مرد بیکانه و احادیث و فتوی علماء  
 اطلاق دادند و شرط نکرده اند که باید معلوم باشد که آن طفل  
 زنده است یا ممکن است بکنند یا نه همینکه علم بحیات او است و باید  
 بیرون آوردند جایز نیست در بدن که پاره و پاره کردن جایز  
 اند که مردان بجهت مردن مکمل بپاره شود و مرد در زمان خلافت  
 کرده اند که جایز است که بر غیر پاره و پاره را در جایزه پاره کنند  
 و این بعضی خایز است و این بعضی اخبار است که زن از شوهر  
 جایزه که جایزه پاره کند و اما سالی مرد و زدن و خراشیدن رو و پاره  
 مو پس آنها هم حرام اند اما آنچه کرده در بکلام و اگر وصفیت  
 بکنند و فضایل او نازک کنند بنظم و نیز هر کدام باشد با کسی  
 بنیت و نوحه باطل بود و نوحه حرام او که بر بدن خایز است پس  
 از بیرون رفتن روح او بدن میت و بعد از آن بلکه که ایشان  
 بر مومن ثواب دارد و این با بوی روایت کرده که در وقت  
 که رسول خدای از جنات احد بر گشتند پس از هر خانه که کسی  
 ایشان کشته شده بود صدقه که بر نوحه شدند و از خانه هم چون  
 همه صدقه شدند اند پس آنحضرت فرموده اند لکن همه که دانند  
 که بر او کرده کنند پس قسم خود را اهل بیت اینک نوحه نکنند  
 و کرده نکنند بر میت تا اینکه بشنوند نوحه کردن و کرده کردن  
 از هر خانه پس اهل بیت از آن روز تا بحال طریقه ایشان همین است



و سخت آ که هر کسی که مصیبت با او برسد بگوید یا الله و انا لله  
 سخت آ تعزیر اهل مصیبت یعنی تسویه دادن مصیبت زکات  
 و دل آسان کردن ایشان باینکه نسبت کار را بخنداند و ندانند حکم بجهان  
 بدهد و اینک بخنداند و نداند انا و عدا داده کسی را که مصیبت  
 کند او عظیم و فاعظیم در جنات نعیم و دعا کند از برای مصیبت  
 و از برای اهل مصیبت و این سخن را جز قبل از دفن میت و بعد از دفن  
 افضل است و سخت آ که جمیع اهل بیت را تعزیر بد و مؤکد است استخفاف  
 در ذوق ک طفل او مرده باشد یا مکه زنجان جوان یا فخر و بیرون کردن اهل  
 مصیبت طفل بیغم باشد دست بر سر او گذازد و در سوخته و مهر با  
 بعد در موی حسنه از برای او نوشته شود چنانکه از رسول خدا  
 روایت شده است او در حدیث آنحضرت امام معصوم که هر کس که بگوید  
 هینیم بحرکت از برای آن عرش نبی صیفا بید حلتیها کیت آنکه  
 گویاند آنچه این بنده گزیده و ما در او را از گرفته ام پس قسم  
 بعزت و جلال خودم و ببلندی جایگاه خودم که ساکن نمی کند اول اینها  
 مگر اینکه اولیعی شود از برای او سخت و اقل تعزیر است که در فرجه  
 صفا مصیبت حاضر شوی که او ترا بریند و ظاهر این آ که تا بفرجه  
 از برای تعزیر شدن گناهت ننگ باشد شیخ طوسی ما دعوی  
 اجماع بر گناهت دور و ترا و سر و زخم کرده و اظهار گناهت آ  
 خصوصاً هر که محض از برای تحصیل ثواب باشد از برای مردم و دعا  
 و فاعنه باشد از برای میت و سنت است اطعام قریب دادن و بخاند  
 اهل مصیبت فرستادن ناسه روزی و این و جزو عملیگان و بخاند اهل  
 مصیبت فرستادن ناسه روزی تا کید نیاید و دارد و طعام خوردن  
 در نزد اهل مصیبت و گویا این دروغی باشد که چرخ خوردن در دنیا

یا بنحو

خوبانند که اهل مصیبت را بمشقت بنیدارند محبتی تر است  
 و مهماننداری علاون بر آن شغل و سعی و غنی که دارند و اگر این  
 هرگاه طعام از اهل یگان میاورند و بیارم باشد که کسی بناید  
 که بخورد و وقت و چیز خوردن ایشان باعث شکر دای و دل آسای  
 ایشان باشد یا آنکه معین در چیز خوردن ایشان باشد در میت  
 صورتها گناهت معلومیت بلکه در بسیاری از مواضع بخاند  
 دارد و همچنین در لیل و در گناهت طعام دادن اهل مصیبت  
 مردم و اینها من مخصوصاً هرگاه از برای خیرات میت باشد یا آنکه  
 اهل مصیبت ناچار باشد که ازین معنی محبت آنکه مردم از او  
 دور بیدین ایشان آمدن باشند و کوهم نباشد که اطعام آنها  
 بکند بلکه سخت آ که ایشان وصیت بکند چیزی را مال خود  
 که در ماتم او صرف کنند و در سنت است که وصیت را بغیر اهل  
 خود بکند که متوجه باشد بصورتها باشد محبت آنکه ایشان متوجه  
 نصیبت اند سخت آ از یاریت اهل قوم از برای مردمان  
 و مؤکد است در روز شنبه و در شبها و پنجشنبه و در اخبار و تا  
 که مردگان میداند آمدن شمارا و خوشحال میشوند و این میکند  
 بشما و باکی میت از برای زنان هرگاه محتوفا دی در آن نباشد  
 مثل خوف عدم و محافظت در حیوانات ایشان ما که در جمع  
 و بیانی و سخن بقضای خدا بصیبت عقل ایشان و سخت آ  
 که سلام کند بر اهل قومه و بگوید السلام علی اهل الذمات  
 المؤمنین رحم الله المستقرین و منا المشاخرین و انا انک  
 بیکر الحضور و سخت آ خواندن آیه الکرسی و ثواب آنرا  
 اهل قومه کردن که باین سبب حق تعالی قماره میل از برای او



از هر چه در ملک را که پیش میکند ازین اوقات و روز قیامت  
چنانکه در مجموع و زام نقل کرده است و همچنین سبب تنگی  
سوره مبارکه که است تخفیف عذاب اولیة قیامت و ازین  
او هم حنائت بسیار است و همچنین سبب سخن دادن با بزرگ  
با بزرگ قلم و قلم واحد و هر فصل خبری که ازین مردگان بگذرد  
با بیان مبرهه از صدقه و غیر آن و دعا و نماز و روزی و غیر آن  
و آن شخص خود هم احد دارد و مشهور بیان علی الفت که زاه  
رفتن بر دو قبرها و تکه کردن بر آنها مکره است و در نهایت  
که مراد استخفاف با آنها باشد یا معترت بر دادن باشد و اما  
راه رفیق بجهت زبانت آنها معلوم است که مکره باشد بلکه از  
بعضی احادیث بر جای آید که راه مرید بر قبرها گذر آید  
بتر مؤمن یا راحت باورسد و هرگاه مشایخ باشد مشایخ  
و شاید که مراد از این حدیث با کذاست بجهت زبانت ایشان باشد  
و گاه است که ممکن نیست زیارت یگان یگان مردگان مگر بسیار  
کذاست بر هر چه دیگران جایز است که گاه حضرت در بعضی  
مسلین دفن کند مگر زین کافره که حاصله باشد از مسلمانان  
چنانکه پیش گذشت و اصل دفن کردن کافر جایز نیست بناست  
علیا هر چند بدین شخص باشد چنانکه روایت عامر و لایساک  
نموده و اینست که هر نفسی که ازین اوقات بخواند آن هرگاه کسی  
نداشته باشد که او را دفن کند و دلیل آن واضح نیست  
شیخ طوسی رحمه الله صاحب فرموده آرد بیان شخصی که کسی که  
گذشته می شود بابت دو مرتبه در دنیا و فرموده که میگوید  
این شخصی که میخواند که مردم بجا او شاهد شوند بر عقاید او بسم الله

الرحمن

الرحمن الرحیم شهد الشهود المسلمون فی هذا الکتاب ان اعظام  
فی الله عز وجل فلان بن فلان و بجا فلان بن فلان اسجد  
و بجز خود را بنویسد اشهدهم واسود هم و اقرعتهم  
انتم لیتمنوا ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا  
عبده و رسوله و انتم مقربون بجمع الایمان و الوصل علیهم السلام  
و ان علیا ولی الله و امامه و ان الائمة من ولده و انتم  
و ان اولهم الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی  
و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی  
و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم علیهم السلام  
و ان الحجة حق و ان الناس حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها  
و ان الله یعبث من فی السموات و ان محمدا صلی الله علیه و آله  
علیما و اولیاه و الخلیفة من بعد رسول الله و من خلفه فی  
امته مؤدیاً لکلامه و سائر کلماته و ان فاطمة بنت محمد  
و ابنتها الحسن و الحسین ابنا رسول الله و سبطاه و اما  
الله فاما لکل الصلوة و ان علیاً و رحمة و محمداً و جعفر  
و موسی و علیاً و محمداً و علیاً و حجتاً و الحجة علیهم السلام  
ائمة و قادة و دعاة الی الله عز وجل و علیاً و محمداً و علیاً  
بعد از آن میگوید ما ان شامدها ای فلان بن فلان ولی علی  
که نام ایشان در آن کتاب نوشته شده است که در این شهادت  
ازین که من در نزد خودتان و شاهد باشید تا آنکه ملاقات  
کنید ما این شهادت نزد من بعد از آن بگویند ان شاهد  
که ای فلان شتود علی الله و الشهادة و الاقران و الا  
خام و موعودة عند رسول الله و فقره علیک السلام و محمداً



و بركاته يعنى اى فلان ما حيا سديد ترا بخدا و وعده ميگوي شهادت  
 و اقرار و برادر نما در نزد رسول خدا و ميگوئيم بر تو سلام و  
 و بركات خدا با بعد از آن ميچيد صحيفه را و سرا و با صحيفه اند  
 بهر ميگند نه شهادت و مهر ميت و گذاشته ميشود در جانيست  
 ميت با جريان و نوشته ميشود صحيفه را كاهن و عود و شرف طبع  
 كه در آنجا نقل كردم چون معتقد بود بعضى الفاظ حمل شريك  
 هست و نسخ از شرح امثال اول بعد از اولي كه در آنجا  
 اين حكايست از كتاب مستوع علامه نقل كرده كه علامه فرموده  
 كه شيخ چنين روايت كرده و غلط آن نسخ شرح امثال اول  
 ميخاست و بنا بر آنجا از آن نسخ مفروط اخذ نميگردد بخوند  
 ميغزاييد اينكه هر كس در مهر ميت و مهر شود و نوشتن بگازي  
 و عود همچو يك شرط دينت و اينكه نوشتن بترتبت مقدمه بگازي  
 تمام شده مضمون كلام اخذ نميگردد چنين فهميد اند كه آن كلام  
 نشود علم الله و الشهادت تا آخر نميگردد در صحيفه نويستد و  
 خود يا هم خود را در آن ثبت ميگند كه ديگر حاجي مهر كردن بعد  
 سرچاپيدن باشد و فهميدن اين بعضى از علماء و شيخ و كمال  
 و ظاهر اين كه در اعلام اسم شهادت كذا هم همان مهرها شده با  
 و آن كلام نشود علم الله هم شهادت و قول شهادت است كه در عهد  
 گرفته اند و وعده كه اند كه در نزد رسول خدا شهادت شده  
 و نسخ درين روزگار متداول بعضون اين روايت و شايان  
 نيز بدنيا و آن اين كه صورت استهاد را ميويستد و صفا صحيفه  
 با و كمال و مي بود نزد حمله نفر و از ايشان شهادت ميخواهند ايشان  
 ميويستد يا مهر ميگند اللهم اننا نعلم من الاخير و است اعلم بر مننا

و بعد از آن

و بعد از آن اسم خود را ميويستد يا مهر ميگند يا مهر و نما ميگند  
 و ميتوان معتقد بودن آنرا از صحيح عمر بن يزيد فهميد و آن  
 آيتست كه حضرت صادق فرمود كه هر كه بيميرد ميت بين حيا  
 شود و در جنازه او حمل نفر از نويسان پس بگويد اللهم اننا  
 لا نعلم من الاخير و است اعلم بر مننا ميغزاييد خدا تبارك  
 و تعالي و روا داشته شهادت تمام و امر نيزدم بگازي و آنچه را  
 ميدانم از حمله حربهها كه شما نميدانيد و بنا برين قبل از مردن و بعد  
 مردن هر دو ميتوان نوشت تمام شد جلد اول كتاب بهر شكل تعليم  
 و بعد از اين مي آيد جلد دوم در كتاب ذكوة و جنس و صوم و غيره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد واله اجمعين  
 الزكوة و تقوا بها بلانكذون بره و قسم است ذكوة  
 مال و زكوة فطر و مشهور است كه در مال مردم حق واجب  
 از اين دو قسم زكوة و غير من نميباشد و شيخ طوسي در بعضى از  
 كتابها خود قائل شده است بوجوب حق حصاد و جداد يعنى  
 دست و دست از زرع كه در وقت درويدن بغير ابا بداد  
 و مشت است و غله كه وقت برهانشان با بداد و استه  
 استحقاق است و بيان مسائيل زكوة و تقواي آن در ضمن حجاب  
 را بخواهد شد در كوتاه مسائل و ان از واجبات  
 مؤكدات و وجوبات ديني است و منكر آن مرتدي شود  
 و مستحق قتل مي شود و هر كه پلر با مادر او در وقت پستان بطفه  
 او مسلمان باشد و تو بر او در ظاهر قبول نميشود مگر احتمال  
 كه در حق برود كه ممكن باشد كه بر او معلوم شده با و ثواب



آن و عقاب در هر یک آن در قرآن مجید و احادیث معتبره  
 از حد برده است و احکام آن در چند مقصد ذکر میشود  
 در بیان کسی که زکوة بر او واجب است و آن شخص بالغ و عاقل آزاد  
 مالک نصاب است که تواند تصرف در مال بکند و درین چند  
 مطلب  
 زکوة در مال طفل و لیسیت اما در طفل و لیسیت  
 باجماع علماء واجب است بلکه اگر ولو طفل صغیر در مال و از برای  
 تجارت بکند صحیح است که زکوة آنرا بدهد و این بعضی نقل کرده  
 کرده اند و بعضی گفته اند نه واجب است او نه مستحب و اول آنها را  
 و اما در غلات و حیوانات پس شهور صحیح است خصوصاً غلات  
 و شاید در حیوانات قرآن اونی نباشد حججه آنکه دلیل صحیحی  
 نیافیم هر چند نظر شهرت و اشعار بعضی اخبار استحباب است  
 و فرقی میان یتیم و غیر یتیم نیست و متولی احوال زکوة بدست  
 واحد و جدا نمایی و بعد از آن حکم شرع و هرگاه نافرست شود  
 هر یک از عدول و مؤمنان میتوانند بپردازند و بدانکه هرگاه  
 مال صغیرها قرض بر او در مال آن تجارت کند از آن خود در حکم  
 مال تجارت است که بعد خواهد آمد و زکوة در آن مستحب است  
 در قرض برده است و ولی آنکه علی باشد یعنی مال داشته باشد  
 مال طفل ملاً و بر استثنای است و در وقت یکبار در روز خود  
 و حسب تقصیر خود و در هر بیت که مطلق قوت پس دادن این  
 مثل آنکه کسی بایشه و اشتیاقاً یا آبروی که تحصیل سالیانه او  
 کرده که قیاساً و فیه استنا کرده اند بدهد و جدا ازین شرطین  
 ایشان هر چند بر ایشان و بی قلمه باشد میبایستند قرض بر خاند  
 و این دو سه نیست و ظاهر این است که در قرض برده استناب مال بر او لیا

مشاور

مثل وصی و حاکم صلاحه مصلحت ضرر بر بنا بلکه هر یک که صغیر  
 ضرر ندارد و میتواند قرض برده اند اما در خرید و فروش اموال  
 صغیر باید ملاحظه مصلحت را بکند خواه بر آن خود بخرد یا بخرند  
 خود و بعضی اعتبار مصلحت را در قرض برده استناب هم شرط دانسته اند  
 و خوب آن وجهه ظاهر نیست و لیکن احوط است و بعضی  
 دوام شرط دانسته اند و دلیل بر آن نیافیم و آنچه شرط کرده اند  
 بر آن ندارد و نه بر اعتبار مصلحت و لیکن با وجود امکان احوط است  
 و از اینجا معلوم میشود که هرگاه چند مال ملکی باشد و در مال  
 که در هر مصلحت با لکن مصلحت بعضی از بعضی دیگر بیشتر باشد  
 واجب نیست بر وی اختیار آنکه مصلحت طفل درین حاصل باشد  
 که مال و بنا بر شخص فقره قرض بدهد بجهت آنکه اگر بماند تلف میشود  
 لکن کسی دیگر هم مت که با او توان داد و بخری که در حق هم حججه آنکه  
 اگر بماند تلف می شود و حاصل شود و خوب است بر وی معلوم است  
 و همچنین هرگاه کسی نباشد که فقره و امین و حججه طفل مصداق  
 کند که نفع نماید طفل میشود و کسی نباشد که بعنوان قرض در حق  
 بر هیچ شریعتاً لها بگیرد و خوب است با اختیار تا معلوم است و حاصل آنکه  
 آنچه دلیل بر آن دلالت داد اینست که نصب ولی در امر حفظ  
 مال صغیر است و رفع تلفت نه از بهر پیدا کردن نفع و پیدا کردن نفع  
 بر او واجب است و هر تصرفی که در مال او از برای نفع او میکند  
 ضررها و نداد و کافی است و واجب است که بر هیچ نفع و اصل نباشد  
 مستحب باشد و اما هرگاه مال او را خواهد خرید و فروشن گشته  
 از بهر دفع حاجت او پس در اینجا البته باید مصلحت و اگر نه حایین  
 نخواهد بود لکن دلیل بر وجوب اصل و نفع در اینجا نیست و اما



خصوص فرزند ایشان و بی در صورتی که مصلحت طفل در آن نیست  
 و مصلحت هم نباشد پس آن تبس احادیثی است که در آن وارد شده  
 هر چند در اینجا هم مصلحت هم احوطا و همچنین عدم اعتبار ملائمت  
 و نفاذ نیست در خصوص پدر و جد بدلیل خارج شده او در یک پدر آنکه  
 مشهور است بین علمای این آیه که هرگاه غیره و بی عین علی عیالیت کند  
 در مال صغیر از تبرک خود همان مال صغیرا بجهت آنکه غایت است و هرگاه  
 مال تلفت شود باید غرامت بکشد و سببی که از مال بهم رسد مال است  
 و این معنوی اناخبار هم مستطاف میشود لکن باید عمل بر این کرده که  
 هرگاه درین معامله مصلحت بجهت صغیر باشد و ولی در آن معامله  
 کند هیچ مال صغیر میشود و اگر نه مقتضا فاعله بطلان معامله است  
 و ریح تابع سر مال است و نفع مال هر کس نماید صاحب میشود و بنا  
 در این صورت ذکوة متعلق بان شخص مستقرت نمیشود و در بقول  
 بطلت و قول است و نسبت ذکوة در مال هر یوانه بی بعضی در  
 خلافت او واجب دانسته اند مثل طفل و دلیلی بر آن نیافتم و در طلاق  
 و نقره خلافت نیست بی آنکه در مال او از تبرک او تجاربت کند نسبت  
 ذکوة در مال تجارته و حکم مال تجارته بعد مذکور خواهد بود و در آن  
 هرگاه دایمی باشد حکم فاضح او است هرگاه دوری باشد پس اظهار است  
 که ناید از آنجا عمال مضایب در طلاق و نقره و حیوانات تا تمام شدن  
 سال عاقل باشد و هرگاه در بین سال دیوانه شود سالها بعد از آن  
 شدن از سر میگرد و همچنین طفل بعد از بلوغ اعتبار سالها میکند  
 و در اینست که بسبب غما و بهوشی در بین سالها از سر میگرد  
 چنانکه علامه در تذکره قایلان شده و اما در خلافت میکند در بین تعاقب  
 و خوب که وقت ذانه بین غله اعاقل باشد ذکوة در مال او واجب  
 میشود

میشود و هر چند پیش از تصاعده دیوانه شود  
 نیست و در مال بنده خرده قایل باشیم باینکه بنده فی الجمله مالک مال  
 میشود و با مطلقا مالک میشود با هیچ مالک نمیشود و فرقت نیست  
 در اینکه بنده خالص باشد یا مکاتب باشد مگر مکاتبی که بعضی او  
 آزاد شده باشد پس هرگاه حصه از مال او که بقدر جزو آزاد باشد که  
 بعد نصا برسد در آن ذکوة واجب میشود و بدانکه هر چند قول بمالک  
 شدن بنده قوت دارد لکن بنده محجود علیه ایضا اختیار تصرف  
 در مال خود ندارد و بجهت تقدیر در خصوص ذکوة احادیثی در  
 بر عدم وجوب دارد و اشکالی ندارد نسبت در  
 وجوب ذکوة مالک نبودن نصا و اینکه ملکیت مستقر تمام باشد  
 پس هرگاه کسی را بکسی بخشند تا بعضی از نذره او بر او برگرداند  
 نمیشود و در جای که گذشتن سال بر نصا معتبر است مثل فتن و حیوان  
 ابتداء سالها بعد از قبض یا بداعتبار کرده و این در وقتیکه قبض یا  
 شرط صحت همه فایم و همچنین حال در مکه که وصیت کرده باشد  
 شخصی از تبرک شخصی کرده و حاجت بخشد و در مال حساب نمیشود مگر بعد از  
 آن شخص و قبول کردن آن شخص دیگر بنا بر آن قول که قبول شرط ملا  
 نباشد همچنین هرگاه ماسرین کند و بمیانند تا یکسال ابتداء سالها این  
 قبض برین حساب میکند بنا بر شهر و اتوی نذر در حین تصرف و همچنین  
 هرگاه نذر کند دو اشک سال که آن نصا و تصدق کند یا نذر کرده  
 باشد که صدقه در ماه خدا بدهد و آن نصا داد و از آن بعد  
 از ذکوة ساقط میشود بجهت آنکه از مال او در میرود و اظهار است  
 که هرگاه نذر کند نصا بی او معلق کند شرط حصول امری بعد از آن  
 فایم ذکوة ساقط میشود بجهت آنکه هر چند هنوز از مال او نذر کرده



مخایب ممنوع از تصرف در آن بعد خواهم گفت که ممکن از تصرف  
 هم شرطت در وجوب زکوة و فایده شرط استقرا و تمامیت  
 ملک در بیجا ظاهر میشود که ملکیت متزلزل باشد مثل آنکه ماهرکه  
 بعضی را شرط لزوم هب یا اینم نه شرط صحت پس عدم وجوب زکوة  
 بجهت آنست که هنوز ملک تمام نشده است و متزلزلت و مثل این است  
 مسیح در زمان حیات بنا بر قوی که بجز در صیغه ملک حاصل نمیشود  
 اما از دم و استقرا آن موقوف بر اقصا ایام خیار و امثال  
 اینها شرطت در وجوب زکوة که مالک متمکن از تصرف  
 بدان باشد و در آنچه گذشت مال در آن معتبرا باید که در تمام  
 اوقات از تصرف نباشد و اما آنچه در احوال معتبر است مثل غلظت  
 و قوت تعلو و وجوب ممکن از تصرف باشد که آن وقت دانست  
 غلظت که همین زکوة در احوال واجب می شود هر چند بعد از  
 مانعی از تصرف بهم رسد و قدرت بر ادای زکوة و رسانیدن آن  
 بعد از آن شرط وجوبت باین معنی هرگاه مثلا غلظت در ملک شخصی  
 دانست و پیش از آنکه غلظت را ببرد و بگوید و صاحب کند غلظت  
 غصب کرد و مالک موقوف شد از تصرف هرگاه قبل از خالی شدن  
 مال از دست غاصب است ببرد بر او عقابیت و لکن بر او عتاب  
 هرگاه مال بیت او آید زکوة را بدهد پس معلوم شد که مجموع شدن  
 از تصرف بعلت تعلو و وجوب در همان باعث سقوط زکوة نمیشود  
 و ممکن از تصرف شرط وجوب دای زکوة نیست و حاصل اینکه غیر  
 غلظت ماهرکه غاصب کرده با تا بدست صاحب نیاید و سایر اقسام  
 در فرزند مالک بر او نکلند زکوة واجب نمیشود و اما در غلظت  
 هرگاه و قوت دانست و در مالک آرد زکوة بر آن مال متعلق میشود

و در بیت

و واجب است ادای آن در وقت امکان خواه خود مالک متمکن شود  
 و بدهد یا وراثت یا اجاره شرع و اما هرگاه در دست دیگران در دست  
 غاصب باشد و بعد از آن تصرف مالک در آنکه مالک و صاحب است  
 و بعضی در صورت اختیار اشکال کرده اند و میل به وجوب زکوة کرده اند  
 و قوی عدم وجوب و ظاهر این است که زکوة از مال معصوم است و نظر  
 میشود هر چند مالک قدرت داشته باشد که بعضی کارها بکند که آن  
 مال را از دست غاصب خلاص کند مجبوره آنکه ظاهر آنست که تصرف  
 که شرط است اینست که با فضل ممکن نباشد نه اینکه عقلا او را ممکن  
 باشد ممکن از تصرف بحصول مقدمات چند خصوصا هرگاه ناید  
 قدری مال معرفت کرد تا او را بدست نیاید یا باز از همان مال را بدست  
 تا با قضا خلاص کند و خصوصا هرگاه بدان باز از همان مال را از غلظت  
 که شود و همچنین حکم در مال غاصب که صعب باشد رسیدن بآن و بعضی  
 سقوط زکوة و مشروط دانسته اند باینکه ممکن نباشد و بعضی سقوط  
 شرط دانسته اند باینکه ممکن نباشد و دانست او در مال هر چند  
 کرده و در آن بعضی از آن باشد و اول اظهار بلا آنکه در  
 غاصب در مال هرگاه در دست و کیل یا و لحا و باشد در حکم حاکم  
 و در صورتیکه مال را بجهت آن باشد و قابل شویم بوجوب زکوة  
 یا استجابا شکالی نیست در اینکه حکم متعلق بوجبات و بر اوست  
 که اما کند و اما غیر صغیر و مجنون که غایب باشد از مال پس اگر علم بر  
 او هم رسد که مالک نصا است او در آنچه محتاج بگذشتن مال  
 هم سال گذشت و واجب است که خود زکوة را بدهد یا وکیل را سازد  
 کند که بدهد و اما هرگاه علم برای او بهم رسد بر او چیزی نیست مال  
 علم نداند و بر وکیل هم واجب است ادانند مگر اینکه وکیل مطلقا و مال



و همچنین هرگاه و کلی در آن تعیین نکرده باشد باز همان تفصیل اگر کنیم  
 که ما ذامیکه علم حصولی است و حلولی در آن در بر او چیزی نیست و  
 حصول علم باید خود پیدا یا احدی را تغییر کند که پیدا و آنچه در بعضی  
 عبادات علمای معنوم می شود که در مال غایب زکوة نیست مگر مال  
 عابثی که تصرف در آن مکرر باشد و در صورتیکه در آن وکیل باشد  
 یا کسی هست که او را مازون کند در دادن آن در حکم مال جاهل  
 که ممکن شد تصرف در آن هرگاه کسی بقتله نصاب و با اولاد  
 مال بجهت نفقه در نزد علیا چون بکند و نداند که زاید بر قده  
 حاجت ایشان او سال بر آن مضایق بگذرد اگر مال غایب است زکوة  
 از وساطت می شود و اگر حاضر است واجب است چنانکه از اخبار  
 معتبره ظاهر میشود یعنی گفته اند که اگر ممکن است از تصرف در آن  
 و اگر نیست واجب است که اخبار را حمل بر این کنیم و این  
 مشکلات و اولاد را ظاهر است زکوة واجب نیست در این  
 هرگاه تا خبرها از اخبار مذکور با با تقاضای علمای و انما هرگاه  
 طلبکار خود تا خبر کند هم قوی عدم وجوب است و بعضی واجب  
 دانسته اند بسبب بعضی روایات ضعیف و در این صورت قول  
 ما استجاب بعبید نیست و این کفایه در نقدین است انما مواشی پس  
 بجهت وجه دلیل بر زکوة در این در آنها نیست زکوة در  
 نیست در مال و وقت مثل آنکه کسی بکفایت حیوان را و قضا کرده  
 باشد در آن زکوة نیست بل نتایج او اولاد آنها بقدر نصاب  
 برسد و موقوف علیه بکفایت باشد یا حصه بکفایت نصاب برسد  
 در آن زکوة واجب است در مال که در زکوة واجب است  
 مثل اینکه طلا و نقره را در جاهای آن کرده باشد و نداند کجاست یا

حیوان او را پیدا شده باشد و همچنین هرگاه ما در آن حیوان  
 در عرض سال منفق شود که بسبب آن از نصاب کم شود که در  
 گویند که ممکن است تصرف در او نیست و اما مثل آنکه مال را بکوشند  
 از نصاب یک ساعت که شود یا یک روز که شود و باز پیدا علم  
 نیست که سال همین مبرم خیزد و لازم باشد که سال را بعد پیدا  
 شدن از سر گیرد و سبب است که مال که شده هرگاه پیدا شود  
 یکسال از او بدهد هر چند یکسال بیشتر که شده باشد زکوة  
 بر کفار واجب است مثل سایر عبادات و لکن صحیح نیست از ایشان  
 بجهت آنکه نیست فریضت در عبادت شرط صحت است و آن کفار  
 معتقد نمیشود و مشهور است که هرگاه کافر مسلمان شود زکوة  
 که در حال کفر بر او واجب شده بود ضامن آنجا نیست و بجز لازم  
 ندارد آنجا بلکه جمعی از متأخرین علمای تصریح کرده اند بصورت  
 هر چند نصاب موجود باشد پس هرگاه دانند بین غله در حال  
 کفر باشد و خرمن ساشدن در حال اسلام زکوة واجب است همچنین  
 هرگاه در بین سال طلا و نقره و حیوان مسلمان شود از حیوان ام  
 سال از سر گیرد و آنچه گذشته است محسوبت جمعی در این اشکال  
 کرده اند و اولاد و اولاد و اما در حال کفر پس ما ذامیکه نصاب است  
 زکوة را از ایشان بگیرند هزار و انما هرگاه نصاب بر آن تلف کرده باشد  
 پس بعضی گفته اند که دیگر نام و ساقینو اند زکوة و اگر از ایشان  
 بگیرند بعضی در آن اشکال کرده اند و اما مسلمین پس ایشان هرگاه  
 ممکن باشد از دادن زکوة و اهل کنند یا تقربت کنند در محاسن  
 سال و تلف شود ضامن خواهند بود در صورت علم اهل و تقربت  
 هرگاه زکوة تا حدی که تلف شده یا تمام سال تلف شده مبرم



بنت و هرگاه بعضی مال تمام شد قیمت می شود بر حصه مالک  
 و ضرا هر دو بقدر حصه فقیر از آن کوه که می شود و بعضی گفته اند  
 که تا نصف از مال مالک محسوب می شود و این احوط است و اول آن  
 و هرگاه مال را غنل با مجوز باشد ضامن تلف در آن در صورت  
 تفریط و امان و لغات و بر مال آنها چیزی نیست  
 در بیان مالتی که ذکوع در او واجب می شود و در آن چندان  
 واجب می شود ذکوع در طلا و نقره و کتدم و جو و خرما  
 و مویز و شتر و گاو و گوسفند و سنت است در سایر آنها مثل مرغ و تخم  
 و عدس و غیر اینها و در غله و غله از آن تمام کند و جو می خورد  
 چنانکه جوهری در صحاح گفته که سلت بضم سین نوعی است از جو که  
 پوست ندارد و بکنند شبیه و علی شمی از آن دم که هر دو دان آن  
 در دلی پوست است و قول شومای است بیخه آنکه در هر فن آنها را  
 گفت کندم و جوینت و بعضی احادیث هم سلت را با آن دم و جو  
 کرده اند که دلالت بر بغایت میکند و هر حال ظاهر علم و جو  
 و احوط دادن آنست و هر حال شکی که در هر جان دادن نیست  
 و همچنین سنت است در سودا در آن و در مال تجارت و ذکوع نیست در  
 مثل خرمن و خیار و بادجان و پاپون و امثال آنها و بعضی در سایر  
 دانها واجب دانسته اند و این هر دو وضعیت او شرط است در  
 رسیدن بحد نصاب و نصاب در هر باب از آنها بتفصیل مذکور خواهد  
 شد در بیان نصاب حیوانات و آن در هر شتر و وارده  
 نصاب است پنج نصاب از آن دو وارده نصاب پنج شتر که در پنج شتر  
 مالک گوسفند هفت و در ده شتر دو گوسفند هفت و همچنین مالک  
 و پنج شتر که پنج گوسفند هفت و در گوسفند صبی آن کافی خواهد  
 بیش

میش باشد و خواه بر وجهی در هر کوی گوسفند که بعد مذکور خواهد  
 شد و جمعی از علما گفته اند که اقل او جذع است از پیش و نجات  
 از نیز و این احوط است و در تفسیر جذع و نخی اختلاف بسیار است  
 اصحاب طایفه تفسیر کرده اند جذع را یعنی که داخل مال دوم  
 باشد و بعضی گفته اند که داخل مال سیم باشد و اظهار آنست که صبی  
 کافی است از اینها که چنانکه هم تیرا و نیک شاهد است که سالک  
 بچهای گوسفند از همین نصاب حساب میکنند و حال آنکه در  
 حدیث فرموده اند در حمل گوسفند نیک گوسفند این معلوم  
 که بر هر گوسفند هفت است و نسیب پنج شتر یکی از نصاب است  
 نصاب ششم است و در اینجا واجب است که یک شتر بچره ماده بکالیه  
 یاد رود و همچنین که آنرا بنت مخاض گویند و هرگاه بنت مخاض ندان  
 باشد محرمات که این بیونی بدهد که آن شتر بچره نر و ماده  
 یاد در ستم و اگر هیچ مال نداند محتماً در خریدن هر یک از آنها  
 بنا بر شهر و نقل بوی شده است که متعین خریدن بنت مخاض  
 و این احوط است و نصاب ششم سی و شش است و در آن شتر بچره ماده  
 دو ساله یاد در سه هیکل که آنرا بنت لبون میگویند و نصاب ششم  
 هجده است و در آن شتر ماده سه ساله یاد در چهار هیکل که آنرا  
 حقه میگویند و نصاب ششم شصت و یک است و در آن شتر ماده چهار  
 ساله یاد پنج هیکل که آنرا بنت لبون میگویند و نصاب ششم هفتاد و شش  
 و در آن دو بنت لبون هیکل و نصاب شصت و یک است و در آن  
 دو حقه میدهند و نصاب شصت و دو است و در آن یک تا هر چه بالاد  
 و در آن در هر بچره ای حقه میدهند و در هر هیکل یک بنت لبون  
 و علی اختلاف دارند در اینکه هیکل و بچره دو نصاب و از دم آید



برسپاسی بختی که خواجه خواهد بود اعتبار چهل هر چند ممکن باشد  
اعتبار بخواه و بعضی یا معتقد آینه اعتبار کنیم این بعضی را که  
امکان مراعات فقر است و زکوة همدان بدیم هر چند با این نحو  
باشد که چهل بخواه هر دو را اعتبار کنیم مثلا هرگاه صدت باشد  
باشد چهل اعتبار میکنیم و سه بنت لبون داده می شود که  
زکوة هر داده باشیم و همین یکی برجا بماند و اگر اعتبار بخواه  
بخواه بکنیم بیست و یکی برجا بماند که زکوة از او بدیم هر دو صدت  
و بخواه بخواه تا اعتبار کنیم که سه بخواه می شود و سه صدت داده  
میشود و اگر چهل اعتبار کنیم سی شتر برجا بماند خالی از حق  
فقر و در یکصد هفتاد شتر اعتبار چهل بخواه هر دو می شود صد  
چهل سه بنت لبون می بینیم و در دین بخواه یا صدت و در دست  
و چهار صد اعتبار دارد هر دو چهل اعتبار کند می خواهد بخواه  
که در هیچ صورت چیزی از حق فقر خالی نماند و اظهر و اقوی است  
و اشتهر بولد و م است و بدانکه هرگاه بر کسی واجب باشد یکی از  
شتر که مدد کند و ندانست با غیر است ما بین اینکه تا اول آنرا  
بیکه مرتبه بدد و دو کی سفند یا بیست درهم از فقیرش بگیرد و بیکه  
با این تر از آنرا بیک مرتبه بدد و دو کی سفند یا بیست درهم علاوه  
بدهد مثلا بیکه بنت لبون یا بدد بدد و نداد بدد می خواهد یا بیست  
بدهد و دو کی سفند یا بیست درهم پس بیکه می خواهد یا بیست  
مخاض بدهد علاوه دو کی سفند یا بیست درهم و همچنین سایر  
مراتب فرائض بر این قیاس است و بعضی بیک کی سفند و ده درهم بجا  
دو کی سفند یا بیست درهم جایز است و آن مشکل است  
و بدانکه اطلاق کلام علما اقتضا میکند که در دادن اعلی و پس

کرتن

کرتن فرزت بنت ما بین اینکه قیمت سوق فرزند با آنجا  
بیکه تفاوت داشته باشد تا نه و این مشکل است و بدانکه  
در جایی که آنجا از فقیر بگیرد مساوی نیست آن باشد که با او  
میدهد یا کمتر و با بدفقیری را تخصیص داد بغیر این صورت  
هرگاه بر او فرزند از فرائض باشد و اعلی از او بدد و مرتبه داشته  
باشد یا اسفل از او بدد مرتبه مثل اینکه بر او حق واجب باشد و  
مخاض دارد یا در بنت لبون پس یا حاجت آنرا که بنت مخاض بدد  
بعلاوه چهار کی سفند یا چهل درهم یا دو بنت لبون بدهد چهل  
کی سفند یا چهل درهم پس بگیرد در آن اشکالات و اظهر عدم  
جواز آن و همچنین حاجت نیست عدول از آنچه فرموده اند هر چند  
بالا تر باشد حتی اینکه یک شتر در عوض یک کی سفند مجزی  
مگر بعینیت و در جایی که چند مسئله واجب یا بعضی شترها یا  
شتر بیع ساله مجزی نیست و بنا بر آنچه خواهم بیان کرد که در  
حیوانات قیمت آنها میتوان داد و واجب است که عین حیوان  
شود و در هر صورتها اشکال رفع میشود قیمت دادن هرگاه  
نصاب همه از بنت مخاض که چکر باشد یا همه از جذع نیز کمتر  
باشد جایز نیست الا بقای یکی از آنها یا بد فرزند یا مجزی است  
بدهد و اما فضیلت نصاب کواش آن ده نصاب است اول بیست  
و دو آن کوساله یکساله یا در دو که آنرا تبع کو بندخواه نصاب  
بخواه داده و دو چهل و دو آن مستحب است اگر کوساله دو ساله  
یا در سه است پس در هر نصاب کواش و دو تبع خواهد بود و در هشتاد  
و هشت و در هشتاد و سه تبع در صد و بیست و سه است و همچنین  
هر چه با کارود و نصاب یکی از این دو امر خواهد بود و هر بانی



مختم میشود باید اعتبار کرد و اما نصفی که سفند پس آن پنج  
نصابت اول هجرت و در آن یک کو سفند واجب است و در آن  
صدوق و در آن دو کو سفند است و در آن یک کو سفند و در آن  
سه کو سفند است چهارم سبب و یک و در آن چهار کو سفند  
فایده هجرت و در آن یک کو سفند و در آن نیز چهار است و در آن  
هر چه بالا رود هر صد کو سفند یکی باید داد و جمعی گفته اند که  
همینکه بسبب و یک برسد دیگر در هر صد کو سفند یکی است  
و قول اول شهر و اقوی است و در اینجا بحث مشهوری است  
و آن این است که هرگاه در چهار صد همان واجب است که در هر صد یک  
واجب است پس چرا فایده او را اعتبار نماید و این جواب گفته اند  
باینکه وجوب هر کوفه در چهار صد متعلق می شود بجموع چهار صد  
و هرگاه در چهار صد یکی که شود متعلق میشود بسبب و یک  
ما اعتبار اینکه در ما بین دو نصابت چیزی نیست و معنی هرگاه  
چنین شد پس فایده در حق ظاهر میشود که بعد تمام شدن سال در  
تفریط مال یک کو سفند از چهار کو سفند تلف شود پس چهار  
کو سفند که بقیه می ماند در اینجا میتواند که یک حصه از هر صد  
از یک کو سفند از بقیه پس بگوید که چهار صد که بقیه هم شریک است  
تلف شد و هرگاه از چهار کو سفند یکی بیشتر که باشد تا بسبب  
و یک فرسید باشد و سایر آن بگذرد و بدون تقصیر مال یک  
یک کو سفند تلف شود و در اینجا هم چهار کو سفند با بقیه می ماند  
و هر چیزی پس نمیتواند و هرگاه نصابت خود سبب و یک باشد  
و سایر آن بگذرد و بدون تقصیر مال یک یکی تلف شود و در  
هم چهار کو سفند بقیه می ماند و با حصه از هفتاد و پنج حصه و

ربع

ربع با حصه از یک کو سفند پس میگرد و بدانکه مابین  
دو نصابت زکوفت بان متعلق نیست مثالی که کسی از پنج شتر بیشتر  
دارد تا به ده شتر نزدیک است بقیه یک کو سفند را و بقیه  
و همچنین از هجرت که بگذرد تا بسبب و یک کو سفند هم که  
برسد همان یکی واجب است که یک کو سفند دیگر که اضافی  
شد و کو سفند باید بدهد و همچنین کا و طلال و نقره چنانکه  
بعد مجاید و اما در غلات که نصابت آنها یک است همینکه بقیه  
رسد دیگر هر چه باشد باید زکوفت آن را بدهد چنانکه خواهد آمد  
و بدانکه مال دو شتر یک هر یک جدا حساب میشود هر چند  
هنوز قیمت نگذرد باشد پس هرگاه دو شتر از هجرت سفند آن  
باشد در هجرت زکوفت واجب است و همچنین سایر اموال اخیوان  
و غله و نقد و هرگاه در چند موضع متفرق مال داشته باشد باید  
همه را با هم حساب کند و بقیه را اعتبار کند <sup>طریق</sup>  
در وجوب زکوفت حیوانات آنکه سائمه باشد یعنی در وقت صحرا بچرد  
و معلوفه نباشد یعنی علف و کاه مالک را نخورند و باید که  
در تمام سال بچرند و همینکه در عرف بگویند که هر سال بچرد پس  
پس هرگاه در عرف سال اتفاق افتد که یک روز علف بدهند  
لیکن بدهند ضرر ندارد و ظاهر این است که معلوفه بودن حاصل  
میشود باینکه در زمین مالک که در آن نخورد و شکر و قصبه و  
آن کشته باشد بچرند و ضرر نیست که بدست بدهند و همچنین هرگاه  
دو علف خارج از بچرند و ظاهر این است که چریدن در هر یک و هر دو  
و نه اسحوالی فرجه که متعلق بان از بی بایست و آن داخل  
سائمه است هر چند غیرها لک فرجه در آنها چراند بلکه هر چند



هدیه قلیلی و مرک سبزی از تو مالک فرزند داده با و چینی هرگاه  
 ظالم چیزی از صاحب حیوان بگیرد بیب چریدن در صحراهای مباح  
 و اینها هم داخل سائیم محسوب می شود و ظاهر اینست که هرگاه آنچه  
 وسیعی را بخرند یا احاطه کنند از تو چریدن حیوان آن هم منافی معلوم  
 شدن حیوان نمیشود و با سائیمه اختلاف آنکه محرابی خاص را بخرند بجهت  
 حیوان و اما هرگاه غیر مالک حیوان حیوان را علف داده باشد یا ظاهر  
 اینست که داخل معلوم و محسوب و وجوب زکوة در آن معلوم نیست  
 و بعضی اشکال کرده اند و بجهت حال با بید مجموع بر عرف کرده و در هر جا  
 که شک حاصل شود در تحقیق سائیم بودن وجوب زکوة معلوم  
 و مقتضی شرط بودن در تمام سال است که چنانچه حیوان تا  
 ما ذامیکه از ما دستخیز نشوند بر آنها زکوة با آنهاست چنانچه  
 اصحاب گفته اند که مکلف واجب است که در ابتدا سال آنها را از دست  
 زاید آن صاحب بکشد چنانکه در هر سائیم معتبر است و در شک  
 و بعضی گفته اند از حیوان زاید حساب می شود بشرطی که شریک چینی  
 از حیوان سائیم است و عمل بر سائیم در نظر حقیر در ویر و لکن متبادر است  
 و روایت آنکه شریک سائیم باشد و در غیر آن وجوب معلوم نیست  
 و همچنین شرط است در وجوب زکوة حیوان اینکه عوامل سائیم  
 مالک با او کار نکند خواه در سائیم باشد یا با سائیم یا سائیم  
 خواه کار و خواه شتر شرط است در وجوب زکوة حیوان  
 نلذ و طلا و نقره گذشتن سال و همچنین در مواد دایان و مال تجارت  
 و مستحق میشود گذشتن سال تمام شدن ماه یا در نیمه و داخل  
 شدن در ماه و در نیمه و ظاهر اینست که ماه و در نیمه داخل سال  
 اولی است یا سائیم که از ابتدا سال دوم محسوب می شود بلکه چینی سال

دوم

دوم با بید از ابتدا ماه نیز در تمام حساب کرد و شرط است که نصاب  
 در تمام سال بر جا باشد پس هرگاه در میان سال یک کو سفند یا مثلا  
 بزرگ و بعد از آن نقطه باز بخرند آن سال بر هم می خورد و همچنین هر  
 یک کو سفند بخرند و در همان نقطه عوض دهد دیگر یا بخرند یا بید  
 ندادند و همچنین سال بر هم می خورد و بعضا در کف نصاب یا بعضی  
 در عرض سال هر چند مثل آن باشد یا بید بخرند یا بید بخرند یا بید  
 عوض کند چهل کو سفند بید یا بعضی آنرا چنین کند و شیخ طوسی  
 خایه اشکال آنکه هرگاه بمثل عوض کند زکوة ساقط نمیشود و اگر بید  
 مثل باشد این ضعیف است و اما هرگاه تبدیل نصاب یا بعضی آنرا بخرند  
 فرما زکوة بکند پس با ذات شهر و ظاهر هر ساقط زکوة است و سید  
 مرتضی و جماعت گفته اند که ساقط می شود و قول اول قوی است و اخباری  
 که دلالت بر وجوب دارد در محمول بر استحباب یا بر تبدیل بید  
 گذشتن سال و هرگاه کسی حیوانی با ولدان با و مشتمل شود بر هر دو  
 با هم و بر نصاب حساب میداند و اما هرگاه اولاد در سائیم او متولد  
 شوند هر یک با صلح می بخرند و سال هر یک با جدا حساب میکنند  
 پس هرگاه کسی کار و وسو له بخرند یا بید نصاب و سال هر یک با جدا  
 حساب میکنند و همچنین هرگاه چهل کو سفند و با الا تر هرگاه صد و  
 یک بخرند و اما هرگاه چهل کو سفند چهل و یک بخرند یا بید نصاب  
 که زکوة در آن دلالت نیست هر چند سال بر آن بگذرد و همچنین  
 هرگاه چهل کو سفند بخرند بعد از آنکه چهل کو سفند داشته باشد بخرند  
 اینها عتقا و ما بین دو نصاب و در پیش گفتیم که آنچه ما بین دو نصاب  
 در آن چیزی نیست و همچنین هرگاه کسی کار و بید یا بید که سال  
 یا هشتاد کو سفند چهل و دو کو سفند بخرند یا بید نصاب است که در میان

دوم







از جاد و دیگر هم جایز بودیم مثل اینکه صدقین کندم از جمله هفتاد  
کندم خاص برها واجب باشد بگویم بدو مثل آنرا از کندم دیگر بگویم  
یا کسی سفیدی کرد درین چهل کوب سفید واجب است از جاد و دیگر بگویم  
و میگویم همچنین یک کسی سفیدی کرد از جمله پنج شتر باید بدهد نصف  
و معامله کرده شود و داده شود از جاد و دیگر بگویم و معنی این  
در معنی قیمت دادنت و اما قیمت دادن پس معنی آن است که در حق  
کندم بول بگویم یا حیوان بگویم در عرض حیوان حیوان دیگر با غله  
یا نقد بگویم همچنین مسئله و قحطی ندارد و اما مسئله قیمت دادن  
پس شتر و با قوی جوات را شیخ معتدل در حیوان خلا کرده و جایز است  
و بعضی متاخرین هم تابع او شده اند و اظهار در هر جوات و ظاهر  
است که هر چیزی می توان داد خواه در هم باشد و خواه غیر در هم  
و خواه عیان باشد و خواه منفعت هر چند باین نحو باشد که خود  
بفقیه اجاره بدهد بجهت علی بعد از آن اجرت را در عرض زکوة حساب  
کند و معتبر در قیمت آن و قیمت که قیمت را میدهد مگر اینکه پیش از  
مالک زکوة را بجز قیمت کرده باشد یا قیمت داده و گفته باشد  
که در آن صورت ظاهر چنانکه علامه در تلکمه قایل شده است  
که ما چنانچه در ذمه گرفته شد هر چند قیمت باز از آن جنس بالا  
رفت تا باشد یعنی در قضاخرین درین اشکال کرده اند و بعد از آنکه  
گفتیم که زکوة متعلق بعین می شود بنده قیمت مالک فایده این  
نزاع در اینجا ظاهر میشود که هرگاه شخصی بکضاب ماکو مالک  
باشد و بر او چند سال بگذرد که زکوة آنرا نداده باشد همان گویا  
یکسال بر او واجب است از جاد و دیگر بگویم از همین مالک  
میشود و از مالک پرده میرود پس مال از منصف نصاب

کوبند

که میشود و در دو شرط زکوة که نصاب متحقق نیست اما هرگاه  
زکوة آن نصاب را از زمان دیگر داده باشد و آن نصاب بر جا مانده  
باشد باید زکوة آنرا داد کند و اما بنا بر آنکه زکوة متعلق بکسب  
باشد هرگاه زکوة از همین نصاب نداده باشد باید زکوة هر آنرا  
بدهد و بنا بر آنکه بنا بر قول تعلق زکوة بعین اظهر و اشهر است  
که معنی آن است که فقیر شریکیت با صاحب مال و لکن حق تعالی  
تتمیل مرا اختیار تصرف را بصاحب مال داده است خواه بدل دهد  
و خواه قیمت میدهد پس هرگاه زکوة را بدهد بگیرد و ضمان  
شود که فقیر بر مال خود بیست تصرف در آن مال و اما هرگاه  
شود و بدل نگیرد و قصد دادن نداشته باشد تصرف  
در آن حرام است و باین سبب خوردن مال بیایمان زکوة  
زکوة یعنی آنهایی که علم ذاتی که زکوة میدهد و ضمان میشود  
و بدیهه نمیکند صور ندارد و خریدن آنرا بجز قیمت و اما  
غنا مال زکوة و منافع آن قبل از جاد کردن پس ظاهر است که آنرا  
و علامه در تلکمه درین اشکال کرده و بجز حال هرگاه کوب سفید  
استیسه بفقیر داده باشد جایز است که ولد او بگیرد پس بگوید  
حل ملحق بآن کوب سفید نیست در نصاب طلا و نقره  
مشهور و اقوی آن است که نصاب طلا و نقره در آن نصف  
در بیست است بعد از آن دیگر چیزی نیست تا میرسد بچهار دینار و  
در آن دو قیراط است که در یک دینار است و همچنین هر چه زیاده  
شود از چهار دینار و یک دینار است و دینار یکسکه است  
و متقال شرعی سه ربع مثقال است و مثقال نقره دو در است  
دو هم از زکوة او پنج در هم او بعد از آن دیگر چیزی نیست تا مجمل

از جاد و دیگر



دویم برسد و در هر چهل درم یک درم واجب است و در کمتر از اینها  
حقیقت نیست و در هر شش دانگ است و هر یک از اینها مساوی است  
خاند و وسط حتما و هر دو درم هفت مثقال شرعی است و بیت درم  
صد و چهل مثقال شرعیست و صد و پنجاه مثقال صراف است و هر  
دو و چوبیست که اینک سکه معامله بر آنها باشد هر چند بالفعل  
با آنها معامله نشود و در طلا و نقره و هر یک از اینها که در هر  
معاوضت شود که بی سکه با آنها داد و ستد بکنند و در پولها  
که مخلوط است نقره و مس یا قلع یا غیر آن باید ملاحظه کرد اگر  
نقره خالص باشد نصاب هر یک از اینها واجب است و اگر نقره واجب است  
و همچنین طلا و نقره هر یک مخلوط هم باشد صاهری یکی را جدا  
اعتبار میکنند هر یک را بر پای بحد نصاب هر یک از اینها واجب  
میشود و هر یک که کسی از آن پولها مخلوط داشته باشد پس هر یک را غلبه  
دارد که صافی آن بقدر نصاب است و قدر آنرا هم میداند پس هر یک  
آنرا بدست از خالص یا از مخلوط بقدر یک بقین داشته باشد که  
بقدر هر یک خالص همان است و اگر هر دو را در آن پولها  
موجود است اما مقدار مساوی آنرا میداند پس هر یک را جدا از دیگری  
کند و بر تمامها را بدست از مجموع آن پولها مخلوط یا بپول  
مخلوط آن قدر میداند که بقین کند که صافی آن بقدر مزاج است  
تکلیف خود را بخا آورده اما اگر چنین نکند او را الزام باید  
کرد که آن پولها را بگذارد و صفا کند تا مقدار آن معلوم شود  
بعضی را حکم آنست که میتواند گفتا کند هر یک را دادن انگشت  
که بقین میداند که بقدر میزان آن پولها از بقین خالص است  
و باید بدان بود واجب است و اول شرعی ابلو هر یک را در اول امر

شد

شک دارد که خالص پولها معشوشن و آیا بحد نصاب سید  
باید و آن وقت معلوم نیست که بر او واجب باشد صاف  
کردن آنها و دلیل بر آن ظاهر نیست خصوصا که مستلزم  
ضرر است به مالک و ظاهر این است که طلا و نقره و هر یک  
و جدا باید که حساب میشود و مزاجی را از هر یک آنها میتوان  
داد نهایت افضل است که ذکوة و از نخبه طلا یا بقدر خود  
از نخبه بدست و بقدر بد از بد و بدانکه شرط گذشتن مال  
بر همه نصاب و احکام تبدیل کردن و درین سال همان است که گذشت  
و همچنین فرما از ذکوة و اگر چه با این نایبند که پولها را در هر یک  
سال بگذارد و همش کند که ذکوة ساقط میشود نصاب خود  
از فضیلت بزرگ محروم کرده است در نصاب غلبه است  
و هر آنکه در نصاب متفق اند و در اینجا نصاب یکی است  
همین که بحد نصاب رسید واجب است از ذکوة و در هر یک از اینها  
هم واجب است اگر چه بسیار باشد و در کمتر از نصاب واجب  
نیست اگر چه غلبه یکی باشد از نصاب و این نصاب بی شق است  
که هر دو بی شق است ساعت او هر زمانه در هر یک از اینها  
صدقه در هر است که بود و یک مثقال شرعی باشد پس تمام  
و نوزده مثقال شرعی و شش صد و چهارده مثقال و بیست و شش  
سوقی پس نصاب غلبه صد و شش و چهارده و بیست و هشتاد و  
بیست مثقال است بمقتال صرافان و بسبب نیزه که الحال معهود است  
که سالی هشت عتقا بپول سیاه آرد و هشتاد و هشتاد و سه  
چارد و پنجاه درم او با نوزده مثقال شرعی است و وقت  
تعلق ذکوة بطلا آنست که اطلاع کند و جو بر آن بشود

شد



و ظاهر اینست که این حاصل میشود بجهت شدن دانه و انبارها  
 پس وقت تغلیر و بجز آنست که دانه او سرخ شود یا زرد شود  
 و اما انکه پیش آنوقت که غوره شود و بجهت تغلیر و بجهت زکوة با آنها  
 در اینجا از این است که واجب است دادن به فقیر بلکه مراد آنست که قبل از  
 حایزات درویدن و تلفت کردن و چرانیدن بدون اینکه مشایخ  
 حق فترا بشود و بر وجهی نیست و هرگاه بعد از حصول این امور  
 تغلیر بکند یا تغلیر نکند صفا من حصه فتراحت و هرگاه قبل از  
 حصول این امور بفرستد آن نزع و خرما و انکه مراد بجهت تغلیر  
 بشتری میگردد و هرگاه بعد از تغلیر و بجهت از با بیع ساغظی شود و  
 تفصیل آن بعد مذکور خواهد شد و اما وقت و بجهت دادن زکوة  
 بفقیر پس آنست که صاف شدن کدم و سجوا و خشک کردن خرما و میوه  
 و معنی بجهت دادن وقت این است که قبل از این بر او واجب است  
 پیرون کردن و بفقیر دادن و بعد از این اگر بدون غله تاخیر کند  
 و تلفت شود صفا من است و اگر نه شک نیست در اینکه هرگاه قبل از این  
 هم بید بفقیر بجز آنرا و هرگاه قبل از این خواهد بود در خالی کسی  
 و غله و میوه انصافا با تغلیر اعتبار نمیکند بلکه غله و میوه را فخر  
 میکند هرگاه خشک آن بفضا میرسد کون بر او واجب است و الا  
 فلا و انکه خرما و خرماها بسیار تفاوت دادند و بعضی از آنها مغز دارند  
 و بعضی که مغز ندارند بعضی انکه هست کسی من آن ده من موثر دادند و  
 هست که پست و بیخ من آن ده من موثر دادند و هر یک را باید و بنفشه  
 ملاخذه کرد و هرگاه چغیران میوه در بلاد مستقره دادند در خرما و میوه  
 هر آنجا را ما هم حجت میکنند و همچنین بعضی زراعتها و هرگاه بعضی این  
 و میوه پیش برسد و بعضی پیش برسد هم با یکدیگر حجت میشود اما

اگر

اگر پیش از این بحد نصا رسید انظار نمیکند که تقه برسد زکوة  
 آنرا میدهند و بعد از آن پیش از هر چند بحد نصا باشد زکوة آنرا  
 هم میدهند و اما هرگاه پیش از بحد نصا انظار با یکدیگر است  
 من هم ما بحد نصا میشود مجموع نصا بشود زکوة صفا و الا فلا بل  
 انکال است و بعضی غلات که انظار با آنها در دو بار نزع میکند مثل  
 بعضی اقاقیه که هرگاه بجا رسیده شود دو تا نشان حصاد می شود  
 و در اول تا نشان هم که نزع شود در فصل با نزع حاصل میکند و  
 هر یک جدا جدا نصا نمیرسد و بجهت زکوة مجموع آن هرگاه بحد  
 نصا برسد معلوم نیست و همچنین در خرما و میوه که سالی دو بار  
 در آن خلافتها و اکثر قایلند با یکدیگر و با هم ملاخذه میکنند  
 و بعضی منع کرده اند و این در وقت <sup>شرطت در و بجهت</sup>  
 زکوة در غلات اینست که آن غله میوه پیش از وقت تغلیر و بجهت زکوة با آن  
 در ملک او در آمدن با خواهر مالک شدن او بر او باشد که بفقیر  
 کرده یا یا نزع را خرما یا یا کس با بجهت زکوة یا پیش از هرگاه نزع  
 در ملک او در آمدن بعد تغلیر و بجهت زکوة آن خرما مالک اول است  
 و همچنین هرگاه مالک شود تغلیر با حضرت انکه مراد تغلیر و بجهت  
 زکوة و هرگاه بعد مالک شود زکوة بر مالک اول است و هرگاه چند  
 میوه در حجت ما خرما باشد در هر دو که جایز از خریدن میوه و خرما  
 مثل اینکه خیمه را اضم کرده یا یا میوه پیش از یکبار از خرما و بجهت  
 نیز همین معنی را باید اعتبار کرد و بدانکه هرگاه زکوة غله را داد  
 دیگر بر او واجب است هر چند سال در آنجا میماند مگر آنکه آنرا  
 بطلا و نقره مسکوک معامله کند و طلا و نقره همانند ناسال باید  
 بلکه که در آن زکوة واجب می شود <sup>مقتدا بر او</sup>



در قلا و میوه ها هرگاه از زمین آب بچهرند مثل آنکه در کتاب  
 مخفی باشد با آب در آنجا جاری کنند و با میل آبیاری کنند  
 از هر جا یا از آب باران بچیز در زمینها ده ملک واجب است  
 و اما آنچه بخرید و در کلاب و با شتر آب کش و امثال آن آب بچیز  
 بیت و ملک واجب است و هرگاه کسی از آن آب خریده باشد و کس  
 ازین مقدار برآورد فایع است که از آن بیشتر آب بچیز دهد و اظهار  
 در تفسیر این معنی است که ملاحظه باید کرد هرگاه استماع و غیر  
 حاصل از زمینها اول بیشتر حاصل شده ده ملک میدهد و هرگاه ثلث  
 آن از زمین دوم بیشتر حاصل شده بیت و ملک میدهد و هرگاه هر دو  
 مساوی باشد پس باید از نصف آن ده ملک داد و از نصف یک  
 بیت و یک مثلاً هرگاه سیصد من غله از شتر بعل آمد که نصف آن  
 خورده شود آن از زمین اول است و نصف از زمین دوم باید سه ربع  
 ده ملک داد که بیت و دو من میشود آخرت ملاحظه با قریب محلی  
 در داد العباد فرموده که اگر با نرجه ملک میدهد که در صورت مذکور  
 بیت من می شود و ظاهر این است  
 اخراجا که از هر آب  
 ذاعت می شود مثل اجرت زمین شکار فتن و آبیاری و باستان  
 و اجرت زمین نخعی که زکوة آنرا داده باشد با اجرت در دو چیز  
 کردن و بیشتر کشی و با دادن و امثال اینها بنا بر شهرت  
 وضع میکنند بنقله و زکوة و با آنرا میدهد و با آن صاحب فایند  
 باینکه چه چیز وضع می شود الاخراج سلطان و اقوی قول شیخ  
 و احوط است که همین اخراجا بنا بعد از آن تعلق صجریا وضع  
 کنند مثل اجرت در ده که و جرج بان و بیشتر کش و آنکی که غله را داد  
 میدهد و صاحب میکند و امثال اینها بچیزه آنکه بعد داد بستان غله

ملکین

در تکیه شدن خرما و غیره شدن آنکه نصیب شریک با صاحب  
 مال و اخراجا از مال هر دو میشود و تمام احتیاط است که بر خراج  
 سلطان چیزی وضع نشود و لکن نباید که از تمام مراعات احتیاط  
 زیاد بقضا مال کرد که هت احتیاط در مراعات صاحب مال است  
 در وضع خراج سلطان خلافت نیست و در غیر آن اظهار قول مشهور  
 و احوط قول آخر است و بدانکه اگر کسی شریک در ذاعت است و در جملایک  
 یا پنج ملک و امثال آن حصه او را جدا حساب میکند هرگاه بعد  
 نصاب برسد بکوی بر آفتاب و الا فلا و بر هت نفع چیزی نیست و بچیز  
 هر یک از شترها هرگاه چند شریک باشد در نفع حصه هر یک  
 جدا باید ملاحظه کرد چنانکه پیش گفتیم و بنا بر شهرت که وضع  
 میشود خلافت ادرا بیکه آید در اول اخراجا را وضع میکنند و این  
 ملاحظه نصابها میکند هرگاه بعد از وضع اخراجا نصاب جدا  
 زکوة و اجرت یا آنکه در اول ملاحظه نصاب را میکند هرگاه بعد  
 نصاب رسیده اخراجا را از آن وضع میکند و زکوة باقیها میدهد  
 هر چند بیا بچیز مانده یا آنکه اخراجا که قبل از نصاب تعلق بچیز  
 زکوة شد وضع میکند بعد از آن ملاحظه میکند اگر چه نصاب  
 میرسد آنوقت از آن متاخر اجزا ما بعد از نصاب تعلق و جوب با  
 وضع میکند و زکوة باقیها میدهد درین سه قول اظهار اول است  
 و احوط دوم است و اما خراج پس مشهور و اقوی است که در اول  
 بار وضع میشود و بعد از آن ملاحظه نصاب میشود هرگاه مالان نصاب  
 هت بعد از وضع خراج و سایر اخراجا زکوة باقیها میدهد هر چند  
 باشد و این قول ضعیف است و مراد از خراج که از زکوة است شایسته  
 آن حقی که ثابت است از هر مسلمانان در زمینها و عراجی که آنها را



از کفایت زود که مقرر یا باهل صلح کرده با بر سرکه زمین انبساطا تا  
 و ایشان جزیره بدهند و اختیار این زمینها بکس اتمام او مداخل  
 آنها را بمرمت مصالح طاعت مسلمانان میراند مثل قاصتها و پیشانیها  
 و طلب علوم دینی و معوذتها و غسال و حقا و جل و سجده و کما بر او استرا  
 و امثال اینها و در زمان غیبت امام فقیرها سلطان خا بر اینها است  
 هم چنانچه بجزی تصرف اتمام آنکه عجز است امر شیعیان احکام اتمام را  
 برایشان جاری کرده اند و اما پادشاهان حاکم بر شیعه پس چه در آن  
 اشکالت و چون غالباً در امثال این زمان بدون دادن آن  
 مگر نیست پس از حیثی این هم داخل مؤنزه و اعتراضات زراعت  
 که وضع کرده اند بلکه بعضی احادیث صحیح هم اشعار دارد که آنها  
 هم در حکم سلاطین مخالفین باشند و لزوم عسر و حرج هم مؤید این  
 مطلب است و بمرحال وجود دادن زکوة این خویش هم معلوم نیست  
 و ظاهر در نظر حقیقت آنست که اذن حاکم شرعی یعنی فقیه عادل در  
 نسبت قایم مقام اذن استام در امر مزاج و تصرف در آن و در  
 کدر صورت تسلط جائز است چنانچه با پس هرگاه تواند که بخانه  
 در حال تسلط او ندهد با انکار کند و با اذن حاکم شرعی مستحق آن  
 جایز بلکه واجب خواهد بود هرگاه مسلم ضرر بی بسلا نباشد  
 هرگاه و بجز زکوة متعلق شود بمالی بعد از آن مالک ببرد  
 آن زکوة را از اصل مال وضع میکند هر چند فرجه داشته باشد که  
 با تضام این زکوة ساقه هم مال او با و هرگاه در کسیت آنقدر باشد  
 که زکوة و قرقر او مرد و مرا بدهد پس هرگاه انبساط که زکوة در او  
 موجود است اصح و اشهر است که اول زکوة را میدهد و هرگاه عین مال  
 موجود نباشد یعنی پیش از مردن او بر طرفت است باشد زکوة در ابضت

انجیل

از جمله قرضها خواهد بود و مال را در میان طلبکارها و مستحقین زکوة با  
 قسمت میکنند و هرگاه آن عین مالی که زکوة در او بود بعد مردن آن شخص  
 تلفت شود در این صورت حق مستحقین زکوة ساقط میشود و با  
 طلبکارها شریک نمی شوند و اگر خاصه انبساطا تلفت کرده با فقرا با و  
 رجوع میکنند و هرگاه مال بکس در پیش نظر باشد میوه و غله و غیره  
 داشته باشد که ساقی مال و ما باشد باز باید بر آن بعد از آن میوه و غله  
 ظاهر شود و قبل از آنکه دین برسد بحدی که زکوة بان تعلق می کرد  
 و اوقی است که زکوة در بر میت واجب است نه بر میت و همچنین هرگاه  
 مالک در دین صورت ببرد بعد از نظر شدن میوه و غله و قبل از وقت  
 تعلق و بجز زکوة در میان بعضی از احکام اینجور  
 که مستحب است در آنجا زکوة و بیان کرده ایم از آنجا که زکوة در حقیقت  
 و علا و بر آنها هم فقها گفته اند که مستحب است زکوة در حاصل عقایب که  
 از آنجا اشاعه گرفته اند مثل باغ و حمام و کاروانسرا و در شرط بودن  
 نقا و گذشتن سال بر آن در وقت او هرگاه و منفعت آن مالی نباشد  
 که زکوة متعلق بر آن میشود و نصاب و سایر شرایط زکوة در آن  
 حاصل شود در آنجا زکوة را واجب میدانند و زکوة سنت است از  
 ساقط و بدانند و آنها که زکوة در آن مستحب است در احکام مثل غله  
 اربعات در قلم زکوة و قدر نصاب و اعتبار کیفیت آنست  
 و مراد از مال التجاره که استحقاق زکوة آن مذکور شد مالی است که کسی  
 مالک او شود بوقت معاوضه بقصد کس کردن در حین مالکیت  
 پس مالی که بمر یا بصدان یا بجهت مستقل شود یکی زکوة ندارد و همچنین  
 هرگاه جزئی باشد نه بقصد کس بلکه از توکاحاجت خانه و ظاهر است  
 که هرگاه بعد از خریدن قصد تجارت بکنند فایده ندارد بلکه در



۴۵ تملك بايد قصد داشته باشد بلکه بايد تمام سال قصد کند آن را  
 باشد بگویند قصد و استمرار تا آخر سال و شرطت در مال التجاره  
 نصا و نصا و مثل طلا و نقره و همچنين شرطت گذشتن سال مثل  
 طلا و نقره و اين مال التجاره قايم مقام نقدی است که با آن خرید  
 و هر دو نصا هر يك از طلا و نقره هم درين معتبرا پس هرگاه مال التجاره  
 ذرع باشد يا حيوان يا هم معتبر نصا بآن نقد است که بيمت آنها  
 داده اند نصا حيوان و غله و در نصا آن نقد ديگر پس هرگاه آن نقد  
 که در عينه بآن محل نصا نميرسد کون در آن نخواهد بود هر چند نقد  
 ديگر بجهت نصا برسد و هرگاه بجز نقد با هم خريد باشد پس اگر  
 نسبت بخرید با آنها برهنه بجهت نصا برسد و هرگاه بجز نقد باشد  
 ذکوف در آن و هرگاه نسبت بخرید بجهت نصا برسد بملحوظه  
 جدا نصا با ملاحظه میکند و هرگاه آنها یکی بجهت نصا برسد  
 مذکور و هرگاه نقد بجهت آن نداده باشد بلکه داده باشد و آن  
 مال التجاره ذاکر متبا پر با بد نظر کرد که فایده معامله آن وقت بکدام  
 يك از طلا و نقره ميشود هر کدام غالب است ملاحظه نصا با نسبت  
 بآن میکند و هرگاه هر دو وی باشد پس هر کدام که نصا برسد  
 آنرا ملاحظه میکند و هرگاه نسبت بجهت کدام بجهت نصا  
 نمیرسد کون نخواهد بود و شرطت در ذکوف مال التجاره آنکه  
 در هر عین سال قیمت آن از سر تا بد کمتر نشود که هرگاه کمتر شود  
 بر آن نیت و شهره و قوی این اگر شرط نیت اینکه مال التجاره  
 بر حال خود بماند در هر عین سال بلکه هرگاه در هر عین سال عوض بدل  
 شود هم ذکوف داد و دهت و بداند ذکوف در مال التجاره متعلق  
 بعین سال است نه قیمت آن بنا بر قوی و لکن مشهور تر آنست

که متعلق

۴۴ که متعلق به قیمت آن می شود و شرطت این نواع در ذکوف ظاهر میشود  
 که سال بگذرد بعد از قیمت آن مال زیاد شود پس هرگاه متعلق  
 باشد که ما اختار کردیم بجهت مال آن عین سال التجاره و اما باید  
 داد و بنا بر قول دیگر چنانکه بجهت آن ذکوف تمام شدن سال  
 هر چند بعد از آن قیمت بالا رفته باشد و مراد از متعلق بعین این است  
 که ملاحظه عین مال باید بشود در وقت دادن ذکوف و اگر هم  
 قیمت را میتوان داد یعنی قیمت را در حال دادن نه در حال تمام  
 شدن سال و هرگاه مال التجاره عین ما باشد که بر آن ذکوف واجب  
 میشود و شرایط ذکوف هم در آن تحقق شود مثل آنکه کوسند بجز  
 او نیز تجارت و در نتره او بماند تا سال تمام شود و در عطف با  
 چربیه باشد و سایر شرایط در او موجود باشد اما مال بیش از یک  
 ذکوف نیست و بنا بر مشهور قوی که احتساب ذکوف مال التجاره  
 در اینجا ذکوف عینیه را مقدم میدانیم بجهت آنکه وجوب مقدم  
 بر احتساب و بنا بر قول صغیر دیگر که ذکوف مال التجاره هم قوا  
 باشد با قوی تقدم ذکوف عینیه بر ذکوف مال التجاره و هر چه  
 در ذکوف در باب احتساب در بیان مصرف ذکوف  
 و آن هشت صنف است که در این شرحها بقا الصدقات للفقراء و  
 المساکین مذکور است و بیان آن در ضمن چند مطلب می شود  
 خلاصه کرده اند و اینکه آیا فقیر میگویند بیک حق است  
 یا فرقی دارند و ظاهر در نظر همین است که مسکین در حال تنزه  
 و پریشان تر است از فقیر و مسکین محتاج است که مسکین بکنند و فقیر  
 آن محتاج است که سوال نکند و شرطت این نواع در ذکوف ظاهر میشود  
 که کسی نداند که بفقیر چیزی بدهد یا بمسکین یا وصیت کند



از برای یکی از اینها و ششصد گانه فرموده که خلا فی نیت در آنیکه  
هرگاه یکی از این دو تا مذکور شود آن دیگری هم داخل آن حساب  
بود یعنی هرگاه در شرع وارد شد که چیزی بفقیر بدهد یا بملک  
هم میتوان داد و همچنین بعکس چنانکه در باب کفاره و این نزاع در  
جایی که هر دو با هم مذکور باشند مثل زکوة و خیرن ظاهر  
در میان صاحب ماحلا فی نباشد و اینک واجبیت تقسیم زکوة  
بمهر هشت صنف که در باب مذکور است پس در خصوص هر کس هم  
بمهر میکند مگر بمرغ نادری و حد فقر و چیزی که باعث حوله  
گرفتن زکوة میشود این که فقیر مؤنه سال خود را بر طریقه عیال  
روی نداشته باشد و بخش که نمیتواند زکوة بگیرد آنست که مؤنه سال  
خود را داشته باشد و هرگاه فقیر ملکی یا باغی یا امثال آن امر متعلق  
داشته باشد که از منافع آن معیشت خود را میکند اند هرگاه آن  
منافع و فایده بفرزند مؤنه نکال و بیشتر هم تقصیر هم فرود  
نیت محبت آنکه افعال مسلمان معمولاً بر صحت و ازین سخننا ظاهر  
شد که شرط در جوانان ادای دین مدیونین از زکوة اینک  
عاجز باشد از داد و هرگاه آنرا در بعضی آن عاجز باشد همان بعضی  
میتوان داد و داد اگر چه هرگاه تقهیه سال زکوة که وفا نمونده  
سال او میکند لکن زکوة از آن نلایم که ادای دین نتواند  
کرد اظهار این آقا اولاً میخوانند زکوة بگیرد و دین خود را  
ادا کند و واجبیت که اول زمال خود ادای دین کند و بعد  
از سهم فقر بگیرد اما درین صورت که مؤنه سال دارد و محبت  
دین زکوة بگیرد اشکال است که از سهم مدیونین بگیرد و از سهم

فقر

فقر هم میتواند گرفت علامه فرموده که از سهم غایبین  
و ممکن است که کسی بگوید که شاید از سهم فقر هم میتواند گرفت محبت  
آنکه در احوال واجبیت بر او ادای دین از مال خود پس عرفاً صادق  
بر کسی که واجبیت تقدیم بقوت خود را بعوض دین بدل و عاری  
بوان هم باشد که مالک قوت سالیا نه خود نیت و افضا و لغو  
آنست که ادای دین را از مال خود بکند و بعد از آن از سهم فقر  
بگیرد و بنا بر اینجه اختیار کردیم از جوانان ادای دین از زکوة در اول  
باظهار اینست که واجبیت است که با آنچه گرفته است بعوض دین بدل میکند  
میتواند آنرا صرف مؤنه خود کند و از مال خود دین را دادا کند و بعد  
همی از برای یاد کرده اند که شرط عجز بر ادای دین در حقیقت است  
که دین با تمام مصرف خود کرده باشد اما هرگاه فقری کرده باشد بطلت  
ذات البین و دفع فساد مثل دعوی خوف یا مساک در میان دو طریق یا  
عدم وضوح حصیت حال پس در اینجا عجز از ادای شرط نیت و  
خلا دین نقل کرده اند و بعضی این را از مصرف سبیل اندیشیده اند  
و بنا بر آن در اولیایم حایر است که از وجه زکوة آن مصرف در مساند  
چنانکه شایسته در کتاب بیان کفایت و در ادای دین مدیونین از  
وجه زکوة دادن مدیونین بلکه اذن مدیونین هم شرط نیت  
بلکه میتوان زکوة را طلبکار داد بدون اذن او هرگاه صاحب مال  
دین بر کندن کسی داشته باشد که عاجز باشد از دادن آن میتوان آن دین را  
در عوض زکوة خود حاکم کند و او را در حال زکوة کند و حضور و  
اذن او هم در کفایت نیت علیاً خاطر جمعی او و خوف تنازع بین  
ورشه و امثال آن باید بگوید و در کفایت هم تقدیم کافی که قوی  
مستی و اظهار اینکه از وجه زکوة است واجبیت و هرگاه مدیون



میت باشد هم جایز است که درین احوال هرگز زکوة بدهد هرگاه مالی  
 نداشته باشد که وفا بآن کند و هرگاه خود اینکس از بیت طلبه  
 میتواند دقت میت را بری کند در عوض وجه زکوة و آن طلبه  
 عوض زکوة حساب کند بوجهی در بیت مال نداشته و شرط نکند  
 و آن ضعیف است و جایز است اگر در قرض کسی که نفقه ایشان برانگیز  
 واجب است مثل پدر و فرزندان و غیر اینها خواه دین داشته باشد خواه  
 مرده بشرط آنکه عاجز باشد از ادای آن و هرگاه خود اینکس از ایشان  
 طلب داشته باشد جایز است که در عوض زکوة دین ایشان را بری کند هرگاه  
 قرض دلمان وجه زکوة که انزاه قرض داری گرفته است کند زیرا  
 ادای عین و غلام سابق که در مکتب گذشت و در اینجا نیز هست و  
 اظهر علم رجوع ابا و پس هرگاه کسی با وجه زکوة بدهد بجهت  
 دین و او محتاج باین باشد در آن حال پس بعد از آن که گرفت  
 طلبگاه او را بری کند یا دیگر بجهت دین او را داد کند معلوم نیست  
 که هر اولادش با پس دادن زکوة نه از آنجا او و نه از آنجا مالک جایز  
 باشد پس گرفتن و همچنین هرگاه آن وجه را صرف کند در امر معیشت  
 خود و دین را ادا نماید بدهد علی اشکال است در وقتیکه مالک  
 دین را در آن زکوة شرط کند که بگوید بجهت قرض خود بدهد و بجهت  
 دیگر صرف نکند احوط این است که در اینجا خلاف شرط مالک را نکند  
 و در نهایت که بجز آن قابل تأیید باشیم و شاید مراد محقق هم این  
 باشد اینجا که گفت است که قصد مالک مالک معتبر است و مالک  
 محتاج است که صرف کند زکوة را بجهتی که خواهد و هرگاه شخصی  
 ادعا کند که من فارم و قرض دارم و طلبکارا و هم تصدیق  
 کند بی اشکال یعنی او را می شنوند و همچنین اگر طلبکارا و

حاضر

حاضر نباشد بلکه محض ادعا قول او مسموع است و تفحص هم  
 واجب نیست و بعضی گفته اند که قبول پیشه بلکه محتاج خواهد بود  
 بشاهد باقیم و اظهر قول اولت و این در غیر صورتهاست که  
 ادعا کند که قرض را او بر اصلاح بین الناس کرده ام که در دنیا  
 بدو بینه از قوی شوند از جمله مصارف زکوة  
 آفا در کردن بندگانت اما در مکتب یعنی غلامی را که آفا و او  
 بناگذاشته باشد که کسی بکند و وجه معنی تحصیل نموده با قایل و انزاد  
 شود پس هرگاه عاجز از ادای آن وجه شود بجهت ظاهر اخلاص  
 نیست که می توان از وجه زکوة آنقدر باو داد که خود را خلاص  
 کند و بیک غلام بدهد حیثیت و بدادن هر بلایان دین دیگر  
 شرط نیست و بعضی در دادن با قایل غلام را شرط کرده اند  
 و هرگاه این غلام مکاتبان وجه را بصرف وجه کتابت کند  
 باشد اظهر است که از قوی توان پس گرفت هر چند بوسیله  
 دیگر از ادش با در عوض وجه کتابت دیگر پس میتوان گرفت  
 هر چند غلام از قریب وجه کتابت عاجز شده باشد و بجهت  
 آفا یا بیگ نبیند که رجوع کرده با و در صورتی که آفا  
 نداده با هم از قوی توان گرفت چنانکه مستخرج است همچنین  
 خالده مدنیونین چنانکه بیان خواهد کرد همچنین بندگی که در  
 شده و سختی آفا باشد جایز است او را امان شدت خلاص کنند با اینکه  
 او را از وجه زکوة بخزند و آزاد کنند و در سختی رجوع  
 بصرف می شود و در دین هم اشکالی نیست همچنین هرگاه مصرف این  
 برای زکوة نباشد هیچ وجه در اینجا هم فاسد است یعنی زکوة  
 بند از بدو آزاد کرده و اما خریدن مطلق بیک هر چند از اقسام



مذکور نباشد پس در آن خلوت و محو از علم صاحبان آن قابل  
 شد اند و آن در نهایت خصوصاً هرگاه آن بندک بدهد یا یکس یا  
 هر چند احوط اینست که با وجود مصارف دیگر این کارها نکنند  
 بلکه مگر در آن ظاهر است که در صورتیکه بندک بجزند محتاج آن آزاد  
 کردن بخوانند صیغه عقیق پس هر چند احتمال قوی هست که بجزند  
 خریدن آزاد می شود خصوصاً در بدهی و بعضی از مستخرین هم  
 باین کرده اند ظاهر در غیر محض اینست اگر وقت دادن قیمت  
 و باینست محال آن نکند تا صیغه عقیق را بخواند دیگر در وقت  
 صیغه خواندن نیت علیحدگی خواهد بود همچنان در سبیل الله و  
 امثال آن مثل بیاید کردن بحد و وجه ذکوة که نیت آن در صورت  
 کردن مال آن وقت تمام شدن بحد پس هرگاه غلام را بجزند باین  
 نیت و قبل از اجراء صیغه ببرد بدون تقصیر ظاهر است اما نیت  
 و همچنین و چیزی را که نیت کج و آبرو بدیده بحد و بدون نظر  
 کج و آبرو تلف نشود ضامن نیت و بعضی از جهت مصرف آن آزاد کردن بند  
 شمرده اند چنانکه اگر بکردن ایشان کفاره باشد و عاقر باشد از آن  
 پس از وجه ذکوة بند می خریدند و از بوی ایشان آزاد میکنند و این  
 خالی از اشکالیست بجز هرگاه آن شخص فقیر یا از راه فقر باشد  
 می توان داد و بعد از آن ایشان بند را بجزند و آنرا بکنند و بعضی  
 گفته اند که از نصیب غله یا می توان داد و این هم مشکل  
 آنکه بند را که از وجه ذکوة بخرند و آنرا بیکتله هرگاه ماهم بدهد  
 و ببرد و مالش نداشتند با مال او را بمصالح ذکوة میرسانند  
 چنانکه در بعضی معتبره لالت بر آن داد و بعضی گفته اند که وارش او  
 استام او آن صیغه است  
 از جمله مصارف ذکوة آدابین

مذکور

مدیونین بشرطیکه آن دین را از بر صرف معصیت نکرده باشد  
 بلکه باید با اعال صرف معصیت نشد با هر چند در وقت گرفتن قرض  
 و دین بر داشتند به قصد معصیت نکرده باشد و از جمله مصارف  
 معصیت اصراف کردن است در عیج و زیاده از اندازه رفیق است  
 و بعضی احادیث که وارد شده که هر چه که از غیر زمان بهم رسید از  
 میخان کو یا محمول باشد بر صورتی که اسرا کرده باشد در آن حق است  
 با در نه هر کردن بعضی گفته اند که آن کسی که در دین بهم رساند  
 در معصیت هرگاه توبه کرده باشد می توان داد از سهم فقرا و بعضی در  
 اطلاق این کلام اشکال کرده اند و گفته اند که اگر آن شخص فقیر باشد  
 یعنی وقت سالیا ننداشته باشد و عدا هم شرط باشد در فقیر این  
 سخن خوب است و هرگاه وقت سالیا ننداشته باشد از سهم فقرا می توان  
 داد و همچنین هرگاه وقت سالیا ننداشته باشد عدالت را شرط  
 ندانیم احتیاج توبه نیت همینکه فقیر با ما و از سهم فقرا می توان  
 داد و فقیر مال خود را بخرمعت می تواند بدهد هر چند که  
 دین باشد و هرگاه ندانیم حال مدیون را که آیا صرف طاعت کرده  
 یا معصیت پس ظاهر اینست اگر جایز است که ذکوة بدهیم  
 از جمله مصارف ذکوة و سبیل و ظاهر و شهر است که مراد آنرا آن  
 هر مصرف است که سبیل بخیرد ثواب باشد که از جمله آنها اعانت  
 کردن کسائی که بجهاد میروند و بعضی مخصوص بجهاد قرار داده اند  
 و آن ضعیف است پس جایز صرف ذکوة در اعانت حجاج و ذکوة  
 و بل و مسجد و کاروانسرا و حمام و مسکنها و کتب علمیه و دینی و  
 امثال اینها با وجود فقر محالین احوط است که آنها را بقد  
 دادند و ظاهر اینست که احتیاج در مثل حجاج و ذکوة شرط است



۴۵۲  
 باین معنی که آن شخص مرچند معنی باشد اما قلندت برزنا برزنا  
 یا حج کردن نداشته باشد یعنی شرط کرده اند که باید فقیر باشد  
 یعنی قطع نظر از نیازت و حج هم فقیر باشد و این دو معنی  
 در مطلق احتیاج هم اشکال کرده اند بجهت آنکه امانت برزنا  
 کردن مثلا از ما خیرات مرچند آن ذمیر معنی باشد و معنی  
 برزنا برزنا کردن هم باشد بل در کسی که بجهت امانت مرچند  
 بیحج و شرط نیست **ان جمله مستحقین زکوة این**  
**سبب است و مراد از آن کسی است که از راه ماندن باشد در**  
**بجهت محب و وفایت اموال او یا بجهت طول عمر و مقام شدن در حج**  
**او و مثل اینها و این شخص مرچند در بعد از خود معنی باشد**  
**با و نقد زکوة داد که بخانه خود برسد یا بجایی که در آنجا**  
**دارد و او را محکم میکند که زود برکند بلکه بجهت آن که**  
**که آمدن مثل نیازت یا بدین ارحام با امثال آن بقدر او مید**  
**که بقدر مقتضای حاج خود بمنزل خود برسد و هرگاه بعد رسیدن**  
**بمنزل چیزی داند بیا باید بعضی گفته اند که واجب است که در کند**  
**یا وکیل و یا حاج که شرعی و لزوم آن بجهت ظاهر نیست بل**  
**در صورتی که این سبب غایب صرف کند در غیر آن مصرف**  
**که پیش گذشت از خلاف و اظهار عدم رجوع است با و می**  
**در صورت شرط مالک و هرگاه این سبب تواند بدو در خرج**  
**بعضی از اسوا لوجود که در خانه دارد در عزت بقدر بود**  
**و دفع حاجت او شود دیگر از حج زکوة نگیرد بلکه احوط**  
**که هرگاه با و بقرض بدهند و در سفر هم از حج زکوة نگیرد و بعضی**  
**گفته اند که هر چند قادر بر خردن مال باشد و قادر بر خردن**

۴۵۱  
 هم باشد میتواند زکوة بگیرد و این دو معنی در هر دو حالت  
 این سبب ملاحظه حال او را باید کرد و در هر دو معنی و مکلف  
 و مرکوب و امثال آن بجهت آنکه انحصار درین معنی مختلف میباشد  
 و هرگاه مسافر قصد اقامه کند در هر یک راه و در میان اقامه  
 مال او تلف شود باز این را این سبب میگویند و با و میعان  
 زکوة داد تا بمنزل برسد و همچنین هرگاه بعد از آنکه این سبب  
 شد و قصد اقامه کرد در جای بعد از آن سفر کرد بخلاف آنکه  
 کسی از خانه خود انشاء سفر میکند و خرجی نداشته باشد با کلاه  
 داخل این سبب نیست بلکه اگر سفر چیزی باشد از وجه سبب با و  
 میدهد یعنی انشاء سفر هم داخل این سبب کرده اند  
 و آن دو معنی و حجی همانرا از جمله این صنف محسوب داشته اند  
 و کلام ایشان اختلاف دارد و اظهار است که هرگاه آن کسی  
 که از راه و مسافرت در عزت محتاج بهمان شدن باشد  
 او هم داخل این سبب و جایز همان کردن او از وجه زکوة  
 و اگر غیر این باشد جایز نیست و وقت نیست زکوة و حجی  
 که شروع بخوردن میکند و هر چه از او زیاد باید در حج  
 زکوة محسوب نیست همانچه خود او را محسوب دارد و هرگاه  
 محمول باشد فکری را حساب کند و شرطت در این سبب  
 که سفر و معصیت نباشد و از قول بعضی علماء ظاهر میشود که  
 باید سفر او طاعت باشد واجب یا سنت و اظهار است که مباح  
 سفر است **در اوصاف مستحقین و در آن**  
**چند مطلب است** **شرطت که مستحق زکوة شیعه است**  
**باشد در غیر صنف مؤلفه قلوبهم و هرگاه مخالفان من باشند**



وقول من اما باید بکنند هر چند وقت که کرده یا که در وقت  
ایشان صحیح بوده قضا نباید بکنند غیر زکوة و هرگاه بغیر امام  
داده باشند که با بدعا عاده کنند و هرگاه مستحق شیعه امام هم بود  
باز بجا نماند میزبان داد و ظاهر اینست که هر وقت ما این زکوة  
و فطره نیت صحیح قایل شد اند که فطره را در چنین وقتی مستضعفان  
ایشان میتوان داد و مراد از مستضعفان ایشان آنهاییند که  
عداوت با اهل حق ندارند و اقوی عدم جواز است خصوصاً  
در زکوة مال صحابرا که زکوة را با اطفال شیعیان امامیه میدهند  
خواه یتیم باشند و خواه غیر یتیم و خواه بدران ایشان فاسق باشد  
یا نباشد و ضرورت است که علم داشته باشیم که پدرها طفلها اصول  
دین خود را بدلیل نسیب استاند هر چند دلیل اجمالی باشد بلکه هرگاه  
مقره بدین صحیح بوده اند و بطلان طریقه ایشان معلوم بنوده آنگاه  
و تخص و الحقیقت بطریقه معلوم شود که بعضی تقلید دین اختیار  
کرده بوده اند و با وجود متفق شدن باختلاف مذکوب و احتمال  
دادن اینک بلکه در بعضی دیگر حق باشد و این درین صحیح نباشد  
و با وجود این در طریقه بدبران و صادران با ماندند و اجتهاد بکنند  
و تخص و تامل نمودند زکوة دادن با مثال این اشخاص و اولاد  
ایشان مشکل است و اما اگر حال او معلوم نباشد و مقره بدین  
حق بنوده ظاهر آنکه چنانکه گفته ایم زکوة یا که با اطفال صحیح  
بدهند بدین ولی ایشان بدهند که بمقره ایشان برسانند  
و ولی یتیم و جد و وصی ایشان و حاکم شرع بد مرتب و هرگاه  
طفل شیعه را باشد بمقره نیت و اجرتش بر دادن و امثال این  
برسانند و هرگاه و نباشد یا شیعه نیت عدول میتوانستند

امرا

امرا و شد و نیت زکوة داد و نیت دادن بان مؤمن میکنند و اگر  
مؤمن عادل هم میسر نشود و لکن کسی باشد که اطمینان نماند  
که بمقره طفل برساند مثل ما در اولی غیر او هم جایز است که با او بدهند  
بلکه هرگاه خاطر جمع باشیم که طفل بمقره خود برساند بخوبی  
ولی بمقره او برساند و در نیت که جایز باشد که بیت او بدهند  
چنانکه جمعی از علمای تصریح بان کرده اند و اگر مال زکوة را یتیم  
یا صغیر صحیح برانند دیگر احتیاج بولی و قاضی ندارد و در نیت  
خوردن نیت زکوة بکند و محسب دارد مثل کفار و هر قدر  
که بعضی محسب کند و طفل تابع اشرف بودن آهرگاه بگویند  
ایشان مؤمن با حکم دینانند هم حکم صغیر غیر مرتب است آنکه  
در تذکره تصریح بان شد جمعی از علمای شرط کرده اند  
عدالت داد مستحق زکوة ظاهر آنرا در ایشان در غیر طفل است  
و اگر نه لازم می آید که جایز نماند دادن با اطفال و جمعی شرط  
کرده اند اجتناب از کفایت بر ما دون صغیر و کوفای ایشان را  
بر صغیر را و امر بنیادند چندان هم داخل کما یز با اگر نه  
فرق ما بین این دو قول بود بجهت آنکه ایشان در نیت  
کوفای اجتناب از نسیب است از اعتبار دیگره اند چنانکه اگر نیت  
و جمعی از علمای ظاهر میشود جمعی شرط نکرده اند عدالت ما و این  
مشهور است میان متأخرین علمای ما و اقوی و اطهر و لحوط است  
که ظاهر اصلاح باشد و لحوط از آن است که بجهت محسب  
از کفایت باشد خصوصاً شرعاً و از همه لحوط اعتبار نماند  
و بدانکه در بعضی اوقات میتوان جمله کرد و جمعی از اشخاص و فرقی  
فغیر محتاج و مستحکم باشد و اطمینان از احوال و نداشتن



باشیم باینکه زکوة یا بخش فقیر عادل معتد بحی الطبع بدیم و با او  
 کنیم که او بان فقیر بچشد ما آن فقیر عادل هم بعد از آنکه آن زکوة  
 ما بخود داد قلبا باو بچشد و هرگاه خود محتاج باشد ثانیاً ما  
 میکنیم از وجه دیگر تا رفع خنا او بشود و همچنانکه شرط ایمان در  
 مؤلفه بود و در غیر بیایجا از امراد سبیل الله مثل صرف بل تمام  
 که ایمان در آنجا معنی ندارد و مثل غایبی که در جهاد جنگ کند  
 و لغت هم بنا بر همین است شرط عدل در نزد آنهایی که آنرا شرط میدانند  
 و کلام در شرایط عدل در صفت عالمین گذشت که خلافت در آن  
 نکرده اند شرط که مستحق زکوة واجب التعمیر هندی  
 زکوة نباشد مثل پدر و مادر و جد و جد و اولاد و برادر و خواهر  
 و کینه و خالا کرده اند در اینکه آباء و اجداد فقیر نباشد  
 از دیگری بگیرد با وجود اینکه اینکس قادر با بر نفقه دادند  
 ایشان و مضایقه هم نکند و اظهر عدم جواز آن بعضی گفته اند  
 مستفاد بگیرد از زکوة که او مستفاد بگیرد و در صورتیکه آن  
 شخص نداشته تا با او بدید میدهد و با عاقلها که شرع هم نمیتوان  
 گرفت در اینجا بی اشکال میتوانند از غیر زکوة بگیرند و آنچه  
 گفتیم که مالک نمیتواند زکوة خود را با واجب التعمیر خود  
 بدهد درها کول و ملیس و ما محتاج ضرورتاً در دنیا  
 و الا با بزا که از وجه زکوة تقصد کند با واجب التعمیر  
 اینکه بعد از نفقه صفاء قبل لایقه بحال او اشخاص هرگاه  
 خواهش کنند بکنند با میوه تان یا امثال آن با ایشان  
 وسعت دهند بحدی که از اندازن آن خارج بنا بر مجرای  
 جایز است که خرج راه نزارت حج و حج با ایشان از وجهی سبیل  
 یا اگر

یا اگر این سبیل باشد چاره او مقدمه نماید بر نفقه  
 حضرت را ایشان بدهد و همچنان هرگاه مکاتب باشد با قلا  
 باشد در تحت شد آقا و غیر آن میتوانند ایشان را از وجه  
 زکوة خلاص کند و محال آنکه آنچه از وجه زکوة با ایشان  
 نمیتوان داد همان نفقه لایقه حال حضرت ایشان از فقر او  
 مساکین و از سایر بیچارگان و محتاجان میتوان داد و زن ناشزه  
 که از اطاعت شوهر بیرون باشد هرگاه فقیر باشد با و کفر  
 نمیتوان داد بجهت آنکه قادر است که اطاعت شوهر بکند و نفقه  
 بگیرد و زن مستفاد زکوة خود را بشود بر فقیر خود بدهد چنانچه  
 آن شوهر نفقه آن زن را از آن زکوة بدهد و حال بیاضت  
 دفع زکوة بر وجه منقطعه هرگاه فقیر باشد و هرگاه که مستحق  
 عیال خود کرده باشد خواه از خویشانش و اجرام غیر ولی غیر مستحق  
 برادر و خواهر و عمو و خالو و غیر اینها با یا بیکانند باشد زکوة  
 خود را با ایشان بدهد شرط است در مستحق زکوة آنکه  
 هاشمی نباشد و اولاد امر و نه مختصراً و اولاد ابی طالب  
 خواه از امیرالمؤمنین بهم رسیده باشد یا آنحضرت یا  
 از عقبیل مراد آن آنحضرت و اولاد عباس و عمارت و اهل بیت  
 پسران عبدالمطلب و بعضی علماء گفته اند که بر اولاد مطالب بر اهل بیت  
 نیز حرام است و اولاد هاشم زکوة امثال خود را میتوانند گرفت  
 هر چند در دید خاص ماثلاً نباشند پس اولاد علی بن ابی طالب  
 زکوة و فطرم از اولاد عقبیل و غیره و اولاد ابی طالب هم میتوانند  
 گرفت و همچنین زکوة امثال خود را بپوشد و منسوم با و نرسد چنانچه  
 در کفایت هر یک و غیراً مفضل و همچنین جایز است از دیگر بی هاشم



اینکه زکوة بگیرند از غیر خود و فحش که نفسی بهم رسد و نزد زکوة  
 امثال خود در گرفتن زیاده از حد ضرورت خلد کرده اند و ظاهراً  
 زکوة اکثر علماء احوال را یعنی میگویند بقدر توانه مستحقان بگیرند و بعضی  
 فقیران و محتاجان را بقیه بکشاید و در زکوة اندک بعضی گفته اند  
 هرگاه دانند که فردا از دنیا و چیزی میترسند بقیه بکشاید و فردا از آن  
 میتوان گرفت و بعضی ظاهر می شود که از این قدرها هم کمتر است  
 بلکه باید از آنجا بکوشید باشد که بقدر قدرت حق بخیر و خیرانکه  
 ظاهر است و ظاهر بر آن دلالت دارد و قول اکثر علماء احوال  
 نیست و لواط اجتناب از قویت حد ضرورت و حیلله که سابقین  
 گفته اند و این می تواند کرد بجهت فقر که زکوة را بفقیر و محتاج  
 که از حال او می توان فهمید که از طریق خاطر با خود را می بخشد  
 و او بیجا بخشد و بعد از آن از سر خود زکوة بگیرد و بر آنکه زکوة  
 و فطره واجب و زکوة صدقه احوالی است که از غیرین هاشم درین  
 خالص است برین هاشم حرام است اما سایر صدقات واجب مثل زکوة  
 و امثال آنها در آنها خلد ظاهر اکثر علماء حرامت و اظهار حرامت است  
 و اما صدقات مندوبه حنفیه زکوة مستحب است باشد مثل زکوة برنج و نخود  
 و عدس و امثال آنها یا تصدقات مستحب دیگر پس درین است اینها برین  
 هاشم اشکالی نیست خواه از انان خود باشد یا غیر امثال و بعضی  
 استنا کرده اند بجز اینها و بعضی گفته اند علیهم السلام زکوة را زکوة  
 و گفتگوی درین بی شواهد و درین کتاب که کتب استخرج  
 زکوة میشوند و کیفیت اخراج در آن چند مطلب است  
 اول آنکه مال که خود از خراج زکوة خود بکند و جایز است که وکیل بکند که خود  
 کرد و اخراج کند همچنین جایز است ازینکه امام که اخراج کند زکوة او را

یا

یا عاملی که امام نصب کند و بخدمت عادل در زمان غیبت امام  
 قائم مقام امام است و سنت است که زکوة را بنزد امام ببرند که او  
 بمصرف برساند خصوصاً در غلات و حیوانات و هرگاه امام  
 غایب باشد نزد جمیع عادلین بپردازند و بعضی واجب دانسته اند  
 و اقوی استحباب است و هرگاه امام زکوة را بطلبد واجب است  
 دادن با و همچنین عامل او و هرگاه با وجود طلب امام خود  
 زکوة را بدیده معصیت کرده است و بعضی مخیر می دانند یعنی  
 باید تا نیاید زکوة بدهد یعنی میگوید زکوة صحیح است هر چند  
 گناه کرده است و این اظهار او در هر نسبت که بجهت عادلین غنیان  
 باشد در زمان غیبت امام و کسی که مالک وکیل خود میکند  
 در اخراج زکوة باید میان معاد باشد و باید بجهت عادلین  
 که زکوة را بنزد او میبرند مابعد یا بعضی نباشد که بجهت شرع  
 زکوة را بر خود حلال کند با وجود عین بودن مثل اینکه خود مالک  
 داد و انمال را میبخشد برون و فرزند خود که خود را فقیر کند  
 زکوة را بر خود داد و امثال این و مالک هرگاه از آنکند که من بگویم  
 خود یاد داده ام بر او تکلیف شاهد قوم نمیکند  
 نیست قسمت کردن زکوة به هر اصناف بلکه جایز است ازینکه مکلف کسی  
 زکوة خود را با تمام بابک صرف بدهد مثل فقیری تنها و قریباً  
 تنها بلکه جایز است دادن آن بیک نفر از هر بابک زین اصناف که باشد  
 و بعضی مستحب دانسته اند قسمت کردن به هر اصناف او و است  
 ملاحظه سازد میان آنجا عینی که با اینها زکوة میدهد بلکه مالک است  
 داد بجهت هر قدر خواهد میداد و لکن بجهت آنست که مساوی  
 کند مگر اینکه بعضی از اینها مرتبت داشته باشد مثل اهل فضل و



صلاح و از زیاده از غیر اینها بدهد یا آن فقیر را که سوال میکند  
 ترجیح بدهد بر آنکه سوال میکند یا بسبب هم بودن یا شدت حاجت  
 ترجیح بدهد و در روای او آمده است که زکوة حیوانا ترا تصدق  
 آنرو و عزت بدهد و گساکه عادت بسؤال ندادند و زکوة  
 چیزها دیگر بفرزای خاک را بدهد و در نیت که ملاحظه  
 آنرو و عزت نسبت باقسام زکوةها در میانها مختلف است و در  
 هر زمان آنچه لایق هر کدام آید بدهد و این معنی بر سبیل استیجاب  
 چنانکه پیش از اینست وقت و وجوب اخراج زکوة را و حال آنکه  
 بداند که مشتمل بر این علیا اینست که جایز نیست تاخیر در اخراج زکوة  
 از وقت آن بدون عذر مثل اینکه دست کسی مال ندارد و یا  
 از ظلمی میرسد یا مستحق بی موجودی و همچنین اگر کسی که مالی از  
 غیر دست او باشد و آن غیر از او بطلند و او نتواند یا کسرا و یا  
 وصح خود کند که مالم را بجز برساند و او نرساند یا کسی که  
 زکوة یا خمس یا مال دیگری ببرد کسی بفرستد که تقسیم کند و  
 تاخیر کند گناه کار است و اگر تلف شود ضامن او و جبار علیها  
 گفته اند که هرگاه دادن زکوة تاخیر کند بجهت اشطرا افضل  
 و بجهت رسانیدن همه اصناف یا همه فقره که در آن بگذرد گناه نیست  
 و بعضی میگویند که تاخیر حرام نیست بجهت مفید کرده اند بیکاه  
 یاد و ماه و اظهار در نظر حقیر است که هرگاه تاخیر از راه اهل  
 و کاهل و بی احتیاجی حرام است و جایز نیست و هرگاه تلف شود  
 ضامن او اما هرگاه از راه عذر باشد مثل نبودن مستحق  
 یا شیخی ظالم یا عدم عتق و رحمت و محال است در اینجا تاخیر  
 حرام نیست جز با وضامن هم نیت جز با و اما هرگاه عذر مثل

اشطرا

اشطرا افضل یا بجهت رسانیدن همه یا آنکه کسی هست که  
 هر ساله از زکوة میگیرد و با عادت دارند و انتظار آنها  
 میکشند پس اظهار است که تاخیر معصیت است لیکن اگر تلف شود  
 ضامن است  
 اختلا کرده اند در جایز نقل زکوة از بلد  
 مال ببلد دیگر و در فیکه مستحق در بلد مال موجود یا بخوان  
 مستحق از اهل آن بلد باشد یا از خارج آمده باشد با بعضی حرام دانند  
 و بعضی جایز دانسته اند و بعضی میگویند فائده اند بشرط آنکه  
 شود تلف ترا و اظهار است که جایز است نقل خصوصاً هرگاه بجهت آن  
 باشد که با فضل بدهد و در غیر طلب افضل کرده و این را قائل  
 نمیکوند در عرف و هرگاه تلف شود ضامن او اما هرگاه مستحق  
 در بلد نباشد پس جایز است نقل مال ببلد دیگر یا امنیت راه  
 و امنیت و هرگاه تلف شود ضامن بیت مگر با تقصیر و تقریب  
 در محافظت آن و بدانکه در صورتیکه تاخیر دادن زکوة حرام  
 باشد یا نقل حرام باشد هرگاه تاخیر کند یا نقل کند و مستحق برساند  
 معصیت کرده اما زکوة از وسائط میشود و همچنین هرگاه بجهت  
 در دست خود بگیرد و مال را تلف کند و مساوی آن یا قیمت آنرا  
 در بلد دیگر بفقیری بدهد یا بجهت معصیت هم نکرده است بلکه مستحب  
 کرده از نظر آنکه مستحب است که زکوة در بلد مال صرف کند بخلاف  
 زکوة نظره که در بلد مال صرف شود مستحب است که از برای مال اشخاص  
 مصرف آنرا زکوة نباشد بلکه زکوة بکند یعنی از مال بقدر زکوة  
 جدا کند و نیت میکند زکوة بودن آنرا و ببلد می آورد و مستحب  
 میکند یا اینکه مستحقین در بلد بیاورد بخواند بجمع ببلد فقره  
 حاضر نیست زکوة را جدا میکند و بدینها با ایشان میرساند هرگاه



بعد از غزل تلف شود بدون تاخیر تقصیر ضامن نیست و اما هرگاه تا  
 کند بدون عذر یا تقصیر کند در محافضت متاسف خواهد بود و در  
 بعد از غزل افعال مانع از رد مالک و حرام انقضای در آن بدل  
 کردن آن و میا که از آن حاصل شود حق و متصل مثل بشر و مو و گاو  
 حیوان یا منفصل باشد مثل شیر و بیل که هر تابع زکوة است و مال  
 از باب زکوة است و هرگاه مراد کسی را بداید و در ذمه زکوة باقی  
 باشد واجب است که وصیت کند یا خرج بخردی که وصیت و شرط  
 ثابت شود یعنی غرض زکوة را هم در بین مال و اذانت اند و ظن  
 عدم وجوب است **بلا** که هرگاه زکوة را با تمام یا تمام  
 او برساند یا بجهت عادل بپردازد و در عی می شود هر چند در  
 آنها تلف شود و بخت نرسد و اما هرگاه بدست وکیل مالک برسد  
 بجز در عین بری ذمه عیث شود تا بمحقق برسد و اگر در محال تلف  
 شود و هرگاه اشیای یک تقصیری و تاخیری باشد اشیای با ضمان  
 نیستند و اگر این معنی بعد از تاخیر مالک شده باشد و در عذر شرعی  
 مالک بری نمی شود و هرگاه مالک تقصیری نکرده باشد و وکیل را امین  
 دانسته و تقصیر او وکیل شده با ظواهر آن اگر مالک غرضنا باشد  
 و وکیل ضمانت است **جایز** نیست مقدم زکوة در شأن  
 بهر زمان تعلو و جویان یعنی قبل از تمام شدن ماه یا تمام **طلا**  
 و فرقه و حیوانات و بعد از زبته شدن دارند غزلات **تفصیلی**  
 که گذشت و بعضی جایز دانسته اند که به بیت زکوة مقدم دادند و  
 این ضعیف است اجمالی است که قبل از زکوة به بیت فرض بر غیر بدل و بعد از  
 دخول وقت و حتی هرگاه تقصیر بر صفت استحقاق یا باشد و مال هم  
 بر صفت و جوی زکوة باقی با بایر **مخیر** که تضایب تقصیری تمام رسیده

باشد

باشد یا امری که باعث سقوط زکوة باشد حاصل نشده باشد در وقت  
 فرض یا به بیت زکوة از ذمه فقیر ساکت کند چنانکه روایا بسیار  
 دلالت بر آن دارند و در حدیث عقیده بر آن است که گفت عثمان بن  
 عمران سوال کرد از خداوند **ع** که می آید مرتبه نزد من پس می طلبید  
 از من چیزی و وقت زکوة من نیامده است پس آنحضرت فرمود که فرض  
 در نزد ما یکی بجهت او صدقه یک بدید و چیزی شود تا هرگاه مال  
 داری باو بدید پس هرگاه وقت زکوة تو شد حتماً کنی آنرا از خود  
 زکوة تمام شد حدیث و اگر غنی شده با هر چند سبب یا غنی مال فرض  
 باشد باو نمی توانی حدیث کند بلکه اگر فرض خود را پس هر چه مال  
 ضرورت نیست که عوض فرض را که میگیرد در وجه زکوة بدید بلکه  
 میتوانی آنرا خود مصرف برساند و از مال دیگر خود زکوة بدید  
 یا آن فقیر یا غنی آن و اگر آن فقیر یعنی همین مال فرض غنی شده با  
 که اگر فرض را ادا کند باز فقیر باشد بازمی توان آنرا در وجه  
 زکوة حتماً کرد با او و این سخن را معنی نمیکند در عرف و اذنت  
 واجب نیست در ادا زکوة بعضی قصد کند که آن  
 مال عین را بپردازد در وجه زکوة **قره** فی التماس و الا لام نیست قصد  
 و جوی و استحقاقی و اجتناباً **فصل** اموری که باعث تعیین زکوة  
 شود یعنی اینکه میدهم زکوة آن تصدق و نه عوض فرض بلکه  
 این معنی در تمام دین هم صورتاً با این معنی هرگاه کسی وجهی را بطلبد  
 بدهد بیت تصدق یا وجه زکوة مثلاً دیگر بعضی فرض حتماً  
 نمی شود پس تا معین نکند بیت فرض را معین نمیشود و اگر  
 گفتیم که گذر ایندین این امور در خاطر فرض نیست در نسبت زکوة  
 قصد جنس آغازی که زکوة آنرا مید و نه اینکه قصد کند که زکوة

ب



این خرمش آری آن خرمی بلکه هرگاه قیمت زکوة میدهند نسبت که  
 متصله آن کندم و چون با هم بکنند بلکه میگویند که در نیت آنچه  
 در ذمه اوست بدهد و همچنین هرگاه مالک نضاً اول آن  
 گویند و اشتراکاً و بیک نضاً اولاً بیشتر و باید در وقت  
 بدهد صورتیست که قصد کند که این گویند اما به نیت زکوة  
 گویند میگویند و آن دیگر به نیت زکوة شتر بلکه هرگاه مالک  
 که میل نیت کند از آنچه در ذمه اوست کافی و همچنین هرگاه  
 در ذمه او زکوة طلا و نقره و زکوة حیوان و غله هم باشد و در وقت  
 هر قیمت بدهد از یک جنس ضروریست قصد خصوص هر یک  
 بلکه چنین هرگاه نطر و زکوة هر دو در کردن او یا ضرورت  
 تعیین و کافی نیت مال الذمه و هرگاه زکوة در نضاً در ذمه  
 او باشد مثلاً مالک گویند از باب جهل گویند من خبر او  
 باشد و مالک گویند از باب بیخ شتر و مالک گویند مالک  
 از جمله آنچه در ذمه اوست بدون قصد این اظهار است که  
 مالک بهر یک در زکوة آن حسابی شود پس نصف آن گویند  
 در عوض آن شتر جای میشود و نصف دیگر مالک گویند  
 نضاً او با هم اند و همچنین نصف دیگر در عوض جهل گویند  
 میشود و نصف دیگر در ذمه او همانند پس اگر هر دو نضاً  
 بدون تقصیر نیت شوند بیش از آنکه یکی دیگر را نیت بخورد  
 دیگر هر چیزی نیت و اگر یکی طرف شود نصف گویند  
 دیگر باید بداند در آن آن نضاً که باقی او و لیساً که نیت مقاب  
 دادن زکوة باشد متصله با نیت فاسد دیگر بعد آن داده  
 صحیح نیت نیت با باشد در دادن زکوة و آن ضعیف هم میرا

استحقاق

استحقاق باقی باشد می تواند الحال نیت کند که اعمال در نیت  
 ضعیف در زکوة باشد و هرگاه اعمال با تقصیر نیت که باشد  
 پس اگر تقصیر نیت که مالک بدون نیت صحیح داده او را بپای  
 زکوة است بر او حرام و مشغول الذمه اعمال است با نیت می تواند  
 مالک آنرا در زکوة حسناً کند و اما اگر نیت است و نیت  
 پس اظهار است که می توان در زکوة محسباً و در اینجا  
 ذکر چند فایده اینکه پیش از نیت که زکوة را مالک خود  
 تواند برهن کند و نیت کند و بصورت برساند بی اشکال صحیح  
 خواه بدهد خود بدهد یا آنکه مال را اخراج کند و بعلام خود بگوید  
 که این زاید بغلان فقیر یا بعلام خود بگوید این قدر غله این  
 بیرون کرد و بغلان فقیر بدهد یا زکوة غله خود را با یکند بخارد  
 و بگوید این را بر بخارند فلاں فقیر بپای زانها و امثال آن  
 که باشد هینکه مالک متصله زکوة داد و با نیت سخنها و نیت  
 هر ذری خدا بکار دارد و بر این نیت منتهای است تا زمان  
 که نیت فقیر بدهد و علم هم بهرسانند که بدهد او سبب همی قدیم  
 کافیت خصوصاً هرگاه مطلع و آگاه است بر آن زمان که نیت فقیر  
 میرسد و در آن حال هم قصد دارد و در ذمه خود دارد و معلوم  
 نیت که واجب با حضور نیت در ذمه در حال شدن نیت فقیر  
 و هرگاه در بین عیب کرده با مثل اینکه در بین اینحال نیت قصد  
 کرده یا با نیت غافل شد بخوی که بگوید آنرا بر کرد و نیت  
 چیزی داد و نیت با ایشان شد نداده خود و امر کرده بر  
 کرده ایندن آن و مثل اینها و بعد از آنکه نیت فقیر باز خود کرده  
 دادن زکوة آن نیت سابق است بلکه معتبر نیت تا نیت



پس هرگاه عین مال باقی الحال نیت زکوٰه بتواند کرد همچنان  
 هرگاه تلفت شود برنجی که پیش از نیت این احکام در نیت که مالک  
 خواسته زکوٰه بدهد و نیت کند و اما هرگاه کسی را وکیل کند  
 در دادن زکوٰه و این بر دو قسم است یکی آنست که بجز زکوٰه را  
 جدا کند و بویک خود بدهد که این را بقصر قسمت آن وقت  
 نایب می در تقسیم زکوٰه یا رسانیدن آن بمصرف پسر هرگاه  
 مالک در حال دادن بویک نیت کند و وکیل هم نیت کند  
 در حال دادن بقیه و رسانیدن بمصرف صحیح است باجماع  
 علماء و هرگاه هیچکدام نیت زکوٰه نکرده باشد باطل است باجماع  
 علماء و اما هرگاه مالک در حین دادن بویک نیت کرده باشد  
 و وکیل در حین رسانیدن بمصرف نیت نکرده باشد صحیح است  
 بطلان آن از کلام علماء در نیت کرده اشعاری بدعوی  
 اجماع و در آن هست لکن حقیقت در بطلان آن تا مثل دارم و جو  
 آنرا در کتاب عنایم الا ایام بیان کرده ام و هرگاه مالک  
 نیت نکرده باشد و وکیل نیت کرده باشد و این ممکن نیست  
 مگر با این نحو که مالک قصد نکرده باشد و در وقت دادن  
 بویک بجهت آنکه اصل قهقه زکوٰه منفک می شود از وکیل پس  
 درین صورت خلاف کرده اند جمعی از علماء تصریح بطلان کرده  
 و جمعی صحیح میدانند و اظهار نظر حضرت بطلان آن حاصل آنکه  
 نیت مالک بجز حال معتبر است و لیکن ضم کردن نیت وکیل  
 بآن احوط است و هرگاه در حال دادن وکیل بقیه فرض کنیم که  
 مالک بطلع شود و نیت کند دیگر استخالی نیست هر چند  
 وکیل نکرده باشد و قسم دیگر آنست که مالک کسی را وکیل

کند

کند در اخراج مال رسانیدن بمصرف هر دو مثل اینکه بگوید  
 بود و خرم مرا بر خار و زکوٰه آنرا برون کن و بمصرف رسان  
 و ظاهر اینست که حکم این مثل حکم سابق باشد و درین حکم هم  
 مالک صرفاً یعنی در وقت که وکیل میکند نیت دای و اخذ را  
 فرقی ندارد میکند و وکیل را امر میکند باخراج و اما آن لیکن  
 احتیاط در اینجا در باب لزوم نیت وکیل در حال رساندن  
 بمصرف پیشتر و بجز حال باید نیت مالک باستمرار حکمی یا  
 باشد تا وقت رسیدن بمصرف و ما با و بجز در مثل آنرا  
 یا نیت مالک یا مثل آن و در کلام فقها تصریح بقسم دوم  
 نیت و کما حقیر اینست که نیتها فقها درین مسایل منقح است  
 بر اعتبار رسانیدن نیت در خاطر در حال دفع زکوٰه و این  
 بسیار در مسئله صبیح بهم رسانیدن و هرگاه بنا دار گفتند  
 داعی بنا بکنایم چنانچه تحقیق در مسئله است امید آنست که  
 نقایص آنکه آنرا نیت باشد انشاء الله تعالی و همین قدر کافی است  
 که داعی فرما بفرموده الهی در دادن اینقدر افعال در هر چه  
 زکوٰه مالک را باعث شود که اعتقادها بمصرف آن بزرگ است  
 که آن داعی هر حکم خود با باشد تا زمان رسیدن خواه رساندن  
 آن بیک خود باشد یا بیک غلام یا طفلی یا بخواه یا غیر آنها یا  
 بیک وکیل خود بجز اینانند و قسم که بوده با و همچنین که بتصرف  
 رسیدن کافرا و اما امام و عامل و مجتهد پس مالک نیت کرد  
 و بعد ایشان داد مجتهد و بر امام و قایم مقام او یعنی لایق نیت  
 پس گویند بقیه رسانیدن و هرگاه مالک نیت نکرده باشد اما  
 قایم مقام او با کراه و جبراً زکوٰه رسانند پس آن زکوٰه مجتهد نیت



و از کردن مالک با غفلت لیکن معلوم نیست که ثواب داشته باشد  
 و درین وقت تمام و قایم مقام نیت زکوٰه میکند و مستحق میدهد  
 چنانکه ولی طفل در سر کوفت طفل نیت میکند و هرگاه بطوع و سر  
 از مالک بگیرد و لیکن مالک نیت نکند بمعنی آنکه بقصد نیت  
 با غرض دنیوی در یک لحظه درین صورت خلافت کرده اند بعضی میگویند  
 میانه خود و خدا حجری نیت لیکن ایام و قایم مقام او دیگر اند  
 مطالبه نیتوانند کرد و در وقت که انظار این باب که زکوٰه از کردن او  
 ساقط می شود لیکن ثواب ندارد بلکه معنی خواهد بود نیت  
 خود و ثابتهای او را تکلیف میکنند بدانچه آنجا که خود بقصد  
 ریا یا مثل آن برضی میدهد که در آنجا حجری نیت و مکلف است اما  
 دانسته که جایز است که مالک وکیل تعیین کند  
 بجهت دادن زکوٰه و بدانکه جایز است از سوی فقیر نیز تعیین وکیل  
 در گرفتن زکوٰه یعنی جایزند نشاندن و اول قویست خصوصاً  
 در وقتیکه کسی بفقیر و عیال دادن زکوٰه کرده با و فقیر وکیل تعیین  
 کند در اخذ آن و اما هرگاه فقیر کسی را وکیل کند که اگر کسی زکوٰه  
 بدهد تو نایب است که آنرا من بگیری خالی از اسکاکی نیت  
 و لیکن اظهر حجرتا و لا یمکن انک و کالت از آنجا فقیر به شوق  
 شرعی برسد مثل از آن فقیر یا بینه یا غیر آن و بدین شوق توان  
 داد بخلاف وکیل مالک که در آنجا احتیاج با ثبات نیت و فقیر  
 میتواند بجهت آنکه دست وکیل و از عا و کالت میکند از و بگریز  
 همچنانکه در بیع و طلاق و غیره همچنان است و ظاهر اینست که در صورت  
 ثبوت و کالت از آنجا فقیر حصول برات در هر موهبی نیت مجبول  
 علم بتی و فقیر چنانکه هرگاه بدست امام و سایر فقیه صیلا و برات ذمه  
 حاصل

حاصل بود چنانکه پیش ازین گفتیم که وکیل مالک باید نیت و این  
 باشد پس هرگاه مالک زکوٰه خود را بویکیل نیت و اما این داد ظاهر است  
 که بر عا لزمه باشد و بیک حصول علم بوصول نیت مستحق و آبیان باشد  
 اما اگر علم بهم رساند که مستحق در زمان نیت او در آنجا آن اسکاکی  
 و در وقت که حجری باشد و اما اگر او را وکیل کرده با در پهن کردن  
 مال و رسانیدن بمصرف هر چه معلوم می شود که پهن نکرده این حجری  
 نیت ولی طفل در وقت دادن زکوٰه مال طفل نیت میکند  
 و کویا این عا وقت مستقل از بوی و در مال طفل خصوصاً طفل غیر  
 مجرب و همچنین وجه زکوٰه را از مال میت پهن میکند و در وقت  
 که نیت مالک در پهن وصیت کا فی با و لحاظ است که می نیت  
 بکند جایز است در وقت در صورت شک مثل آنکه بگوید این  
 کوی سفند را میدم در وجه زکوٰه کوی سفند غایب من اگر چه امت  
 باشد زکوٰه واجباً آنجا باشد و اگر نباشد تصدق باشد و اما  
 اگر بگوید که این را میدم در وجه زکوٰه مال غایب من اگر سالم باشد  
 پس اگر معلوم شود که سالم بوده آ در وجه زکوٰه محرم است و هرگاه معلوم  
 شود که سالم نبوده اخلا کرده اند که با سابقاً نذر آورده و دیگر  
 حکم کند از زکوٰه و غیر آن مانده و ظاهر آنست که هرگاه عین مال که  
 داده باقی است میتواند عدول از نیت بکند و در وجه دیگر حساب  
 کند در صورت علم فقیر یا اینکه مال غایب است و این زکوٰه او  
 هم میتوان او گرفت و بدیگری داد و در صورت جعل اسکاکی  
 و کلام در نظر پس ازین گذشت و اگر مال با نیت پس اگر فقیر علم  
 داشت که مال غایب سالم نبوده و این را از وجه زکوٰه آنجا گرفته  
 مشغول الذمه آنجا است و توان در اینجا نقل نیت کرد می خواهد که



۷۱  
 فقیر حساب کند و میخواند از روی بیکر و بدیگری بید و اگر  
 نیتاً این معنی را نبرد آنچه نمیتوان از او گرفت و نمیتوان با او  
 در وجهی دیگر حساب کرد هرگاه کسی منع زکوة کند و عظم  
 وضاحت ندهد مآه فقیر عادل نایب و واجبا با او بگوید  
 و هرگاه دست بری بایشان بنام مؤمنین نیز نتوانند چیزی از ایشان  
 بگیرند و همچنین احسن و سایر رجوع واجب و همچنین در رسانیدن  
 عمر من مستحقین در اینجا لایق بودن خود با شران میشوند  
 بدو لایق او و در آن چند مطلب است  
 جمع شود در سخن دو سبب از اسباب یا بیشتر مثل آنکه فرضند  
 باشد و عامل باشد و بجهاد هم برود جایز است بجهاد بیک این  
 استحصه با او میداد و هرگاه فقیر هم با دیگر بقدری از آن  
 و هر قدر خواهد میتواند با او داد چنانکه گذشت  
 مشهور است که اول آنچه مستحق فقیر میتواند داد آنست  
 که در وقت اول واجب میشود که نصف دینار یا پنج درهم  
 و بعضی گفته اند که آنچه در وقت دوم واجب میشود که آن  
 ده نایق دینار یا یکدهم و بعضی گفته اند که این حد نداد  
 هر چه میل خوشت و اظهار قول احرار است و بدانکه خلافت  
 کرده اند که این حد یا بر سبیل است یا واجب جمعی گفته اند  
 بر سبیل و بیعتی و اشهر و اظهار استجابت بر بنا بر اظهار استجاب  
 خود بد مشهور خواهند بود و کراهت کمتر دادن و اختیارها  
 قول احرار بنا بر این بود که خود را آن حال بر وجهی کرده ایم  
 و ظاهر این اگر معتبر در غیر طلا و نقره نقتا اول یادوم باشد  
 در آنچه نقتا او معتقد اما ناند چیزی تا و محتمل که مراد مساوی

نقتا

۷۲  
 اول یادوم از طلا و نقره با از نقتا آنها و اما در غلات  
 که یکفشا دادند محتمل که حد آن این باشد که بید آنچه در اول  
 در اول تمام شدن یک نقتا واجب شود محتمل که مراد  
 قیمت پنج درهم یا از آن و در احادیث بعینه که حکم در هر  
 مقدما اول چیزی ندیدیم و اینها هم علی عدم و بی نقتا  
 در اول و هر حال هرگاه بر مکلفت و افشاء با الایلی کون سفند  
 مثلا قیمت آن در وقت و بی نقتا از پنج درهم کمتر باشد واجب نیست  
 بر او زاید بر آن و همچنین هرگاه زکوة نقتا اول فقیری داد  
 باشد جایز است که زکوة نقتا دیگرها به فقیر دیگر بید بنا بر  
 مشهور است واجب است که از کسی خود چیزی بر او بپذیرد و نقتا  
 این نا بفقیر اول بید اینها که صد گویند حکم اقل حد نقتا  
 و اما اگر آن بر حدی نداد و بفقیر نقتا میتوان داد که غنی  
 شود و زبانه بر غنی هم میتوان داد چنانکه گذشت بل هرگاه فقیر  
 بدهند تا بقدر توانا و تمام شود دیگر با میتوان داد بجهاد  
 غنی میشود یعنی زکوة نمیتوان داد بعضی گفته اند  
 واجب است بر امام و سایر قضیه اینکه دعا کنند از بر صاحب مال  
 هرگاه از زکوة بگیرند و اظهار استجابت بر همه و بر فقیری  
 هم و ضرورت نیست که دعا بلفظ صلوات باشد بلکه هر لفظی که دعا  
 کند خولت و بعضی گفته اند که باید بلفظ صلوات باشد یعنی  
 بگوید صلی الله علیه و آله و سلم یا بگوید اللهم صل علی فلان و این  
 قول ضعیف است و علامه در تذکره گفته که بگوید اجر الله فیما  
 اغظیت و جعله لک طهوراً و بارک الله لک فیما ابقیت  
 مگر آنکه مالک شود مالک چیزی را که در وجه  
 زکوة داده اما اختیار خود مثل خریدن و قبول کردن بخشش هر



اینکه ضرورتی داعی باشد مثل اینکه در بیضه زکوة جزو حیوانی باشد که فقیر بآن مستحق میتواند شد و کسی هم آنرا بخیزد و اگر بخیزد هم عیالک ضرر میرسد در بین صورت باکی نیست که مالک آنرا بخیزد و اما اگر بدون اختیار با و بر کرد و مثل اینکه بمیراث با و منتقل شود یا وکیل مطلق او آنرا از فقیر خرید یا باشد بدون اطلاع او عوض طلب او گرفته باشد در این صورتها اگر است ندارد یعنی مکلف نیست تا بیکه او را از مالک خود بیرون کند مستحق است تمنا کردن حیوانا صدقه را در جاهای سخت کثرت مثل گوشه کوی سفند و در آن کاوش و تراش و عداوت در ننگه گفته اند که هرگاه در مقام اسیر خدا باشد یعنی بصورت لفظ الله باشد اولی و برکت ذراتها هرگاه وجه زکوة یا مال دیگر از جنس و صدقه یا بر بند نیز کسی که تقسیم کند در هر منافعها و آن شخص هم منتصف با بصفت آن مصرف پس اگر علم دارد که مالک است که او هم بجهت خود بردارد اشکالی در جواز نیست چنانکه هرگاه علم داشته باشد یا بعد از رضا اشکالی در عدم جواز نیست و اما هرگاه رضا و عدم رضا هیچک معلوم نباشد پس در آن دو قول است و اقوی در نظر جمیع حیوانات و جزئی محمول بر کراهت تا بر صورتی که مظنة احمق و رذالت و ظاهر کلام اگر نماید بین حیوانات و صریح بعضی است که آنرا بخورد و زیاده در قیاس که بد دیگران میدهد بر ندارد و بعضی اجناس هم تصریح بر این دارد و اولی آنست که هرگاه آن اشخاص محصور باشند تسویه میان آنها بکند و علاقه در خریدها نیزه تفاوت گذاشتن را و بجز این اظهار عسبانه حالات بجز احتیاج در مطلق تسویه هر چند احوط است

که برای

که برای خود زیاد تر از حیوانیک بر ندارد و اما در دادن باهل و عیال هرگاه آنچه مصرف باشد پس یا در آن خلافت باشد و بعضی احتیاج صحیح هم تصریح بآن دارد و الله اعلم با حکامه در کوی فطرت است و آن از جمله واجبات است و کفالت و از احادیث مستفاد میشود که دادن فطره شرط قبول روزهها ماه مبارک رمضان است عاقلان و عیال و پاک کردن بدن از آفات و ناخوشیها معنی بی و سایر آن در ضمن چند متصل بیان میشود در پاک کردن مکلف بظرفه او در آن سهجرت است شرط است در وجوب فطره بلوغ و عقل و آزاد بودن پس فطره بر هر بالغ و عاقل و بالغی است و اجب میشود و هرگاه عیال دیگری باشد بر او واجب میشود و بر وی ایشان هم است نیست که از مال ایشان فطره ایسترا بدهد و مستحب است اینست که اگر کسی بمیرد شود بشمار شام عید و بعد از آن بمیرد باید بر او هم فطره است و این خوب است و اما اینکه پس خواه بگویم که مالک عیال میشود یا نمی شود بر او زکوة واجب است زکوة در جواز و هیچ مالک اشخاص غلام اشکالیست مگر در حکایت شرط یعنی غلامی که آقا یا او فرزند کرده اند که همچو عیال کند و بیک در مملکت و آزاد شود و شرط کند که اگر غلام یا در غلام باشد و مکاتبه مطلق که با عیال جزئی از آزاد شده باشد و آن مکاتبه است که با او شرط شده باشد عود بندگی هر قدری که از مال مکاتبه میدهد بآن نسبت آزاد میشود و مشهوره اقوی در این قدیم نیز عدم وجوب فطره او زکوة این اشخاص هم بر آید اینست که با هر کس که در شب عید عیال او باشد و اما مکاتبه که بعضی از او آزاد شده باشد پس اگر عیال آقا یا عیال دیگری فطره در ایشان او اگر عیال کسی نیست پس در آن خلافت او اقوی است که فطره بر هیچک لازم نیست و فطره



از وساطت و همچنان اظهار است که هرگاه غلام میان چند نفر  
 شریک باشد بر هیچیک از ادم نسبت هر چند مشهور در آن  
 است که شریک مرید بقدر حصه باید بدهد و این باب  
 قابل شک است اما اینکه واجب فطره تا برسانی مالک و یا غیر  
 نباشد مجرب و در آن وارد شده است و مقتضای آن  
 در آن است که یک سر مرید و دو سر هم کافرا مثل اینکه شخصی  
 نصف یک غلام و اما مالک با و نصف غلام دیگر با و این  
 خالی از اسکا است شرط در وجوب فطره  
 قانکی و بعضی بر فقیر نیز قیاد است اند بعضی که هر یک  
 در عید زایل بر قوت خود و عیال خود بقدر فطره و اگر  
 باشد بر او واجب و اقوی و اشهر قول اول و مراد از قیاد  
 بنا بر اقوی و انهم این که قوت لیا خود و عیال خود را  
 داشته باشد یا یکی باشد که و قیاد آن که چنانکه گذشت در  
 و اظهار است اگر زاده بر این داشته باشد بقدر فطره و است  
 و اگر هر نقد قوت لیا است و واجب و سنت ادا در فطره  
 از برای فقیر و هرگاه قادر بر بنا می تواند فطره ببرد و از آن فطره  
 خود را ادا کند و در و فایستند وارد شده که هرگاه کسی نباشد  
 چیزی در فرزند او از فطره نباشد مگر بقدر آنکه فطره خود را ببنهاد  
 بدهد یکی از عیال خود و آن یکی را بدهد و دیگری واجب تا  
 و ظاهر در آن است که هر یک از اینها فطره است علیحدت نه اینکه  
 مجموع بل فطره باشد پس هر یک قصد فطره میکنند و دیگری  
 میل و هرگاه یکی از اینها صغیر را می ارثقا او نیت میکنند همچون  
 هرگاه که ندهد صغیر نباشد و لی زنی او بگیرد و بجهت است که

در آن

در آخر فطره را یکی که برهنه از ایشان باید بدهد و هرگاه یکی  
 از خویشان هم میدهد ظاهر است که مجرب است و در نیت که مکروه  
 باشد چنانکه در زکوة مذکور شد و آنست که فایستند ظاهر میشود  
 که این حکم خارجی می شود نیز چنانکه فقیر عاجز نباشد از فطره  
 هر عیال را و نیت دلالت بر آن ندارد و در متابعت ایشان  
 ناکافی است کفار مکلفند بدادن فطره تا از ایشان  
 صحیح نیت و هرگاه مسلمان شوند پیش از تمام عید بر ایشان واجب  
 و صحیح است و هرگاه بگذرد عید مسلمان شود بر ایشان واجب است  
 و همچنان هرگاه فقیر بعد از تمام عید شود و دیوانه عاقل شود  
 و طفل بالغ شود و بنده آزاد شود و مجنون و ابله عاقل شود  
 انبر عیالی که بگذرد بهم رسد مثل طفلی که بگذرد مستألف شود  
 و بنده که بعد از تمام داخل ملک او شود و بی محبت ادا در  
 فطره از برای کسی که این شرایط از برای او بعد از تمام عید است  
 یا پیش از تمام عید در میان کسانی که باید فطره  
 ایشان را داد و در آن چند محبت است واجب  
 بر مکلف که فطره بدهد از خود و از هر کس که نفقه او را میدهد  
 خواه واجب نفقه او باشد مانند زوج و مولود و فرزند  
 و فرزند زاده و پسر و در و اجداد یا برتر یا با یک نفقه میدهد  
 مثل سایر خویشان و بیگانه که خواه فرزند نباشد یا یکی چنانکه  
 بنده باشد یا آزاد مرد نباشد یا بنده مسلمان باشد یا کافر مشرک  
 میان علما این است که در نیت که نفقه آن بر هر دو واجب است هرگاه در  
 عیله مضان عیال دیگری نباشد فطره او بر شوهر است هر چند در  
 شب عیال شوهر نباشد و بعضی گفته اند واجب است بر او مگر اینکه عیال



۲۷۷ او باشد و این اظهار او این در این است که ما گفته ایم که واجب است  
 فطره زن در هر گاه عیال دیگری بنا هر چند عیال زوج هم باشد  
 و خواه در بی یا کفقه او قائل باشد بر شوهر یا نباشد مثل آنست  
 و غیره بخواند که هنوز شوهر یکس ندارد و امثال آن خواه  
 دائم باشد خواه منقطع و این قول ضعیف است و همچنین مشهور است  
 آنست که هر گاه عریض فطره او بر آقا واجب است هر چند در شب عید  
 عیال آقا باشد و بعضی شرط کرده اند که باید عیال آقا باشد پس اگر  
 آقا او را نفقه میدهد بر آقا واجب است هر چند عیال دیگری هم باشد  
 و این قول اظهار است از احادیث ظاهر میشود اینست که نفقه  
 در زوجین فطره معتبر است از جهت نفقه بودن لیکن احوط است  
 قوی مشهور است در زوجین و معلوم است و اما سایرین فایده  
 التفقه پس هر گاه عیال این شخص باشد و نفقه ایشان را میدهد  
 پس اشکالی نیست در زوجین و همچنین هر گاه عیال دیگری هم بر او  
 و اگر عیال کسی نباشد و در آن نیز خاله و اظهار اعتبار نفقه آنست  
 نفقه پس هر گاه عیال آن شخص باشد بر او واجب است و هر گاه آن خویش  
 صغیر باشد و آنکه با و نفقه میدهد فقیر یا این صغیرها را با و نفقه  
 از هر دو مسأله بجهت عدم بلوغ آن صغیر و بجهت ضرورت او  
 واجب است فطره دادن از همه آن و خلاصه کرده اند در  
 ضیاع آن که بلیان فطره لازم می شود و بعضی شرط کرده اند در آن  
 که تمام ماه رمضان در خانه او باشد و بعضی قسمت او را اعتبار  
 کرده اند و بعضی دهه آخرها و بعضی دو آخرا و بعضی یکشنبه  
 و بعضی هر دو ماه را با این نحو که شب عید داخل شود و همچنان  
 باشد و بعضی چیز خوردن را هم شرط نکرده اند با این معنی که همیشه پیش

ایشام

۲۷۸ از شام داخل خانه او شود در هم میماند و شب عید داخل شود  
 بر او واجب می شود و این مختار است شام است از سالک بلکه  
 ظاهر است دیگر هم هست که محقق از ایشان در کتاب معتبر نقل کرده  
 و اظهار در نزد حنفی است پس میگوید همسان بر او صادق است  
 در وقت دعا و شب عید در آید و او در خانه او باشد  
 فطره در صفا خانه واجب است و هر چند که صدق هم می شود  
 مگر اینکه چیزی در آن منقول باشد اگر شب پیش خورده باشد  
 واجب عید خواندن چیزی در لکن در صورتیکه منقول باشد که  
 چیزی بخورد و اتفاق بیفتد که چیزی اظهار است که کافران در وقت  
 فطره در صفا خانه خصیصا هر گاه شب پیش خورده باشد هر چند  
 عید اتفاق افتد که چیزی مگر اینکه پیش از شام عید بخانه دیگری برود  
 و در آنجا شام بخورد که در آنجا فطره متوجه آن شخص می شود بخانه  
 اینکه در وقت دعا و شب عید که او در خانه کسی شود بر سبیل اینکه  
 همان او با و باین قصد که آنجا چیزی خورد و خوراک خورد کند بجهت  
 قدامت و با همسان می کند و اگر چه اتفاق افتد که در آن او قائل  
 که در خانه او است هر وقت غلظت خورد دیگر جایز است او چیزی آورد  
 خورد یا در همراه صفا خانه برود بجا و عید بخورد و از آن همسان  
 بودن بیرون نرود و همچنین معتاد بودن و مستعد شدن برای  
 چیزی خوردن کافرا و دیگر حصول آن شرط نیست و فطره آن در صفا  
 خانه است مگر آنکه پیش از شام عید بخانه دیگری برود در آنجا  
 چیزی بخورد که در آنوقت فطره بر آن شخص خواهد بود و اما  
 هر گاه بعد از دخول شب عید داخل شود فطره او در صفا خانه  
 نیست خواه در آنجا چیزی بخورد یا نخورد و در حکم همسان است مگر  
 که پیش از شام عید در خانه او باشد و در خانه او اطفال نکند و ظاهر



اینست که در اینجا باید منظور صفاخانه اینست که در شب عید او را  
طعام دهد و اما اگر منظور او نیست که طعام بدهد مثل اینکه  
کسی بخانه او بجهت او غنای آمد در آخر روز ماه مبارک و ذره  
و نه صفاخانه منظور چیزی خوردن او را نداشته و اتفاقاً  
در اینجا مانند تاش داخل شد و در اینجا صفاخانه بیک طعام  
او افتاد و او را طعام داد در وجوب فطره ازین شخص اشک  
و احوط آنست که آن شخص خود فطره خود را بدهد و اما هرگاه کسی  
ادشام عید بر کسی چیزی بفرستد یا به فقیری چیزی بدهد و در  
عید او آن چیزی در فطره برچسبند نیست و همچنین کسی که در خانه  
دیگری باشد و این شخص متکفل نفقه او و کسوف او است پس اگر  
ما پس عیادت که غله و کرباس و غیره بجهت کفالت او می فرستد  
و او خود بصرف میرساند فطره او بر این شخص واجبست و اما اگر  
هر روز در وقت حاجت و نام نان و نان خود بر بیوان متعارف  
نفقه عیال بر او می فرستد و همچنین لباس و غیره پس فطره او بر او  
واجبست و اما اجیر پس اگر بطریق متعارف با او چاوشام بدهد  
بلکه با آن سالنانه و لباس سالنانه با و میدهد فطره او بر او  
واجبست و اما اگر بطریق عیال با و نفقه میدهد پس میدهد تا گفته  
که هرگاه شرط کرده او نفقه و با اینکه قابل باشیم که نفقه  
اجیر بر او مطلقاً فطره بر او واجبست و با نیست بجهت آنکه نفقه  
جز اجرت اوست و اگر اینها بنا بر او هم در حکم محاسنست و احوط  
اینست که در صورت نفقه دادن بقر عیال شاگرد فطره او را  
بدهد هر کسی که فطره برده تمهید دیگری فاسدست فطره  
از و ساقط این در این گفته است که فطره همان بر همان و صاف  
هر چه بود و این ضعیفست اما هرگاه صفاخانه فقیر باشد و همان

غنی

غنی باشد و وجوب فطره آن صفاخانه ساقط است و در وجوب آن بر همان  
خلافت بعضی واجب میدانند یعنی میگویند در هیچکدام واجب  
نیست و این قول خالی از قوت نیست و احوط اینست که همان  
بدهد و هرگاه صفاخانه فقیر همان خود را بدهد بعضی گفته اند  
که بخیری نیست یعنی میگویند بخیرات و بعضی گفته اند که اگر باذن  
بلعد بخیرت و اگر نه بخیری نیست و اظهار بول و دم بنا بر ظاهر  
نقل اجماع و اخبار که دلالت بر استحباب فطره دارد از هر صفت  
پس هرگاه بدهد صحیح خواهد بود و هرگاه بگویم که فطره همان بر همان  
خانه فقیر صحیحست چنانکه شهید رحمه الله احتمال دارد اظهار عدل  
آخر است مگر باذن همان میباید باذن در اینجا خالی از اشکال  
نیست و ظاهر اینست که مراد کفالت کردن با در صد فطره با این معنی که  
آن مقدار سالن کن و در نیابت و وکالت من از آن هرگاه  
مراد این باشد خوبت و بدانکه کفالت فطره که مستحق صفاخانه  
باشد و تکلیف با و متوجه شد ظاهر اینست همان با دای فطره  
ضرر نیست و بعضی احتمال داده اند که هرگاه همان علم بهم رساند که  
صفاخانه نداده باید خود بدهد و اول اقوی و اما آنچه گفته می شود  
حکم اینست که صفاخانه غنی باشد و همان در خود بزند و فطره ادا  
کند و اظهار اینست که بخیری نیست مگر باذن با این معنی که گفته  
و آنچه گفته در همان حکم زوج ظاهر میشود پس اگر هرگاه شوهر  
فقیر باشد و زن غنی باشد پس بعضی گفته اند بر زن فاسدست  
گفته اند از هر چه و ساقط میشود و بعضی گفته اند که اگر شوهر با وجود  
با و نفقه میدهد پس قول تأیید صحیح است و اقوی در نزد فقیر سقوط  
از هر چه و مگر اینکه شوهر هیچ وجه قادر بر دادن فطره بنا بر حد

۲۸



بعضی کردن یا برکت و فطره گرفتن باشد که در این حال نیز  
واجب می شود و بحر حال احوط اینست که زوجه بدو هرگاه شوهر  
فطره بر خود نهد و فطره را داد بی شکل از زوجه سابقه می شود  
و هرگاه زوجه بر خود برزند و فطره خود را بدهد و با خود غنا  
زوج پس آن محرم نیست مگر باذن زوج یا بعضی که پیش گفته اینها  
هم در وقتی است که زوجه داخل عیال زوج باشد و اما هرگاه که  
فطره باشد و خود غنی باشد و نفقه خود را صرفت میکند و بی شکل  
فطره او نیز خود اوست شرط نیست در زوجی فطره  
حاضر بودن بلکه هرگاه عیال غایب باشد و واجب است عیال  
در سفر باشد یا عیال در سفر باشد پس اگر آنرا نیاید چه هست که در  
کجاست و حقیق او معلوم یا امانت او معلوم است هر چند حقیق معلوم  
نباشد و با خود این علم بحصول شرایط و جویم حاصل است  
مثلا اینکه بداند که هنوز در نفقه او بر سر می زند و عیال خود یا دیگر  
نیست مگر چند این بعضی است صحیح بدانند بر او فطره واجب است او  
هرگاه را معرفت شرایط زوجی نداند پس فطره بر او واجب است  
و هرگاه از عیال چیزی بنا و خبر آنرا نشان منقطع باشد در کلام بعضی  
بر می آید که واجب است بجهت استصحاب حقیق و این است که در صورت  
انقطاع خبر چون شرط محلی است پس فطره سابقا در یکدیگر است  
حقیق فایده ندارد مگر اینکه فرض کنیم استصحاب را بجا نبرد که آنرا  
شرط کند مثل اینکه مال بسیار در سفر آن غلام از آقا بود و  
در فقرت و اتفاق از آن بود و با ایضا منفق در آن خبر شد که  
در این صورت بان در وقت حکم بلزم فطره پس بنا بر قول ما اینکه  
فطره واجب است در هر حال بر این شخص واجب است که باید

بدهد مگر در صورتی که علم بهم رساند که عیال غیر او نیست دیگر  
محتاج با این نیستیم و استصحاب حقیق کافی است و در جنس فطره  
و مقدار فطره او در آن چند مطلب است مشهور و اقوی آنست که  
باید در جنس فطره از قوتها باشد که بی نوع انسان غالباً قوت  
خود میکند مثل گندم و جو و خرما و مویز و برنج و ذره و شیر و کباب  
و عدس و نخود و ماش و اسال آن ها نه مثل خیار و خربزه و جندب  
و کاه و بویا و سرکه خواه قوت غالب بلدان شخصی باشد یا نباشد  
و خواه قوت غالب این شخص باشد یا نباشد و پس هرگاه اهل  
بادیه که بغیر شیر و خرما گندم ندارد در برنج بدهند یا گندم یا  
جو یا امزین یا ماش بدهند کافی است و همچنین اهل شهرها نیز هر  
هرگاه شیر بدهند و هرگاه قوت پس بر می خورد و واجب است بر او تحصیل  
بالاخر و هرگاه قوت بالاخر می خورد جایز است دادن یا بین قوت  
بعضی از عملاً گفتند که جنس فطره گندم و جو و خرما و مویز است  
و بعضی هم علاوه بر این کرده اند بر این بعضی برنج و شیر  
و اظهره اقوی قول اولت و در آرد و سویه حلال کرده اند  
و اظهره جوان است و در زمان نیز خلا و احوط آنست که اقرا  
بر قیمت بپردازد و اظهره اینست که مگر از دو جنس مثل صاع گندم  
و نصف صاع جو یعنی آن داد بلی صاع عیال معتدل میتواند  
که صاعها معتدله از اجناس مختلف است افضل  
فطره خرما و در بعضی احادیث وارد شد که حضرت صادق علیه السلام  
فرمود که اگر یک صاع خرما بدیم نزد من بهتر است از اینکه یک صاع  
طلا بدیم و احادیث و روایات بسیار و بعد از خرما سویه است  
و در نهایت که در صورتیکه فقیر محتاج بچین باشد او را مقدم



دویم و اقوال دیوان افضل مختلف بعضی گفته اند چنانکه کما لعمریه  
 و بعضی جزها و موافق را مستحق گفته اند و بعضی گفته اند هر چند  
 آن بلد تر باشد و بعضی گفته اند قوت غالبان بلدا فضیلت است  
 و این دو سزا **حایز** اخراج هیت هر یک از اجناس فطره  
 و خواه اجناس را داشته باشد یا خواه نداشته باشد و اظهار است  
 که در هیت هر چه با مستوان داد و خواه طلا و نقره و خواه مس و  
 و حیوان یا غیر آنها و بجز آنست که طلا و نقره باشد و در هیت  
 دادن بعضی اجناس فطره انبعضی مثل اینکه نصف صنایع کندیم بلد  
 در هیت یکصاع جو و احوط تر آنست و در هیت محلی کند  
 رجوع بعیت سوئبی می شود و قول محمد پد آن یکدرهم مالد و  
 درهم ضعیف **مقدار** فطره با صنایع است از مجموع  
 و بعضی در خصوص شیر و کشک حلال کرده اند و گفته اند چهار  
 رطل در آنجا کاف و بعضی رطل را قنبر کرده اند در رطل مسک و قنبر  
 آنست که در وقت نیت و بعضی صنایع و رطل را در هر گوه مال را در یک  
 اعاده در کار نیت در میان وقت دادن فطره آن  
 و کیفیت آن مستحق آن و در آن چند مطلب **دیوان**  
 اول وقت و جوی فطره دو قول است بعضی گفته اند قنبر می شود  
 بغروب آفتاب زود و زآخر ماه مبارک رمضان و بعضی گفته اند  
 واجب نیست مگر بطول صبح روز عید و قول اول اقویست  
 و اشهر و اقوی است که مقدم بینان در هر دو وجوب نیت  
 فطره و جوی قایل شد اند بجز آنستندیم آن نیت فطره از اول  
 ماه مبارک رمضان تا عید و اول اقویست بلی سنت است که  
 بعضی در هر یک مستحق پس هر گاه در وقت وجوب فطره آن شخص ضعیف

استحقاق

استحقاق باقی باشد بر نیت فطره او را بر عا لدم کند و در وقت  
 فطره حجاب کند و افضل وقت اخراج فطره در روز عید قبل  
 از آنکه نماز و الا آخرت فطره پس اشهر آنست که حایز نیت فاحزان  
 از نماز عید و جوی گفته اند که حایز نیت فاحزان ظاهر و زعمید و معا  
 از نظر نگاه است و بعضی گفته اند حایز نیت فاحزان آخر روز عید  
 و تا خیر زمان حرام است و قول اول اقویست و اظهار است که هر یک که آخر  
 وقت گذشت دیگر فطره واجب است در فضا و ادا و جوی گفته اند  
 که بعد از گذشتن وقت فضا آن واجب است در هر وقت که باشد و فطره  
 نمیشود و بعضی گفته اند که هر یک باید نیت حاکم کند و احوط آنست  
 که هر گاه اخراج فطره نکرده تا نماز عید را کرده است مقدار فطره را  
 بدهد و نیت فطره نکند در فضا و نه ادا بلکه همان قدر باشد  
 قرین الی الله و قصد کند که اگر فطره ادا باشد این فطره ادا باشد  
 و اگر فطره فضا باشد و اگر هیچکدام نباشد این صلوة تا در راه  
 خدا ظاهر این اگر حایز نیت فطره یعنی جدا کردن آن با  
 مستحق و با علم مستحق بلکه سنت است اجلا کردن در وقت که مستحق  
 موجود نباشد و بعد از جدا کردن واجب است بیرون کردن آن و  
 بمصرف رساندن آن نیت داده چند وقت گذشته باشد و اظهار  
 که در این وقت بیرون کردن واجب قدری نیت و حایز نیت فاحزان  
 مگر از روی کاهلی و بی پروا و بی احتیاطی در آنکه بسبب عذر باشد  
 هر چند مثل طلب افضل باشد و انتظار فیت مخصوص باشد و کلام در  
 تلف و ضامن بودن ها که در هر گوه مال کفتم و مراد از عزل آنست  
 که سادوی فطره را از مال خود جدا کند نیت فطره و قصد تقرب  
 و بکار بی بکار بد و در تعیین کردن آن در جمله ما که نایل به فطره



باشد مثل اینکه یا بجزا کند و دارد بگوید خدا یا یکصاع یا یک کلام  
 فطره باشد اشکالات لعل بلکه اظهار آنست که صومرا ندارد و اما  
 هرگاه که از فطره و از مال خود جدا کند درین فطره همان قدر که  
 از فطره محسوب میشود و کلام در نقل فطره از بلد مالک یا دیگر  
 یا بجزا و حتی و عدم آن وضامن بودن هانت که در نزد مال  
 گذشت و جایز است از فطره در غیر بلد خود همچنان اکلوم در فطره  
 که عزل شد از حکم خود بقره عدم آن وضامن بودن یا بوجه  
 مستحق وضامن بودن آن هر چند در غیر بلد خود تعیین آن  
 کرده باشد و خود ببلد خود نقل کند و همچنین کلام در وجه  
 نیت در فطره مثل زکوة است و همچنین در اینکه جایز است که بدهد  
 و کسی را وکیل کند که بدهد و محکومیت اعتبار نیت موکل یا وکیل  
 هر چنان که گذشت و همچنین در اینکه افضل است که در نزد امام  
 برده یا نایب خاص یا بقیته عادل در صومرا که ایشان حاضر باشد  
 مستحق فطره همان مستحق زکوة و اظهار این که باید بگویند  
 داد و مستضعفین و محالین میتوان داد چنانکه گذشت و  
 همچنین باطلان نیتان میتوان داد هر چند پدران ایشان نیت  
 باشند و اشهر و اظهار آنست که بر قضیوی و از یکصاع میتوان جا  
 مکره و در فیکه فضا بسیار باشند و فطره که باشد و بلیغ  
 بیشتر از یکصاع میتوان داد تا شود بشرط آنکه بقدر نیت ایشان  
 با در زمین باشد چنانکه در زکوة گذشت و افضل آنست که با تمام  
 پریشان بدهد و بعد از آن به مسایگان و بعد از آن بجهت فاضل  
 و صالحتر باشد و هکذا فطره خود و صیال خود را بجا و عزیزها میتوان  
 داد هر چند آن عیال عزیزها نباشد و غیره هکذا فطره خود و عیال

خود را

خود را بجا شمی نمیتواند داد هر چند عیال او هکذا باشد این مرد  
 سید میتواند فطره غلام و کینه خود را بجا داد بعد از آن غیر  
 سید نمیتواند فطره زوج سید خود را بجا داد بدهد و چون  
 این معنی درین عوام این زمان بلکه بعضی خواص ایشان مشتبه بود  
 توضیح آن کردیم در حق او در آن چند مطلب  
 در بیان اموریت که سخن در آنجا واجب شود مشهور و اقوی  
 آنست که هفت چیز است غنایم دار الحرب و فاضل مؤمنه از غنایم و نساء  
 و تجارت و کسبها و عیال و کچنها و غنایم و حلال مخلوط بحرام که  
 قدر وضامن معلوم بنا و نیت گذشت از سلمان مجرب و فضیل آنها در  
 چند بحث می شود از جمله امور که واجب است در آن سخن  
 غنایم دار الحرب یعنی آنچه را که مسلمانان بجزای جبار از کفار جری  
 گرفته باشند حقا جمع کرده باشند آنها را یا هفتی جمع کرده باشند  
 آنها را یا هفتی جمع نکرده باشد از چیزها که ملک مسلمانان نوبت  
 شد که از باغ و مزرعه و غیره آنها و مباح با غضب نکرده در دست ایشان  
 باشد یعنی از مسلمانان یا کسبی که با مالک مسلمانان با ما باشد  
 خواه از موقوفات باشد مثل آب و اسلحه و سایر اموال یا غیره  
 موقوفه شریفین و عمال و غیره هرگاه آن جنگ باذن امام  
 زمان باشد و هرگاه بدون اذن باشد در آن خلافت است  
 بعضی میگویند که آن نیز چنین است یعنی حرام است باید داد و با مال  
 عسکرات و مشهور و اقوی آنست که از جمله اموال است که محقق  
 امام اجابتها دهد آمد و از جمله غنایم دار الحرب آفتابی که  
 از کفار بگیرند و محقق کنند یا وجه صلح که از ایشان بگیرند و اکثر  
 علماء ما بر اینند که ما که عسکر فراهم کنند از اموال یا عیال



یعنی آنانی که با ملام جنک کنند یا مسلمانان مثل الخناجر و صفا  
 صفتین آن نیز مثل غنایم الحرب و اما آنچه بعین جنک جهاد  
 و دعوت باسلام از کفار گرفته شود خواه بغلبه و خواه  
 بعنوان غنم و غنایت پس ظاهر آنست که آن از قبل آوردن  
 مثل آلتیافت بر سپید زدی و مکر و فریب در آن دو وقت  
 بعضی گفته اند در آن جنس نیت و مال آن کسی است که آورده است  
 و بعضی در آن جنس نیت واجب میدانند بجهت آنکه از جهل و نفاق  
 در تاج او این افریت و دویست که در قول اول هم مراد عدم چوب  
 جنس باشد از حیثیت غنیمت و المهر ب بودن و انکار جنس  
 از راه سفقت کب بودن نباشد و فایده و فرقی در ظاهر  
 میشود که هرگاه جنس غنیمت دانیم باید بی نظار جنس را بدهد  
 و هرگاه از باب جنس مانع دانیم اعتبار مؤنه سالیا نیز می کند  
 و در تبادلی جنس واجب میشود و فرقی نیت در حکم چنین  
 مالی که از کفار بر سپید زدی یا مکر گرفته ما بین آنکه در بیاید  
 که نرشد یا در بلاد اسلام بشرطیکه در زمان مسلمانان باشد  
 و بدانکه در غنایم نیت معتبر نیست و گفته اند تا مقدار بیست  
 دینار بشاخص و نجیب و دلیلی از برای آن ندیدیم و وجوب  
 جنس در غنایم بعد از وضع اخراجات است که بعد تحصیل  
 آن ضرور میشود بجهت حمل و نقل آنها و بجهت محافظت حیوانات  
 و چراندن آنها و امثال آن همچنین بعد از وضع جایدیل  
 یعنی آنچه امام فرموده کرده با بجهت بعضی در اذای مغنلی  
 و علی در جهاد و آنچه نظیر جایدیل که در کتاب جهاد مذکور است  
 واجب جنس در عهد آنها بر بزرگ و کوچک و حج

و عهد

و عهد و در آنچه عهد بیرون از اشکالی است پس اگر معدن  
 از موی است و باذن موی بیرون محسوبند پس آن از موی است  
 و جنس بر اوست و همچنین هرگاه عهد آنها خود در آوردند  
 انفسا با شد و قایل باشیم که مالک میشود باذن موی از برای  
 خود در آورد پس ظاهر آنست که مال اوست و جنس بر او است  
 مگر اینکه محو غنایم موی موی امرا و ما باید بشود پس حیثیت  
 اخراج جنس متعلق موی آنجا نکه در معین موی و مکتوب است  
 تا خارج و معدن چیزی گویند که بیرون آید از زمین از آنچه  
 حوتی در آن خلق کرده مثل طلا و نقره و آهن و مس و روی  
 و قلع و نیاب و یاقوت و فیروزه و بلور و عقیق و سره و غیره  
 و نواج و نمک و کل امین و غیره بظن و امثال آنها و ظاهر آنست  
 که در نیت آنها ازین قبلیت مثل عود و بوی و چمن و امثال  
 آنها و جمعی نوقت کرده اند در مثل کج و اهک و مثل آنها و کل  
 ریشه و جمعی هم کرده اند در بخیل آنها و حکم در بخیل آنها  
 بجهت اینکه اینها معاینه زمین نیستند بل ممکن است بوی چمن  
 در اینها از نافع مکتوب و غیره ظاهر میشود در اعتبار  
 سالیا نه و عدم اعتبار و معدن تابع زمین است هرگاه مالک زمین  
 باشد مالک معدن میشود پس هرگاه معدن در ملک کسی باشد  
 پس آن مال اوست و هر چه بیرون آورد جز آنرا میدهد و جنس آنرا  
 میدهد و با مال اوست و بدانکه و بوی چمن متعلق بعین آن  
 چنانکه در موقوفه کنیم نه بدو و در جهات انکشاف قیمت اشکال  
 و جنس معدن بعد از مؤنه و اخراجات که در آن میشود بجهت  
 کندن و کلاختن و امثال آن در اعتبار بقصد در آن سرقت



ضمیمه ایست که در علم عدم اعتبار بعضی بر آن دعوی اجماع کرده اند  
 پس هر چه بعد از وضع اخراج عاید شود از آن که وفاد باید محسوب داد  
 و مشمول بیاید مشاخرین است که ولایتی هم که اینک بعد از  
 بیت دینار با و معنی دینار را پیش داشته که نسبت منقالت  
 شرعی طلاق است یعنی گفته اند بیکدیگر بیایم و احوط بلکه اظهار قول  
 اولیات و بنا بر اینکه بقضا اعتبار شود و احتیاطاً در بیان  
 میگویم چنانکه اظهار آن در وقت طاهر است اگر وقت در هم کافت  
 در محقق قضا بجهت آنکه ظاهر است که در صله اسلام بیاید  
 و وقت در هم مساوی بوده اند و این معنی میسر در بقضه ظاهر است  
 اما سایر معادین پس ظاهر است که کافت آنرا بیکدیگر نسبتان بدو  
 دوم برسد و ظاهر است که در اید بر بقضا و احسن باید داد  
 هر چند بیاید که باشد و بیکر بقضا و بی ندارد و اینجاست  
 بیرون میاید هر که بگذرد بیرون بیاید در آن استخوانی  
 نسبت و اما هر که بدقت بیرون بیاید پس بعضی گفته اند که هر یک  
 مجموع در بقضا بقضا یا پیشتر برسد واجب است حق بعضی گفته اند  
 که هر که قدر بیرون آورند و از آن اعراض کنند بیرون بیاید  
 قصد بیرون آوردن نداشته باشد پس آنچه بعد از اعراض در اول  
 ضم نمیکند یا آنچه در اول در آورند و هر که اولی بقضا  
 در سید باشد و اما دست برداشتن او که بجهت استراحت یا  
 الت و استیاض یا داخل شدن شب و اذکذا شق بجمع بیرون  
 مفرد در اینجا احتیاطاً با هم می شود و این حکم از قوت نیست هر که  
 در حقش در دین معدن باشد مثل طلا و نقره و در وقت بیست که رضا  
 هر دو را اعتبار کنیم مثل اینکه در قضا و نقره و در وقت بیست هر که

انزال

از بیست معدن حاصل شود پس حق آنرا در وقت بیست هم با بیاید  
 و اگر معدن اتحاد و مکاتبت متعدد باشد پس ظاهر است بیاید  
 او است که هر با هم ضم میشوند خواه جنس آنها مختلف باشد  
 یا متحد باشد علامه و سید که اختیارات اعتبار اتحاد نوع کرده اند  
 و ضم معادن متعدده با اختلاف نوع مشکل است و متبادر است  
 متحد النوع باو ظاهر است که اختلاف جنس با اتحاد مکان بیاید  
 چنانکه گفته و ظاهر است که آن اجزا باشد چنانکه از علامه در  
 ظاهر میشود و بعضی نسبت داده اند علامه درستی که  
 مطلقاً اتحاد جنس را اعتبار نکرده و دعوی اجماع بر آن کرده  
 و آن خلاف ظاهر کلام است و هر که جمعی سرشک شوند در  
 آوردن معدن در بقضا حصه هر یک را جدا باید ملاحظه کرد  
 و هر که کسی دیگر را اجیر کند بجهت بیرون آوردن معدن آنچه  
 بیرون آید مال است اجرا و جنس بیرون است واجب است  
 حق در حق که بیاید و آن عبارت است از آنکه در حق باشد  
 در زمین بجهت حرمه محافظت در صحت کی خواهد نقد با و خواه  
 جنس و در صورت اشتباه بعلت ما باید مجموع کرده مثل مکان  
 و آن طرفی که انفال را در آورده اند پس هر که مکان عمیر  
 مضبوط و طرف در دو امثال مثل حوال و اینان معلوم است  
 که کج نیست و معتبر است در آن بقضا و آن بیت دینار است  
 باید و است در هم یا آنچه بقیامت بکار نماند باشد ما لها و  
 و بخواهیم بعد از وضع مؤنه بیرون آوردن است هر که  
 آن خرج از بیرون آوردن کج باشد اما هر که بکند  
 بقصد کسبی دیگر و اتفاقاً کجی پیدا شود آن اخراج است



۲۹۱ وضع نمیکند و فرقی نیست در وجهی که میانه اینک آنکی که  
باید که باشد یا بصغر عاقل باشد یا بجنون و آزاد باشد یا  
مرد باشد یا زن و وجهی در غیر حکمت متعلق بولی است و  
بدانکه اگر کج داد در امر الحرب بنا بند پس افعال کسی است  
که بیا بد حسن بر او واجب است خواه در زمین معا باشد  
در زمین آبا در جواهر و در آن اثر اسلام یا مثل اسم غیر از یکی  
از یاد شاهان اسلام یا نبیا و اگر در جاهای اسلام باشد پس  
باید که در زمین معا یا جزایری صفا پیدا شود یا در  
مالک طاری پس اگر در او اثر اسلام یا در آن دو قول است  
یکی آنست که آن نیز مثل اول او قول دیگر اینست که در حکم  
لفظی بعضی ما که در دو زمین بنامند و قول اول و حکم  
لفظی این است که اگر کمتر از یکدیگر می تواند مالک شود و هر که  
بقدر سهم پیشتر باشد باید یکسال تعریف کند یا خود یا  
وکیل یا مدعی آنجا او باین نحو که در جباهها که محل حقیقت در آن  
فریاد کند که چنان چیزی یافتام و در وصف آنرا بکند اما  
هر شانه او را نکوید و مشهور این است که هفتاد و نه روز  
در جمیع فریاد کند و بعد از آن سه هفته دیگر بکند و بعد از آن  
دو سال بکند که در مجموع سال است و یکروز می شود هر که کسی  
گوید که از زمین او اثبات کند بدو شاد عادل را یکگاهد و می یابد  
میدهند و الا آنچه با او است خود مالک یا تصدق میکند از  
بر مالک آن و در هیچ صورتی حسن بر او نیست و اگر در زمین صفا  
داوی پیدا شود پس باید است که صفا آن زمین خود آن شخص است  
یا دیگری پس اگر زمین از دیگری باشد مشهور این است که واجب است

که مالک

۲۹۲ که مالک بگوید پس اگر بگوید این با او میداد و او شاهد  
و علامتی نمی طلبد و بر مالک حسن هم واجب است و اگر گوید این  
بیت پس مالک است او را بر این مالک میگویند و همچنین هر که  
اقترباد عاقلند که از زمین او دیگر یاد عاقل بعد اعتنا میکنند مگر  
در بنیاد اثبات کند و اگر هر آنها بگویند او را بنیت پس آن مثل  
است که در زمین صلح بایست شود که در دو قول بود چنانکه  
گفتیم و اقوی دو آن این بود که مالک است که با فدا  
حسن بر او واجب است و علامه اشکال کرده است و وجهی تعریف  
او بر ما لکهای پیش هر که مالک اول نشاند آن کج یا  
او متاخرین اشکال کرده اند در وجهی تعریف او بر ما لکهای  
پیش هر که مالک اول نشاند آن کج یا بعضی از متاخرین  
اشکال کرده اند در وجهی تعریف او برای مالکها در صورتی  
که احتمال آن باشد که آن کج در تحت یابد و نبود و بعد از خروج  
اندست او در فن شده و این اشکال بحالت خود است و مکان حقیقت آن  
که مراد مشهور هم وجهی تعریف در صورتی است که آن احتمال بنا  
و اما اشکال علامه پس آن تمام از وجهی نیست تمام اظهار قول  
مشهور است و اگر از زمین مال همان شخص اگر کج یا با فدا این با  
که بسبب الحیا و موافقت مالک آن شده یا بمراثه با و سرک یا  
بر بیع و شری و امثال آن با و مشق شده اما اول پس حکم او  
همان است که مذکور شد در کجی که یافت شود در زمین بی حیا  
و اما دوم پس حکم او این است که همیشه احتمال میدهد که از صورت  
او بوده اما مال او است و بر او حسن واجب چنان که از آن عمل  
ظاهر این است که این در زمین با بنیت که در وجهی که مالک در تعریف



موش بوده این کج در آنجا مدحون بوده و هرگاه احتمال بد  
که بعد از او در آنجا دفن شده باشد پس احتمال اینکه از موش  
بوده آکا فی نیت و هرگاه فایده معتقد باشد تقسیم می شود  
میان هر دو محقق نیست بآنکه یا فایده آکا احتمال نداشتن با  
که مال مورث است پس رجوع میکند بمالك سابق بر مورث  
و همچنین حکم آن همان آکا در مسئله سابقه یعنی آن مسئله که  
کجی داد در میان غیر خود میسأ مذکور شد و هرگاه بعضی وراثت  
احتمال بد دهند که از موش باشد و دیگران احتمال ندهند  
آنکه احتمال میدهد بقدر حاصل خود برسد و در آنجا فی  
که عمل میکنند بمقتضای آنچه در مسئله سابقه مذکور شد یعنی مسئله  
نازق کجی در ملک غیر هرگاه دعوی کنند مالک خانه و بنا  
در کجی که یافته شود و هر یک گویند که او من است و اقوی  
آنست که مقدم میدانند قول مالک را با قسم خوردن او و هرگاه  
نزاع در مقدار آن بکنند مقدم میدانند قول منکر را در فرمای  
با قسم او علی ما ذکر کرده اند که هرگاه کس حیوانی را  
و بیاید در شکم او چیزی که قیمت داشته باشد واجب است که تعریف  
کند آنرا از بکری باغ او پس اگر باغی گفت که از من است مال لاوست  
و اگر مال مشتری است جمع گفته اند که اگر باغ بگوید از من  
بمالک قبل آنان تعریف کند و همچنین در بین ناچید صحیح آورده  
و آن دلالتی بر لزوم تعریف مالک پیش از باغ ندادد و  
دلالتی بر بیجا شمس ندادد و لکن وجوب شمس مشهور است  
و ممکن است که این مال از خلیل او باج وضع مکاتب بکیریم و حکم  
حسن آنرا در او اعتبار کنیم و در آن حدیث شریف فرقی ما باید

بجی

۴۹۲  
آنچه اثر اسلام در او باشد ما نباشد نیت بلکه ظهور داد که  
آنچه که در شکم حیوان یافته شده اثر اسلام دارد پس این  
حدیث ظاهر میشود که کجی باغ از مالک نام او نوشته اند و بگو  
از ما نیت از باغ لفظه بخیر آمده بود که بعد از آن در میان تعریف  
واجب نباشد هر چند در آن اثر اسلام باشد و بعضی گفته اند در این  
واجب تعریف هرگاه در او اثر اسلام باشد و این ضعیف است لکن  
احوط است و جمیع نظایر ما ذکر کرده اند که اگر کسی می بخرد و در شکم آن  
چیزی بیاید پس آن مال لاوست و واجب است که آنچه باغ آن تعریف کند  
و واجب است بر او قسم و گفته اند فرقی میان ما می و حیوان است و بگوشت را  
و گوشت و شتر نیست که ما می چون از باغ اصابت و در شکم است  
مباح و مالک شدن آنها علم و قصد مالک شدن شرط است و حیوان  
که فحش است و علم باغی در شکم اوست ندادد و قصد مالک آن نکرده  
پس مشتری میتواند مالک شود بخلاف حیوان که ظاهر است که آنچه در شکم  
اوست مال مالک باشد با و ظاهر نظر علی بن ابی طالب از حیوان و ما  
و اگر حیوانی نامیشود که صلاح الاصل باشد مثل آنکه کسی آهو یا خرگوش  
و بخرید و در شکم او چیزی یافته شود مالکی در باب نوبی حرم خواهد  
خود یاد رکاز لایق که در زمین خود دارد و ما می داشته باشد  
پس حکم منعکس میشود و ظاهر اطلاعی کلام علی ابن ابی طالب که در آنچه  
در شکم ما می یافته حکم لفظه جابح نیت که باید تعریف کرد تا  
یکسال هر چند در آن اثر اسلام باشد مثل آنکه زوی باشد که در آن  
اثر اسلام باشد و این کلام در هر جای آنچه از باغ بیاید باشد که  
معلوم فتوای کدوست مالکی بر آن جاری شده باشد مثل ما می و در شکم  
واضح است و اما در مثل حرم و دنیا و مردار بد سفته و غیر آن پس



شاید و جان این با که این از بابت مالتی که اگر کشی شکر خرق  
 شد فواصان در دریا بیاید که اگر غلبه بر آنند که از اهل مالک  
 در سرشته او مال لغو می شود و حکم با این مضمون وارد شده  
 و جمیع دیگر گفته اند که اگر مالک اعراض کرده از افعال لغو مالک  
 میشود و اگر نه مالک نمیشود و بجز فقهی چون او که لفظ هم ظاهراً  
 در مثل این نیست حکم لفظ در آن جاری نمیشود و حکم ایشان  
 در حیوان دیگر مثل کواکب سفید و حید که در آن وارد شده  
 و اینکه در این حکم لفظ جاری نگردد اندوه و حکم اینست و این  
 دلیل نایافته و ممکن است که این را از جمله منافع و ادباج بشماریم  
 در حیوان گفتیم و اما در اصل مسئله یعنی حیثیت آن که در شکر ما  
 با صفت می شود از حیثی یا اینکه آن پس در آن نیز حدیثی صحیحی پیدا  
 کن این باب بود و اما حدیث نقل کرده که میتواند شد که مستند  
 حکم باشد علاوه اصل مراد از حیوان تعریف بمالک و انسان  
 آن و آن حدیث طولانی است و در اینجا مذکور است که شخصی از اصحاب  
 آنحضرت شکر صفی و فاقه با آنجا کرد و در آخر الامر آنجا رفت  
 چون خود را که محبته افکار و شیوه را با وعظا فرمودند و آن شخص  
 با آنجا آمد و منافع شد خرید و بجان نبرد و منکم ما می  
 که کشود در آن دو دانه را در هر یک کمان بها با صفت و آن عیب  
 شد و آنجا با و ما بر این معنی و گذاشتد و منع نکردند بلکه  
 بجز این همه فایده را با وعظا فرموده بودند  
 حضرت در آنچه از او بیرون آوردند لغو مثل مرغان و مرغیان  
 و جوارها و طلا و نقره و مراد از غنیمت آنست که فرود و نذر در  
 و از زیر آب چیزی بیرون بیاوردند و بعضی صلوات کرده اند با این

با آن

با آن بیرون آوردند مثل قلاب و غیر آن و این دو نیز و اما آنچه  
 از روی آب بکشد یا از کنار دریا بر باد ندان داخل غنوم نیست  
 هر چند از جمله چیزها باشد که از بیرون بیرون آوردند مثل طلا  
 و غیره و بعضی داخل دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین قولند  
 ماهی و حیوان دیگر که از زیر آب در آورند در غنوم ضعیف است  
 بطی آنها داخل ادباج و منافع کسی شود و غیر آنرا بعد از بیع  
 مؤنه سال میدهند و بدانند در غنوم نصفا معتبر است و مشهور است  
 که بکند یا او بغنومیت دینار گفته اند و بدلیل آن بر نخوریم  
 و آنچه زاید بر نصفا او احدی خمس در آن هر چند بسیار کم باشد  
 و اگر چیزی شریک شوند در غنوم حصه هر یک با حلد اعتبار میکنند  
 هر غنوم نیز بعد از وضع مؤنه و اخراج آن عمل و نصفا را هم  
 بعد از وضع مؤنه عمل اعتبار میکنند و همچنین در معدن و کج  
 و ظاهر این که در اینجا هم من من تعلق بعین امثال سایر اقسام و پیدا  
 در بیان تصریح کرده که اخراج قیمت آن هم جایز و هر گاه اتفاق  
 افتد که غنوم چیزی را بر آورند که معدن با مثل آنکه در ندرت در با معدن  
 طلا و نقره با اشکال بهم میرسد و اعتبار نصفا و همچنین هر چه که بیاید  
 بعضی از چیزها که در او جنسیت یا دیگری مثل آنکه از اهل الحرب  
 معدن به شصت بگیرند یا آنکه مدخل سال کسی را معدن باشد  
 و در آخر سال از مؤنه سال هم فاضل بیاید پس محتمل است که در جمیع  
 شود قسم نصفا دارد و قوی نصفا مثل غنیمت و معدن بنا بر این  
 باعتبار نصفا در معدن اعتبار کنیم صرفاً اهل جنس را و این جمیع  
 اخراج خمس کنیم و اعتبار نصفا نکنیم و همچنین در جمیع که جمع شود قوی  
 که نصفا او بیشتر یا قوی که نصفا او کم است مثل غنوم بنا بر مشهور



میان شایسته اعتبار بکنند یا در امکان تا صحت حق حسن باشد  
و محتمل که مکلف مختار باشد میان اعتبار هر یک از این  
اقسام که با هم جمع شدن اند و این اظهار و بجز حال در یکسال  
در ضمن عیش چنانکه در مذکور هم چنین بود پس هرگاه کسی  
عرضه سال مدار عیبت او بعد از یاد و در هر روز صد که در آن  
حسن داده هرگاه بعد از آن نقضاً مائة سال مال بسیار از آن  
معادن فاضل آید بر او چنانچه خواهد بود ظاهر این است که اجتناب  
مختلفه که از غرض بر او نهد مثل جواهر و غیره و در جهان  
هم با هم اعتباری شود در بعضی چیزها از آنکه متعدد و  
بیرون بیاید و در بعضی در دفعه و در بعضی همان است که در بعضی  
گذشت که در آن دو قول بود و گفتیم که قول علامه در بعضی  
واجب است از جهت اجماعاً و مشهوره در آن اعتبار بقضا  
و بعضی گفته اند بقضا داد و در مقلدان بقضا خلاصی کرده اند  
و اکثر گفته اند که اگر غیر از بعضی بیرون آورند بقضا بکنند  
و اگر اندک آب بکشد یا از سائل دریا جمع کند پس آن در حکم  
معدن است و بعضی گفته اند بقضا عیبت و بیانات و مسئله  
خالصی از اشکال نیست بحکم آنکه حقیقت عیبت معلوم و الحاق آن  
بعد از خصوصاً هرگاه از روی آفت بگیرد واضح است و محال  
احوط بلکه اظهار عدم اعتبار بقضا در آنچه از غیر عیبت عوض  
بیرون آید و کلام اهل لغت از حقیقت غیر خلفت بعضی  
گفته اند که آن سرکه که حیوان است در دنیا یا آنچه در مساقی  
بیرون آید و بعضی گفته اند که در دنیا بیرون آید و بعضی  
اطباء نقل کرده اند که گاهی چندا که بیرون آید از چشمه دریا

که در کتب

که نیز کتب آن کلمه ها بوزن مثل مشقالت و از اجزاء در کتب  
حیوان نقل شده که در بعضی از آنها اندامه بجزیره پس بخورند  
چیزی مگر می خورد و هر مرغی که منقار آن میزند منقار او در آن  
میماند و هرگاه با در آن گذارد فاخته است او در آن میماند و هرگاه  
از او خورد میمیرد و اگر خورد همچون بی منقاری شود میمیرد  
و عطارها بیا خبر میدهند که ناخن منقار مرغ در آن میماند  
و از سعودی در کتاب مبروج الذهب نقل شده که اصل پوچون  
پنج چیز است مشک و کافور و زعفران و عود و زعفران و همه اینها  
از زمین هند می آید و در بعضی زعفران و زعفران و زعفران و زعفران  
هم بهم میرسد واجب است از زمین و در بعضی از آن که از  
ذراعت و تجارت و کسب نیست بنا بر مشهور میان علمای بلکه  
جمعی و عوی جامع بر آن کرده اند و ظاهر این است که واجب است در بعضی  
که تحصیل شود هر چند مثل سنگا کردن و همین جمع کردن و علف  
قرص کردن و ستاقی و مکت دارب و استقامت صوم و طوق و حج  
باشد و هر چنانچه کسی که مکلف با اختیار خود آنرا تحصیل کند و بعضی  
علماء در بیانات و همه و صلوات و واجب دانسته اند و از آنکه در  
آنجا در بحث کسب و دفع آن بسیار بعیناً و ممکن است که در نظر این  
قابل دلیل بوده که مخصوص در اینها حسن باشد از قبیل معدن  
و کسب که باید از زمین آنها حسن داد و اعتبار مائة سال یا در آنکه در  
چنانکه در بعضی از احادیث اشاره بشود حسن در زمینها و جایز  
است و لکن اعتماد بر آن نمیتوان کرد با وجود آنکه در حدیث  
میراثی که در کتب آنجا باو میرسد از غیر پدر و غیره و جایز است  
و بعضی از علماء نقل کرده اند بقضا است از بعضی حسن در زمین و کسب کوهی زمین



و مراد از این شیئی است که در هر یک از جنسها می آید و قیدی شود مثل  
 عمل و معرفت آن شیئی که در جهت بلوط می نشیند و آنرا جمع میکند  
 و حلوا می سازند و در قافیه آنرا که آنکسین میگویند و اینکه در  
 خفا سازد و نتوان آن بهم میرسد نه از باب قیدی است بلکه صفت  
 خادق است و در وقت که مراد از عمل آن می باشد که در سنگ می  
 و مثل عمل بیستی شود و آنرا جمع میکند و تحمل است که مراد عمل  
 متعارف است با که ممکن عمل در کوهها جای کند و آن عمل را می  
 و بحر حال ظاهر است که این جماعت مخصوص دلیل بر آنجا است  
 که اینها هم از باب معدن و کوه باشند نه از باب ادب و صنایع کسب  
 و اگر نه بنا بر قیدی که مشهور علماء قریه اینها را بکنند و قول ما بر  
 نسبت ببعض بدنه بیجهت آنکه اینها از جمله کیمیا متعارف  
 شایع اند پس قوی نیست که واجب در اینها نیز جنس بعد از  
 وضع مؤنه سالیانه و همچنین در هر چه از قبیل اینها باشد مثل  
 ترنجبین و شیرخشت و صمغ عربی و سایر جنسها و هر چه از جنسها  
 جمع کنند مثل انواع گیاه از قبیل بنبلان که در هر بیستان متعارف  
 و قاری که در کوهها و صحراها بهم میرسد و بحر حال ظاهر و افوی  
 و بیجنس است بعد از وضع مؤنه سالیانه در هر قاید فوجی که  
 یکب و تحصیل حاصل شود و اما سایر جنسها که بغیر آن حاصل شود  
 مثل خرزنجیر و عروص خلع و ذکوة و جنس و سایر صدقا و میراث و هدا  
 و همچنین شکای که خود بخود داخل خانه کسی شود و مرعی که از  
 هوا بکشد کسی در آید و در آنجا معلوم که جنس واجب با آنکه چنانچه  
 احتیاط است که در هر نفعی و فایده جنس داده شود و اما در  
 آن معلوم نیست و ظاهر این است که مباحی که در مال بهم میرسد از باب

موردی

موردی با در شدن خواه متصل مثل جانی حیوان و بهر آنکه  
 شدن جنس و خواه منفصل مثل شیر و گوشت و ولد جنس در آنجا  
 واجب می شود هر چند اصل آن مال در او جنس نباشد مگر  
 آنجا و داده باشد و اینها هر گاه زیاد شدن مال بسبب  
 قیمت ما فایده باشد مثل آنکه در میان با باغ او قیمت زیاد می  
 بچرساند یا حیوان او که آن بجا شود اظهار است که در آن جنس  
 واجب نشود چنانکه علامه در در تحریر جرم بیان کرده و گو  
 در اثنای مال مال را بچینند بجز تحبیل که در آن جنس یکی از اولاد  
 خود یا غیر آنها در ایشال این از جمله هاست آن مسقط جنس میشود  
 و بداند که مراد از مؤنه که در این قسم وضع می شود آن مؤنه  
 سالیانه آن شخص است و عیال واجب نفقه و غیره واجب  
 و مؤنه زن خواستگاری و کینه و غلام خریدن و عیانت کردن  
 و هدیه فرستادن بشرطیکه این امور لایق او باشد و در هر یک  
 باشد و متعارف مثل این شخص باشد پس اگر اسراف کند در آن  
 اینها بر او حرام میشود و جنس را باید بداند و اگر خود تنگی بدد  
 و کثر از مؤنه متعارف را صرف کند آن تفاوت را برای او  
 وضع میکند و جنس آنرا میداند و لکن احوط در این صورت دادن  
 خسرات و از جمله مؤنه سالیات مذکور و کفالت و اخراجات حج  
 که در آن سال بر او قضا شده باشد و همه اینها را از هر چه ایشال  
 وضع کند اما هر گاه جنس در مال است بقرشد بعد از آن بر او بگذرد  
 آید و در دهد وضع می شود و جنس آنرا باید بداند پس هر گاه  
 استطاعت آنرا از زیادتی سناض چند سال فراهم شود  
 فدیگان آن که در سالها قبل از تمام شدن استطاعت بهم رسیدن



والجبت و بر آن قدری که تمیز استغنا که در سال آخر بهم رسید  
 و الجبت بشرط آنکه در همان سال استغنا کامل شد فافله در هیچ  
 دوام نشود و اگر فافله بعد از آن دوام نشود خمس آن باید هم  
 بدهد همچنین هرگاه عند خیر هم رسید که در حال استغنا نتواند  
 رفت باز باید خمس آنرا بدهد و اما اگر بعد از آن هیچ زاده  
 سال نکند مؤنذ هیچ را از برای او وضع میکند همچنانکه اگر چیزی  
 تنگ می گرفت در بقیه هر چند معصیت کرده و از جمله مؤنذ  
 سال دینی که بر او لازم آمد در سال وجهه از آنجا ما غرامت  
 و تاوانی که بر او لازم شود اما دین سابق بر این سال پس هرگاه  
 مالی از توکلی او در آنجا وصول دین بوده که وفایان میکرد  
 و زاید بر مستثنیات دین مثل خانه زمین و قوت یکسایه و  
 لباس پوشاک و امثال آن بوده و همان مال با ندادن سال  
 باقی است پس آن دین از جمله مؤنذ این سال حساب نمیشود بطوری  
 چیزی ندارد در برابر آن دین بجز ابراج و منافع این سال پس  
 در آن وقت وضع میکند آنرا همچنانکه اگر قبل از این هیچ چیزی  
 نمانده بود و قدرت در این سال حاصل شود وضع میکند  
 و همچنین اکلوم در هیچ هرگاه در آنجا قبل لازم شده بود و از جمله مؤنذ  
 سال صدقه خیرات و سفرها طاعت مثل حج سستی و زیارت  
 و در اینها میاندوی معتبر نیست و استراحت طاعت یتیمایی اگر  
 در آخر آنجا راه استراحت او وضع نمی شود و اما هرگاه در راه حج  
 سفر زیارت بکند او وضع می شود و از جمله مؤنذ سال است آنچه را  
 ظاهر بینه و غلبه نماید بقاطعه و مصالحه اختیار می و هرگاه در عرض  
 سال بعضی از تجارتها یا از راه استغنا او نقصان کنند و بعضی نفع کنند

ندارد

ندارد نقصان آنرا از نفع میکند و در ذلاید بر آن بعد وضع مؤنذ  
 خمس میل اما تا در اوسط نقصان تجارتها از نفع تجارت و زیارت  
 و کس میکند مثل اینکه در بین سال خانه او خراب شود یا باغ او را  
 سبب ببرد و در قیاس که هرگاه محتاج بقتضی باشد یا بر مایه  
 از برای مدارا گذارم شود از نفع کسب آنجا بخرد و از جمله مؤنذ سال  
 حساب کند مثل اینکه قلیلی ملک بدارد که حاصل آن و فایده آن  
 نمیکند و مال مردم بمضار به در نبرد او هست و بر او دشوار است  
 تجارت و بجزاهد مال مردم را در کند و زیارت مدارا کند  
 از نفع این تجارت قلیلی دیگر ملک بخرد و این را از مؤنذ مؤنذ  
 داد و همچنین امثال آن و بدانکه علماء در بیان کیفیت وضع مؤنذ  
 و اینکه از بعضی چیز وضع شود سبب ذکر کرده اند و اشکال در آنکه  
 از این مال و آنچه معارف نیست صرف کردن آن و محتاج نیست  
 برای خرج کردن مثل فرزند و طریقت و مالک و با که مدارا گذارم است  
 مؤنذ وضع نمیشود و اشکال در این است که هرگاه مالی داشته باشد که اهل  
 صرفت کردن باشد مثل خانه که از میراث یا ویرانه یا بوی که خمس او را  
 داده و امثال اینها یا هر مؤنذ و الزام مال وضع میکند و خمس  
 همه را با خرج و مایه با آنکه مؤنذ و مال نیست جهت میکند هر چه  
 اینکه سالی صد تومان خرج است و در وقت آن سال با و میراث  
 رسید و در وقت تومان هر چه کسب و تجارت دارد پس هرگاه  
 تقسیم کنیم مؤنذ سال را بر این مال بمناصفه پس باید خمس صد  
 تومان از جمله دویست تومان خرج را بدهد که می توان میشود  
 و همچنین باین نسبت و آنچه از آنجا ظاهر میشود که اظهر قول  
 دوم اول و لوط قول اول و اعدل قول سیم است و محتاج آن مؤنذ



ملا احمد ارجیه و جماعتی و اظهار در جنسیت هم همین است و چون  
 در کتاب غنایم الامام بیان کرده اند بدانکه صرف همین جنس صرف  
 سایر جنسهاست چنانکه خواهد آمد و ظاهر بعضی اجناس است که خصوص  
 امام اما آن مجرب و مامول است **واجب بر جنس که از جنس**  
 زنجیری باشد اینک جنس آنرا بدهد خواه از جنسیت باشد که در آن جنس  
 متعلق می شود مثل زنجیری که امام بشماره قوت از کفار که جنسها  
 با غیر آن باجهت جنس صحیحی که در آن وارد شد و اگر عمل بر مضمون آن  
 قوی داده اند و نادریا ایشان توفیق کرده اند و جمعی از فقهاء  
 این مسئله را ذکر کرده اند و ظاهر اختلاف قوی عمل و جنس این است  
 که زمین اعم است از آنکه زمین املر باشد یا مخل خا نه و باغ و  
 امثال آن باشد و لیکن بعضی عملی را ذکر کرده اند که در اصطلاح  
 ذریعت او این ذریعت بلکه ظهور این است که تا در این جنس هم  
 همین است و همچنین ظاهر قوی و روایت حکم بر مع و شرعی است  
 و بعضی مطلقا مثال را هم چنین دانسته اند مثل همه و صلح و این شکل  
 و احتیاط این است که در جنس صورت در ضمن عقد شرط کنند بر چیزی که  
 جنس را بدهد و بعضی از علماء ذکر کرده اند که اگر شرع اختیار دارد  
 که جنس همین زمین را بگیرد یا جنس صفت آن را و این ذریعت بجهت  
 آنکه روایت قابلیت داده هر دو را داده و مراد جنس صفت باید  
 جنس اجزه المثل آن باشد که در هر سال از نوعا بید گرفت و خاک که تلف  
 ندارد که جنسیت همین را بگیرد مگر اینکه مصلحت در بیان ما و ذمی هم  
 بر آن داخل شود و هرگاه ذمی بر زمین اوقیص را بگذرد بیک جنس است  
 میشود پس اگر بهر شایع در مقلد جنس باطل است و در صحیح است  
 لیکن مشرعی با وجود جعل اختیار هیچ داد و مصرف این جنس نیز مثل

سایر

**سایر جنسها** **صفت در بیان علم این است که واجب جنس**  
 در حال اهرام مخلوط بجلا ل که قدر آن معلوم باشد و نه صاحب آن  
 و بعضی دعوی جامع نیز بر آن کرده اند و سبب در این باب است  
 جناب امیرالمؤمنین ۴ روایت کرده اند که در کافیه خدایان  
 لا یخبره الصفت مذکور است و بعضی از فرائض علماء در آنها قبح  
 کرده اند از حیث صفت یا ضعف دلالت میکند یعنی معلوم  
 که مراد در جنس اصطلاحی باشد که مصرف آن بین هاست اند که  
 کچین مالی را هر قدر از آن بقین را می که از نوبت باید مشخص  
 کی از مالشان و بعد از آن صدق و کفی بر فقر احیاناً که در سایر  
 مالهای معمول المالك و ضرورتی که بسادت داده شود بلکه  
 بسادت و غیره ادات هم میتوان داد و اظهار در جنسیت این است  
 و واجب جنس در چنین مالی مصرف آن هم مصرف سایر اقسام جنس  
 و هر چند لالا آن حدیث واضح نیست غایت حدیثی این باب  
 در کافیه نقل کرده اند از تمام مردان که گفت شنیدم این خبر است  
 صادق که میفرمود که در آنچه بیرون می آورند از معادن و ذرات  
 و حلال مخلوط بحرام هرگاه صاحبش صرفی نباشد و کجی صاحب است  
 و سابق این دو را که جنس هم اینها و باید عبارت فرموده دلالت  
 بر هد عا داد و این حدیث با ظاهر کلام علماء و دعوی جامع کافی است  
 از آنجا انبثات مطلب آنرا از ظاهر کلام بعضی و صریح قول بعضی  
 مستفاد می شود که جنس ثابت است خواه فاجمله معلوم باشد و جلا ل  
 و حرام مثل آنکه میداند حرام بیشتر از حلال اما عمداً از جنس  
 و خوا معلوم بتا حق بقضیل بر چیزی که جمعی از محققین داده اند  
 فان این اگر بعضی از جنس در وقتیکه صاحب ل و مقدار آن هر دو



مجموع باشد از مجموع وجهی که ظاهر در اوست که اختیار امیرالمؤمنین  
و قیامت شدن و او این که این چند صحیح با که انحصار التمسک در هم  
بر آن تفریق و اما هر که صتامال و معتادان هر دو معلوم باشد  
قطعا باید آنرا مالک برسانند و هر که قدر مان معلوم است و صاحب  
آن معلوم نیست پس اوقی و جوب بصدق است از جانب مالک  
باید از آن خواهی افتداه مساوی حسن باشد یا بیشتر یا کمتر باعتبار  
آنکه داخل مال مجهول المالك او حکم آن همین است که مشهور در مقام  
چنانکه تخلف ملاحظه در کلی در کتاب لفظه تصریح بان کرده  
و فرموده است که شاداد و غیره اوقات هر متوان داد و همچنین  
آنقدر ملائمت با قریب جلی هر و اولدینز که ما ایشان هم تصریح  
کرده اند با اینکه این قسم قسم سابق یعنی آنکه صاحب و قدر مجهول  
معلوم بشود و از جمله رد مظالم اند و ایشان هم هر دو قسم را تجویز  
کرده اند که شاداد و غیره اوقات بدهند و دانستی که اشهر  
و اوقی است که قسم اول را باید از جانب حسن شاداد و او اما  
قسم دوم را هر متوان داد و نظاهر است که در بصدق کردن  
مجموع المالك احتیاج بر جمع بجای که شرع ندارد و همچنین عدالتك  
شخص متفرقت شرط نیست چنانکه اخذند ملا احمد در تصریح بان  
کرده در صورتیکه معتادان معلوم است و صتامال آن معلوم نیست  
اگر معتاد حرام از حسن بیشتر یا واجب اگر حسن را میزد کند یعنی  
از جانب حسن و نماید اصدق کند و دلیل آن ظاهر نیست و اما  
هر که در صورت مجهول مالک علم معتاد میان تعیین نباشد اما مجهول  
دارد مثل اینکه میداند که حرام و نادره او معتاد از حسن مال است اما  
نمیداند چه قدر زیادتر بعضی گفته اند که حسن مال را اخراج میکند

بعلت آن

بعد از آن آنچه بگویم او فای باشد که آن قدر بیرون میکند و شاید  
مرا دایمان این باشد که وفاد فیما تصدق میکند چنانکه در مالک  
تصریح مان شد و در مالک احتمال داده که مجموع را بر هم صدق کند  
و بر هم حسن بدهد و هر که بداند که حرام که از حسن است تا قدر آنرا  
میداند در مالک گفته است که بیرون میکند قدر آنرا که جز آنرا برای  
ذمه مان حاصل شود و احتمال داده که گفتا بظن بکند بعد از آن  
احتمال داده که این از جانب حسن باشد یعنی بیرون میسر و حسن برساند و احتمال  
داد که از جانب صدقه باشد و حسن تمام دادن آنرا لحوطه است  
و در اینجا احتمال دیگری است که در مالک متوجه آن شده و آن  
اینست که گفتا کند بداند قدر که بقیمت میداند که اوست هر چند  
احتمال همین که پیش ازین باشد و صاحب بعد از آن این احتمال را  
قوت داده و این سخن در مسئله سابقه یعنی در اینجا که علم داشت  
که مال حرام نماید بر قدر حسن است و نمیداند چه قدر آنرا خارج میشود  
و این احتمال در هر طراد و عقول و این احتمالات در سایر جاهها جاری  
میشود و مثلا اینکه میداند که مشغول الذمه بر کتب یا همچنین است و معتاد  
آنرا میداند و همچنین سایر مواضع و در هر جا که گفتا بمعتاد را که تعیین  
داد که آنرا مشغول الذمه تعیین بکند و در ذمه بر آن نماند چیزی  
احتمال بیشتر بابت باشد قوت داد در تخمین لحوطه آن که گفته  
بدهد که بقیمت کند که از غنم مرا میده او بعد از آن لحوطه گفتا  
بظن است و هر که صتامال مانده و معتاد حرام و نداند پس بعضی گفته اند  
که واجب است که مطالعه کند بان شخص که ذمه آنرا وارث او اگر مرده است  
و اگر وارث نداند از جمله ائمه که مال امام است و معتاد آن  
بعد ازین خواهد آمد و همچنین گفته اند در این صورت مطالعه میکند و اگر

40



با کند تا السامه صالحه هر که با لقمه قند مال مجموع است احسن از آن  
مال میل با آنچه غایب است او باشد با و میل هر چند دانند که  
حقا و زیاده از قدر جنس است با کمتر و مسا ملا که گفت است احتیاطا  
که بدهد با و بقتله که تعیین بر او است در آن حال شود و در دست  
که گفتا شود بداد قند که بقیه میل اند که مال خود است اینست  
محققین مشاخر از توابع او شد اند و این قویست چنانکه پیش از  
کردیم نهایت احتیاط است که مصلحت با بداد از آنچه بقیه بر او است  
حاصل شود عمل کند و هر که بداند که صاحب میل یک نفر از جمله طاعت  
معدود است تا نمایند از کدام است مسا ملا که گفت است  
که واجب است احتیاط بجهت بعضی کردن با همان ها و دلیل این واضح  
بیت و کاهت را به صلح نشوند و احتیاط بصلح خصوص در لیلی نماید  
و ممکن است که کسی بگوید که واجب است که بجمع بماند بدهد و از ناپید  
مجهول مالک نباشد که باید تصدق کند بفقرا و احتمال فقره هم  
میرود و در احتیاط در امثال این مواضع نباید از دست داد و بقا  
ظاهر احتیاط این است که جنس با تصدق کردن در این قسم لازم میشود  
بعین حال انشاء بلیا از اجزا افعال را که بدهد جنس و لازم است  
که در نوع افعال بدهد آنچه مسا و جنس است و دست پرده کند دنیا  
تصدق کند بلکه ظاهر این است که بدل از آن هم میتوان داد از مال دیگر  
مثل آنکه افعال مخلوط کو سفند است میتواند که سفند انجاس بکند  
و بدهد بلکه ظاهر است که همیشه میتوانند داد چنانکه در هر جا  
گفتیم و در کلام علی تصریح با آنچه مسلک شد ندیدیم هر که بعد از انجاس  
جنس ظاهر شود که حرام زیاده بر قدر جنس بود میخواه زیاده بی معلوم  
و معین باشد و خوا غیر معلوم با قبل احتمال بود که دنیا در قیام

بعنوان

بعنوان تصدق بدهد و محتمل است که بگویم که هر که که تواند آنچه در آن  
بسی کرد و مجموع و بعنوان تصدق بدهد و اگر نتواند آنچه داد  
مجزی باشد و فایده تصدق کند هر که بعد از انجاس جنس  
مال معلوم شود در ضمن بودن غیر مال و در جواز است از علم  
ضمان او احتیاط ضمان هر که بعضی مال حرام حلال مخلوط  
باشد و بعضی جلال معین با این گفته در قدر مخلوط او در آن وقت  
که حلال بمقتضا آنچه بیست و هر که مال حرام مخلوط شود بمالی کرده  
جنس مخلوقی شود مثل معادن یا از اجزای تجارت یا جنس در آن  
کافی است و در حلال است و خلاف است و اقرب در نظر این  
که اول جنس مجموع بعد از آنکه از آن جنس شدن از آن جنس حرام که علت  
و جنس جنس در این قسم و بعد از آن جنس حلال را مگر هر چه که در  
آید با نیکو بنا و در نظر بگذارد در مقدار حلال یا با آنچه در هر چه  
ذمه آن حاصل شود عمل کند یا قابل آنچه تعیین ذمه که حلال کند  
از آن بیت گفتا شود جنس از بدهد و ممکن است که گفته شود که اول  
جنس حلال را با آن صحیح که گفتیم برهن میکند و بعد از وضع حلال جنس را  
بدهد از آن جنس حلال و از آن جنس حرام و در این مخلوط یعنی گفته اند  
احتیاط حلال و حرام در مقدار مسا و مسا و با جنس کافی است  
هر که افعال مخلوط تلفش با او اشتغال ذمه بان باقی مانده با  
پس واجب است که مسا و آنچه بر آن لازم می بود داد کند و اگر آن شخص  
که مبتلا با این شد بود میرد بین و ارباب یا و محام و علم داشته باشد  
که اشتغال ذمه بان باقی است واجب است بر ایشان که داد کنند و اگر  
و وجهی نداشته باشد یا حاکم شرع این کارها میکند و اگر حاکم نباشد  
عدول نمومین میکند و ظاهر این است که استصحاب در اینجا کافی است



یعنی همیکه احتمال در حال جنون پیدا نشود که مشغول ذمه او باشد  
ذمه او معلوم ایشان نیست کافی نیست بلکه همیکه احتمال این  
که صاحب حال در امرها لذت گرفته باشد یا خود در حال جنون احاطه  
کرده باشد دیگر لازم که از زمان او ادا کند و باین سبب که با امانه  
بدین و شهود در هر صورت بر میت وارد میگردد و قسم میدهد بر نفی آن  
حق خود بجهت آنکه میت دنیا ندارد که حرف بزند کاه هست  
که اگر زندی بود میسکت حق او را ادا نم یابد او را احلال نکرد و  
همچنین اکلوم در جنون کفر و غیرها و این سخنها از جهت صورت ذمه  
و در حکم که با عیضه و تقاضای آن باشد و اگر بگویند که این برای  
فایده است که با اولی و فضیلت است که احتیاط کند در هر یک که در  
موت خود بقدر مقدور بدانند که اکلوم محقق و علامه  
ظاهر میشود که حلال نباشد در آنکه جنون در کفر و معدن و عوض  
و اجتناب ابراً آنکه تحصیل آن کند خواص صغیر و کبار و خواه که خواه  
آزاد باشد و خواه بنده و از اینجا ظاهر میشود که در جنون این  
قیمت از اقسام بزرگان غیر مکلفان چیزی نیست و میشود پس در اوقات  
زناعت و کسب اطفال و بچه های جنونی و اجنبی و مجنون در حال  
خلوطی که با ایشان برسد میراث یا یکب و عدم و بجهت جنون  
موافق اصلاً اما و صحیح در آن سه قسم که مذکور شد محل اشکال است  
و شاید دلیل ایشان آنجا باشد و اگر در دلالت عموم احادیث  
مرفوعه ما بین اقسام نیست خاندان در کتاب غنای الامام بیان  
آن کرده ایم و بحال خروج از قسم ایشان در آن قسم مشکل است  
و بر آن نیز اینکه در قسم آخر از جمله هفت قسم که قبلاً با اعتبار  
نشان شد و دلیل هم بر آن دلالت ندارد و همچنین اعتبار کند

در حج

در حج بلیک اقسام همسنگند نشد الا در قسم الرابع مشکلت  
که از کلام این ادراک ظاهر میشود که اعتبار سال کرده باین  
که در آن جنس و رواج پیش از تمام شدن سال یکدست است و مشهور است  
در آن نیز اعتبار سال نگرفته اند باینکه حج که واجب مصیق باشد  
که بجهت حصول نفع بمقدار آن که در نظر صاحب حال نماید باشد در هر  
سال واجب میشود داد جنس آن بلکه باین معنی که بجهت موافق  
میشود با نفع در جنس حصول آن اما اشتراط تمام شدن سال آن  
کشد پس جایز است که تا حین کند تا آخر سال بجهت مراقبت آنکه شاید حج  
زیاده شود در بین سال بسبب خراب شدن خانه یا احتیاج  
هم رسیدن بجا و یا با کندی یا آنچه یا امثال آن و احتیاط باینکه  
مسئله آنکه این امر خیر است و تعجیل و است کردن در هر جنس  
و احسان کردن بدین نیز رسول خدا و خلاص کردن خود را از طبع  
لاذم جامع انسان و سانس نفس و تسویلاً شکیلاً از افضل اعمال  
و این تا از باب بجهت میل پس کرد در آخر سال معلوم شود که هر  
داده ادران وقت تمام کند و اگر معلوم شود که زیاده داده است  
پس اگر حق نمیدانند که بسبقند بنا بر این بدهد و کفره و تلف کند  
بر او چیزی نیست و حق تعالی با لایعوض جزای میل و اگر میدانند که  
این قدر نباید بکند و کثرت یا آنکه با وجود جهل بحال صوفیه مال  
باقی پس همان کثاری که در هر کس که در هر کس که بعد از آن کثرت  
معلوم شود که بزرگ غنی بوده در اینجا هم جاریست و بدانند که هر اوان  
سال در اینجا سال تمام از انسانی که در هر کس معتبر بود و ابتدای  
سال را ابتدا شروع کردن که در اینجا میشود پس از اول شروع  
در هر حساب میکند و اهل سنتا از اول شروع در صفت و اهل



۴۱۱  
 صفا هم مستحق است ازین دنیا تا سال خود را از نو و در  
 دیگر قریه هیتا و سخی گفته اند انابتک ظهور بهیج و اشفاع حساب  
 هم شود و اول اظهار و انوی این که از آنرا هر چه که در عرض سال  
 بزم رسیدن جلدی نماید حساب کرد بلکه از ابتدا شروع در  
 حساب بکنیم و چنانکه سال تمام شد جنس فاضل از پنج این سال رسیدیم  
 هر چند که آن از پنج کوزه آخر سال هم رسید تا و شمشیر گفته است  
 که از آنرا هر چه حساب سال جلد نگاه میدارد پس هرگاه دو اول سال  
 در پنج ماه رسد بعد از گذشتن سه ماه و پنج ماه هر چه خرج  
 ماه اول است از اول بهیداد و در پنج ماه آخر سال را از پنج  
 دویم بهیداد و در پنج ماه وسط از دویم بهیداد تا یک ماه  
 صرف میکند و آنچه فاضل آید از پنج اول بعد تمام شدن دو کوزه  
 از جنس ظهور آن جنس آنرا رسید و آنچه فاضل آید از پنج تا این وقت  
 شدن دو کوزه ماه آن جنس ظهور آن جنس آنرا رسید و همچنین مابین  
 پنج هر چه که بگذرد و دلیل این قول و صورت ندارد  
 مستحق محسن او در آن چند بحث است  
 چنانکه محسن از آنجا نقل کرده اند آن که جنس ما پیش وقت باید کرد  
 سه فصل آن از آنجا بگذرد که آن هم خدا و سهم رسول و هم ذی  
 القربی و این ضمیمه بعد از و قال الختاری و ای امام یا قایم مقام اول  
 و سه سهم دیگر حق بنیما و مساکین و انباء سبیل و قوی که در جلد  
 این نقل شد ضمیمه است و مشهور این که هر دو این سه کوزه و بنیما و انباء  
 و انباء سبیل با اولاد عبدالمطلب و قول ابن جنید بخوبی  
 دادن و بنیما و ضمیمه است و همچنین مشهور این که باید انشاء عبدالمطلب  
 آنجا بداید باشد و هرگاه مادر او و اولاد عبدالمطلب با پدر او

ایشان

ایشان باشد جنس باو نمیتوان داد و کوزه و نظیر میتوان داد هر چند  
 مطلقا نسبت بعد المطلب نداشته باشد و قول سید مرتضی بخوبی دادن  
 جنس یکی که مادر او از ایشان باشد و منع دادن کوزه غیر سادات ایشان  
 ضمیمه است و در کتاب کتوب بیان کرده که اولاد عبدالمطلب در بین  
 زنان منحصرند و اولاد ابوطالب و عباس و حمزه و ابولهب و نفاذ  
 کرده اند و اولاد عبدالمطلب که فراد هم نام است و بیان کرده ایم  
 که ایشان هم جنس نمیتوان داد و کوزه نمیتوان داد  
 که نصبت نمیکنند و مساکین و انباء سبیل نمیتوان هم را با طایفه  
 ازین سه طایفه داد و واجبت رسانیدن جنس همه اشخاص که در  
 بلاد حاضرند و دلیل بر آن نیافتیم هر چند افضل بلکه احوط است با وجود  
 امکان و عدم لزوم عسر و حرج و اما قوی است با اشخاص در  
 پیش قایلی بر آن نیست بلکه شاید که باید تفاوت گذاشت مابین  
 اشخاص در سخت پیش قایلی بان نیست و دلیل بر آن نیست و مشهور است  
 که امام هجت میکند جنس ما بر این طوایف بر قدر هفت سال ایشان  
 بر سبیل بنانه و ذی شکر کرده فائزند حصه ایشان از آنرا ایشان و است  
 که تمام کند بعضی ایشان را از آنجا خود و اگر زیاد آید از نوزده ایشان باید  
 آنرا از آنجا خود میتوانند بر جا کرد و این مسئله از حد قوی مستفاد شد  
 و اگر علم بر آن عمل کرده اند بلکه از بعضی ظاهر میشود که اطلاق است  
 پس تا مثل بعضی استخار درین حکم خوب است و این مسئله در مسائل ایشان  
 هر چند که فایده میباشد اما چنان نیست بجهت اینکه نمیشود در حکم  
 محتمل عادل که ناسیبت است در زمان عینت چنانکه بعد بیان خواهیم  
 کرد در مسئله حصه امام و حال عینت و هرگاه مستحق نباشد جایز است  
 نقل جنس ببلد دیگر و اما با وجود مستحق پس بعضی گفته اند جایز است

ایشان



و بعضی جایز دانسته اند خصوصاً در مواقعی که بجهت طلب فضل با ولیکن درین صورت ضامن است اگر تلف شود و این قول قوی اظهر این است که جایز نیست که بمسئول در یک فتره زیاد از یک فتره سال بدیج چنانکه در او جایز بود و ظاهر این است که تخدید امر به یک سال فتره بلکه تابع وقت حاجت باید بود پس هرگاه این شخص نماند که یک سال از فتره فتره دیدک بعد از آن که شش ماه گذشت و نصف آنرا صرف کرد الحال میتوان مؤنه شش ماه دیگر با و داد که الحال بضمیمه شش ماه که باقی ماند اما با افعال مالک مؤنه یک امی شود و همچنین اکلان در هر کجایی که نکند که هرگاه فقیه مؤنه یکسال تمام گرفت دیگر نمیتواند چیزی بگیرد تا انسال تمام شود و همچنین آنچه و چاد و او شتر آب کسی داد و امثال اینها و همچنین فتنه که در او او باشد و مان معامله میکند و همچنین غلام و کنیزی که محتاج آنها نسبتاً نکرده و متعارف و امثال آن است که خادمی داشته باشد با آنکه بجهت مرین و ضعف و عجز محتاج باشد خادمی هر چند ذی او باشد و همچنین چاروا سوار و ظرفی و فرش خانه که محتاج آنان بعد از متعارف و امثال او و همچنین کتب علمی که محتاج آنها همچنین نیاز بحمل بجهت حاجت آنها که در هر بدن بجهت حفظ آن و می شود اینها هیچ مانع از گرفتن نکرده است و او را نمیتواند بفرخواست و صرف کردن اینها بلکه هرگاه اینها را می وجود نداشته باشد با محتاج آنها باشد و تقوای داشته باشد که آنها را بخرد او را نمیتواند بخرین است هرگاه تقوای داشته باشد و محتاج باشد برین گرفتن آن تقوای را اندر برای او وضع میکند و نکرده با و می دهند بلکه هر چند گو خاندان با و بخارید بدهد یا با و بیخشد تا حدت او را مردم بکنند اما

میرزا

تبرعاً بکنند لازم نیست که قبول کند و همچنین هرگاه با اجاره میسر شود او را منع از خریدن خانه و خادم نمیتواند و الزام با اجاره و قبول و هبه نمیتواند و هرگاه خانه را بخلام یا با چاروا داشته باشد که قیمت بسیار داشته باشد او را نمیتواند بکنند که اینها را بفروش و از آنرا نیز بجز و انحصار و تقیض است بکن و نکرده میکند بلکه هرگاه خارج از آن و متعارف است و بنا بلکه اگر خانه متعدد باشد و او باید بر هر یک حاجت باشد و همچنین خادم و سایر اشیا که بجهت فاضل آنها تواند تعیین بکنند او را نمیتواند بفرخواست و همچنین هرگاه ملکی داشته باشد که مستقل او نباشد و ازینها فی ان بفرمندی شود و محتاج آن مسأله مؤنه یکسال او با او را نمیتواند بفرخواست آن و هرگاه کسی کسی که آن تواند مؤنه خود را در مقام سال بگذرانند آن هر در حکم غنی است و نکرده نمیتواند گرفت هر چند موجود چیزی نداشته باشد اما شریعت که آن کب لایق حال او با و در امر بگامان عسر و حرج لازم نیاید و هرگاه ضاک و محتاج باشد تحصیل آن شود و جمع نموند که مان کب تحصیل جایز است او را و گرفتن نکرده و همچنین جایز است تحصیل علمی که واجب کفایی باشد مثل اجتهاد و تحصیل مقدسات و و جوی کفایی در این مطلب غالباً تمام می شود مگر مشغول بودن جمعی بجهت آنکه غالباً تقاضای حاجت کثیره که مشغول شوند در میان آنها مانع یا در دفتر بجایی میرسد و پیش از وقت چون معلوم نیست که که استعداد دارد و که که استعداد ندارد و که با انجام میرساند و که بخواهد بود ایم باید جمعی مشغول باشند که مظنه حاصل شود که دفع احتیاج با آنها خواهد شد پس بعضی باید در اجتهاد مشغول باشند و بعضی نیز در یک بر تهیه اجتهاد باشند و بعضی دیگر در بیان تحصیل باشند



و بعضی معتقدی و همچنین گفته اند که این مشغول بطلب حاجی می باشد  
 نیست که در ضمنی حاصل شود که هرگاه یکی ببرد خدا بگری و جای او باشد  
 و هر حال طلبه علوم دینی که مظنه فرقی و بلوغ درجه در آنها باشد  
 درین زمان جایز است که از وجه زکوة بگیرند و مشغول تحصیل باشند چیزی  
 قادر بر کسب و قبول تحصیل باشد و بدانکه هرگاه شخصی کسب او  
 و فاعلیت او نکند جایز است برای او که تمامه از زکوة بگیرد بلکه  
 جایز است که بکند و ضمه آفند بگیرد که عینی شود یا بیشتر هم و لازم نیست  
 که گفتا همان تمهید نکند **واجب است که فقیر اعلام بکند**  
 این مالی که بوسیله زکوة است پس جایز است که در ظاهر بصورت  
 هدیه وصله یا بدهی و ظاهر خلافی در طلب نیست بلکه مستحب است  
 که نام نریز و مقون و ذلیل بگویی و حجتی که دلالت بر وضع دادند و  
 نیست که محمول باشد بر کراهت در صورتیکه فقیر نگیرد از راه بگری  
 و فریغ ما آنکه صنایع صریح بگویند که این زکوة نیست تا بگیرد پس  
 حدیث بر ظاهر است تا قیاس محبت آنکه در وضع کفایت حرام است  
 و هر حال لحاظ این که تصریح نکند یا اینکه هدیه بلکه بدهد  
 و ساکن باشد هر چند در ظاهر حیان فهمیده شود که هدیه است  
 و لحاظ آن که در تصریح آید بلکه زکوة نیست بلکه هرگاه تمهید  
 نکند حرام است و بدانکه قبول نکردن زکوة با انزاه حیا و علو طبع فقیر  
 و صفا آورد بودن و لکن چون لاعلاج است از راه این که حق تعالی  
 بر او حلال کرده و تکلیف و در کفایت است هر چند تصریح شود که  
 زکوة است میگردانند او و بیایند آن او یا انزاه بکرات هر چند  
 تکلیف و در کفایت باشد همیشه دانست که زکوة است نمیکرد و  
 احادیثی که وارد شده اند در حیان عدم تصریح بلکه در عین و غیره

تصریح

تصریح محمول است بر قسم اول و آن حدیثی که وارد شده که هرگاه  
 باسم زکوة قبول نمیکند ما و صد محمول است بر قسم دوم چنانکه  
 در احادیث وارد شده با اینکه مانع زکوة مثل نادان زکوة است  
 پس در اینجا است که اظهاری بگویی و در اینجا مکرر است که بچنین کسی  
 زکوة بدهی هرگاه کسی او را فقر کند و علی بحال او بیاید  
 پس بولا و مجموع اجزاء ضعیف با و خواه قوی و ضعیف هر چه  
 در مسئله از اصحاب نقل شده و قوی که بعضی کسب است شیخ  
 طوسی نقل شده با اینکه قبول نمیشود الا به بیعتی کوی یا اختلاف  
 باشد چنانکه علامه با آن اشاره کرده است و ظاهر این است که فرقی  
 نیست در اینکه فقیر در اول مالی داشته باشد و الحال آنکه فقیر  
 میکند و حال علم بحال نداریم که دست میگوید یا نه و اینکه  
 اصل مالی از برای او نیست استم و در اینجا شیخ طوسی قوی  
 دارد که در صورتی اولی و ثانی تکلیف بر بیعت میکنند و قوی  
 دارد که او را قسم میدهند و هر حال اولی و ثانی اظهار حضور  
 هرگاه فقیر غافل باشد یا انزاه است راست کوی و ظاهر است  
 و هرگاه بعد داد زکوة بفقیر ظاهر شود که عینی بوده است  
 پس هرگاه آن فقیر میداند که زکوة است و کراهت پس حرام است  
 بر او و جایز است بر کفایت آن اگر عین آن موجود است و قیمت آنرا  
 قلم کرده باشد بلکه واجب است از باب رفع منکر و هرگاه آن  
 شخص کوی بداند نمیدانست که زکوة است و کراهت پس هرگاه  
 در ظاهر حیان فهمیده باشد که وجه تصدق است و کراهت باشد فلما  
 مالک تسلطی ندارد که از او پس بگیرد و بر او حلال است و اما  
 هرگاه در صورتی ایا حیا و داده باشد یعنی ظاهر نباشد که از او



صدقه او عین مال هم محسوب می شود با صیغه ای که بگوید هرگاه تلف شد نمی تواند پس بگیرد و اینکه گفتیم که در وقتیکه ظاهر در صورت صدقه باشد هدیه تسلطی بر او ندارد یعنی در نظر ظاهر نیست بر اخصه شرعی و الا مگره بماند همان مال را اخذ کند بخوبی که فساد نباشد او را و حاجت او ازین صفتنا که گفتیم ظاهر شد که در غیر ذلک فقر و صحت تصدق شرط نیست بلکه از بخواه غیر فقیر هم جایز باشد اخذ صدقه هرگاه با و بیل و اینکه گفتیم حکم حلیت و حرمت مسائل است بگردد و خواه ازین که فتن و نکرفتن و اما حکم در صدق بر خلافی نیست در اینکه هرگاه در صدقه امام و ناریام باشد دیگرها وضایف نیست و اعاده در حکم نیست و اما هرگاه در صدقه خود صفا مال باشد در آن سه قول اول آنکه او هم مثل امام آدم بود و آنکه واجب است اعاده بتمیم آنکه اعاده و یا اگر بدون تحقق و اجتهاد داده با هرگاه تحقق کرده بود و بجان فقر داده بود و از غیر بیست و اتوی قول اول او اسقوط قول آخر و هرگاه ظاهر شود که فقیر کا فر بوده یا فاسق بنا بر قول اینکه عدالت شرط است و آنکه انفق آن شخص بوده یا ناشی بوده و صدقه غیر هاشمی بوده در هیچ باب از اینها لازم نیست و خلافی در مسئله بنظر حضرت امام مکرر از بعضی عامه و هرگاه معلوم شود که آن شخص که نیکو عالم و نیک بوده بعضی گفته اند اعاده واجب است بجهت آنکه ذلک را از ایشان خود بر آن نگردد و او ظاهر علم و بختی اعاده است خصوصاً با تلف عین یکی از مضایف ذلک عاملاً نماند یعنی آنهایی که سعی میکنند در تحصیل ذلک که فتن جمع کردن و حساب کردن و فتن رساندن به مستحقین و در اینجا فقیر شرط نیست از بر آنکه هم مطابقاً

کرفتن

۴۱۷

کرفتن ذلک در آنجا این عمل و شرط است در آن بلوغ و عقل و ایمان و عدالت در این امور صحیح باین خلافی نیست و اعتبار کرده اند در فقره و در آنجا و ظاهر این است که کافیات معرفت و ماجرا و اسباب ذلک که متعلق به اوست هر چند بتقلید مجتهدی باشد و شرط آن شخص هاشمی نباشد بجهت ذلک بر هاشمی حرام است هرگاه بعنوان تبرع با و چیزی بدهند یا امام از بیت المال چیزی با و بدهد یا بفریاد و محبت هرگاه تمام عمل تحصیل ذلک هاشمی را بکند در آنجا نیز ما این که از وجه ذلک ایشان با و نصیب بدهد و اظهار نیست که حرمت در این شرط نیست و بیک هم می تواند کرد باذن مولی و در حکم است اسکا نیست که جایز است و تقدیر بضمیمه بجهت عامل بدست امام او خلاف کرده اند در سقوط سهم عاملین در احوال زمان ما و در بعضی شرط آن ندیدیم و در وقتیکه مجتهد عادل تواند عاملی قرار بدهد و از برای او حصه از ذلک قرار بدهد بلی احتیاج به مال که اتفاق می افتد و محبتی صفت دیگران است که ایشان از مؤلفه قلوب هم گویند درین زمانها هم معلوم نیست و ایشان هم از کفارند که دل ایشان میل میل باسلام و اهل اسلام نباید در چیزی زمان ذلک از برای آنکه سکن است که با کفار و این قولی در مسئله و قولی دیگر این است که آنها منافقانند که چیزی از ذلک با آنها میدهند که میل کنند باسلام و قولی دیگر این است که مسلمانان هم مؤلفه می باشد و آن در خارج است که اسلام آنها صفت باشد و خواهند سبب دادن مال با ایشان درین ایشان را قبول کنند و خلاف کرده اند در سقوط این سهم بعد از زمان رسول الله و میگویند بعضی میگویند که ساقط می شود بجهت امام و بعضی میگویند باقی است بجهت هم محبت آنکه هر چند فرضی جهاد او برادر عورت کردن



باسلام ما مقلد و لکن مجاهد کردن از بر کفر مع ادیت از اسلام  
در حال نبوت این سه در این نشان همین اسم و رسم بجهت ظاهر  
بیت لکن هرگاه بجهت مصطفی از صلح اسلام داده شود بجهت  
قلب کفار یا منافقین یا مسلمین ضعیف الاذیان از آنها هم می  
سبیل الله جزا خواهد بود یعنی مسکین و در کتابت  
دانش و عیال معنی این سبیل و احکام آنرا امر و ابراهیم صلوات  
نابالغ است که بدو آمده و با او مشورت بودن استحقاق بدین  
بفرد و قول آن اظهر است که مشورت و مشورت بدین معنی  
داد و فایده جدا ذکر کردن او از مسکین اهتمام نشان بدین  
و گاه هست در بعضی اوقات و قاصد بدانیم داد و اما بنا بر قول  
بسط و تقسیم عن جبر اصنافا پس ظاهر است و بنا بر قول  
چنانکه اقوی و اظهر است هم فایده میکند در وقتیکه نذر کند که  
حسن را بسط کند همه اصناف که درین صورت بدین مسکین و اخصه  
و بدین بودن او و سبیل و یا حصه از راه مسکین بودن و اسلام  
در سبیل و مشورت و در شرایط ایمان اشکالات و احوط بلکه  
اظهار شرایط خصوصاً لحظه ای که حسن عوض زکوة است از  
بوی هاشم و در زکوة ایمان شرط است اما عند این علم شرط  
آن اشکال نیست در لولحق این با نیت و در آن چند  
صحت است در بیان افعال او و در آن چیزها است که  
محقق با امام او و سایر شرکا و او در جنس در اینها با او شده و بدین  
و آن مشورت غیبی است که عسکر بدو اذن امام پیدا  
چنانکه پیش گذشت چیزهایی که محقق پادشاه در الحروب  
از اسلام مثل نیاپ و باغ و قلعه اموال سقوط از نقد چنین

انچه

چیزهایی است که امام مگر نیند و اشخاص کند از میان غنیمت قبل  
از غنیمت از اسب خوب یا کبوتر یا جامه یا سلاح خوب  
که از کفار بگیرند بدو و جنگ خزه کفار از آنجا که خیزد با او و کفار  
باشند از زمین و این مسلمانان با طوع و اختیار آنها را بدست  
مسلمانان بدهند و در اینجا ایشان را بجا بدهند و خود هم در اینجا  
نمانند و میسما سو که مالک معرفه نداشته باشد با خواه دست  
مالکی بر آنها جاری شده با و بعد از آن خراب شده باشد و اهل  
آن نایب شده با یا دست مالکی غیر از آنها جاری شده باشد  
و اما زمین خرابی که صادر شده با آن از افعال نیت و همچنین  
زمین آبادی که صاحب معروف نداشته باشد آن نیز از افعال نیت  
بلکه داخل محمول مالک است و حکم آن این که باید از آنجا خاص  
او تصدق کرد بر فقرا و اما زمین که صاحبان معلوم بود  
و از آن وارث نمایند پس از جمله میراث لا وارث است که اگر بگذرد  
میاید و آن نیز هر چند از افعال نیت است در بعضی آن حلال  
هست سر کوهها و آنچه در آنها هست زمین و غیر آن و حکم  
دو دخانه و نینها و جنگها و اطلاق احادیث در کلام علی  
اقتضا عموم میکند که اینها در هر جا باشند مال امام اند و بعضی  
تخصیص داده اینها را بصورتی که اینها در زمینها که از امام  
نمانند و این خوب نیت و معنی این می شود که در کفار و اهل  
و قسم جگانه کردن و فایده با میراث کسی است که وارث نداشت  
باشد که میراث او و بوند فرزند رضی سینه و نه از جهت ولای  
پس مال او از افعال آنها بر اقوی و محقق امام او در زمین است  
مقتضی اخبار این که از بر شیعیان اولیا جمعی آنرا مخصوص



قفای بلد قرار داده اند و این طبع و تحقیق این مسئله در کتاب  
 میراث بیان می شود معادله در نه چیز است که اینست  
 و بعضی در باطلها نیز غلام کرده اند و مشهور این است که معادن  
 افعال نیست و مردم هم در آن مساویند و محض ایشان گفته اند  
 که قول اول دلیل ندارد اما چنین نیست بجهت آنکه در تفسیر علی بن  
 ابراهیم روایتی مرفوعه است و عتقا هم روایت میکند که مال او  
 و معادن باطنه که محتاج بعمل مثل طلا و نقره و غیر آن هر کس پیشتر  
 معدن را کرده مال اوست و اما معدنهای که در زمینهای جلوه کرده اند  
 مردم این آن تابع و پیشتر است چنانکه پیش گفته ام پس مراد دعوی در  
 مسئله در میان ظهور امام است که در آنوقت بنا بر قول باید که این  
 افعال با بدو و اذن امام احدی جایز نیست خواه تصرف در  
 موات باشد یا در زمینها و بیکر امام که آباد باشد همچنان در حال  
 غیبت جایز نیست از برای مخالفان مذهب حیات و اشتغال  
 اذن و بنا بر قول دیگر در میان حضور هم معدنهای که در زمین  
 موات است ابراج اصلیه باقی است و مردم هم در آن مساوی اند  
 چنانکه زمان غیبت و منافات نیست میان قول با افعال معادن  
 و قول بوجهی حسن در آن چنانکه پیش گذشت بجهت آنکه ما نمی ندانیم  
 که در این جور از افعال در زمان غیبت حق باشد و غیر این جور  
 هم این حلال باشد بر شیعیان و حق نباشد و همچنین ما که هرگز در  
 حضور باذن امام در افعال تصرف کند هم مراعتن باشد که باید  
 ما امام هدی و امام آنرا بمثل سایر چنانکه قسمت کند چنانکه شیخ کلینی  
 در کتاب کافی تصریح بیان کرده در حکم معادن در باها و بیضاها  
 و جنگلهای و بنا باها جایز نیست تصرف کردن در افعال

در خصوص

و در خصوص امام ائمه در حال حضور امام مگر باذن ایشان و اما  
 در حال غیبت امام پس حدیثی است که در نه چیز است که اینست  
 احیا کردن مال مستوفی شد و ظاهر هر چیزی از ایشان این که هر  
 اقسام افعال مباح است از تراشیدن در حال غیبت ظاهر  
 اینست که تصرف شرط نباشد مگر در میراث کسی که وارث ندارد  
 که بعضی فقها در شرط دانسته اند و آن احوط است و بیان کرد کتاب  
 میراث بیان می شود و اما خصوصاً در حال غیبت امام ائمه در حال غیبت  
 جمعی واجب دانسته اند که آنرا نیز بحدیث امام ببرد و خود در آن  
 تصرف نکند و ظاهر جایزها را بر شدن مالک است تقسیم آنرا بجهت  
 مگر با مطابقت امام که در میان وقت واجب است که هر دو اقسام است  
 و اما حکم حسن در حال غیبت پس بعد از این بیان آن خواهیم کرد  
 مشهور میان علمای این است که مواتی و مواتین و مناجر را حلال  
 افعال و ارجله امور است که حسن در آنها واجب می شود از برای  
 شیعیان استثنائاً و حلال شدن بلکه بعضی در خصوص مواتی و  
 اجماع کرده اند بلکه تصریح با اجماع بر استثناء مواتی در حال غیبت  
 و حضور هر دو شده و بعضی علماء گفته اند که امام حصه غیر خودش  
 نمیتواند حلال کند پس هر ما که فرموده با این بقدر حصه خود را  
 در زمین خود معین خواهد بود و غیر آن و بعضی گفته اند هر افعال  
 حلال است از تراشیدن در غیبت و ارجلام او در جایز است که مواتی  
 در حال حضور حلال نبوده و همچنین غیر آن و اینکه غیر مواتی و موات  
 و مناجر هم در حال غیبت حلال است و بعضی علماء نقل شده که  
 هیچ چیز استثنائاً نکرده و بعضی علماء تخصیص داده اند استثناء  
 مواتی و تفسیر کرده اند علی افعال را بکنیزها که اند از ابراهیم



کند پس جایزتر خریدن آن و جماع کردن با آنها هر چند همه سال  
امام باشد در چنانکه بدو و اذن امام عیفت کرده باشد یا بعضی  
سال امام باشد در وقتیکه باذن امام آورده باشد که امام در  
حسن آن سزایت یا آنکه خریدن باشد کثیرا یا مای که حسن در آن  
باشد یا یکبار و غیره و هر دو از افعال بکنند یا هر یک که حسن در آن  
باشد بکنند از جمله ما لها که اخراج مؤنه سال از آنها عیسو و مثل  
معدن و غرض یا از جمله ادواح تجاربت و نیز باشد اما از این قبیل  
حاجت و حاجت انبیا در روی باشد یا از فاضل مؤنه سال پیش بود  
حسن آن داده بود پس هرگاه نکاحی از یکی از این اموال حاصل شود  
بر او میباح باشد و فقیر کرده اند مسکن را با آن نکاحی که بنا کرده  
در زمینهای محقق با امام یا بخانه که در زمین شود از ما که در آن حسن یا  
بجو یک در منابع کتیم و فقیر کرده اند متاجر یا آنچه بخزند آنرا  
مالها فی که در آنها حسن است مجتهد تجاربت آنکه که حسن عید همد  
با اعتقاد محسن آن ندارد یعنی فریب کرده اند باینکه عفو و بخشش  
در اصل غایب او اما رجعی که از تجاربت در آنرا حاصل شود  
عفو و بخشش شامل آن نیست و همچنین از جمله متاجر آنچه بخزند  
از جمله عیفتهمای که بدو و اذن امام آنها را آورده یا و منشا در  
استثنا و مذکور است و در احادیث بسیار است از آنکه عیفتهمای  
دو اینکه ما لصلوات کردیم شیعیان و در افعال حسن او برای اینکه  
ولایت ایشان پاک باشد و جلا لفراده باشند و پاک باشند  
و حسن الله ایشان و اعتماد بطواهر و اطلاق آن احادیث نمیتوان  
کرد و اطلاق اکثر آنها مخالف عقل و قواعد مسلمة از آنکه  
در فعل غیر خصیصه فقر و ایام بر ایشان از اولاد رسول قطع نصیب

اینان

اینان از معادن کرم و شرفیت بسیار عیفتا و حق که حق است  
قرآن مجید از آنکه افرا و صفتا و صفتا بوی هاشم قرار داده باشد و ثابت  
باشد با جماع و بیعتن چگونگی تا مثال این اخبار همان سابقا کردیم  
قول عیو طعن باینکه از شیعیان چنانکه ظاهر بعضی اقوال معتقد  
بسیار از استقامت و در آنرا و چگونگی چنان با و حال آنکه حق تعالی  
ذکوة تا احرام کرده است بر چه هاشم بسببیم و بیکم ایشان از هر گاه  
مردم که ذکوة است و در بعضی آن حسن را قرار داده و در آن وقت  
اندازه شرف و خاطر جوی و نفرت عالیشان آنرا خود قرار داده و  
از آنرا رسول خود و بعد از آن بیک ایشان چنانکه از قرآنی دلالت  
بر آن دارد و حصه ایشان را از این مهربان بر فقر مردم قرار داده  
که حسن و شرف تجاربت خصیصا از ما که کربن عیفت است و بدان همه  
تاکید که رسول خدا در احسان باینکه خود فرموده است بدان ایشان  
و حسن الله در قرآن مجید و حق کرده که با آنرا با انتخاب ما از هر گاه  
اینجا و قمر داده پس با وجود این همه هرگاه حسن شیعیان سابقا  
باشد و حال آنکه مخالفان حسن شیعیان عیفت مخصوصا شیعیان که در بلاد  
تبع شیعیان با آنکه آنچه حسن تعالی با و می شود و در نه از ایشان قلیل  
بجرام و با و در سر می که در حق از مسلمان بخرد پس باید در اینجا  
او که هر گاه ملامت شوند اما خود می بینیم که در مسائل نهان ما که  
اعتقاد مردم و حسن دادن هر حسن حق حصه امام هم باشد است  
فقر میرسد باینکه در کمال حسرت و پشیمانی میکند مانند علیا و  
اکبر بکوش مردم در عهد فوی چنین مجتهد که این را داشته باشد  
دیگر حال ساد آنچه خواهد خلاصه فهم سلیم طبع مستقیم که کامل

۶۶۶



کند و این مطابق فقه که حلال کردن مطلق خمس و در حقیقت دادن  
شیعیان در ترک آن چه قلم از عواید و در سایر اشیاء باید  
مجال محلی از برای آن اخبار بگویم و اما تا مثل در آن اخبار ظاهر می شود  
که این سخن از امامت علیهم السلام بیکی از چند چیز بوده که در  
از همه تسلط خلق جور که خمس در آن و از شیعیان میگردند یکی  
برایشان افاده آن و لاجب بنا یا از مال خمس و زکوة که ایشان  
گرفتند و یکی بدهند از شیعیان برایشان حلال نمایند و جای  
باشد خریدن چنانکه در خارج زمین خراجی همزه ذکر شده است  
و اما از راه نفقه باشد از مخالفان و مراد این با کفو کرده باشد  
ایشان از ارباب حق ایشان بایشان بجهت آنکه باعث فتنه قیام  
میشود و مراد آن باشد که هرگاه از حق ایشان در نزد کسی بوده  
تلف شده باشد و آنکس عاجز باشد از ادای تمام آن نهان حق  
خود را عفو کرده باشد یا احتمال عفو حق غیر هم در آن زمان  
بنا بر مصلحت حال ایشان و بعضی اخباری که دلالت دارد که حلال  
کردیم تا قیامت و دلالت بر دوام درآمد و خصوص زمان  
محل اتمام دینت یا محمول بر بعضی اخبار پیش گذشت و میتوانست  
که مراد حلال کردن خمس در هر وقت و هر زمان باشد از هر صاحب که  
کتابه استثناء و مؤنه سال چنانکه علیش گذشت تا وجود آنکه  
در مقابل این اخبار پیش روایات دیگریست که دلالت بر  
بر وقوع کسانی که طاعت حلیت کردند و قریح بابیکه خمس حق است  
و ما را از حق مانع نکند و خود را از آن تمام محروم ننمایند و  
بعضی اخباری در مرتبه فرمودند که حلال نمیکند و اخبار بسیار که  
بر آن کید شدید دارند در آن خمس و اینکه خمس از توکلیت بر است

در این

و این حضرت صادق علیه السلام فرمود که من میگردم در هر حال  
از مالدارترین اهل مدینه ام از تو که اینک شما را با یک گنم و حاصل  
کلام اینک خمس و انفال از حساب خداست و از برای صاحبان آن حساب  
بیقین ثابت است و کفایت در هر وقت تمام هر سال در هر زمان خود  
و زمان ظهور حضرت ایشان از شما ما فایده ندارد خود بهتر میداند  
هر چند بکنند هیچ است و اما در زمان غیبت نیز ظاهر این است که کتبی را  
نویسیم که حلال یا از برای شیعیان منالک باشد یعنی اینکه هرگاه  
خود آن کتبی که از انفال باقیست آنرا از انفال داده باشد تا آنکه  
که هر آنرا از انفال کرده باشد حلال است همچنین کتبی که از کتبه است که  
خمس میگیرد آن مال کتبی بخرد و همچنین از صرف نکاح کند از آنجا  
داخل مؤنه سال باشد از باج مکاب و لایو حال او باشد و اما  
حلیت حقوق سایر اشیاء از هیچ زاید بر مؤنه سال و محتاج الیهال  
در هیچ بر حد لایق بلکه از مثل معادن و غرض و امثال آن نیز حلیت  
آن و جواز استثناء آن نسبت خصوصاً اینکه علق که در احوال و پیش فرمود  
از برای حلیت منالک که از برای کتبی و حلال از ادکی با در بسیاری  
از این امور معتقدیم بجهت آنکه مطلق صرف مال حرام در هر تری و بیج  
منشاء ناپاک و نمیشود مثل هر حرام یا قیمت کتبی در وقتیکه از آنجا  
خرید بوده و بعد از آن اتفاق افتد که از این وجه عوض بدهد  
و خصوصاً اینکه بسیار اخبار شیعیان مرتکب حرام از وجه دیگر میشوند و  
مضایقه از صرف کردن مال حرام در هر تری و بیج ندارد بلکه عیناً  
از دنیا صریح هم ندارد لذا حلال کردن خمس بجز بجا همچون  
دادن خصوصاً باین نحو که مساوی کرده ام کردن و ایتام و بی  
زنان و صنعتی بی هاشم و تخصیص احوال و بی مجلس شیعیان و مطای



ایشان هم دلیل واضحی ندارد و این کلام بود در حکم استثنای منکح  
 و قدری که توان ظن بحلیت آن اذ دلایل حاصل کرد و اما متاخر میگویند  
 بر ظاهر این که صحیح است استثنای آنچه را که بخزند از غنیمت مانی که اذ  
 الحرج بخیر کند بدون اذن امام از آنجا که بلیت بلکه چنین از خریدن  
 چیزی که منسوب به غنیمت است که منسوب به غنیمت است بلکه بخیر است  
 کند و از آنجا که هم پیدا کرد آن مرغ منسوب به غنیمت بود و همچنین آنکه  
 بنیت در جلال بودن مسکنی که از زمینها محقق امام باشد و همچنین  
 هرگاه بخرد آنرا از کسی که منسوب به غنیمت است و اما آنچه بخرد از ارباب مسکن  
 بیعت مسکن که محتاج بان باشد پس آنرا از جمله مؤمنان سال و در حقیقت  
 آن استکان بنیت در میان حکم منسوب است در میان غنیمت  
 امام بعضی از علما قایل سقوط منسوب شد اند در حال غنیمت و بعضی گفته اند  
 که باید هر دو در نظر گرفته شود که امام زمان ظاهر شود و حق سبحانه و تعالی  
 از ارباب او ظاهر کند و بعضی گفته اند همه را با اذن او شیعیان و فخری است  
 میدهند بر سبیل استحقاق و بعضی گفته اند که منسوب اجدا میکنند و نگاه  
 میدارند و هرگاه آنرا بکشند وصیت کنند با مابین معتقدین  
 که آنرا با امام نشان برسانند و هرگاه او در میان امام و وصیت میکند  
 بدیگری و همچنین تا ظهور امام و مشهور مابین محققین علی ابن ابی  
 که حصه سایر است که نصف حسن آید با ایشان داد و نصف دیگر  
 که حصه امام آید آن خلا کرده اند بعضی واجب دانسته اند نگاه  
 داشتن آنرا و بعضی تصریح کرده اند که حرام است دادن آن با اذن  
 و اکثر ایشان گفته اند مختار است مابین آنکه من کند یا بصلط و  
 وصیت عمل کند با اذن او بدهد و ظاهر شایع از ایشان این است  
 که آفری بهتر از آن دو تالی دیگر است و ظاهر بعضی این است که اگر

معین

معین آنکه با اذن او بدهد و ظاهر بعضی این است که در صلح و فخری شیعه  
 هم میتوان داد و صحیح است محققین که قایل اند بحدیث دادن حصه امام  
 با اذن او و گفته اند که باید به سبیل غنیمت بدهد یعنی آنکه هرگاه  
 حصه خود ایشان و فایده مؤمنان سال ایشان نکند تمام مؤمنان ایشان را  
 از حصه امام میدهند و ظاهر در نزد حضرت است که جایز است صرف  
 کردن هر منسوب به فخری بی غنا هم چنانکه شیخ معینند در سراسر آنرا بان  
 قایل شده اند و علامه و محقق و عامه متأخرین از ایشان و ظاهر این است  
 که بعنوان وجوب آنکه ظاهر معینند معنی است آنرا حصه خود است  
 بر حکم و اخص است و اما در حصه امام بر محبت آنکه میتوان قطع کرد  
 از تنسیخ سیرت و در مقام اهل علم و اهتمام ایشان در آمدن و اقامت  
 فقرا و ضعفا و ایثار دیگران بر خود خصوصاً در شهر و افرین خود و  
 کردن ایشان در راه اولاد و ذریه و احسان کردن آنها باینکه ایشان  
 را اموالند بر منکر کردن مال ایشان در فقرا و ذریه ایشان خصوصاً در این  
 اوقات که احتیاجان ندارند و ضبط کردن نگاه داشتن درین نفاختها  
 غالباً در عصرین تلف نمایند شدن او اندک زمانها چنانکه نگاه  
 داریم تا زمان ظهور ایشان و همچنین درین کردن و در آن وقت که افشاء  
 ظاهر شوند با تسلط تمام ایشان آنجا باینها نخواهد بود و اما قول  
 سقوط من و عضو و جمع بودن در نهایت دور است از ضوابط آنکه  
 پیش بیان آن که دریم خلاصه میکند با وجود این همه گفته و با ملاحظه  
 اینکه در وجهی معتبرند شد که در امام لازم آنکه هرگاه حصه فخری  
 ساداً ناقص باشد از مؤمنان ایشان از حصه خود تمام کند و هرگاه قایل  
 داشته باشد با احتیاط که خود منصرف شود و مشهور علیاً بان عمل کرده اند و  
 بصورتی که اند تا سبب باقی بماند در اینکجا نیز که الحاق حصه ایشان را



بفقرای سادات و آنها که خسر و غایب آنها میکنند و هم و مشهور این  
 جامعین کتبی می کرده اند که خسر امام و سادات بیکم اینست که باید این  
 امر اضطرری عادل توجه شود که نایب عام امام ایس که با اللع خود  
 ضامن خواهد بود بلکه شهید تا دعوی اتفاق این سخا را بر او کرده  
 و ظاهر مفیده در این سخن عدم قبح و از شهید محمد الله در کتب  
 در حق ظاهر میشود که اذن دادن فقید صالحه از این امر باقی  
 دیگر جایز است که خود مباح شود و سکت نیست و احوال این که با مکن  
 شود باید هم عادل توجه شود و هرگاه ممکن نشود اذن خاص علی  
 بدهد و هرگاه این هم ممکن نشود اذن عام بیک عالم یا بعضی که هر  
 خسر در حق تقوی که است خسر امام و باید بقضا و اما نصرت مالک  
 بدون اینها پس مشکل حل هرگاه هیچ مالک ممکن نشود و امر در این  
 با باید بسادگانه داد یا بماند و قلمت شود پس مال خود دستاورد  
 و اگر با استصفا بعضی طلب علوم و عدل و موافقت با محترم خواهد بود  
 و الله اعلم بحقایق احکام و اولیا مالک کلام علیهم السلام  
 صدقه در آن چند است **بیشترین آن که خسر و احوال**  
 بالکلیت بفرزندان و پس و بدلا لکن کامی واجب میشود بندگان  
 نذر آن کفار و اینها در کتب خود مذکور میشود و گذشت سخن در حق حضا و  
 و جلد و که در وقت بدین غله و برهه اشان خرمن و میوه بیرون میکند  
 و صحبت اصدق کردن تقدیران و فایده بسیار در آن هست و در  
 اتفاقا خصوصاً در ماه مبارک رمضان و خصوصاً با قربان و پیشان و باعث فرح  
 و پیرایش و طول عمر و آنگاه درین روزها بزرگت و در بعضی بلادها مهتر میشود و  
 در اول روز و نذر آن دفع شر از هر کسند و در اول شب نذر آن شکر کردن و  
 از برای همین و اینکه بکس خود بد و بسایل بگوید که دعا کند و عجایب تصد

کرم



کردن از برای اولاد و اینکه بدت آن ولد بدهد که او بدهد و حق  
 دادن و رعایت و اعظم صدقات او کسیکه وکیل و واسطه می شود  
 در رسانیدن صدقه از جمله تصدق کنندگان است و فضل صدق  
 که خود محتاج با و ایشا که می خیزد از هر چند امانه بحدی که از هر چه خود  
 و اختلافی که هست در اخبار و اولیجه اینک از بعضی بر می آید که  
 تصدق باید از نذر یا در حق کفایت با و از بعضی بر می آید که ایشا خود  
 بعضی جمع مابین آنها با این کرده اند که ایشا بر نفس خود بکند و بر  
 عیال خود و مکن است که مراد این با که ایشا خیریت امانه بحدی که  
 کفایت اضرار و احتیاج باشد در حق داری و مکرمه که خیر بد نام غرض  
 تصدق کنی و صحبت اینها دادن صدقه همچنانکه در نذر اول افضل  
 کردن بود مگر آنکه غرض صحیح داشته باشد یا مثل اینکه دیگران عینت کند  
 تا بجهت دفع اتهام ترک معاشرت و سستی او و نذر دادن و پیش از نذر  
 دادن و کم شرم آن و ضعیف کردن آنجا صدقه و همچنین آنجا  
 و اگر سایل بسیار باشد بدهد بفرزندانها بدهد و در محتاجان و مکرمه  
 سوال کردن که هر کس که در عیال سوال هر چند و کند خدا تعالی  
 از فقر بر او و میکند و مکرمه و اظهار احتیاج و سکت است و اگر مضطر  
 شود نذر دیگر مکرمه و مکرمه او و سایل و احوال بسیار درین  
 مطالب مذکور و ارادت و ذکر آنها و ذکر فضایل صدقه درین  
 کتاب می بخند **پیش از آنکه تصدق مستحب را میتوان**  
 بر بی هاشم داد و آنچه بر ایشان حرام است بر اقوی همان زکوة و طهر  
 بلکه در آن تصدق مستحب ایشان افضل و اخبار در حدیث  
 طیب و لسان ایشان بسیار و باعث شکر و خیر و بختا و شفا کردن او  
 میشود در روز حشا و بجز آنرا حتی تا همسایه در باها هم جز دادن حق



۱۸

عظیم دارند و بطریق تصدق دادن بر محمود و رضا هم و محسن هر چند  
بسیارند باشند و همچنین غیر ایشان از مخالفین ادرشمان اهل تصدق  
شکست در صدمه اینکه آن شخص دهند اهل تصدق در مال  
ماله یا من مثل طفل و دیوانه و مجنون و قبول هر چند بلفظ باشد و  
مخض دادن و گرفتن باشد و اینکه بعضی بقبض بدهد با ضمانت  
قرض هم داشته باشد و بدون اینها صدمه تحقق نمی شود و جایز نیست  
پس گرفتن صدمه بعد از آنکه بعضی بقبض بدهد اما تا قبض او نداده است  
میتوان بدینکه هم بدهد یا خود تصدق کند و بعضی جایز است امتداد  
در جمیع تصدقات و تا که میتوان در صورت هر دو جمع کرد مثل تصدق

بغیر از جام و امثال آن و آنچه در این قول است

و در حدیث آمده است **مَنْ جَاءَ بِصَدَقَةٍ لِيَوْمٍ لَمْ يَكُن فِيهِ صَدَقَةٌ**

که مثل کسی تصدق بکند در روزی که

کند در آن تصدق مثل

کمی کرد و کند بعد از آن

عوض بدهد

و اولی مرتبه

تمت کتاب مرشد العوام فی بیان اقل الناس عمده کاتبان در شهر تبریز  
سلطان محمد شهریار الاصل فی شهر محرم سنه ۱۰۱۳ شمس و تاریخ  
مآثران بعد از آن

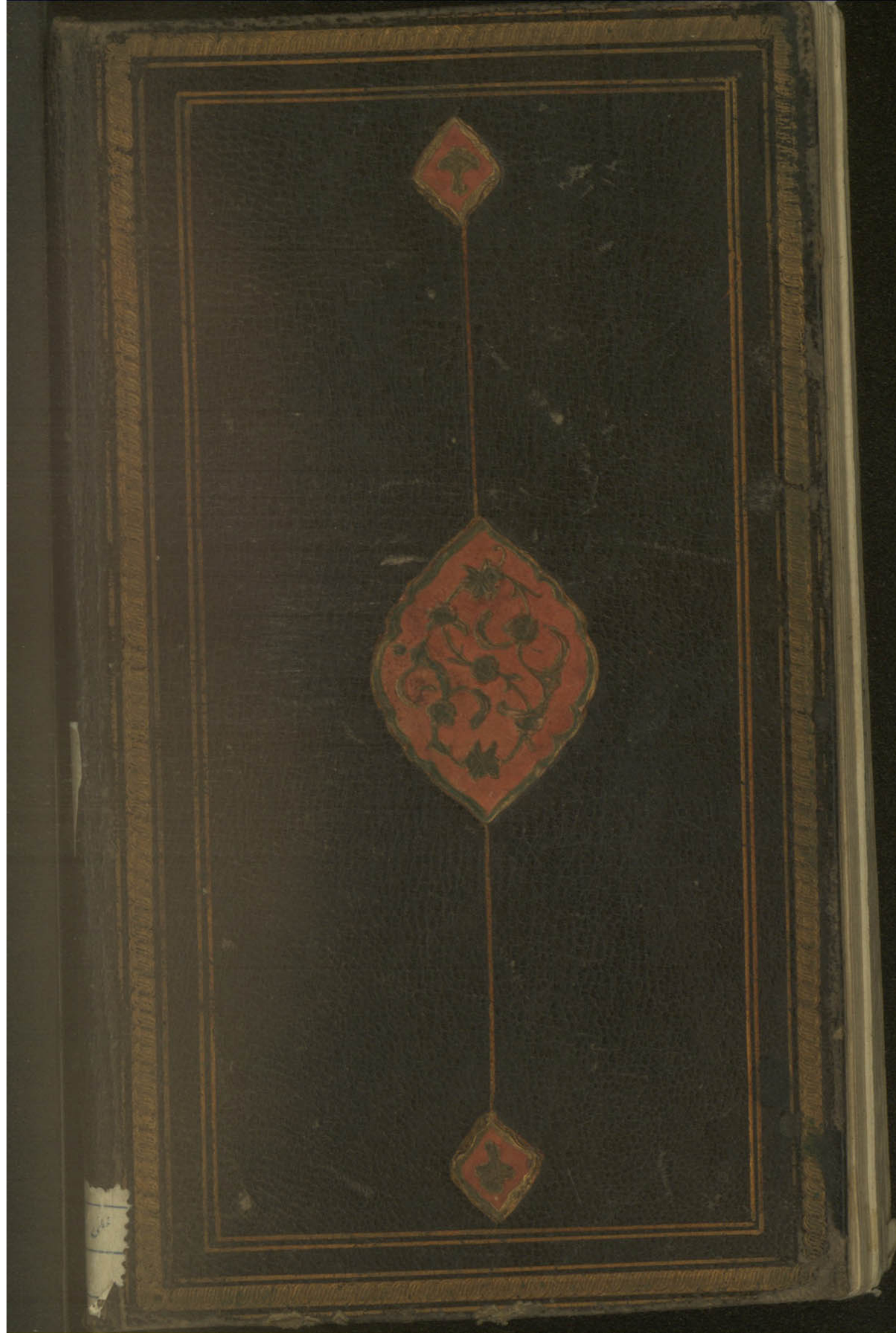












نام